بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
المسمی بہ
تاریخ دکن
تصنیف
فاضل کامل جناب ڈپٹی مولوی عبدالعلیم نصر اللہ خان صاحب ادام مجدہ
در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خداوند منعم راست که سفر را وسیله ظفر گردانید و درود فرستد آخر زبان محمد راست که صاحب
حرکت را مژده برکت رسانید زهی معبودی و نهی محمودی الحمد لمن هو محمود فی کل شان والصلوة
علی رسوله الذی هو محمد فی کل زمان و مکان و نبی خاتم الرسل فی آخر الزمان و علی آله الکرام و اصحابه
العظام ما دام القمران یطلعان این تاریخ دکن ست از فقیر الی الله الکریم القوی عبد العلیم نصر الله خان
۱۲۸۵
الخویشگی الاحمدی الخورجوی در احوال سفر و فوائد آن و حالات بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حرسها الله
عن الفساد و توابع آن و کیفیت مملکت و ممالک آن و چگونگی منازل راه از خورجه تا بلده موصوفه و
بیان امرا و صلحا و علما و فقرا و شعرا و عمارت و دواوین و جبال و تجار و خصائل مردم عام
و اخلاق اشخاص خواص اینجا و احوال سلاسل والی ملک دام اقباله و مختار الملک بهادر و امیر کبیر بهادر
و دیگر امرای نامی گرامی مع دیگر حالات که فهرست آن بآخر مرتب خواهد شد برای تذکره دوستان
و تبصره دیگر آشنایان الله تعالی این نگاشته را منظور نظر خاصان خود گرداند و فقیر را بدعای خیر
رساند قطعه غرض نقشیست کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی برحمت *

کند بر حال این مسکین و عاصی * وعلی اللہ التوکل وبہ الاعتصام وهو نعم صاحب الکرم والانعام
مقدمہ در بیان فوائد سفر و آداب سفر بدانکہ خداوند تعالی در کلام مجید میفرماید سیروا فی الارض یعنی
بچلید و ملاحظہ کنید صنائع و بدائع حق تبارک و تعالی را کہ چگونہ آفریدہ است و فرمود سرور کائنات
صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بالسفر لازم گیرید سفر را فان المسافر یحفظون اللہ پس بے شک مسافر
در تائید ربانی ست جل شانہ اول فائدہ در سفر انقیاد امر خداوند تعالی ست دوم اتباع حکم رسول
مقبول ست صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن اصل اصول دین ست سوم پیروی ارشاد صلحا و مجربین
روزگار و آن ہم خالی از استحباب نیست سعدی علیہ الرحمہ می فرماید شعر تا بدکان و خانہ
در گروی * ہرگز ای خام آدمی نشوی * برو اندر جہان تفرج کن * پیش ازان روز کز جہان
بروی * پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاہ عبد العلیم لوہاروی قدس اللہ سرہ از عمر
پنجسال تا سن شصت و پنجسال ہمیشہ در سفر بودہ اند فقیر نیز در احیاء سنت ایشان ام رضی اللہ
عنہ و ثبتنی علی طریق المستقیم چہارم حصول بسیاری از مقاصد دینی و دنیوی و اسباب وسعت
رزق متعلق بآنست پنجم باز ماندنست از مالوفات طبعی و نفسی کہ اصل تجرد است ششم
تہذیب اخلاق در انست بتحمل شدائد و ریاضات غربت و تبدیل اوصاف رذیلہ باخلاق
جمیلہ ہفتم دیدن آثار صنائع آفریدگار ست جل شانہ بملاحظہ نباتات گوناگون و جمادات بوقلمون
و انواع حیوانات و اقسام السنہ و اصناف نوع انسان و شنیدن اصوات و نغمات دیگر
جانوران ہشتم ملاقات علماء و فضلاء و مشائخ و حکماء و عباد و زہاد کہ صحبت ایشان کیمیا
است و زیارت مزارات کرام کہ ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب دنیا را عبرت
درو ست نہم دیدن بقاع خیر کہ محرک انواع حسنات ست دہم تفرج امکنہ و بلاد بذریعہ
کہ روشنی بخش دیدۂ دانش ست اگر عاقل باشد اما سفر فتنی روا بود کہ محافظ اوقات خود
باشد آداب سفر یکی ازان مشاورت ست با مردم دانا آزمودہ کار دوم اجازت خواستن
از بزرگان مثل پیر و استاد و غیر ہما اگر باشند ورنہ استخارہ است بروجہ مسنون و توشہ

از حلال گیرد اگر میسر آید ورنه خدا تعالی بس میکند و از اشیاء ضروری مثل شانه و مسواک و آئینه و
مقراض و سلاح اگر مانعی نباشد و جوال دوز و سوزن و رشته و لوته و رسن و در بعض احیان ابریق
و بعض ادویه از قسم سفر مانند نارجیل دریائی و زهر مهره ختائی و چیزی ترش و شیرین و نمک و مرچ
و مرکب مانند حبوب و سفوف نیز همراه خود گیرد سوم رفیق صالح معتمد هموطن خردمند تجربه کار بدست
آرد که الرفیق ثم الطریق گفته اند و اگر ممکن بود از رفقا کم از چار کس نباشد و تنها قصد سفر نکند که
بیشتر دران تکلیف میباشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی که آنجا
میرود میسر آید با نعی نباشد نیز همراه برد بدین مضمون که برنده خط از آشنایان من ست تا وقت
ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که معتبر ست یا نامعتبر پنجم از مردم سوء
مثل منجم و رمال همراه نگیرد که موجب خطرات ست ششم مسافر اگر مسلمان ست رخصتهای
خود را که در حق مسافر بکتب فقه مسطور ست یاد دارد هفتم مبلغ را اگر زیاده بود نقد نگیرد بجایش
کاغذ زر گیرد و نقد را در یک جا یا نزدیک کسی نگاه ندارد بلکه متفرق کند تا اگر آفتی افتد در صورت
تلف یکجا نباید که جای دیگر باقی ماند هشتم اظهار سفر بکسان کمتر کند که در اخفا مصالح است شعر
گفت پیغمبر که هر کس سر نهفت ٭ باز گردد با مراد خویش جفت ٭ دانه چون اندر زمین پنهان شود ٭
سر او سرسبزی بستان شود ٭ نهم بهترین روز سفر در اسلام پنجشنبه وشنبه و دوشنبه
و جمعه است اما شب جمعه و بروز جمعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود و بهترین ساعات سفر بامداد پنجشنبه
و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعاع بود سفر نکند و این همه در صورت امکان ست دهم
در سفر دراز مرد متدین و حسن الخلق را امیر کنند و تابع او باشند و توشه راه همراه باشد و در قافله بهیئت
اجتماعی روند و متفرق نشوند و اگر سه کس باشند دو کس سرگوشی نکنند تا رفیق سوم ستادی شود و در بدگمانی
افتد یازدهم بر کمیت مال خود اگر کسی را مطلع نسازد اولی باشد چه در قلت استحقار
و در کثرت خوف استهلاک دوازدهم کارها بمشاورت کنند و از احتیاج بدیگری
دریغ ندارند و با هم حسن سلوک باشند و در کلام با بشاشت و در وجه با مطایبه سماح باشند و همچنین در

معاملت واگر سانحه‌ پیش آید بقدر امکان اعانت کنند اگرچه کلفه باشد و باشناوری رفتن شوید
وغو نمایند و میانه شناه نروید بلکه بکنارهٔ آن رود و مردم قافله متصل یکدیگر فرود آیند اگر
مرکب بود اول فکر علف او کند سپس خود هم اگر ممکن بود سامان طعام یکروزه همراه دارد و بجز نزول
چیزی خوردن شروع نکند و اگر تواند اول بفقیر دهد و پیش از خوردن طعام ترشی بچشد و اگر بشهری
در آید که در انجا حاکم نباشد یا طاعون یا دیگر فتنه در انجا باشد داخل نشود و اگر در آید زود از انجا بر آید و
در قیام اگر وبا در آید بخوف آن نه بر آید تا برای کاری بر آمدن باک نیست و در قحط خروج از بلده باکی ندارد

باب اول در بیان سبب آمدن فقیر در بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدر آباد

چون از روی اخبار او ده دریافتم که بتجویز جناب فیضمآب قدردان اصحاب عقل و نقل اعنی نواب
شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ سید تراب علیخان بهادر نائب رئیس و والی ملک دکن
بمنظوری آقای نامدار نو وید دولت مجلسی از ارباب مال مقرر خواهد شد و چهار کس در ان ارکان
متعین میشوند یکی هندو و دیگری مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرای کار مال بمشورهٔ
این اراکین خواهد شد چون عمری در کار مال صرف کرده تجربه بهم رسانیده بودم در خدمت مولانا
بکرمنا جناب مولوی سدید الدین خان صاحب دهلوی که در معتمدی جناب نواب ممدوح الشان
کار فرما بوده‌اند مشاور شدم که این وقت تقریب احسن ست بحضور نواب صاحب بهادر در اظهار
کارگزاری فقیر عرض نمایند اگر جناب ممدوح منظور فرمایند فوراً خود را در انجا رسانم و باین عنایت
سامی بیچ هم فائز المرام میشوم مولانا موصوف تقریب فقیر فرموده بر نگاشتند که بندگان عالی نواب صاحب
منیع الشان میفرمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبهٔ آن ملک بنام صاحب رزیڈنٹ بهادر اینجا در سفارش خود
بیارند در ین مجلس مقرر خواهم کرد یا بر کار دیگر مامور خواهم نمود چون این نامهٔ نامی بمن رسید خوانده بجنسه
بذریعهٔ عرضی خود بخدمت مسٹر چارلس جان ونگفیلڈ صاحب چیف کمشنر بهادر ملک اوده که آقای قدیم فقیر اند و
هنگام رفتن بولایت و رسیدن مسٹر لیل صاحب بهادر که حالا صاحب رزیڈنٹ بهادر ملک کن اند بجا ایشان ملاقات
کنانیده بودند بدرخواست خط سفارش فرستادم صاحب بهادر بفرط عنایت و کرم قطعهٔ خط بمسٹر لیل در سفارش

فقیر دو ورق نوشته بذریعۀ ڈاک نزد م درخورجه فرستادند فقیر بعون الله العلیم عصا در بغل خود از
تکیه بر داشته بذریعۀ آن نگاشته عازم این بلدۀ فرخنده بنیاد گردیدم چون خرچ نداشتم نظر
بر خدا داشتم بکسی چیزی نگفتم ملتی غیب در دل یار طریقتم محمد مصطفی خان مرحوم القا کرده که زبانی
عثمان خان فرزند معنوی ام گفته فرستادند که خرچ موجود ست گفتم جزاکم الله خیر الجزاء
نقل شیخ رضی الله عنه قابل گفتن ست که می فرمودند که مرید سه قسم می باشد دو کس را از ان پسند
دارم یکی آنکه هرچه از نام خدای کریم او را آموزانم بران مستقیم باشد و بعمل آورده باشد از ان
بسیار راضی میباشم دوم آنکه اگر وران قاصر باشد خادم پیر باشد و چیزی خوراننده باشد
آن هم خوب ست سوم آنکه نه بر تعلیم شیخ عامل باشد و نه خدمت آن کند و نه چیزی خوراند او را
اعتباری نباشد رحمه الله و بزرگی بفقیر در هندی میفرمودند دوهره بے فیض سے مرغی بھلی که انڈے
دیوے تمیں ٭ سالک رام سے چکّی بھلی که آٹا دیوے پیس ٭ و در امر بیعت یا پیر بکار مرید در آید
یا مرید بکار پیر شاید اگر ازین خالی بود امری ست رسمی آری راست ست شعر دوست آن باشد
که گیرد دست دوست ٭ در پریشان حالی و درماندگی ٭ پس بست و پنج از دستان گرفتم و هشتاد روپیه هندوی برادر و کنانیدم

باب دوم دربیان روانه شدن و تفصیل منازل و احوال دیگر متعلق آنجا
بتاریخ سیزدهم شعبان سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۲ ام
جنوری سال یکهزار و هشت صد و شصت و پنج عیسوی +

بعد نواخت دو ساعت بر نیمروز روز پنجشنبه بعد سپردن جمله اعزه بخدای کریم مع حاجی مولانا
محمد شاه صاحب پگندوی و حافظ مرزا عبد الغفار بیگ صاحب و کریم بخش طباخ و حاجی فرزند علی خادم
مولانا از خورجه که وطن مالوف فقیرست کوچیدیم و بمقام ریل رسیده نماز عصر خواندیم و فی کس
یک روپیه و شش آنه و بالا را برخوردار حافظ عثمان خان ٹکٹ خریده آوردند بریل سوار شدیم
و از انجا مولوی حقداد خان صاحب و عثمان خان و حکمت الله خان و میان عبد العزیز
و حافظ محمد حسن و خلیفه عبد الله و دیگر وطن داران را که برای ترخیص آمده بودند رخصت کردیم

و بجهازی که هم سپرده ایم و درین سواری با مسٹر سپیڈی صاحب که منیجر کمپنی کشتیهای گنگ بود ملاقات شد که
او بکانپور میرفت و بوقت نواخت دو ساعت شب باگره رسیدیم و بمکان مولانا محمد سمیع الله صاحب
دهلوی المعروف بمحمود خان وکیل صدر که صدیق فقیر اند فرود آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز مقام
کردیم با دوستان اینجا که ساکن و وارد بودند مجلس ها کردیم با سید صاحب علی باشنده قصبه
سهار پرگنه چهاته ضلع متهرا ملاقات شد فردیست از عجائب روزگار و مردیست از مخصوصان کرده
که زن پرده نشین را قرآن مجید در پنج ماه و الکن الثقیل را در شش ماه و عامی را در کم از سه ماه
ختم می کناند بهر لهجه و قرائه که خواهد تعلیم تمام می کند اما روز اول از خواننده یا وارثانش اقرار
میگیرد که اگر بمدت وعده خود کلام الله شریف ختم کنانم یکصد و سی و دو روپیه بگیرم و کم از ان
نگیرم و زیاده را هر چه مقدرت داشته باشد توفیق اوست و اگر نمیدهد بحواله سخاوتی قدر میکند و
هنگام شروع کنانیدن یا درمیان درس هیچ نمیطلبد و نمیگیرد و بعد ختم بمدت وعده خود میگیرد و نوکری
کسی نمیکند و همین محصول را وجه رزق خود گردانیده است و در سه سال بمکان لاله مادهو رام وکیل صدر آگره
در بیلن گنج مقیم است و لهجه خوش و آواز حزین و دلکش دارد و بسیاری کسان از و خوانده اند و میخوانند این ملکه
از انعامات الٰهیه در حق او باید شمرد و انسوس که عالم نیست اگر عالم می بود با این ترکیب و ترتیب
و قواعد تعلیم بسیاری را بفیضان علوم می رسانید فقیر نیز بعون الله الکریم در دلیلان مناسبه
از میزان تا مطول در سه سال درس دادن میتوانم بعون الله و التعلیم میرزا ابراهیم بیگ برای
همپائی بتاریخ شانزدهم شعبان سنه ۱۲ هجری سال مذکور رسید و داخل قافله شد مال بهیری
پتال یعنی چهار پیسه از ڈاک خانه کمپنی از آگره تا بمقام ریل دکن دریافت شد اهالی آنجا
گفتند که ما مردم را معلوم نیست که بند و بست ڈاک تا مقام ریل شده است یا نه از آگره تا
اندور رسانیدن می توانیم فی الحال محصول سیزده روپیه و هشت آنه خواهیم گرفت بابت سه کس بقیه
و میرزای موصوف و کریم بخش بودیم چهل روپیه و هشت آنه خواسته اند و از آگره تا بیاوره
محصول سه کس بیست و هفت روپیه حساب فی کس نه روپیه گرفتند که چهار پیسه از ریل

کرور نو گانوہ است شاید که ورانده یافته شود و میان بیاوره و بھوپال ڈاک نیست شاید که گاڑی
چھکڑہ در بیاورہ یافته شود تا بھوپال رساند و مقصود فقیر بھوپال رفتن بود که مزار شیخ حضرت
شاہ عبد السلیم قدس سرہ در انجا بجہانگیر آباد است و عزم زیارت آنجا بید اشتم و وقت روانگی
چوپہیہ از آگرہ باندور ڈاک خانہ کمپنی ہشت ساعت روز سفر است و در تمام چوپہیہ اگر
گیرند گنجایش سوار شدن پنج کس ہست و دران آسایش بسیار است و محصول تمام چوپہیہ شصت
و ہفت روپیہ و ہشت آنہ است و اینقدر خرچ راہ از کرمی راجہ جی کشن داس صاحب
ڈپٹی کلکٹر بہادر علیگڑہ که باتفاق وقت وارد آگرہ بودہ اند در وجہ حساب کرایہ مکان نتھ باغ
واقع کول خواستم ایشان بتوسط برادر خرد خود چوبی دہنپت واس صاحب ڈپٹی کلکٹر بہادر
آگرہ فرستادہ دادند ممنون ایشان گردیدم و درین چوپہیہ ہر کس مجاز است که بست سیر از اسباب
خود با خود برد و یکروز قبل از روانگی خود محصول داخل کند و چوپہیہ از آگرہ بگوالیار در سی و شش
ساعت میرسد که یکروز و دو شب و یا دو روز و یک شب می شود و محصول تمام چوپہیہ از
آگرہ تا گوالیار چہاردہ روپیہ و یک آنہ بحساب فی کس دو روپیہ سیزدہ آنہ میشود و چوپہیہ از
آگرہ تا بیاورہ بعرصہ پنج روز و تا اندور در عرصہ نہ روز میرسد و چون از ڈاک خانہ لالہ موتی لال
محصول و بیانہ شد کم باسایش یافته شد لهذا تمام گاڑی شکرم از گاڑیوان بکرایہ نہ روپیہ دوازدہ
آنہ از آگرہ تا گوالیار گرفته شد و از آگرہ مع مرزا ابراہیم بیگ و کریم بخش طباخ مرخص شدیم و
بر شکرم سوار شدیم مرزا عبد الغفار بیگ صاحب و حاجی مولوی محمد شاہ صاحب و فرزند علی
چاکر ایشان را و مولوی محمد سمیع اللہ خانصاحب و حکیم غلام دستگیر خانصاحب و شیر محمد خانصاحب
و برادر طریق دلدار علیخان صاحب و مولوی حاجی حیدر حسین صاحب و برخوردار رحمة اللہ خان
و دیگر دوستان را که برای ترخیص تشریف آوردہ بودند در آگرہ بخدا سپردیم و بتاریخ
بست و چہارم شعبان وقت نواخت ہشت ساعت شب از شام روانہ شدیم بعد دو
شب و یکروز بتاریخ بست و ششم شعبان المعظم روز چہارشنبہ وقت نواخت یک ساعت

برتیمروز درگوالیار رسیده بڈاکخانهٔ سرکاری اول بحی سید عنایت علی خوشنویس متوطن
کول ملاقی شدیم بعده از انجا کوچیده بمقام عزیزی و دوست دلی اوستاد عبد اسد خان تیر انداز
وقت ظهر رسیدیم و فرود آمدیم بلقای اعزه مسرور گردیدیم شب دریجا گذرانیدیم صباح فحول العلماء
واوحد الفضلاء جامع فنون معقول وحاوی علوم منقول شاعر عرب لاامثال ادیب علوم ادب
فی تمثال افراد الزمان یکتای دوران برادرم مولانا علی عباس چڑیاکوٹی اعزه الله تعالی
برموز العالم اللاهوتی تشریف آوردند و بصحبت خود که بعد عرصه دراز حاصل شد مسرور
فرمودند و از اخلاق مردم حیدرآباد آگاه فرمودند دریجا بزودت سی خریدم یک لوٹه زیرا که
در چوکی اول که از آگره می آمدم کریم بخش لوٹهٔ من گم کرده بوده و در کابلی به نرخ فی سیر یکروپیه
وده ونیم آنه و یک کفگیر و یک دیگچی فی سیر یک روپیه و پنج ونیم آنه قیمت جمله پنج روپیه و چهار آنه
شد وقت نواخت هشت ساعت روز منشی سید عنایت علی کرانچی آوردند فقیر همراهیان فقیر را
بران سوار کنانیده بڈاکخانهٔ سرکاری بردند در لشکر از حافظ احمد داد خان و حافظ عثمان خان
وبرادرم حبیب خان و عبدالرحمن خان و حافظ احمد علی و دیگر صاحبان مرخص گردیدیم و
بخدمت کرتم سپردم و خود درمیان راه برای ملاکه پیشتر مولانا ممدوح را رخصت کرده بودیم
برای ملاقات مع اوستاد عبدالله خان صاحب و امیر محمد خان رفتم بعد ملاقات مولانا ممدوح
بمکان منشی سید عنایت علی رسیده طعام دعوت سیر خورده وقت نواخت چار ساعت روز در
جهنک گنج رسیدیم و بعد ادای محصول بست و پنج روپیه و هشت آنه محصول تمام کرانچی ڈاکخانهٔ انگریزی
ان کرن کمپنی بدست سید عنایت علی بر بلکٹرین سوار شده روانه شدیم و مولانا ممدوح دستخطی
میر علی جونپوری و سید عنایت علی و امیر محمد خان را بجهت ای قدر استقبال سپرده مرخص کردیم
امروز تباریخ بست و هفتم شعبان ۱۲۸۱ هجری مطابق بست و ششم جنوری روز پنجشنبه
۱۸۶۵ع بوده است چون از جهنک گنج کوچیدیم و برکو کانپور رسیدیم شام شد کعبه پور تهبولی
قریب باولی رسیده آب طلبیدم و خود برای تماشا شدن از کرانچی فرود آمدم تا رستا رع

رفتم آنجا بسبب تاریکی شب و ضعف بصر نشیب و فراز معلوم نشد پایم از جا رفت افتادم لیکن افتان
افتان از لب شارع تا بته زمین سلامت رسیدم و بسیار ضرب کشیدم مصرع سیده بود بلائی ولی بخیر
گذشت بهزار مشکل تمام باز از غار بر لب سڑک برآمدم و بمرزا صاحب حقیقت الحال گفتم و شکر حق بجا آوردم
و نماز عشا تا آخر خواندم و سوار شدم و دنباله راه پیش گرفتم بر چوکی رہٹ آفتاب برآمد و باینجا رسیدم که به چوکی
کاڑا گھاٹ آفتاب غروب شد بر بندی سوال بصحرا رفتم فراغت از ضروریات کردم این تاریخ

بست و هشتم شعبان روز جمعه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۲۷ جنوری ۱۸۶۵ عیسوی

بوده است در تمام شب گذشته و امروز چوکیهای مفصله ذیل تمام شدند جھنک گنج ٹھیکا کا کنوا
یعنی چاه ٹیکا و کوکرتیک لی و ٹمر جھولی و سرسه و رہٹ و شوهن و ارسنا و چوپوره و کاڑا گھاٹ
از اینجا بشب می رفتم که بکولارس آفتاب برآمد در شیوپوری که رسیده بودم نصف شب بود
از کولارس کوچیدم بر چوکی شیوپیلا شام شد در تمام شب گذشته و امروز که تاریخ

۲۹ شعبان روز شنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۲۸ جنوری ۱۸۶۵ع مذکورست چوکیهای

مفصله ذیل تمام کردیم ماسولی و شیوپوری که آن را سیپری هم گویند سهین جا در چھپاولی دختر نجانه
کریم الله خان مرحوم داماد برادرم محمد داؤد خان صاحب ساله از سیپری بهادر پیدا شده بود که نامش
سیپری بیگم کرده اند و بہیسی و کولارس و چوکی دھروا که آنرا کیدی کی پیپری نیز گویند از اینجا چون
یک کروه پیش می روند موضع لکواس می آید که بسیار آباد است و دی کو ہیاوڑی که در اینجا چاهیست
کلان این وقت بر نیز و بدو وه بود و بدو شیوپیلا در اینجا نواخت پنج ساعت شام رسیدم اما چون
از باوری کوچیدم بعد دو کروه موضع بهدرواس بدست راست آمده در اینجا چاه پخته و بنگله بدست
چپ ست اینجا نماز ظهر خواندم و در شیوپیلا عصر اینجا شام شد و از اینجا بشب می رفتم
بهادوره یعنی چوکی کھجوری قریب این چوکی هلال رمضان مبارک دیدیم و اندر ابر دیده شد الحمد لله
علی ذلک باز بر چوکی بھاٹی رسیدیم بعده بر تهاتو چوکی رسیدیم اینجا شب آخر گردید +

یکم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق بست و نهم جنوری ۱۸۶۵

وقت طلوع آفتاب در کنارهٔ رسیدیم که بر کنارهٔ ناله آبادی این معموره است و چهاؤنی سابق
ویران ست امّا چهاؤنی حال آبادان ست یکساعت ڈاکخانه قیام کرده کوچیدیم درینجا مهاراجه
عالیجاه والی گوالیار سرای پخته عمده برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لائق تحسین و آفرین ست پیش تا
صبح آینده که می آید این قدر چوکیها چلیدیم بجرنگ گڈھ معموره چوکی بستم ویران شهرپناه و قلعهٔ
پخته دارد و تالابهای پخته اندرون حصار متعدد واقع و بهر چهار طرف دور دور کوه ها دارد
و تحت حکومت مهاراجه عالیجاه بهادر ست در نسل راجه سابق که جی سنگه نام میداشت کسے
نمانده است کالی مائی ور اکھوگڑه و ساونت کھیڑی و پرست و باچه و مهاراج گنج و چون که زمین
چهکی پست و کم بس سیاه ست لهذا در هندی زبان بکالی مائی مشهور ست گویند درین ...
کان یاقوت ست اگر کنده شود بر آید بتربت اینجا دور رود و اندکی راجپیره و دوم را ڈرا
ناهمه ور اکھوگڑه هم شهرپناه پخته دارد امّا بر آبادی آن رونقی نیست غله فروشے لعنت سال
از میرزا ابراهیم بیگ صاحب برادرم محمد داؤد خانصاحب سابق رساله دار سپهر بهادر را
می پرسیدیم در ساونت کھیڑی آفتاب غروب شد درینجا برای افطار صوم دال و چپاتی
تیار کنانیدم و سیر خوردیم و هم درینجا با محمد حیدر خان صاحب خورجوی ملاقات شد خانصاحب
ممدوح همین وقت شام که شفق غائب نشده بود به نظر ضرورت بگناه روانه شده جواز سپدوره که چوکی
هفتم ست تا مهاراج گنج تمامی فلشیست بلند و ناهموار ارجمند در تمام شب سه چوکی ختم شد

دوم رمضان المبارک روز دوشنبه سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۳۰ جنوری سنه ۱۸۶۵ ع

امرگڑه لال پهاڑ بیاوره در امرگڑه صبح شد نماز درینجا خواندم و کوچیدم چوکی واله
امرگڑه بر چوسکے ندی گهوڑا اچهاڑ رسانیده مرخص شد و چوکی واله ندی درچوکی لال
پهاڑ رسانید و چوکی واله امرگڑه هرگز رسانیدن را تا چوکی لال پهاڑ قبول نکرده و اوقات
بسیار ضائع شد از اینجا وقت نواخت یازده ساعت روز در بیاوره رسیدیم
و کرایچی را بڈاکخانه کتره رسانیدیم خود در ... بازار ... پیش ...

اندا ختیم اول تحصیلدار اینجا برای بندوبست گاڑی نوشتیم تا از اینجا مراد بھوپال اندازد جواب فرستاد که درین ملک بهلی و گاڑی وغیره سواری دستیاب نمیشود چون از دیگر مردمان کرایه چهکڑه پرسیده شد فی منزل را کرایه دوازده روپیه میخواستند تاهم بهم نرسید دانستم که مرضی روح مبارک حضرت شیخ ما قدس سره نیست که باین راه بالفعل رودم ناچار عزم قرار بران گرفت که بسواری کراچی روانه اندورشوم از عصر تا نماز عشا تقاطر و ترشح باران غلیظ بود که تمام روی زمین تر نمود درین ملک میان هندوان بجای سلام جیگوپال مرسوم و مستعمل ست و حرف ایجاب هو بفتح های هوز و تشدید واو ست بوقف و درین ملک یک بیگهه زمین قسم اول که اوسط باشد و باقی غله می باشد از گندم و فی مانی بفتح میم بالف کشیده و کسره نون با یای معروف بست سیئی بکسره سین مهمله و یای مجهوله و همزه مکسوره با یای معروفه و یک سیئی از اش سیر غله میشود یعنی شش من فی بیگهه پیدا میشود

سوم رمضان المبارک روز سه‌شنبه ۱۲۸۲ هجری مطابق ۳۱ جنوری ۱۸۶۵ع

اگرچه امروز آسمان صاف فاما بسبب بهم نرسیدن سواری هنوز در لم مکدر نا م تحصیلدار اینجا چنی لال ست باره است از سنگ سخت که از جانب راجه صاحب بهادر با صد روپیه بتوسط اهالی راجگڑه منصرم کار اینجاست کاش اگر خدا ایشان توفیق دهد و بنجیال مالدار نامش در آید که مهمان سرا مسافران یا دهرم ساله یا مسافرخانه درینجا بنا کنانیده ده بسیار باعث آسایش واردان باشد و سبب آرام مسافران و موجب شهره و ناموری رئیس گردد مگر افسوس رؤسای هندی نژاد ان را مطلقاً بچنین اعمال توجهی نیست الا ماشاء الله دیگر اگر نظم شارع عام از اینجا تا بهوپال کرده شود و والیان هر ریاست بهم سرحد بندوبست مشترک نمایند ابواب تجارت مفتوح شود و آمد و رفت هر شی ضروری بافراط گردد چه این و آن هر دو موقع منڈی دار و مال تجارت را منزگرد و بر ذمه همت رئیسان ریاست اینجا و آنجا واجب و متحتم ست تا تاجران و مسافران آسایش بردارند و بحق ایشان بدعای مزید عمر و دولت و اقبال پردازند مرجو که این دولت در حق والیه بهوپال نصیب باشد

زیرا که این زن مردان سیرت حاجی سبقت بر حجاج وغیرهم برده است و کمال معتقد از دانشمندان
روزگار خود است سلمها الله تعالی و زید اقبالها امروز زینت هندوان بوده است مردم عالم
این ملک این رونه امرتبه نوروزی می شناسند ازینجا خطی بنام حاجی حافظ مولوی محمد ایوب صاحب
بهوپال و دیگر خط بحیدرآباد بنام مولانا سعید الدین خان صاحب و سوم باورنگ آباد بنام
منشی مولوی حسن رضا صاحب در ڈاک سرکار انگریزی روانه کردم و هر چند سواری درینجا
برای روانه شدن بهوپال جستم اما بشومی ارادت خود یافته نشد محروم ماندم و حصول
این نعمت سترگ را که زیارت مزار شریف حضرت شیخی و مرشدی شاه عبد العلیم لوهاروی
قدس الله سره مراد بآنست برفتن بهوپال جهانگیرآباد منوی بود بر وقت دیگر حواله کردم
و امروز را در وحشت گذرانیدم بیت دردم از یارست و درمان نیز هم * دل فدای او شد
و جان نیز هم * رفع الله درجاته فی القرب الوصول و اوصلنا الله الیه و هو المامول والمسئول
بیت از حلقهٔ جهه گیتی بیرون نه روم * تا نقش حیات در نگین لم ست *

چهارم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق یکم فروری ۱۸۶۵ء

تا بر آمدن یکپاس روز چون از یافتن سواری بهوپال مایوس شدم باز کرانچی تمام از ڈاکخانه بیاورده
بکرایه بیست و دو روپیه و هشت آنه سکه کمپنی بکری گرفتم حال آنکه منشی ڈاک که لچهمن سنگه نام دارد چهیر
تمام کرانچی را بهیژده روپیه میداد حالا ازان منکر گردیده خاک در دهان بابوی آنجا که بیک نقطه
بابو بهبو شود انداختم و بیست و دو روپیه و هشت آنه سکه کمپنی دادم و گفتم شعر چه بابو بیک نقطه بابو
شود * لگامش بده تا بقابو شود * وقت بر آمدن ساعت روز کرانچی گرفتم و سوار شده ازینجا وره
بر آمدم و براه وره روانه شدم بتفصیل پل چوکیها راطی کردم و قطع راه تا صبح نمودیم تمام چوکی
تمام شد پرسوله بهات کهیری و بیچ رکهی و پیپلیا و منو و ستارپور و جهروده و سیوره
و پرسوله بفتح بای فارسی و سکون رای مهمله و ضم سین مهمله و واو معروف و لام مفتوح و های
هوز زده برپیپلیا شام کردیم و در روز چار چهکی رفتیم و درینجا پاس قیام کرده طعام تیار کنانیدم

و روزه افطار کردیم و طعام خورده و نماز مغرب و عشا خوانده روانه طرف اندور گردیدیم
تمام شب چلیدیم و در سیوره صبح کردیم درینجا بعد فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند
سارنپور آبادی خوب دارد و سڑک از گوالیار تا شیوپوری بسیار خوب ست اما ازینجا تا گناه
ستایش کننده آن پرگناه و ازینجا تا بیاوره بسیار خراب و از بیاوره تا اندور خراب است و طرفه آنکه
بندوبست ڈاک جدید ست و کراچیبان بچه بر چوکی موجود و عمر هر یک ازان زیاده از ده سال نخواهد بود
ٹهیکه داران ڈاک برای جلب نفع خویش این بچه ها را مقرر کرده اند و ایشان را برای بردن
و روانه کردن کراچی مامور نموده اند چه ایشان را تنخواه دادن کم میشود و اگر جوان نوکر دارند تنخواه
زیاده داده شود و این بچگان نافهم و ناتجربه کار کراچی را از بلندی کوه که مثلاً چار صد گز خواهد بود
بلا مزاحمت احدی یله کنند و می دوانند خواه کراچی و نرگاؤ و سر مسافر شکسته شود یا به قسمت
خود سلامت ماند یا درست بگذار و بقول گوینده مصرعه هر چه باد اباد ما کشتی در آب انداختیم
از بهات کهیڑی پاؤ کروه چلیده کولودی ناله می آید بران پل غریب بسته اند بعد ازان دودهیا
ندی می آید آن را می کنند شاید که بران پل بندند بعده نکراکهالی می آید آنجا هم تیاری پل می شود

پنجم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق دوم فروری سنه ۱۸۶۵ء

در سیوره آفتاب بر آمد بعد از فراغ از امور ضروریه از انجا روانه شدیم و بعون الله سبحانه تا صبح
چوکیهای مفصله طی کردیم شاهجهانپور[۳۸] و بنجاری[۳۹] تکسی[۴۰] بهیروان[۴۱] کهیڑی و درین شهر شاهجهانپور
وقت بر آمد هر هشت ساعت روز رسیدیم این بلده ست خوش که شهرپناه و حصار پخته دارد ازینجا
اجناس خوردنی خریدیم و درینجا عیدگاه هم خوب ست و نائب صوبه از طرف مهاراجه عالیجاه والی
گوالیار درینجا یعنی شاهجهانپور میماند و درینولا بر نیابت صوبه اینجا مولوی عماد الحسن صاحب جهانی
مامور و سرفراز اند بسبب عجلت با جناب ایشان ملاقی نشدم و در چوکی تکسی بسبب خرابی نظم
ڈاک چوکیها در گذشتیم یعنی پیش ازین چوکی نرگاوان بر فاصله سه کروه مامور بوده حالا بر
چار چار کروه چوکی نرگاوان مقرر نموده اند فلهذا مسافران را تکلیفی بسیار عارض میشود خصوصاً

بموسم گرما که بسبب تمازت آفتاب وگرمی هوای سنگلاخ ونایافتن آب کرو کثر تشنگی
کربلائی فیمابین فیانی چهکیا واقع میشود مسافران ونزگاوان بسیار جان بحق می سپرند رای فقیر
بران ست که اهالی ڈاک چوکی بدستور بر سه کروه مقرر کنند تا همه سلامت باشند ودر بهیرن کهیری
شام شد ودر انجا افطار روزه کردم وطعام تیار کنانیده خورده نماز شام وشب خوانده روانه پیشتر شدیم
پیپلیا کهال ودیورس وپیپلیا لوهار وتمام شب چلیدیم سوای سه چوکی رفتن نتوانستیم زیرا که یک کروه
این ملک برابر یک ونیم کروه ملک ماست باین حساب تمام شب دوازده کروه این ملک هیجده کروه ملک ما چلیدیم

ششم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۸۱ھ مطابق سوم فروری ۱۸۶۵ء

دکاچیا وتلاولی واندور بمقام هذا که دکاچیاست صبح شد ودر نیجا باولی پخته بسیار خوب ست
نماز فجر خوانده پس راه پیشتر گرفتیم وبکرم الله سبحانه وقت نواخت هشت ساعت روز در
ڈاک خانه اندور رسیدیم واز انجا اختر وباختر خود را بر گاڑی کرایه هشت آنه بار کرده در مهمانسرای
اندور رسیدیم وفرود آمدیم واین برای آسایش مسافران خانه خوب ساخته اند واین را
دو حصه کرده اند یکی شمالی برای فرود آمدن مسلمانان ودیگر جنوبی برای قیام هندوان
ودر حصه مسلمانان پس پشت سرای بیت الخلا ساخته اند نهایت متعفن عجب نباشد که بموسم
گرما همین باعث وبا گردد واین بسبب غفلت ملازمان سرکار امیر بن امیر ست ورنه ذات
والا صفات ایشان نظیف الطبع محیط نوال ست وساخت این مهمانسرای خود دلالت
بر همت علیای خدا ایم والا مقام رئیس اینجا می کند فقط برین شارع عام بمبئی که راه ریل
مقرر خواهد شد ضرورست که برای آسایش مسافران مهمانسراها وچاهای بسیار متصل تیار
کنانیده شود چه در ملک مالوه آب بسیار قریب از زمین می بر آید چاه کندن درین ملک چندان
دشواری ندارد روپیه هندوی که یار طریقتم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم از دکان
سیتارام وبرج لال از خورجه کنانیده معرفت برخوردار حافظ عثمان خان سلمه ربه
رسانیده بودند وبنام دکان دهن راج دیورن مل بود از دکان ایشان که در نیجا لبته اقمر

و واقع است بر قیمت شانزده روپیه سکه کمپنی از نام پرتاب گماشته وصول کرده رسید بمهر و دستخط نوشته داده شد و متصل این دکان در حیدرآباد بر دکان پورن مل و مهر گوپال سیتهه دیگر
هم هست در اندور با برهمن پسری خورجوی که بلدیو پسر روپرام نام دارد و در بازار چهته کهنه خورجه سکونت دارد ملاقات شد درین ملک در چهاونی منو اطهه وولالی افیون وغیره
می کنند مدعا تا ناهرگاون عجله کالمه بکرایه نوزده روپیه سکه کمپنی مقرر کرده شد نام بهلبان
رحیم بخش ست باشنده شاهجهان پور افاغنه مرد چرب زبان ست وعده رسانیدن بناهرگاون
بهشت روز کرده است الله تعالی خیر فرماید چه کسانیکه در القاب خود لفظ بان دارند بسیار شریر
و بدزبان و بدقول میباشند چون شتربان و بهلبان و سربان و فیلبان و دربان بسرای اندور
امروز مقام کردم و شب هم بسر بردم در شب ملازمان مهاراجه صاحب بهادر والی آنجا برای
مسافران طعام آوردند و تقسیم کردند که تقریب شادی پسر جناب ممدوح بوده ست فقیر مع
همراهیان که سیر خورده بودیم چادر سکوت کشیدیم و دیگر مسافران را بانواع اطعمه سیر کردند زیدالله نواله
واکرم اقباله این خاندان در اقران خود افزود اوحدست الله تعالی اولاد ایشان را نامی و گرامی دارد

هفتم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۶۲ھ مطابق چهارم فروری ۱۸۴۶ء

وقت صبح از سرای اندور کوچیدیم و وقت شام بدهرم ساله موضع بالی رسیدم که فاصله نه کروه
از اندور دارد امروز هوای پورب تندمی وزید درینجا مسافرخانه بس بوسیده است که نصف
سقف از کهپرل پوشیده بودند و از نصف ستاره ها می شماریدم و شکر حق تعالی بجا آوردم
وقت شب صاحب مکان فی گاری ندپای گرفته درینجا با صوفی غلام قادرخان رامپوری
ابو العلائی رضی الله عنه که اکثر در سرونج قریب مکان نواب احمد سعید خان تشریف میدارند و حالا
برای حج تشریف می برند ملاقات شد آدم نیک صاحب همت و توجه اند بلقای ایشان مسرور شدم

هشتم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۶۲ھ هجری مطابق ۵ ر فروری ۱۸۴۶ء

بالخیر بعد از نماز صبح از بالی کوچیدم و وقت عصر در موضع

بڑوارہ پدهرم سالہ سرکار مهاراجہ هلکر سیاوروالی اندور رسیده فرود آمدیم مکان خوب سرکار گوشت بهم رسید اما بسیار خراب بود در شب چند بار ابر غلیظ آمد و لبسیار بارید درینجا آسایش یافتم

نهم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۶ - فروری ۱۸۶۵ع

باهم سفیران همسفر در عین هجوم ابر و تقاطر بارش از مسافرخانہ بڑوارہ کوچیدیم و برلب دریای نربدا دران گل و لای بهزار تکلیف زیاده از یک کروه راه قطع کرده رسیدیم محافظان قنطرۃ الجسر آبهور دریا مانع آمدند که درین حالت نمی پل و شدت هوا عبور جملہ از پل ناممکن اگر بارش و هوا کم شود و پل خشک گردد مرور و عبور سبک می توانند شد ناچار برلب دریای نربدا در دهرم سالہ که هم شیوالہ است فرود آمدیم و مقیم شدیم نماز ظهر خواندیم و عصر اگردیده آمدیم وقت نواخت یک ساعت بعد روز از اینجا کوچیدیم و بعبور دریا و مرور پل بموضع سناوده وقت عصر رسیده بعبور روده آنجا بعد غروب آفتاب در موضع دهن گاؤن رسیده بدهرم سالہ مقیم گردیدیم امروز در تمام روز صرف مسافت هشت کروه طی کردیم درینجا با ملا منوچهر جی و بیژن جی پارسیان متوطن قلعہ بمبئی و قاضی شمس العارفین متوطن سورت که از فرزندان قاضی قوی عالمگیری مغفور ست ملاقات شد درینجا شب گذرانیدیم از شروع سفر دکن تا اینجا آرد گندم از سیزده سیر تا نه سیر فی روپیه خریده شده ست و روغن گاؤ فی روپیه یک و نیم سیر بود بالا گرفته شد اما طرفه حال است که در روغن این ملک مطلقاً چربی نیست و الله اعلم بالصواب و علت این شاید همین باشد که ملک خشک ست و قلت آب و ابکاه خشک می چرند

دهم رمضان المبارک روز سه شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۷ فروری ۱۸۶۵ع

امروز از یکپاس شب از دهرم سالہ دهن گاؤن کوچیدیم وقت پهر آمد یک ساعت روز بهم روسه رسیدیم چون از انجا گذشتیم در میان راه بزرگ ریش سفید اطول لحیہ را دیدیم که بسواری عجلہ میرفت بکریم بخش طباخ گفتیم که نام این بزرگ متشیخ را پرسیده بیا و خود براه سیر رفتیم که طباخ مذکور رفته نام ایشان دریافته آهسته باز گردیده بعد عرصه دراز باز آمده گفته که نام ایشان مولوی فضل رسول

است از حضرات بدایون و از حیدرآباد سے قافله می رسند خشم بسیار کردم و غضب شمار
نمودم که چرا جواب سوال من زود نداده اوی که انتظار ایشان می کشیدم اگر معلوم شدی از
اخبار حیدرآباد پرسیدمی ناچار خاموش ماندم از انجا بموضع دیس گاؤن رسیدم معلوم شد
که ده بیجا چوکی پرمٹ از سرکار انگریزی ست که نمک راسیتلا شند حسب آئین نمک اگر
می برآید محصول خنده میکنند از انجا کوچیده وقت عصر بموضع سوکل گاؤن رسیده بدهرم ساله
فرود آمدیم و تمام روز که بقطع ده کروه زمین کوفته شده بودیم آسایش گرفتیم

یازدهم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۸ فروری ۱۸۶۵ع

بآخر شب که پاسے مانده بود از سوکل گاؤن کوچیده براه رستم پور که از ینجا سه کروه بر سر راه
واقع است و دهنی ناله که از رستم پور فاصله سه کروه دارد روانه باسیرگڈه شدیم که ازین
ناله بعد سه کروه دارد و بعد نماز عصر در اسیرگڈه رسیدیم و بدهرم ساله اینجا فرود آمدیم این
شهر ویران ست مقابر بسیار دارد اینجا قلعه خوب و بسیار مستحکم بر قلعه کوه ساخته اند که از شش
کروه دیده می شود درختان انگور درینجا بسیار ست درین ایام فی روپیه پنج سیری فروشند
بسیار شیرین و لذیذ درین دهرم ساله مردم مسافر بکثرت فرود آمده بودند قلت مکان و کمی جا
بود و طره بران اینکه از مردم جهلا، منو قاضی طبیب مرحوم از زن و مرد و بچه بسیاری بیمار افتاده
بودند تمام شب آه و ناله کردند و خواب از چشم فقیر یکسر بردند در تمام روز سفر کرده چلیدیم و شب این اندوه کشیدیم

دوازدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۹ فروری ۱۸۶۵ع

هرگاه که آه و ناله بیماران اسیرگڈه سر بفلک کشیدم و تمام شب به بیداری رسیده در
نیم شب بر حیم بخش بهلیان شاهجهانپوری که مکاری فقیر بود آواز دادم که برخیز و روانه
شو آن بیخبر از خود رفته گفت که هنوز آرام نگرفته ام نمی روم باستماع این سخنش رنج
بسیار بقلب فقیر رسیده بی پروائی او را بخدای قدیر سپردم و ساعت نگذشته بود
که شخصی از حکام انگلشی بسر وقت آن ممنوع غفلت رسیده او را گوشمال واجب داده

نرگاوان اور ابرای ٹواک بسانی برگرفت هرچند که واویلا نمود و نپذیرا نشد زود نشن و بیع
نرگاوان بر وند بش گفتم که اقیمه اجرت خود بگیر و مرا خلاصی ده که درآرام تو رنج من ست
گرفت که زود می نمم نخدا بش سپردم و خود تجابه دیگر کرایه کرده به برهان پور روانه شدم
بعون الله القدیر بقت نواخت ده ساعت روز بالخیر و العافیت در شهر برهانپور داخل
شدیم و از سندی دره اند بسرای پخته که نزد چوک ست و مسجد نواب عبد الرحیم خان صاحب
مرحوم هم قریب از انجاست رسیده فرود آمدیم این مهانسرای پخته بسیار خوب ست که هم
حوض در رود هم نهر آب آمده و لیکن شکسته و مرمت طلب ست حالا سرکار انگریزی بمرمت آن متوجه ست
امید که زود درست گردد و مردمان مسافرین را آسایش بسیار رسد مسجد نواب صاحب
مغفور نهایت بوسیده که چنانکه بوده واجب الترمیم ست از سقف و دیوارهایش جز اثری
نمانده است شاید که کسی از ورثه حضرت ایشان مغفور در حیدرآباد نیست یا از منتسبان نواب
صاحب مرحوم کسی در برهانپور نمانده است که خبر غربت و کسرت این مسجد و این خرابی
سرای و بازار بحضرت امیر کبیر رساند به بلا زمان سلطان که رساند این عمارات که لشکر
پادشاهی زنظر مران گذارا نه شاید که رسانندهٔ خبر این غربا و مساکین که نیاز و اخلاص
خود در حضرت امیر کبیر بهادر قدوة الصلحا و سلالة الکبرا امیر فقیر شعار و فقیر امیر آثار دارند
من باشم شاید که این دولت سعی و ثواب را در جریدهٔ فقیر ثبت کرده باشند اگرچه بالفعل در قبضه
کردن این ملکیت و ماسوره وکیل ودادم که واقف از دستورات مال سرکار انگریزی باشد
خرچ باشد اما بعد چندی آمدنی آنجا برای صرف آنجا کافی باشد و امراء را همیشه کار با ثواب نام ست
و با وجود بودن حضرت امیر کبیر بهادر مجموعهٔ دانش و عقل این ملوک خود را بلا وجه گذاشتن
و دعوی ملکیت متعلق بهای خود را مهمل داشتن دور از صواب مینماید و عقل با مردم لقاک
حیرانی سر خود را می فرساید خدایا کاری که باندک تحریک خدمت صاحب رزیدنت بهادر در دو
حاکم برهانپور تعیین وکیل و تحریر شدن می برآید چرا بابهال می اندازند و چرا دعوی خود

[illegible]

در تربت و صوبه داری ... برهانپور سرفراز شده ... مسجد و ... بازار ... در وقت ... صوبه داری اورنگ آباد و سرفراز شده ... در برهانپور وفات یافتند ...

را بحضور حکام انگریزی ظاهر نمی سازند و حکام انگلش اگر بندگان حضور امیر کبیر بهادر بآرایش
سرای مسجد و آبادانی بازار آنجا بمقرر فرمودن وکیل متوجه میشوند پس راضی و خوشنود میگردند زیرا که
خداوند قدیر در خلقت حکام زبان انداخته است که کسی را که باحیای این چنین رسوم متوجه بیند
نهایت ساعی و حامی آن باظهار خوشنودی می شوند خدای قدیر حیات چند روزه مرا
نصیب کند که آن اکنه ویران را بسعی حضرت امیر کبیر بهادر آباد ان بینیم و بزبان حال بزبان
آرم تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ واز زبان هریک مردم آنجا شنوم **بیت** خزان
نکل گئی اب موسم بہار آیا ❊ چمن مین بلبلو اب جاکے آشیان کیجیے ❊ این شهر نهایت پر
فضاست بهر طرف در بلده نهر جاری و زمین نهایت درخت پذیر و همه میوه ها و اشجار و
وادویه و بقول در هر موسم موجود انگور خوب و مرغوب گویا که در هند زمین طائفست نام
نامی صاحب ضلع بهادر که در ینولایت مستر بروک ست مردم آنجا اخلاق نیک و را بسیار
بیان میکردند و نهایت مشکور بوده اند این هم موجب رحمت و باعث آبادانی ملک ست که در آنجا
حاکم نیک عادل منصف رحیم گماشته است و از برهان پور تا کهنڈوه امد و ریل جاریست امید
که شرک ریل تا آنجا زود درست شود و ریل تا آنجا بعرصهٔ قریبه جاری گردد گویند که از آنجا براه
هوشنگ آباد و جبلپور می رود و بشعبهٔ مرزاپور می پیوندد الحال ریل تا لال باغ برهان پور
رسیده است اما خوب عموماً جاری نیست نرخ اشیا مفصلهٔ ذیل در ینجا بالفعل اینست پارچه
کمر کهه که در ینجا آن را کهیر گویند فی گز یازده آنه مین سکه که در ینجا آن را جگناتی گویند فی گز نه آنه
آرد گندم فی روپیه نه سیر پان بسیار ملائم فی پول شانزده عدد دال ارهر که بسیار خوب میشود
فی روپیه نه سیر روغن گاو که زرد باشد فی روپیه یکسیر گوشت گوسفند فی سیر چار آنه گندر فی سیر
نه آنه انگور تحفه فی روپیه چار سیر ارهر او در ینجا تور گویند اما در هندار هر دیگر است که درخت
دو دانه خرد دارد و تور دیگر ست که درخت دو دانه کلان دارد و بد ذائقه میباشد آن را کسی
نمی خورد و نمی خرد و محکمهٔ حکام برهان پور برود تپتی ست بفتح تای قرشت و سکون بای

موحده و کسر تای مثناة فوقانیه و یای معروف گویند برہانپور در خاندیس بوده است و پیشتر دریجا تحریر
و تقریر بزبان مرہٹی بوده است حالا در خاندیس نیست لہذا زبان نماڑیست که علاقه نماڑی بکسر نون
و فتح میم بالف پیوسته و کسر رای ہندی و یای موقوف از ناگپور تا برہانپور ست و از ایدل آباد تا
حیدرآباد خاندیس ست پس در خاندیس پیشتر مرہٹی گفته و نوشته میشد و از چار سال برہانپور که متعلق
ناگپور گردیده است و آن در نماڑیست فلہذا دریجا ہم تقریر و تحریر در نماڑی گردیده است و میشود و پیشتر
دریجا مرہٹی تحریر و تقریر بوده است چه برہانپور در خاندیس بوده است و زبان خاندیس پیشتر مرہٹی بوده است

سیزدہم رمضان المبارک یوم جمعه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۰ فروری ۱۸۶۵ع

امروز صوفی غلام قادر خانصاحب علی محمد وغیره قافله حجاج از ینجا تشریف بردند و فقیر بسبب تبدیل
لباس و ابدال پوشاک که بسیار چرکین شده بود و عزم شویانیدن آن سید اشتم و موی سر تراشیدم بود
متوقف شدم تا نیمروز خطوط بنام اجله واخله دو مرہٹه اعظم گڑھ و آگره و گوالیار و حیدرآباد دکہی
و میرٹھ نوشتم و بڈاک سرکاری روانه کردم منشی ڈاک بر ہر خط انگریزی نوشته و فی خط یکپول
انگریزی زیاده از محصول حق التحریر گرفته و از ہر کس میگیرد و اگر کسی نمید ہد منشی آن خط نمیگیرد و روانه
نمیکند و این بظاہر خلاف آئین سرکارست ندانم که این دستور خلاف ملک آئینی سرکار که تجویز کرده
است و خدا داند که اگر این خبر تا حکام بالا ہم رسیده است یا نه و خط پیڈ بود یا بیرنگ بہمه پاؤ آنه
زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق ست از حکام محصول ڈاک زیرا که کل محصول خط نیم آنه
و اجرت تحریر پاؤ آنه که نصف محصول باشد اگر تجویز حکام ست سراسر نقصان سرکارست چرا که
آنرا جمع نمیکنند و یک کس بمشاہره ہشت روپیه مقرر میکنند که نام مقام بابران نوشته باشد و با
آمدنی را بسرکار جمع کرده باشند این سخن فقیر قابل غور و تامل ست مصرع رموز مملکت خویش خسروان
دانند و پارچه که شست و شو کنانیدم مزدش فی پارچه یک پول انگریزی بگازر دادم و تخمیناً
دو ساعت بنیمروز از ینجا کوچیدم که رحیم بخش بیلبان ہم رسیده بود و بعد از غروب آفتاب بمقام
انچہاپور که فاصله ہفت کروه از برہانپور دارد رسیدیم و بدہرم ساله اینجا فرود گردیدیم

چهاردهم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ه مطابق ۱۱ فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله الکریم الحفیظ وقت زدن سه ساعت شب از اچهاپور کوچیدیم وقت نواخت هشت ساعت روز بمقام اعدل آباد که قصبه ایست مشهور باید آباد و نهایت آباد دانست و عمارت پخته و سرای سنگین دارد و شاید که اکثر شرفا هم در انجا باشند گذرم زیرا آن شد اندرون سیر نکردم دریچا رودی هم جاریست که باران مرود و عبور می شود و اسش پورنا از انجا چاپیده وقت نواخت یازده ساعت روز بلکه هنگام نیمروز در ناهرگاون که اسٹیشن روانگی ریل دارد رسیدیم و قریب سڑک آهنی سمت جنوب آن زیر درخت انبه که سرسبز دارد و مناسب حال فقراست فرود آمدیم و شب گذاردیم امروز شخصی مرزا غلام محمد نام که خود را همراهی می فرمودند از حیدرآباد رسیدند می فرمودند که محصول ریل بابت یک سواری از شعله پور تا ناهرگاون باین تفصیل ادا ام

از شعله پور تا پونه	و از پونه تا کلیانی	و از کلیانی تا اکت پوری	و از اکت پوری تا ناهرگاون	میزان کل
عه/ ۳ ار ۶ پائی	عه/ ۹ ر	عه/ ۶ پائی	سے ر ہر ۶ پائی	۱۱ ر ۶ پائی

از حیدرآباد تا شعله پور بابت پتال لاله سیام سندر لعل پنجروپیه کرایه یکسواری دادم اگر تمام کرایه خواهید گرفت شاید که بهفتده یا هیجده روپیه بدست خواهد رسید از انجا باید گرفت گفتم بچشم فرمودند که سواری خوب می دهد و از شعله پور باحتیاط تمام تا حیدرآباد می رساند از ینجا رحیم بخش بهلبان را رخصت کردم و بقیه مزد او باو دادم

پانزدهم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ه مطابق ۱۲ فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله و کمال منه و فضله بوقت نواخت دوازده ساعت روز از ناهرگاون بر ریل بعد ادای بست و هفت روپیه کرایه بحساب فی کس نه روپیه دادو سوار شدیم و از انجا تا بشعله پور ٹکٹ گرفته روانه گردیدیم تفصیل چوکیهای ریل از ناهرگاون تا کلیانی بذیل نوشته می شود و واضح باد از ناهرگاون ۱

و درن گاون ۲ و بهوساول ۳ و جل گاون ۴ و سناود ۵ و ناچی ۶ و پاچوره ۷ و نج گاون ۸ و

چالیس گاون ۹ و نامی دونگری ۱۰ و ناندگاون ۱۱ و منمواڑ ۱۲ و لاسل گاون ۱۳ و نپهار ۱۴ و ناسک ۱۵

و داوره و کوتی و الکت پوری و کسیره و کهرڈی و اژتوتر و درسنگمی سپاتیر و شاه پور و
تتوالہ و کلیانی و ونا هرگاؤن تکت وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم می شود و در
ریل اینجا دستورهای عجیب دیدم که قفل می اندازند و کسی را برای شاشیدن و ریدن اجازت
نمی دهند لهذا مسافران را تکلیف بسیار می شود و زنان را به ریل دیگر می نشانند و جداگانه
همراه زنان سوار می کنانند و در چالیس گاؤن بعد صد پنج گهنته رسیدیم و بر نای ڈونگری آفتاب
غروب شد روزه افطار کردیم و بناندگاؤن نماز مغرب خواندیم و انگور خریده خوردیم بسیار ارزان
می فروخت و چوکی پاپی را اعتباری نیست زیرا که محض بسبب اجتماع میله که در اینجا می شود
چوکی مقرر کرده میشود و بعد میله برخاست میکنند و درین ملک مسلم نیست که بهر استیشن
آب گرفته شود بلکه در میان ناندگاؤن و چالیس گاؤن هم آب میگیرند و درین روانگی مردم
گوارا دیدم که عیسائی مذهب اکثر اند و اگر کسی از برهان پور برای سواری ریل آید بناندگاؤن
رفتن ضرور نیست بلکه اولی آنست که از برهانپور بطرف جل گاؤن آید و از اینجا سوار شود و هرگاه
که ریل از برهان پور جاری شود احتیاج رسیدن ناهرگاؤن و جل گاؤن نماند و در الکت پوری که در
[illegible] پوری بوده [illegible] مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هرکه از ناهرگاؤن وغیره تکت بگیرد باید که تا ناند
گاؤن بگیرد و از اینجا تا کلیانی و از اینجا تا پونه و از اینجا تا شعله پور تا آسایش بگذارند و تکلیف نکشد
و ریل در یک گهنته که ساعت باشد دوازده کروه قطع راه میکند پس باین حساب مسافت جمله چوکیها
دو صد و چهار کروه شد زیرا که ساعت هفده شدند و چون هفده گهنته را در دوازده کروه ضرب کردند
دو صد و چهار حاصل شد و چون دو صد و چهار کروه را بر بست و چهار چوکی تقسیم کردند فاصله
فی چوکی هشت و نیم کروه مساوی حاصل شد بعد فی چوکی [illegible] (۲۴ چوکے

شانزدهم رمضان المبارک سنه ۱۲۸۱ روز دوشنبه مطابق ۱۳ فروری سنه ۱۸۶۵ع

وقت نواخت پنج ساعت صبح در کلیانی رسیدیم و حسن و غلام قادر خان صاحب وغیره تا نماز جماعت که با
ونا هرگاؤن ملاقی شده بودند از اینجا روانه بمبئی گردیدند از ایشان فی کس ناهرگاؤن تا [illegible]

سواری ریل داده بود و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت روز بالخیر والعافیة داخل
بمبئی خواهند شد انشاء الله القدیر ایشان را بالخیر بمقصود و مطلوب رساند و باز در وطن بالصحة والعافیة
رسانیده ملاقی و مسرور گرداند **بیت** خرم آن روز که رو در یثرب بطحا کنم ؛ گه بمکه منزل و گه
در مدینه جا کنم ؛ و فقیر بانتظار آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهرم ساله که قریب ریل ست
قیام گرفته نان گندم و دال رهر تیار کنانیدیم نرخ آرد گندم درینجا بیک پیسه چهار و نیم سیر ست بعد از
فراغ امور ضروریه و ادای نماز فجر طعام سیر خوردیم و شکر مطعم حقیقی و منعم تحقیقی جلشانه و بیکران احسانه بجا آوردیم
وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریعه همان ٹکٹ ناهرگاون بران
ریل سوار گردیده بعد یک ساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چوکی ریل از کلیانی تا پونه
این ست کلیانی بدلاپور نیرل درینجا یعنی کلیانی شیخ ولی محمد شیخجے باشنده زیدپور علاقه
اوده در ملازمان فوجداری که کانسٹیبل ست مرد لایق قریب ازین نیرل کوهی ست ما تا راهم
نام که بران بنگله های بسیار برای تبدیل آب و هوا دانایان فرنگ ساخته اند سهر و بسیار در گرما
می گویند و هپلی درینجا کوه کنده سوراخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه اول و ثانیه را
انجن بسته هم در اول گاڑی ها و هم در آخر گاڑیها نصب کرده ازان سوراخ میگذرانند و مردمها را
می برند و دوم مرتبه گاڑیهای درجه سوم بهمان طور بسته می برند و میگذرانند چون دران چشم
می کشایند خبر از تاریکی گور میدهد کهنڈالا درینجا کوه کوکن را تراشیده اند در هشت مقام و ازان
بدستور بالا ریل را می برند و بر سر دره کوهی ست و درانجا موضعی ست وستوری نام دارد و پس
زیر این کوه آب را بسته بالا رسانیده اند این مقام لایق سیر ست نهایت پرفضا ست لونالا
کھنڈکالا تلی گاؤن و این لونالا را لٹرونا نیز گویند گهرکی ازینجا چهاونی پونه و تالاب آن که بسیار
خوب ست شروع میشود و ازینجا پونه بر دو کروه میماند پونه درینجا بآخر عصر رسیدیم و بدهرم ساله
پخته جدید که متصل اسٹیشن ریل ست بانتظار ریل شعله پور مقام کردیم و تمام شب بعد از خوردن
طعام گذاردیم پونه شهر و چهاونی همه آراسته قابل دیدست اما بسبب تنگی وقت و قلت فرصت

اتفاق سیر تقریب نشست در دل امانه

هفدهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ھ روز سه‌شنبه مطابق ۱۴ فروری ۱۸۶۵ء

وقت برآمدن هفت ساعت روز در ریل که وقت نواختن شش ساعت روز از شعله پور در پونه
رسیده بود سوار شدیم گاڑیهای اینجا بر وضع جدید است که دران تخته‌های که بجای کرسی مهیا می‌شد
نیستند بلکه سطح آن همچو سطح کراچی است که اندرون آن هرکس همچو نشست زمینی می‌نشیند البته
درین وضع مسافر را آسایش بیشتر است اما گنجایش دران کمتر تفصیل چوکیهای که ریل میان پونه
و شعله پور واقع است اینست از پونه ارلی بضم همزه و سکون رای مهمله و کسر لام و سکون یای تحتانی
معروفه کیڑگاؤن بکسر کاف عربی و یای مجهوله و رای هندیه موقوفه پاٹس بفتح بای فارسی بالف پیوسته
و کسر تای هندیه و سکون سین مهمله کاڈون بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای مهمله موقوفه
و فتح دال مهمله و سکون واو و وقت نون اینجا احمدنگر بسبت کروه بشمال است و ازینجا اورنگ آباد
منزل نا وگاوان هم دو منزل ڈگسل بکسر دال هندیه و سکون کاف فارسی و فتح سین مهمله و سکون
لام کولواڑی بضم کاف عربی با واو مجهول و فتح میم و سکون لام و فتح واو بالف پیوسته
و کسر رای هندی مع یای معروفه جنیور بکسر جیم عربی یای مجهوله و ضم واو و سکون رای
مهمله کیم بکسر کاف عربی با یای مجهوله و میم موقوفه کرڈوی کی باڑسی بضم کاف عربی و سکون
رای مهمله و کسر دال هندیه با یای معروفه و بای موحده بالف پیوسته یا واو بالف پیوسته
و کسر رای هندیه با یای معروفه ماڑہ بفتح میم بالف کشیده و رای هندیه مفتوحه بالف پیوسته
موہل بضم میم و واو مجهول و ضم های هوز و سکون لام و بعضی موہل بضم میم و فتح های هوز
و تشدید لام خوانند شعله پور بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون های هوز و ضم بای
فارسی با واو معروفه و رای مهمله موقوفه و بعضی شولاپور بضم شین معجمه و واو معروفه می‌نگارند چون
معنی زبانه آتش است و ثانی بمعنی عبادت خانه باشد بهرتقدیر معبد هنود است و این شهر است
آبادان از هنود و مسلمانان درینجا وقت نواختن سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمده

بڈاکخانہ لاالہ شیام سندر لعل مہاجن منزل گزیدیم و شب گذرانیدیم و فاتحہ ہفتم ہم حسب معمول خود
خواندم درین بلدہ بانات نہایت عمدہ ہر رنگ کہ خواہند بدست میرسد و ارزان میباشد نفیس رنگ
ہمچو پارچہ سنگین زیادہ ازان مانند پارچہ پشمین فی گز ہفت روپیہ قیمت دارد با شخصے
میر صلابت علی صاحب کہ یکی از منصب داران سرکار نظام اند ملاقات شد حالا بعزم زیارت
تشریف می برند مرو فہمیدہ معلوم میشوند دریجا عجلہ تمام بر کرایہ بست روپیہ سکہ کمپنی تا حیدرآباد
کرایہ کردم و این سواری بسیار اذل ست کہ آن را بزبان دکھنی بنڈی بفتح بای موحدہ وسکون
نون وکسر دال ہندی و یای معروفہ نامند و آن در ہندوستان سواری گورہ ہای بیماران
است کہ در حالت علت در سفر بران سوار میشوند و بآن دفع حرد و برد می نمایند بعد نواخت
دو ساعت از نصف النہار از ڈاک خانہ این بلدہ ارادہ بیرون آمدن کردیم اما سواری میتیا
نشد این ڈاکخانہ بسیار خوب مشہور درین دیار ست اما در حقیقت ڈاکو خانہ است کہ کیسہ
مسافران دریجا و ہم در راہ می برند و در انواع تکالیف میرسانند و گاڑیبانان در راہ مسافران
را افتادہ میدارند برای نظم این بدمعاشان جو فروش گندم نما و متکلف مسافران غربا قانونی
درکارست تا مسافر از ظلم این ظالمان محفوظ ماند

ہفدہم رمضان المبارک روز چہار شنبہ ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۵ فروری ۱۸۶۵ء

بعد از نصف اللیل از ینجا کوچیدیم شعلہ پور شہر کلان مجمع اسلامیان ست مساجد اینجا با قامت
صوم و صلوٰۃ و جمعہ و جماعت آباد انست بنڈی ڈاکخانہ انگیس بسیار سست میرود شب و روز
ہشت چوکی راہ قطع میکند یانزدہ چوکی بہزار شد و مد میچلید درین ایام شب سہ چوکی میرود و بروز پنج
چوکی اگر تاکید بسیار بر بہلبان کردہ شود شاید کہ شش چوکی بروز برود یا نہ بردو بحنید وجوہ اینکہ
رانندگان بنڈی اکثر بچہ اند و ظاہر کہ کار جوان از بچہ مشکل بر آید دوم بہلبان بر چوکی حاضر نمی ماند
چہ از طرف صاحب ڈاک گرد آور مقرر نیست کہ خبر حاضری آنہا گرفتہ باشد مسافران غریب
می آیند و شب و روز افتادہ در حق مالک ڈاک ادعیہ بدے می نمایند سوم اگر کسی بر چوکے

حاضر می باشد نرگاوان بر چوکی حاضر نمی دارند بلکه اگر کارکنان ڈاک آواز مسافر می شنوند کافور
بیشوند و رو بفرار می نهند اگر کسی را گرفته می آرند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب عذرها پیش
می آرند و تکرارها میکنند که مسافر بیچاره بعجز درآمده خاموش و شرمنده می نشیند بهیارم افسران
ڈاک از جمعدار و رساله دار یا گماشته برای نگریستن حال نرگاوان و گاڑیبانان و تنخواه رسانی
مواخذه کردن در غیر حاضری مقرر نیست و نیز سبب دیر رسانے از وقت مقرر کسی نمی پرسد
و نمی دریابد که بر کدام چوکے بچه سبب دیر شد و تدارک آن دیر رسے اگر ممکن باشد کسے بعمل
برای اصحاب ڈاک بنڈی قانونی مقرر نیست ضرور مقرر کردنی ست که هرگاه گاڑیبانی
یا مسافری در ڈاک رسد و آواز بهر آوردن نرگاوان دهد فوراً حاضر آرد و رنه مستوجب
جرمانه خواهد شد و برین حکم عمل باشد و لو سلما که برای ایشان این قاعده مقرر است
اما بسبب عدم رعب مالک یا نبودن افسر مواخذه عمل بران قانون نیست و حق آنست
که در ڈاک مهاجنی انتظام انگریزی نیست که رعب مالک بسبب تحمل و نمی باشد بهمین سبب
کار ڈاکخانه جی لاله چهنا لال صاحب را ملازمان نمک حرام خراب و برباد کردند و ملازمان مال
بحرام خوردند و لاله صاحب رنج مفت بردند مسافر آینده و رونده حیدرآباد تا اورا بند و بستی
دیگر ممکن باشد ڈاکخانه سیام سندر لال رونیا ورد و رنه تکلیف بسیار خواهکشید مناسب
آنست که گاڑی منزلی کرایه کرده منزل بمنزل بهشت روز از شعله پور بحیدرآباد رسد و رنه
خسارت است و طرفه اینکه هر گاڑیبان بنڈی رسان بر هر چوکی بعد خراسے ابصره بدست میرسد
و رو بمنزل می نهد آخر انعام می طلبد و چون وعده کرده میشود در راه رفته اگر از ان طرف
بنڈی دیگر می آید بدل کرده فوراً خود باز میگردد و انعام می طلبد از نصف راه و این مبدل
چون بر چوکی میرساند خواستگار انعام دیگر میشود گویا در یک چوکی دو انعام مقرر کرده
مسافران را تاراج می کنند و اگر گفته شود که اگر با مردم را از مقام مهتا می رسود
باسایش زود میرسانید مستحق انعام می شدی حال اینکه اینچنین نکرده پس کلام متشانی

بدمستی پیش می آید و بیشتر که باجراسپان آشتی وارد و دزدی می کنانند یا ڈاک سے انداز د
دزدان
وهو دکناره میکند و بیگریزد و مسافران را تاخت می کنانند اگر تاوان این غارت از مالک
ڈاک بعد تحقیق دهانیده شود و گاڑیبان را از سرکار قید مقرر شود همه این تکلیف مسافران
رفع میگردد اما کبھی حال مسافران را پرسان نیست قهر درویش برجان درویش بیچاره مسافر
حسب حال خود میگوید رباعی دل مین آتا ہے کرون چاک گریبان اپنا ۔ جاؤن صحرا کو نکل
تن کرون عریان اپنا ۔ جو کوئی پوچھے کہ کیا تجھپہ دیوانے گذری ۔ ہنسکے رو دون
لکھون حال پریشان اپنا ۔ پس مسافر باین تبدیل سوارے واخذ دو چرا لغام مکرر در
راه بسیار تکلیف می کشد و بدیر می رسد رفع این قبائح بر ذمه مالک ڈاک لازم و بر گرون
والی ملک فرض عین ست تفصیل چوکیها از شعله پور تا حیدرآباد شعله پور دودی بضم دال مهمله
دواو معروف وکسر دال هندی و یای معروف درینجا نماز صبح خواندیم برهمن ناتھه بتقریب اینجا
رودیست بوراسنی نام دارد که بیان تعداد گاڑیها نوشته میشود گویند که حکام انگریزی فی
گاڑی از صاحب ڈاک چهار آنه محصول میگیرند شاید که باین محصول بعد چندی اراده پل
بستن باشد آنکل بکسر همزه و سکون تای قرشت و فتح کاف عربی و سکون لام ازینجا حکومت
سرکار نظام عالیجاه دام ملکه شروع گردیده که آنرا مغلئی می نامند و درینجا رودیست هندی هرنی
مشهور درینجا ڈاک بنگله که مسافرخانه باشد هم ساخته اند و برین رود پل پخته است و چوکی
اسپان ڈاک هم ست شاید که این چوکی از شعله پور شش کروه واقع باشد پهلواری
بضم بای هندی که در اصل بای فارسی متصل بهای هوز ست نلدرک بفتح نون وسکون
لام وضمه دال مهمله و رای مهمله و سکون کاف عربی درینجا غروب آفتاب شد این قصبه ست
متصل بدیودرک و عیدگاه و مزار راجه بادشاه و قلعه پخته دارد و دیودرک یک کروه را فاصله
دارد و در چوکی نلدرک یک پاس مقیم بود و طعام پخت کنانیده خورده روانه پیشتر شدم
دستار انگور بکسر همزه و سکون نون وضم کاف فارسی و واو معدوله و سکون رای مهمله

که آن راچوکی ین کو بفتح یای تحتانیه وکسر نون آخر نیز نامند

نوزدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۶ فروری سنه ۱۸۶۵ع

ییلی بکسر یای تحتانیه بایای مجهوله وکسر لام بایای معروفه درینمقام فجر شد نماز صبح خواندیم درینجا بسبب نیامدن گاڑیبان حج بسیار گردیده بعد ده ساعت آمد تا هم کلام بشوخ چشمی سیکر دعمرگا بضم عین مهمله و فتح میم وسکون رای مهمله و فتح کاف فارسی بالف پیوسته شاید که این گا مخفف گاه باشد این قصبه است آبادی خوبک دارد و همه اشیاء ضروری اینجا بهم می رسد گرری بضم کاف عربی وسکون رای مهمله و دیگر رای مهمله مکسوره بایای معروفه ترمر بفتح تای قرشت وسکون رای مهمله وضم میم وسکون رای هندی درینجا نماز ظهر خواندیم چینکاپور بفتح جیم فارسی وسکون نون و فتح کاف عربی بالف پیوسته وضم یای فارسی و واو معروفه و رای مهمله موقوفه ستاپور بفتح سین مهمله وسکون سین مهمله و تای قرشت مفتوحه بالف پیوسته درینجا شام شد افطار کردیم و نماز مغرب خواندیم وطعام سیر خوردیم و شکر منعم حقیقی بجا آوردیم درینجا باولی ست بجنگل واقع وقت شام بصحرا رفتم ماری سیاه دراز دیدم که بشنیدن آواز پایم به تیز رفتاری سوی درختان جنگل میگریخت من خود بدیدنش پرهیز یدم و از ان موذی کناره گرفتم وادل ڈولی بفتح دال مهمله بالف کشیده و فتح واو وسکون لام و فتح دال هندی وکسر تای بایای معروفه در آخر راجیسر بفتح رای مهمله بالف پیوسته وکسر جیم عربی بایای مجهوله و فتح سین مهمله بسکون رای مهمله ازینجا طرف چپ بهمنا آباد مشهور بهمنا آباد بفاصله یک کروه مکان نانک پرهبو فقیر هندو ست که صبح وشام از حجره خود برآمده بسیار خیرات بر سائلان میکند گویند که درینولا و ازین خاکدان گذشت و در حجره خود خاک نشین تا روز رستاخیز شد

بستم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۷ فروری سنه ۱۸۶۵ع

در بهمن آباد که مشهور بهمنا باد ست صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروریه خواندیم این مقام هم قصبه کلان سرای پخته دارد و شاید که مجمع شرفای هر قوم باشد این آباد عرف بهمنا باد بضم بای موحده وسکون میم و فتح نون

[illegible]

بالف پیوسته وفتح بای موحده بالف کشیده وبآخر دال موقوف ازینجا گلبرگه شریف چارده کروه طرف جنوب واقع است وشاید که اصل نام بهمن آباد باشد کپرگاؤن شاید که اصل این نام کفرگاؤن یا غفورگاؤن یا غفرگاؤن باشد چوڑی واله اینجا بسیار کافری وشرارت کرده وغفلت نموده وتا دیر غیر حاضر مانده وهرگاه که آمده کلام بیهوده سر کرد الغرض ملازمان این ڈاک بسیار غافل اند منگلگی[21] بفتح میم وسکون نون وفتح کاف عجمی وسکون لام وکسر کاف فارسی بایاے معروفه درمیان مالکان چوکے میان نشان هجده ونوزده تکرار ومنازعت است یکے دیگرے را نزگاؤ نمی آرد ونمی طلبد اگر گفته می شود پس مسافر را باید که درین چوکی خصوصاً ودر جمله چوکیها عموماً تا نزگاوان چوکے حاضر نیارند نزگاوان چوکی گذشته را نگذارند ورخصت نکنند واگر کسے از فن روانگی گاڑی آگاه باشد آن را سوار کنانیده باید که روانه بیشتر شود که باین حیله زود گاڑیبان میرسد وحاضر میشود هیچ نیست علاج این شریران چهوٹی ایکلی بضم جیم فارسی بهای هوز متصل وواو مجهوله وکسر تای هندی ویاے معروفه وفتح همزه وکسر کاف عربی ویای مجهوله وکسر لام ویای معروفه بهنگور بفتح بای موحده وسکون های هوز ونون موقوف وضم کاف فارسی وواو معروفه ورای مهمله موقوفه گاڑیبان اینجا هم بسیار خراب وشوخ اند تا مسافران بایشان نمی جنگند نزگاوان حاضر نمیکنند وبر چوکی نمی آرند ستوار[22] بفتح سین مهمله وسکون تای مثناه فوقانیه وفتح واو بالف کشیده ورای مهمله موقوفه بڑی[23] ایکلی بفتح بای موحده وکسر رای هندی ویای معروفه اینجا بقیام شد نماز مغرب خواندیم وافطار کردیم وطعام خورده سیر شده الحمد لله خوانده بر سر راه شدیم ڈگوال[24] بکسر دال هندی وسکون کاف فارسی وفتح واو بالف کشیده ولام موقوف ازینجا طرف جنوب بفاصله یک ونیم کروه کوهیر واقع است کمکول[25] بفتح کاف عربی وسکون میم وضم کاف عربی وواو مجهوله ووقف لام درمیان چوکی نشان بست وچهارم وبست وپنجم اینقدر بارش گردیده که آب جاری گردید گنگاکتوا[26] بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح کاف فارسی بالف

پیوسته وفتح کاف عربی وسکون تای قرشت وفتح واو بالف پیوسته چون ازینجا درگذشتیم
در دو بچوکی آنجا آوردیم آفتاب برآمد درینجا از امور ضروریه فارغ شدیم

بست ویکم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۶۱ھ مطابق ۱۸ فروری ۱۸۴۵ع

نندی بفتح نون اول وسکون نون ثانی وکسر دال مهمله ویای معروفه بوده بلی بضم بای موحده با واو
مجهوله وفتح دال مهمله وسکون رای مهمله وفتح بای موحده وتشدید لام بکسره ویای معروفه
روراًم بضم رای مهمله وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون
میم پتّن چیرو بفتح بای فارسی وتای هندی وسکون نون وفتح جیم فارسی وضم رای مهمله
دو امعروفه وقت ظهر درینجا رسیدیم ونماز خواندیم درینجا تالابیست کلان پر از آب
صاف جاری ودو مقبرهٔ پخته بلند بسیار خوب ساخته اند وبران چیزے در طغرا نوشته اند
اما خوانده نمی شود وقبور از سنگ سیاه اند ومعلوم نمی شود که اصحاب قبور از کدام فرقه
بوده لیکن انسی از اهل قبور معلوم نمیشد کمال توحش وتنفر مفهوم گردید از اسباب دنیا بوده اند
هنوز چشمش نگران ست که ملکش باد گران ست. درینجا سرای مسافران هم ست سبوهای
هندی بسیار فروخته میشود مردم می آیند ونوشیده دست می افشانند ومیروند شعری مرا
یعنے تاریخ ۱۲
بر حال ایشان از استادی یاد آمده بیت میروه آن بت بدست زخود بیخبری ؛ یا بدست
دگری دست بدست دگری ؛ گنگارم بفتح کاف فارسی وسکون نون وفتح کاف فارسی
بالف پیوسته وفتح رای مهمله وسکون میم در قرب اینجا شام شد طعام خوردیم وشب کم
والحمد لله علی احسانه خواندیم وروانه شدیم کوکت پلی بضم کاف عربی و واو معروف وفتح
کاف عربی ودوم وسکون تای هندی وفتح بای فارسی وتشدید وکسر لام وبآخر یاے
معروفه حسین ساگر درینجا تالابی کلان ست آبش صاف بهمت جاری صدها بیگه بآبش
بیخ کاشته می شود وچشمها ازان جاری هستند درینجا چهاونی انگریزی ست چه چهاونی
همیر چکه که بازارش خوب آراسته وپیراسته ست وتاجرهای متمول از هر قسم کاروبار دارند

درینجا وقت نواختن سه ساعت بر نیم شب رسیدیم چهره ڈاکخانه سیام سندر لال تا صبح افتاده ماندیم کسی از اہالی ڈاک خبری از حال ما نگرفت چون قریب بود روز روشن شد بہزار تاکید وطلب شدید اصحاب ڈاک نرگاوان آوردند بعد تبدیل لباس ازانجا ورشب بسمت شهر فرخنده بنیاد روانه شدیم قدری راه طی کرده بودیم که فجر نمودار شده آب روان یافتم که چادری از آب می افتاد پس از حصول فراغ از امور ضروریه بر آب روان آبدست گرفته نماز خواندیم ازانجا پیاده بطرف حشمت گنج چادرگھاٹ مکان مولانا مؤید الدین خان صاحب روانه شدیم

بست ودوم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۹ر فروری ۱۸۶۵ء

بعون الله الکریم وقت نواختن نه ساعت روز در صدر بازار محله چادرگھاٹ متصل کوٹھے رزیڈنسی در حشمت گنج بمکان مولانا مؤید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم کمتر جناب ایشان را میدانستند رسیدیم معلوم شد که مولانا آرام می فرمایند در دیوانخانه جناب ممدوح نشستیم زبانی یعقوب خان دربان اول بخواجه بخت علی صاحب اطلاع رسانیدیم ایشان رسیدند وملاقات کرده بمولانا ولنعمت خانه رسیده بیدار کردند و برسید فقیر اطلاع رسانیدند جناب ممدوح بعد دریافت خبر فقیر برهنه سر تشریف آورده معانقه ومصافحه فرمودند وهر دو فرزندان ارجمندان مولوی امین الدین خانصاحب ومولوی معین الدین خان صاحب تشریف آورده معانقه ومصافحه نمودند وبرخیر رسی فقیر الحمد لله خواندند و الشکر لله الرحمن علی لقاء الخلان بجا آوردم درهمین دیوانخانه گوشه گزین شدم خطوط خیر رسی باعزه داخله کرسی ولکھنؤ ومیرٹھ وخورجه وٹوک نوشتم و بواسطۂ ڈاک سرکار انگریزی روانه کردم مولانا ممدوح عزم دربار فرمودند چٹھی مسٹر چارلس جان نیگفیلڈ صاحب چیف کمشنر بہادر داده که بنام مسٹر یول صاحب رزیڈنٹ بہادر حیدرآباد آورده بودم مع دیگر اسناد کارگزاری که همراه خود نگاه میداشتم خدمت شریف مولانا ممدوح گذاردم جناب ممدوح آن همه را بحضور فیض گنجور جناب فیضمآب نواب مختار الملک

شجاع الدوله سالار جنگ بهادر فرستادند الشکر لله القادر القدیر که بنده فقیر حقیر را تکالیف
سفر که السفر قطعة من العذاب گفته اند نجات بخشید و از العذاب قطعة من السقر به آرام
و آسایش رسانیدند و در بار پنجو سوار بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد وارد گردانید آنچه در راه بابت کرایه
وغیره خرج سه کس شد این ست حساب خرج راه از خورجه تا حیدرآباد فرخنده بنیاد از خورجه
تا آگره بابت ریل [illegible] پائی از آگره تا گوالیار بابت تمام شکرم [illegible] از گوالیار تا بیاوره
بابت تمام کرایچی [illegible] از بیاوره تا اندور بابت تمام کرایچی [illegible] از اندور تا ناهرگاؤن
بابت تمام بهلی [illegible] از ناهرگاؤن تا شعله پور بابت ریل [illegible] از شعله پور تا حیدرآباد بابت
تمام هندی [illegible] جمله [illegible] متفرق [illegible] کل [illegible] هرگاه که مبالغ یکصد و شصت و هشت
روپیه هشت آنه از هر سه کس تقسیم نمایند فی کس پنجاه و شش روپیه و دو آنه هشت پائی
می رسد لیکن نزد فقیر اوسط خرج برای یک کس پنجاه روپیه کافی خواهد بود فقط الحاصل بتاریخ

بست و چهارم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ھ مطابق ۲۱ فروری ۱۸۶۵ع

۲۴

مولانا مؤید الدین خان صاحب حکم نواب صاحب بهادر رسانیدند که بروز پنجشنبه اول
برای ملازمت جناب صاحب رزیدنت بهادر باید رفت بعده بروز شنبه حصول
ملازمت نواب صاحب بهادر باید نمود مطابق آن بروز پنجشنبه وقت نو و نیم ساعت
روز بحضور صاحب بهادر ممدوح حاضر شدم صاحب رزیدنت بهادر بکمال تعظیم و تکریم و
اخلاق عمیم پیش آمده بنده نوازی فرمودند تا نصف ساعت از هر باب سخن راندند
فرمودند که نزد شما دیگر اسناد کارگزاری که پیش حکام کرده اید هم خواهد بود عرض کردم
که بلی صاحب ارشاد رفت که بوقت دیگر بملاحظه حضور درآرید پس مرخص شده بجائے
استقامت خود باز آمدم و بروز شنبه جامه در بر کرده و دستار هندی بر سر بسته اول
بدیوان مولانا رفتم و در آنجا نشستم ایشان بکار سرکار مشغول بودند که از خدمت
نواب والاجاه طلب ایشان شد جناب ممدوح تشریف بردند بعد از دو ساعت

۲۵ ملازمت نواب مختار الملک بهادر

انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان صاحب پسر کلان مولانا
و مولوی معین الدین خان صاحب پسر متوسط حضرت ممدوح هر سه کس رفتیم و بملازمت
فائز گردیدیم فقیر چار روپیه چهره دار بر رومال نهاده بنظر در آوردم بخنده پیشانی باخلاق
تمام منظور فرموده جا دادند و از هر باب سخن بمیان آمده نه حرف مطلب فقیر بزبان و هیچ
پرسیدند جوابش گذاردم بعد جلسه نیم ساعت مرخص شدیم نشست اینجا دو زانو بوده است
بحکم قیافه از بشره نواب رفیع الشان دانشمندی و معامله فهمی و هوشیاری و ضبط و قدردانی و تبسم
و خوش خلقی و اقبال بلندی و بردباری و متانت و محنت کشی یافته میشود هر قدر از روسای هند
دیده ام در ذکور مثال ذات جامع الصفات ایشان و در اناث بیگم والیهٔ بهوپال کمتر یافته ام
مگر افسوس که بیگم محترمه در مزاج تلون دارد و انتهایی ایشان مثل ابتدائی نیست و نسبت ملازمان
سخنان درشت اکثر بزبان می آرند که بآن هر کس کار سرکار را بر یاس می کند و چون هراس تمام
بمیان آمد درستی کار کجا زیرا که مسئله مشهور است دنیا بامید قائم رئیس را باید که بهچو رگ زن
باشد که هم جراح و هم مرهم نه بود اگر وقتی در غضب آید هنگامی بر رحمت هم گراید شعر
درشتی و نرمی بهم در به است ⁂ چو رگ زن که جراح و مرهم نه است ⁂ القصه درین عرصه
ماه مبارک روزه ام تمام شد و یوم عید سعید بروز سه شنبه رسید نماز دوگانه عید الفطر همراه
مولانا موید الدین خان صاحب در باغ سید سعد الدین صاحب که معتمد سررشته مجلس مال
اند خواندیم و فطره بحساب نصف صاع گندم که دو سیر باشد ادا کردم و نرخ گندم امروز
بیک روپیه چلنی هشت سیر پاؤ بالا است و تعطیل جمیع کچهریها است تا سه روز و روز چهارم
جمعه بوده با بسیاری کسان اینجا بمکان مولانا ممدوح ملاقات شد بروز سوم از عید سعید یوم الخمیس
بوده همراه مولانا باز بملازمت نواب مختار الملک بهادر رسیدم همه امرا و تمام ملازمین ممتاز برای ادای نذر
عید سعید حاضر بودند بعد نواختن دو ساعت بر نمبر وز با مردم پیش شدیم فقیر اول چار روپیه خالی
نذر عید بنظر در آوردم که منظور شد بعده چهار روپیه دیگر چهره شاهی نکر بنظر در آوردم بابت عطای انگشتری که از

حضور رئیس نواب مختار الملک بہادر مرحمت شدہ بود آنہم پذیرا گردیدہ بانواع الطاف و
اخلاق نواختند و حسب دستور عطر عنایت فرمودند مرخص شدیم و بخانہ رسیدیم از ہفتم شوال
درین شہر و دیار مرض وبائی ہیضہ شائع ست کہ بسیاری از بندگان خدا ہلاک شدند
و ببرگ ملاقی گردیدند فقیر حبوب پیاز انگا تیار ساختہ تقسیم بین العوام والخواص نمودم ہر کہ خورد
بعون اللہ الشافی جان بسلامت برد و ترکیب نسخہ اینست پیاز انگا پنج تولہ پاؤ بالا و ہمین قدر
تبیبا و مرچ سیاہ دہ و نیم تولہ و قرنفل شصت و ہفت تولہ و نہ ماشہ ہمہ را باریک در گلاب
نمودہ و سائیدہ بقدر نخود حبوب بستم یک حب ہمراہ دو تولہ گلاب سائیدہ بگرم نمودہ بہر
کہ دادم و بعد یک ساعت ہمچنین بتہ حب نوشانیدم بہ اللہ شافی شد اگر خواب آمد
بیدارش نکردم تا آنکہ خود بیدار نشد و خوردنش ندادم تا آنکہ گرسنگی صادق او را حاصل
آمد انگا و شولہ کہچڑی چار پنج تولہ خورانیدم اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد شش ماشہ بادیان
را در شش تولہ آب سائیدہ بشکر سپید یک تولہ شیرین کردہ نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام
آب تازہ دادم صحت یافت بعونہ و کمال کرمہ فقط درین عرصہ بتاریخ

۱۳ ر شوال روز یکشنبہ سنہ ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۲ ر مارچ سنہ ۱۸۶۵ عیسوی

کہ روز خاک افشانی وستی ہندوان بود مولوی قدرت غنی صاحب ناظم فوجداری بلدہ فرخندہ
بنیاد حیدرآباد برحمت حق تبارک پیوستند اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّآ اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ و بتاریخ پانزدہم ماہ شوال
وقت نواخت سہ ساعت بر نیم روز مولوی معین الدین خان صاحب بر مکان رسیدند و رقعہ مولانا
سعید الدین خانصاحب و رقعہ جناب فیضمآب نواب مختار الملک سالار جنگ بہادر آوردہ
فرمودند کہ حکم سرکارست کہ خانصاحب ہمین وقت در کچہری عدالت فوجداری رفتہ
بجای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار محکمہ تا شام نمایند بندہ بموجب حکم
سرکار ہمان وقت رفتم اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات
تسلی و تشفی با اہل خانہ آن مغفور گفتم و بر سر اطفال ایشان دست مرحمت

که طریقه مسنون ست دعای ترقی عمر و جاه و حصول علم و ورع و تقوی کردم و بردم محل
مولانا مرحوم پیام رسانیدم که کسانیکه در حیات مولانا مغفور در خدمت حاضر می ماندند بدستور
تا قیام اهالی ایشان در بجا در خدمت و بجا آوری کار حاضر خواهند ماند و هر کار لائق فقیر باشد
بلا تکلف و تصنع ارشاد شده باشد که بالراس والعین در بجا آوری آن عزت و فخر خود حاصل
نموده باشم و از سید اعظم صاحب که سررشته‌دار قدیم فوجداری بوده اند فهرست ملازمان
خواستم و هم گوشوارهٔ امثله که فیصله طلب باشند طلبیدم ایشان بسته‌های کلان کلان
شاید که زیاده از پنجاه باشند پیش نمودند که بدیدن آن حایر شدم و از نمود که خدایا اینقدر
کار چگونه بانجام خواهد رسید زیرا که باقی این قدر و آمدنی کار روزانه علاوه بران خواهد بود
و در این بسته‌ها هم امثله و هم کاغذات پریشان بود و فهرست آن تیار نبوده است
اما فهرست ملازمان که بود باین طور گذرانیدند

نام عهده	نام عمله	تعداد مشاهره	مد خرچ	میزان	نام عهده	نام عمله	تعداد مشاهره	مد خرچ	میزان
سررشته‌دار یعنی سررشته قدیم	سید اعظم	[illegible]			هرکاره	انشدا	[illegible]	[illegible]	
نایب سررشته‌دار	[illegible]	[illegible]			ایضاً	چوتی	[illegible]		
خاص‌نویس	میر لطف علی	[illegible]			ایضاً	نرو	[illegible]		
اظهارنویس	سید محمد عبدالله	[illegible]			چوبدار	محمد شریف	[illegible]		
روزنامچه‌نویس و	حبیب حسن	[illegible]			خدمتگار	شیخ ناصر	[illegible]		
نقشه‌نویس محصلین					هرکاره تعیین	راجی			
صاف‌نویس	غلام ابراهیم	[illegible]			جوانان اعراب	[illegible]			
متصدی	بنکٹ راو	[illegible]			جوانان سندی	[illegible]			
ناظر	مرزا افضل بیگ	[illegible]			جوانان بدیمی	[illegible]			
هرکاره	بانکوجی	[illegible]							

چاؤش عرب مولوی ست که حسن نام دارد و دفعدار سندهیان حیدرآباد مولد دہلی اصل
مرزا یعقوب بیگ موسوم ست و مدار المهام جانان لین این شخص هندو بوده است که مرده حالا
بهوانی سنگه بجایش مقرر شد و در سائر خرچ فوجداری که آن را صادر خرچ مینامند و بست و
دو روپیه نوشتند باین تفصیل که کاغذ وغیره را پانزده روپیه و روغن چراغ وهیمه و مشاهره
کناس و بهشتی را هفت روپیه و تعلق این صادر بنا ظر مذکور بود وقت شام بر خاسته
بمکان مولانا آمدم و تصفیهٔ مقدمات کمر بستم از صبح تا ظهر وقت بمکان کار دیوان می دیدم
بعده بکچهری ودر ظهر وقت رفته تا شام کار میکردم اما کار تمام نمی شد اگرچه کارگذار قدیم سرکار
انگریزی مشاق بوده ام اما چونکه از رسوم اینجا نا واقف بوده ام فلهذا از مولانا مؤید الدین
خانصاحب ضاعف الله قدره که از چند سال از مراسم اینجا خوب آگاه بوده اند مستفاد
شدم که هر منتهی در مقام دیگر مبتدی می باشد بتاریخ شانزدهم شوال سال یکهزار و دو صد
و هشتاد و یک هجری رقعهٔ مولانا ممدوح رسید که حسب ایمای ملازمان والا ترقیم ست
که آن مکرم بوقت نواخت سه گهنته درین سر رشته تشریف آرند تا بوقت نواخت شش و نیم
گهنته برای ملاقات محی الدوله بهادر روانه شوند فقط بموجب ایمای جناب موصوف بر وقت
مقرر حاضر شدم و از انجا چوبدار همراه خود گرفته بخدمت بهادر موصوف حاضر شدم باخلاق
تمام پیش آمدند و از هر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعده فرمودند که برای حصول
گوهر ملازمت بحضور رئیس عرض میکنم هر روز و هر وقت که ارشاد احضار میشود بخدمت
نواب مختار الملک بهادر خبر میرسانم مگر واضح باد که حصول ملازمت حضور باین دستار
که بسته اید نمی شود یا دستاری درباری بندید یا عمامه گفتم که تبدیل دستار در قوم و ملک ما
بسیار عیب دارد و در سرکار انگریزی که بست و هفت سال ملازمت کردم بر عهده های معزز
خدمتها بجا آوردم گاهی با لباس ما مردم تعرض نشده است اگر وضع تبدیل کنم بهر حکام
انگریزی تمسخر نمایند و در ملک فقیر موجب استهزا گردد مگر در عمامه بستن عذری نیست که

سنت سرور کائنات است صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ اجمعین فرمودند کہ بسیار خوب پس مرخص شدہ بخانہ رسیدم وبمولانا ماجرا گفتم وبکار خویش مشغول شدم بملاحظہ نقشہ قیدیان معلوم شد کہ یک کس قیدی میعادی چار سال بعوض میعاد یکسال از راہ غلطی اہلکاران رہا گردیدہ است بعد طلب کیفیت اورا گرفتار کردہ باز قید کردم ومعلوم شد کہ بسیاری از قیدیان محبس چنان ہستند کہ از عرصہ دراز قید ہستند وفیصلہ ایشان را ہنوز کسے نہ پرسیدہ است واکثری چنان ہستند کہ قید ایشان تمام شدہ است وکسی ایشان را خلاص نکردہ است وبسیاری چنان ہستند کہ ہیچیک الزام بر ایشان نیست وناحق در قید ہستند وبعضی لائق قصاص ہست وبقصاصی نرسیدہ است وبعضی را قید کمتر میبایست ودر فتوای ایشان قید لاانتہا نوشتہ اند فلہذا در فکر آن شدم کہ فہرست جملہ اقسام قیدیان کوتوالی درست نمودہ تحقیق فیصلہ آنہا کردہ شود تا ہر کہ لائق رہائی باشد رہا کردہ شود وہر کہ قابل قید میعادی یا دائم القید باشد نگاہداشتہ آید لیکن چون عملہ کمتر میداشتم لہذا در انجام این مہام قاصر ماندم وتیاری این فہرست را موقوف بر وقت دیگر داشتم وبعد چندی فہرست تیار کردم وجرائم قیدیان را صاف کردم وقریب پنج صد کس را بوجہ رہا کردم اللہ تعالی مرا نیز از جرائم رہائی دہد بسجادہ نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسیدہ ام کہ فقیر را دعای این غربای مقیدین بہ نیت نیک رئیس ونائب آن مخلص برای رہائی این بیچارگان رسانید کہ ایشان بمراد رسیدند ومن ہنوز نامرادم آقا رضی اللہ عنہ وتاریخ ۲۲

بست ودوم شوال ۱۲۸۱ھ مطابق بست ویکم مارچ ۱۸۶۵ء

کہ تحویل آفتاب برج حمل بود یعنی نوروز مجلس مرافعہ ثانیہ از حضور تجویز شد ومولوی فضل اللہ صاحب تحصیلدار ومولوی احمد علی ومولوی کریم الدین ومولوی اعظم الدین حسین بخاری ومولوی جمال الدین ومولوی حمید علی ارکان مجلس مرافعہ ثانیہ صدر مقرر شدند وتہذیب نقشہ ہای مجلس مامور عملہ ووکلا متوجہ شدند تاریخ ۲۳

بست وچہارم شوال ۱۲۸۱ھ مطابق بست وسوم مارچ ۱۸۶۵ء

این رقعهٔ مولانا مؤید الدین خان صاحب رسید که بعبارتها نقل کرده می‌شود رقعه
مُعطا حسب الحکم سرکار بلکه بعینه رنجیده کلک گوهر سلک می‌نگارم که فردا یوم جمعه وقت هشت گهنته اول روز
با دستار اینجا نزد محی الدوله بهادر رفته همراه بهادر موصوف برای ... یور ... رفته والسلام مؤید الدین
تحریر بیست و چهارم شوال سنه ۱۲۶۹ هجری عریضه بجواب آن خدمت مولانا ممدوح فرستادم
که بندش همین دستار که دارم علامت و نشان حسب و تمغهٔ شرافت من بود اگر حال بدل کرده
می‌شود در هندوستان موجب رنجش من خواهد بود و نواب محی الدوله بهادر فرموده بودند که اگر
این دستار در باری منظور نباشد عمامه بسته برای ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیده
بودم که اتباع سنت است انکار آن باعث ضلالت و کفر باشد فقط پس فردای آن وقت نواخت
هشت ساعت روز جامه پوشیده و عمامهٔ عربی بسته خدمت نواب محی الدوله بهادر
رفتم و از مکان ایشان همراه ایشان بر دولت سرای اعظم الامرا و افضل الامرا و
واکرم الاسخیاء و اخدم الفقراء و العلماء جناب فیض مآب نواب افضل الدوله بهادر مدظله
و عم فضله رفتم اول بجلوخانه حاضر شدم بعد تقریب بدیوان عام همپای نواب محی الدوله
بهادر رفته در مکانی که متصل آن است و در آنجا تهنیت یاور الدوله بهادر نشسته بودند رسیده
نشستیم و قرار گرفتیم و تا پاس نشسته ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام
برهدار که آن را ... زنان برداشته بودند از زنان خانه برآمده عازم محل نشستگاه خاص
شد همین که سواری معلی قریب ما مردم رسید همه حاضرین برای تعظیم از جا برخاسته آداب
تسلیمات و کورنش و مجرا بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آوردم این هر دو امیر همپای
سواری سرکار تا بدولتخانهٔ خاص که تشریف می‌بردند رفتند و فقیر بهمانجا نشسته ماندم بعد چندی فاق
طلب فقیر شد همراه چوبداران روانه شدم چون بر دولت رسیدم محافظان آنجا گفتند که
در اینجا آداب اسپ بجا باید آورد و همراهیان که فقیر را برده بودند گفتند چون قدمی چند پیشتر رفتم و
بر چبوتره رسیدم محمد میرن و محمد بهادر و محمد سبحانی چوبداران نشسته محمد ... خان عرف

محمد نگار خان گفتند این جای بجا آوری آداب است که وقتی چوبدار می‌آواز داد که آداب بجا
آرید پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر بردند باز گفتند نگاه روبرو و نواب میان
دو صد قدم پیاده تا بمن فقیر بیمار گفتند که آداب بجا آرید باز آداب تسلیم بطور بالا بجا آوردم
باز گفتند پیش بیائید باز پیش رفتم چون قریب فرش رسیدم باز گفتند آداب بجا آرید و نگاه روبرو
باز آداب و سلام و مجرا بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که نذر بگذرانید پس پنج روپیه خالی بسر
رومال نهاده پیش نظر سرکار کردم هر دو امیر که نشسته بودند ایستادند از ان هر دو نواب محی الدوله
بهادر هر دو دستهای مرا گرفته پیش حضور کردند براه مسافر نوازی حضور روپیه از روی رومال
برداشته فرمودند که بشما فوجداری سپرد شده است عرض کردم که بلی صاحب فرمودند حالا
برای نشستن شما اجازت نمیدهم که وقت تنگ گردیده است مگر بدانید که شما بمسند پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نشسته اید باید که موافق حکم خدا و رسول با امانت و دیانت مقدمه ها را
فیصله کنید و مردمان را بحق رسانید تا باستماع عدل و انصاف شما ما بدولت راضی و خوش
شویم و شما را طلب فرموده پیش خود بنشانیم و بشما سخنها کنیم عرض کردم که انشاء الله تعالی
همچنان خواهد شد باز چوبدار گفت که بیائید و آداب بجا آرید قدمی چند گردیده بودم که باز حضور
طلبیده همان سخنان نصیحت را اعاده فرمودند بارک الله فی عمره و حکمه و عدله و فضله باز عرض
کردم انشاء الله القدیر همچنان خواهد شد پس برگردیدم و نعلین پوشیدم باز چوبدار گفت که آداب
بجا آرید آداب بجا آوردم و سه بار مجرا کردم و روانه شدم چون بمقام اول رسیدم باز چوبدار
گفت که نگاه روبرو چون همین دیدند باز چوبدار گفت آداب بجا آرید باز سه بار مجرا کردم و
بیرون آمدم همه حضار دربار دولت استحقاق و انعام خود خواستند آخر جا یک نشسته بودم
بانتظار نواب محی الدوله بهادر نشسته ماندم که ممدوح الشان تشریف آورده مرا همراه
چوبداران احکام رسان یعنی محمد حسین و قادر بخش و محمد کلن از رخصت حمید خان عرف
اعتماد نواز خان بخدمت نواب مختار الملک بهادر روانه فرمودند پس در حضور ایشان رسیده

آداب و سلام بجا آوردم و چوبداران احکام رسان که همراه آمده بودند حکم حضور رسانیدند حضور
نواب مختار الملک بهادر بنده سرفرازی ماموری پنجرو پیه گذرانیدم پذیرا فرمودند و منظور نمودند
بمعاینهٔ عمامه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عمامه شمارا بسیار زیباست عرض کردم که بنده
در دربار سرکار ان شاء الله تعالی با عمامه خواهم آمد احوال دربار و حقیقت اجرای کار محکمه و تفصیل النصائح
حضور استفسار فرمودند همه مفصل یک یک بجل عرض سپرده شد بسیار مسرور شدند پس رخص
شده بمکان رسیدم چوبداران مجرائی و احکام رسان که آمده بودند دهن ایشان شیرین کرده شد
که گفته اند قطعه حاصل نشود رضای سلطان ؛ تا خاطر بندگان نجوئی ؛ خواهی که خدای
بر تو بخشد ؛ با خلق خدای کن نکوئی ؛ و احسن کما احسن الله الیک چون کثرت
کار دیدم و اکثر ملایان ملازم را خالی از کار یافتم درخواست نائب خود بسرکار گذرانیدم و
نوشتم که اگر مولوی حسن رضا صاحب نگینوی نائب فقیر مقرر شوند بفقیر بسیار مدد رسد و
اطمینان خیرخواه هم حاصل شود نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تاریخ

بست و نهم شوال المکرم سنه ۱۲۸۱ھ روز شنبه مطابق بست و هشتم مارچ سنه ۱۸۶۵ء

کار سرکار شروع فرمودند حال تنخواه ایشان بلکه جمله کسان از نقشه که از ملحقات
این کتاب است واضح خواهد شد جناب مولانا [illegible] الدین خان صاحب بتاریخ

سوم ذی قعده سنه ۱۲۸۱ھ مطابق سی و یکم مارچ سنه ۱۸۶۵ عیسوی

هر دو فرزندان مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم ناظم سابق بحضور نواب مختار الملک بهادر بردند که جناب
ممدوح الشان یکصد و پنجاه روپیه چلنی منصب ایشان از راه بنده پروری و چاکر نوازی مقرر فرمودند

باب ششم در بیان بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد و آن مشتمل بر چند فصلست فصل اول در بنای حیدرآباد

و تزک قطب شاهیه آورده که پیش معموری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد آبادی خلائق در گولکنده
بود و در جائیکه بلده است قریه بود که امکنه متعدده می داشت در انجا زنی جمیله حسینه
از قوم لولیان بوده است شاهزاده در زمانه آن تعشق میداشت از پدر خود پوشیده

بلطائف الحیل سیر و شکار و بیت اللطف رسیده از زن مذکور بعیش و عشرت می گذرانید
و بعد دفع هوای نفسانی مراجعت بقلعه میکرد روزی در موسم برشکال بر اسپ سوار شده بر رود
موسی رسیده دید که دریا بطغیانی ست در ولوله عشق بی اختیار اسپ خود را بدریا
انداخت و جان بسلامت برده بمحبوبه رسیده کامروا گردیده باز بقلعه آمده اخبار
این خبر را بجناب شاه رسانیده پادشاه بمجرد استماع این واقعه حکم برای تعمیر پل بداروغه صنایع
فرموده او در عرصه هشت ماه بر رود موسی بنای پل باتمام رسانید گویند برای تیاری پل نقد یک
لک روپیه عنایت شده بود ازان چار هزار روپیه باقی ماند داروغه زر بقیه بحضور شاه عرض نمود
حکم شد که ازان طعام پخته بفقرا و غربا تقسیم نماید بقلو که تاریخ پل صراط المستقیم گفته بحضور
شاه پیش نمود پادشاه پنج صد اشرفی باو عنایت فرمود تیاری پل قبل از آبادی بلده نو گردیده سال
است چه پل در نهصد و هشتاد و یک هجری سال ساخته شد و بلده در سال یکهزار هجری آبادان
گردید که مادهٔ تاریخ بنای آن یا حافظ ست و تاریخ اتمام آن فرخنده بنیاد شد گویند در ایام
فرمان روائی محمد قلی قطب شاهیه بود که ملقب به بڑی ملک از طبقه چهارم قطب شاهیه چون بعفونت
هوا حادثهٔ وبای در گولکنده روی نمود تمامی ارکان پیشگاه سریر سلطانی عرض نمودند که بر ساحل
رود موسے بفاصله سه کروه از قلعه گولکنده شهری بنا فرمایند سلطان حسب معروضه ایشان
شهری باسم بهاک نگر آبادان فرمود زیرا که بادشاه بر لولی که بهاگمتی نام داشت بران واله و عاشق
بود بنامش موسوم کرده بتکثیر آبادانی پرداخت بعد مردن مسماة مذکوره این معموره
بحیدر آباد مشهور ساخت آن زمان بلده بی حصار بود بنای فصیل آن مبارز خان انداخت
و طول پل نزد که حالا بنام پل کهنه مشهور ست ۶ و صد درعه است و عرض دوازده درعه و ارتفاع
آن چهارده درعه است و بلده را حضرت اورنگ زیب بهادر پس از سر آرائی سلطنت هندوستان در سال
سی ام جلوس در سال یکهزار و نود و هشت هجری مسخر کمند اقبال گردانید و ابوالحسن خاتم طبقه قطب الملکیه را
اسیر نموده حیدر آباد را بدار الجهاد موسوم فرمود زبان قطب شاهیه و در این بلده قریب

پنجکروه پیه و سال یکهزار و یکصد هجری نواب میر قمر الدین علیخان بهادر نظام الملک آصفجاه
حصار بلده پنجکروهی حجری باتمام رسانید

فصل دوم دربیان نعل صاحب در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نواب
میر نظام علیخان بهادر نظام الملک آصفجاه ثانی جاگیرات تبرکات مقرر فرمودند از انجمله یکی
خود آهنی سرور کائنات است صلی الله علیه و آله وسلم که از نعل مبارک نامند و در معرکه کربلا بر سر
مبارک سید الشهدا حضرت امام حسین رضی الله عنه بود و از آن خود پاره چند بینی جدا شده بود و
بعد مرور عهود کسی از زواران یافته دست بدست نزد سلطان یوسف علیخان عادل شاه
بیجاپور بتبرک رسید و از انجا بعهد سلاطین قطب شاهی در حیدرآباد رسید و چونکه سلاطین
و در تعویذ نقره نهاده بصورت لفظ مبارک الله بر علم زده در صندل گرفته همیشه بعشره محرم استاده
آداب و رسوم تعزیت امام الشهدا رضی الله عنه بجا می آوردند از آن دستور جاریست که در عشره
محرم متصل پلی دروازه آن را استاده می کنند خاص و عوام اینجا دریجا آمده عود می سوزانند و گلها می اندازند
افزوا این عمل شب دهم هجوم خلایق میشود که آن را می بردارند و کثرت آدمیان همراهی و بسیاری
روشنی مشاعل و عود سوزی و گل ریزی میشود قابل دید اینجاست که سوای آدمی دیگر از حیوان سواری
دران مجمع نمی باشد چون بینی خود مانند نعل میباشد پس مشبه را باسم مشبه به موسوم کردند

فصل سوم در ذکر بنای پل ثانی و ثالث در ایام مسندنشینی نواب میر فرخنده علیخان بهادر
ناصر الدوله افضل الاراکین نظام الملک آصفجاه رابع بایام ایلچی گری میجر سترورٹ صاحب عالیشان
بهادر در سال یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری تیاری پل بر رود موسی قریب چادرگهاٹ باهتمام
افضل صاحب بهادر بصرف هشتاد و پنجهزار روپیه که از خزانه عامره عطا شد متصل دروازه چادرگهاٹ
بارتفاع پانزده درعه و سه صد گز طول بنا یافت و تاریخ آن راجه راجایان مهاراجه چندو لال
تصنیف فرموده بر سنگ سیاه کندانیده نصب نموده اند تاریخ ناصر الدوله شاه آصف جاه
که نظیرش گیتی ندید نگاه ٭ حکم چون شد براجه چندو لال ٭ زود ساز پل بشام و پگاه ٭

از سر عقل مجبر بسطوت ٭ پل بنا کرد مثل مهر و ماه ٭ در سنه ۱۲۴۵ هجری در فرمان روای جناب فیضمآب حاتم دوران فیاض زمان نواب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصف جاه خاص ظهیر سریر سلطنت مشیر امور مملکت مقنن قوانین ریاست اسوکار اراکین کیا رکن السلطنت القاهره عضد الدولة الباهره الفیض المجسم والفضل المفخم دام اقباله وطال افضاله پلی نهایت پسندیده و مستحکم ساخته شد تاریخ ابتدای بنای او را شیخ امین الدین ساکن حال حچیل گوره مولد پاکشو تعلقه رایچور خوش ماده یافته سلمه ربه رب اهدنا الصراط المستقیم سال یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری و تاریخ ختم و تمام بنای او را شاعر لاثانی اعنی وجیه الدین خان سخن خوش منظوم فرموده است و سرکار بر دیوار پهلوی راست دهلی دروازه جدید بر سنگی کنده کنانیده درج نموده انست قطعه تاریخ بعهد افضل الدوله بهادر ٭ نظام الملک آصف جاه دوران ٭ الهی تا بود تابان مه و مهر ٭ بود خورشید اقبالش درخشان ٭ بلو دیوان او مختار ملک ست ٭ که نیکی را بود در هر حال خواهان ٭ بود کرنیل ڈیوڈسن صاحب در ٭ سفیر نیک دل ذی شوکت و شان ٭ چو حسن رای مستر هارٹ این پل ٭ بنا شد همچو طاق هفت ایوان ٭ صراط مستقیم رود موسی ٭ سخن صحیح تاریخ برخوان ٭ از مصنف این کتاب تاریخ بنای آن پل تعمیه انست قطعه تاریخ نظام الملک آصف جاه افخم ٭ پلی خوش وضع واوسع ساخت محکم ٭ بنایش را ببین تاریخ گفتند ٭ که باشد ناظمش مشهور عالم ٭ قم با این همه لطف و فصاحت ٭ نه تاریخی بگفته این آدم ٭ بفرق افضل الدوله بهادر ٭ عجب تاریخ گفتی جسر اعظم ٭ هرگاه عدد الف را از مجموعه اعداد جسر اعظم داخل کنند تاریخ بنای این پل صحیح شد یعنی سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری حاصل میگردد دام اقبال الباني بدوام الاقاصي والاداني

فصل چهارم در بیان دروازه های حصار این بلده و دریچه

بدانکه حصار این بلده فرخنده بنیاد را سیزده دروازه شمرده می شود اول دهلی دروازه قدیم دوم دهلی دروازه جدید که بدروازه افضل گنج مشهور است سوم چادرگهاٹ دروازه

چہارم دبیرپوره دروازه پنجم یاقوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر جمله هفتم گورا دروازه هشتم لعل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم غاری بنده دروازه یازدهم فتح دروازه دوازدهم دودباولی دروازه سیزدهم دروازه دپل کمند و این حصار شانزده آثار اسیزده دریچه یعنی کهڑکی هستند اول کهڑکی بوهره دوم کهڑکی تالاب میر جمله سوم کهڑکی ماتا چهارم کهڑکی رنگ علی شاه پنجم کهڑکی بودله صاحب ششم کهڑکی دارالشفا که کهڑکی را وریهنا مشهور است هفتم کهڑکی کلالان هشتم کهڑکی قصاران یعنی دهوبیان نهم کهڑکی حسن علی که این هر سه کهڑکی مخفی هستند که مردم آمد و شد از ان کمتر دارند دهم کهڑکی چینپا دروازه یازدهم کهڑکی چار محل دروازه دوازدهم کهڑکی دودباولی که حالا بند است سیزدهم کهڑکی کماریجی کوڑه

فصل پنجم در بیان آبادی محلات و بازارهای و غیره آن که بیرون حصار بلده مبارک است

بدانکه بسیاری از گنج عمارات که متصل بلده هستند و بعد از تیاری حصار وقتاً فوقتاً آباد ان شده اند تفصیل آن

نمبر شمار	نام محله	سمت	کیفیت	نمبر شمار	نام محله	سمت	کیفیت	نمبر شمار	نام محله	سمت	کیفیت
۱	بیگم بازار			۸	الاده بلی			۱۶	کمهار واڑه		
۲	چوڑی بازار			۹	کاروان اسپیان			۱۷	رنست پوره		
۳	مهاراجگنج چوڑ				کاروان ساہو			۱۸	مهاراج گنج		
۴	بیرون دروازه دبیرپوره			۱۰	کاروان گجراتی			۱۹	مختار گنج		
				۱۱	مسعود پوره			۲۰	فضل گنج		
۵	بیرون دروازه یاقوت پوره			۱۲	کاغذ واڑه			۲۱	بازار بیسے بیان		
				۱۳	بازار کولی پوره						
۶	بالا گنج			۱۴	قطبی کوڑه			۲۲	حشمت گنج		
۷	الپو کوڑه			۱۵	چنچل کوڑه			۲۳	ترب بازار		

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱۲۸	ماہی پورہ			۱۳۸	گھنسہ گوڑہ			۱۴۸	کلثوم پورہ		
۱۲۹	محلہ پیاز فروشان			۱۳۹	رازدار خان پیٹھ			۱۴۹	بنی پورہ		
۱۳۰	محلہ تیرداران			۱۴۰	سپہوی گوڑہ			۱۵۰	محلہ مکرم گنڈ		
۱۳۱	گوشت کنٹہ			۱۴۱	نام سپلے			۱۵۱	امام پورہ		
۱۳۲	کماٹی پورہ خرد			۱۴۲	تکیہ غنی صاحب			۱۵۲	چھپیا گوڑہ		
۱۳۳	ٹیپی خانہ			۱۴۳	تکیہ یاری حسین بخشش			۱۵۳	پہاڑی سنگو صاحب		
۱۳۴	مشعل خانہ			۱۴۴	اشٹرا پورہ			۱۵۴	سنگ تقلہ		
۱۳۵	پیٹیہ سیتارام			۱۴۵	گوبا بچھا گوڑہ			۱۵۵	محلہ پل قدیم		
۱۳۶	کومٹنڈ کنٹہ			۱۴۶	جعفر گوڑہ			۱۵۶	محلہ تاقتہ واڑی		
۱۳۷	تلی سپلے			۱۴۷	رام سنگھ پورہ						

فصل ششم در بیان محلات و بازارہا و غیرآن آبادی کہ اندر حصار بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد است بتفصیل اسامی اندر گذر حسینی علم

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱	بازار سید عنبر			۶	محلہ اودے بہان			۱۱	محلہ آغا شاہ عالم		
۲	محلہ مقطعہ مرد			۷	محلہ کوچہ				محبوب عالم		
	حمید خان				محلہ گلاب سنگھ			۱۲	محلہ برق جنگی		
۳	بازار حشمت			۸	محلہ چیلا پورہ			۱۳	محلہ داد محل		
	جنگ			۹	محلہ باولی گونڈہ			۱۴	محلہ چوراہہ		
۴	محلہ لاڈو سنگھ			۱۰	محلہ احاطہ موتے				جلنبی		
۵	محلہ کاچھی واڑہ				صاحب قادر کے			۱۵	محلہ گاڑیخانہ		

نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]	نمبر شمار	نام محلہ	[illegible]	[illegible]
۱۶	محلہ سر الاوہ				وناتک رام			۴۸	محلہ بیچا باولی		
۱۷	محلہ حوض چار محل			۳۳	محلہ ڈیوڑھی			۴۹	محلہ کٹرہ بنات خان		
۱۸	محلہ گڑھ چار محل				کیوان جاہ			۵۰	محلہ کٹھری بھیرو		
۱۹	محلہ پاپسیا بنجا			۳۴	محلہ چوک			۵۱	محلہ سیدی گنبد		
۲۰	محلہ اردو			۳۵	محلہ شاہ گنج			۵۲	محلہ سنڈی کی مٹھ		
۲۱	محلہ بازار			۳۶	محلہ ڈیوڑھی			۵۳	محلہ جال واڑے		
	گھاسی میاں				امیر کبیر بہادر			۵۴	محلہ غازی سیدہ		
۲۲	محلہ کاسب گنج			۳۷	محلہ جلال کوچہ			۵۵	محلہ چبوترہ سیاہ بلے		
۲۳	محلہ فراش خانہ			۳۸	محلہ ڈیوڑھی			۵۶	محلہ شکر گنج		
۲۴	محلہ کوسمی واڑی				وقار الامرا بہادر			۵۷	محلہ بازار دیپ لال		
۲۵	محلہ کوچہ شکر			۳۹	محلہ تعلیم طلیشر			۵۸	محلہ مسجد کوکا		
۲۶	محلہ کتب خانہ بادشاہ بیگم			۴۰	محلہ فتح دروازہ			۵۹	محلہ اسلام واڑے		
۲۷	محلہ تکیہ اہمیر			۴۱	محلہ دودھ باولی			۶۰	محلہ حوض پیچ تبرہ		
۲۸	محلہ کمیلہ			۴۲	محلہ کوچہ پناہ سالم				پل		
۲۹	محلہ کہوکر واڑے			۴۳	محلہ کمان شیخ صیر			۶۱	محلہ دیول		
۳۰	محلہ امین باغ			۴۴	محلہ حسینی علم				دیبا پٹھہ		
۳۱	محلہ موتی مسجد			۴۵	محلہ جوہر کوچہ			۶۲	محلہ شاہ علی بندہ		
	اندرون گنڈ علی آبلو			۴۶	محلہ بارہ گلی			۶۳	محلہ پنچ بھیا		
۳۲	محلہ کوچہ سنگھ لال			۴۷	محلہ کبوتر خانہ کہنہ			۶۴	محلہ جوڑوان حوض		

نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	نشانات	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	نشانات	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	نشانات
٦٥	محلہ قاضی			٧٨	محلہ فیلخانہ				بدیع اللہ خان		
	پورہ			٧٩	محلہ کوی پورہ			٩٤	محلہ مکان ساجدہ بیگم		
٦٦	محلہ ہمت پورہ			٨٠	محلہ سلطان شاہی			٩٥	محلہ کوچہ بادشاہ		
٦٧	محلہ فرحت محل			٨١	محلہ ٹکسال			٩٦	محلہ مسجد		
٦٨	تکیہ مسجد			٨٢	محلہ کوٹ جان				مولوی مظہر		
٦٩	محلہ دروازہ گنج				پچگلس			٩٧	محلہ کوچہ لکھن لال		
	اندرون گڈھ			٨٣	محلہ بھوئی واڑہ			٩٨	محلہ نشانی گاہ		
	سلطان شاہی			٨٤	محلہ حبشی بازار			٩٩	محلہ پیکان		
٧٠	محلہ مغلپورہ			٨٥	محلہ مسجد شکر				بہاندار جاہ		
٧١	محلہ علی آباد			٨٦	محلہ نشیالان			١٠٠	محلہ بازار		
٧٢	محلہ بھنگی باولی			٨٧	محلہ دائرہ				بہادر الدولہ		
٧٣	محلہ پنچ مکھی				میر مومن			١٠١	محلہ بازار		
	ہنومان			٨٨	محلہ مسجد نور جہاں				ہمت گنج		
٧٤	محلہ لال دروازہ			٨٩	محلہ کوچہ پالکی کنڈ			١٠٢	محلہ دروازہ		
٧٥	محلہ ناگل چھپتا			٩٠	محلہ تکیہ قمر الدولہ				تالاب میر جملہ		
٧٦	محلہ پیپلہ			٩١	محلہ مسجد سوکو			١٠٣	محلہ پھاٹک		
	مہاراج				حیدر				ممتاز الدولہ		
٧٧	محلہ پھاٹک			٩٢	محلہ مسجد مغلپورہ			١٠٤	محلہ کٹری گاٹر		[illegible]
	سبحان خان			٩٣	محلہ حوض				کوڑہ		

نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت	نمبر شمار	نام محلہ	نمبر	کیفیت
۱۰۵	محلہ درگاہ			۱۲۰	محلہ شاہ			۱۳۲	محلہ کوٹلہ عالیجاہ		
	امیر اسعد شاہ				لنگن صاحب			۱۳۳	محلہ باڑ پی پی		
۱۰۶	دروازہ چادر		اندرون گنڈ	۱۲۱	محلہ طہماس			۱۳۴	محلہ سکان لالہ بہادر		
	گھاٹ		میر چوک		خان پورہ			۱۳۵	محلہ کاڑنجانہ		
۱۰۷	محلہ نجاران			۱۲۲	محلہ میر چوک			۱۳۶	محلہ چار مینار		
۱۰۸	محلہ سلیمان جاہ			۱۲۳	محلہ گرد حویلی			۱۳۷	محلہ کمان ٹکسال		
۱۰۹	محلہ جام باغ				قدیم			۱۳۸	محلہ حوض نمک		
۱۱۰	محلہ اوڑ نبھا			۱۲۴	محلہ کمان			۱۳۹	محلہ کوچہ		
۱۱۱	محلہ باڑہ لودخان				ایلچی بیگ				غلام رسول		
۱۱۲	محلہ امام باڑہ			۱۲۵	بھانڈ کوڑہ			۱۴۰	محلہ بازار		
۱۱۳	محلہ چاوہ حجام			۱۲۶	محلہ کھڑکی ماتا				پنجہ شاہ		
۱۱۴	محلہ بازار کوکا			۱۲۷	محلہ یاقوت پورہ			۱۴۱	بازار صمصام		
۱۱۵	محلہ سدہی سٹھہ			۱۲۸	محلہ چبوترہ کچی				الملک بہادر		
	کھڑکی بودلی صاحب			۱۲۹	محلہ کوچہ کمل			۱۴۲	محلہ کمان ماتا		
۱۱۶	محلہ ایلچی پورہ				پوش			۱۴۳	سندھی میر عالم		
۱۱۷	محلہ حافظ محمود			۱۳۰	محلہ سنڈوہ			۱۴۴	محلہ پتھر گھٹی		
۱۱۸	محلہ دروازہ				چنبیلی				نعل صاحب		
	دبیر پورہ			۱۳۱	محلہ کھڑکی			۱۴۵	محلہ دیوڑھی نواب		
۱۱۹	کلابت واڑی				رنگ علی شاہ				مختار الملک بہادر		

جواب آنها جلد و دستخط دیوان صاحب بر مسودات جاری میشوند و دیگر یا گم هم تحریر احکام و اجوبه
میشود و درینجا دو منشی کرامت الله یکی منشی میر مهدی حسین صاحب و دیگر منشی محمد صدیق صاحب که
هر دو در کار خود فرد بل جوهر فرد و دیگر محکمه صدر مالگذاری که افسران محکمه مالگذار سید سعید الدین
صاحب قادری اند نهایت صاف درون و هوشیار و کارگزار و دیانت شعار و واقف
دستورات این ملک و مصدر حسنات بنفس نفیس خود انجام کار سرکار میدهند نائب ندارند
و این خوب نیست که حوائج و عوائق همه را عارض و در حالت نبودن نائب پیش آمدن مانع
هیچ کار متصور و نظم کار ایشان بر وضع دستورات معمولیست نه بر قوانین مرتبه
سوم کچهری مجلس مالگذاری ارباب این محکمه پنج کس اند از آنجمله رکن اول را نام مسٹر
چارلس ست و رکن دوم موسوم به منشی عبد القادر و رکن سوم معروف به بھیکاجی پنت جی فارسی و
رکن چهارم مشهور به سید محی الدین صاحب علوی و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری هستند اجرای
کار ایشان نه بر وضع معمولیست نه بر قوانین انگریزیه بلکه بین بین میان هر دو ست و سررشته دار
این محکمه آدم هوشیار ست اما مردم بسبب اینکه آورده های قوم خود بسیار مامور کرده است خبرها
میزنند و تهمت ها می نهند تا آنکه از راه حسد در اخبار نکت نویسانیده اند و نمیدانند که این رسم
قدیم ست اما حاسدان را قلب سیاه که هرگاه کثیر المتوسلین را می یابند بدگمانیها میکنند پس
هر دانشمند را حفظ خود مناسب ست و بحکم اتقوا عن مواقع التهم احتیاط ضرور و پرهیز واجب
و چون درین محکمه صندوق عرائض مقرر کرده اند که مستغیث عرضی خود را دران می اندازد و بعد
عرصه دراز خوانده میشود تا آنکه مستغیث مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محروم میگردد
لهذا مناسب چنانست که از جمله ارکان یک افسر هر روز سماعت عرضی مستغیثان کرده باشد تا این شکایت عوام رفع گردد
چهارم عدالت خاص ست نام افسر آن محکمه مولانا سعید الدین خانصاحب ست
دهلوی ملقب بمعتمد عدالت خاص هر قدر کار را که بر قانون آورده است ذات سامی ایشانست
نهایت کارگزار و مدبر و دیانت دار و محنت کش در کار سرکار نیز قلم بغایت درجه معامله فهم

تجربه کار سرکار انگریزی و هندوستانی از نقشان نویسی تا روبکار و پروانه و فهرست نقشجات
همه چکیده قلم ایشان میباشد از هنگام صبح تا ده سه ساعت شب قلم از دست ایشان
نمی افتد مقابله تحریر ایشان همه محرران سررشته قلم بر گوش می دارند شخصی را در کار ایشان
دخلی نیست و به مرادات ایشان کسی را خبری نه محرران خوش قلم و چابک دست که در محکمه
ایشان جمع اند در محکمه دیگر نیست نائب ایشان فرزند کوچک ایشان ست آن هم جامع صفات
حمیده است و نعوت پسندیده اگرچه پدر مؤید الدین ست مگر احمد پسر که پسر معین الدین است
پنجم مجلس صدر مرافعه ثانیه است و دران پنج رکن و یک میر مجلس هستند اول رکن مولوی
احمد علی صاحب فرزند ارجمند مولوی اکبر علی صاحب واعظ سلمهما که غلغله وعظ ایشان در هندوستان ست
کمتر از اهل علم آنجا باشد که ایشان را ندانند از عرصه دراز در سرکار نظام سلسله هدایت و ارشاد
و تعلیم خلق و بیان وعظ خصوصاً در ایام محرم شریف و ایام دوازدهم کمال هجوم خلائق طرف
ایشان میباشد فرزند ارجمند ایشان اول ناظم عدالت پادشاهی بوده اند سالها سال کار نمایان
دران خدمت بجا آورند حالا آن خدمت تخفیف در اداره سرکار بکمال قدردانی رکن اول
این مجلس مقرر فرموده اند خوش گذران اند چون این خدمت غور طلب اند بسبب تعمق افکار
دماغ را بیان میکنند و الحق بمزید فکر آدم بمرتبه فارابی میرسد رکن دوم مولوی کریم الدین
صاحب اند نهایت مرد بزرگ کریم النفس تجربه کار آزموده شعار پیشتر ازین در مرافعه اول بوده اند نسبت
ارادت با حضرت شاه سعد الله صاحب نقشبندی مجددی مظهری دارند قدس سرهم رای ایشان
پیرو قاعده قانون منقولیه زرین ست و تجویز ایشان بیشتر مبنی بر رحم خوش آئین ست با بندگان خدای
کریم نیکو منش و با رعایا و برایا خوش روش اما حسن طریق حضرت ایشان در آرای جماعت
محجوب ست مگر بمقام فردیت او ضع و عند المجربین مقبول و مرغوب ست رکن سوم
مولوی جمال الدین صاحب مدراسی اند پیشتر در سرکار انگریزی مامور بوده اند و بکارگزاری معروف
و مشهور اما اینجا اگرچه مدار حکم برایش نباشد مگر خالی هم ازان نباشد پیشتر اصحاب درین جماعت

بزرگان اند که کار در سرکار انگریزی نه فرموده اند بلکه صرف درین ملک نموده و باین منصب حکم امور
نموده اند لهذا آرای ایشان هم بیشتر افروهیا باشد و طوعاً و کرهاً باتفاق یکدیگر اند رکن چهارم مولوی
اعظم الدین خان صاحب بخاری اند اگرچه ایشان از مردم ولایت اند و رای ستوده ایشان با
رای دکهنیان همان قدر البعد ست که ولایت خراسان را نسبت دوری با دکن اما از ثقات
شنیده ام که هر قدر که رای رسائی ایشان در مقدمات میرسد دیگران کمتر بآن مرتبه میرسند اگرچه
هرکس بقدر اجتهاد در تحقیق حق ساعی باشد مگر ایشان زیاده تر مصیب از دیگران اند و
شاب عبد الرحمان رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که
غلغلهٔ علم و فضل ایشان در چار دانگ هندوستان ست بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق
و اصفهان صیت یکتائی ایشان فرا رسیده اما انجام کام حکومت را جای دیگر دیده اند فلهذا
حامیان رای ایشان را نه پسندیده اند الحق اگرچه کار کدامی سرکار را انجام نداده اند اما باستعداد
کامل علمی خود هر لحظه در تحقیق امور متعلقه سررشته خود همه تن مستعد و آماده شنیده ام اگر عضو
از مجلس ایشان نیست پس لباس عبارت رقعات از ایشان نیست امیر این مجلس مرافعه ثانیه مولوی فضل الله
صاحب اند که پیش ازین ناظم عدالت دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور مستولیه
انجام فرموده اند صاحب علم اهل مروت ارادت با حضرت شاه سعد الله صاحب نقشبندی مظهری
قدس سرهم دارند درین مجلس دو مولوی سررشته دار اند یکی مولوی احمد علی رامپوری که
در عهد مرحوم محی الدوله بگفت و گوی مسئله شق القمر بتهمت مذهب وهابی از بلده بلکه از حکومت
نظام برآورده شده بودند بتائید مولانا مؤید الدین خان صاحب باز درین سرکار برسر کار شده اند
اما مردم در حق ایشان هنوز لب نه بسته اند بعضی شاکی خشکی طبع ایشان و بعضی مدعی
خشونت تحریر ایشان و بعضی در عدم القای ایشان و بعضی درین که حق [illegible]
و بعضی در عدم [illegible] قانون دانی ایشان و بعضی در تحریر احکام [illegible]
گویم اول مقتضای وقت ست و هم مرغوب طبع را معمول بر حمق و طمع کنند [illegible] ایشان یا

که ارباب مجلس فرمایند وحسن وقبح این متعلق بارباب مجلس میران ست وتقوی را مدار ح
انده ما مردم چون چاکری کردیم تقوی کجا واز تهمت بری شدن نمی توانیم اگر کسی را مطلب
درست شد بتقوی می سراید کسی را که حسب خواهش کار نه برآمده بهزار تهمت متهم گرداند والعلم
عند الله واز کجا که شکر مردم کال کرده باشند اگر از زبان نباشد بدل باشد وظاهر که بزبان شکر کردن و
بدل کفران نمودن از صفت نفاق ست ومی تواند که بجای ادای شکر هم بزبان باشد وهم
بدل بود وهم بدست وهم بقلم اما بهر حال ادای شکر محسن ومنعم نمودن بسیار مشکل انچنین
کس درین زمانه نادر وجود ست ومراتب علم فقه وقانون معلوم پس هر یک را بقدر حصه
او رسیده است جامع این همه پر سررشته داری مجلس کسے آید وفوق کل ذی علم علیم
است تنخواه حال را این قدر فقه وقانون بس باشد بلکه تجربه اینقدر علم ارباب را نخواهد بلکه
کمتر ازین علم بصدر الصدوری وڈپٹی کلکٹری بلا امتحان یافته ام ونسبت احکام موافق باشد
یا مخالف عائد بحکام ست نه به سررشته دار زیرا که سررشته دار محرر ست نه حاکم فقط بر دوم مولوی
عبد الباسط مدراسی از کارگزاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر آدم صاحب تدبیر وهوشیار
وصدر حسنات یک از مجلس آن بزرگ این که از کارگذاران تحت او کسے شاکی و ناراضی
نیست شاید که حکم فرمایان فوق هم خوشنود باشند تا که نسبت علاقه داران تحت وفوق
در خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار باعتدال نمی آید فقط باید دانست اگرچه فائده
این مجلس بالفعل خوب معلوم نمیشود مگر خداوند تعالی مرتب این مجلس را سلامت دارد بعد چندے
پس از اصلاح امور ضروریه انشاء الله القدیر منتج فوائد کثیره وراحت رسان مخلوق وناظم
امور مملکت خواهد بود ودستور قدیم ست که ابتداے کار سخت مشکل میشود وبعد استقرار
همه امورش آسان وسهل می نمایند واجرای کارش بآسانی می گراید

ششم محکمه صدر تعلقات ست درین کچهری تصفیه فسادی تعلقداران میشود ومرافعه تجویز تعلقداران
[illegible] ابتدا می شود [illegible] ابتدا دائر میشود الا بحکم خاص سرکار بلحاظ که ام مصلحت وتنقیحات که

در تعلقات رجوع باشند و حسن دوران و دیانت بالاسیدن فیصلها مذکرین محکمه مداخلت
نمیشود ناظم این محکمه مولوی امین الدین خان صاحب فرزند ارشد مولانا مؤید الدین خان صاحب
معتمد عدالت خاص اند نهایت زیرک و صاحب علم و خلیق و صاف طبع و خوش رو و نیکخو و فطین
که زود بمطلب معامله میرسند و بعد تجربه چندروز سرآمد مجربین بی نظیر خواهند بود و نائب ایشان مولوی
عبد الحکیم از نبایر مولانا کرامت علی دهلوی مرحوم ست از نوئینان زمان و نوخیزان دوران نسبت
طبع خوبک دارد اما توجه بکار منصب خود نمی آرد و این وقت و صحبت و مربی را که
ذات فیض آیات مولانا مؤید الدین خان صاحب ست از نعمت عظمی و غنیمت کبری نمی پندارد
سررشته دار ایشان مولوی حافظ محمد صدیق اورنگ آبادیست جوان صالح و فطین و خوش قلم
چابکدست حافظ قرآن مجید لفظاً و معناً از الصدر سوای زباندانی عربی و فارسی دارد و مهارت تامه
در انگریزی تحریراً و تقریراً دارد امید از خداوند قادر و آقای نعمت ظاهر آن دارم که زود بر ترقی این
عزیز را بایم و شکر بفضل منعام بجا آرم

هفتم محکمه عدالت دیوانی بزرگست درین عدالت همگی مقدمات قرضه و رهن و فک رهن
و وصول یافتن قیمت اشیای مبیعه و مقدمات و خلیای مبیعه و مماثل آن که تعداد دعوی یا مقدار
قیمت متنازع مدعی بهازاند بیکهزار روپیه باشد و مقدمات حقوق که آنرا باصطلاح این ملک وطنداری نامند
متعلقه بلده و اطراف ملحقه بلده و مقدمات منازعت جائداد غیر منقوله و مرافعه عدالت دیوانی خرد و مقدمات
جعل که متعلق بدستاویزات داد و ستد باشد دائر میشوند ناظم این محکمه علیا مولانا عبد الحلیم صاحب لکهنوی اند
حضرت ایشان بسبب آنکه درس بکثرت داده و حواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص و
عوام مشهورتر از آفتاب اند ذکاوت و فطانت و حدت و تقاوت طبع حضرت ایشان
بر جمیع اهل هنر و علم واضح و لائح اگرچه در علم و تبحر یگانه اند اما در رای و تدبیر دوره پیرسے الواقع
طالع این محکمه علیا بکمال عدالت بوده است که چنین حاکم حق جو و حق پسند معامله فهم و دین
عدالت قیام نموده است حضرت ناظم صاحب و تحقیق اهلیان عدالت دیوانی است

حسب ہدایت صدر باستماع دعاوی و انفصال آن می پردازند و خواہند پرداخت و دفتر این
عدالت از قدیم خراب ست اگر برای چندی محرران مقرر کرده ترتیب و تہذیب دفتر کنانیده شود
و بستہ بہ ترتیب نام مدعی و مدعی علیہ ترتیب ماه و سن مرتب کرده شود برای تعمیل
مقدمات و تحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نائب ایشان دو بزرگ اند یکے مولوی
حمید الدین صاحب سید کے از مریدان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی نہایت مرد
بزرگ خوش اوقات متدین خدا ترس دوم مولوی احمد علی شکر گنجی مرحوم ایشان را نیز
خوش وضع خوانند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیست بر ہمین ختم کردم کہ چون سیرت نیک
باشد امید کہ نائب و جلیس او ہم نیک باشد مہتمم اجرای احکام اعمال مولوی مسیح الزمان لکھنوی
صاحب مطبع کانپور کہ نام نامی ایشان در تمام ہندوستان مشہور ست نہایت ہوشیار
آزموده کار صاحب علم و فراست و فہم و کیاست مگر البتہ ضعیف حال بعد چندے در
استقبال چنان انجام یابد کہ باید و شاید

ہشتم عدالت دیوانی خورد ست کہ سابق ازین موسوم بعدالت دیوانخانہ بود و بعضے عوام
عدالت کچہری خانہ نامش میکردند و تمامی مقدمات متعلقہ دیوانی از قسم قرضہ و رہن و فک الرہن
و وصول یا ثمن قیمت اشیای مبیعہ و مقدمات خلیابی و امثال آن کہ تعداد دعوی یا قیمت شی مدعی بہا
زیاده بر یک ہزار روپیہ نباشد درین عدالت رجوع میشوند و حسب ہدایت صدر فیصلہ می یابند و
خواہند یافت و اگر قیمت شی مدعی بہا زاید بر یک ہزار روپیہ باشد بعدالت دیوانی بزرگ
رجوع می نمایند و فیصلہ در آنجا می یابد نام نامی ناظم این محکمہ گرامی مولوی فضل علی صاحب ست
برادر مولوی فضل اللہ صاحب میر مجلس صدر [illegible] اند حضرت ایشان را دو نائب اند
یکے مولوی شمس الدین دکنی کہ ہندوستان [illegible] دیده اند دوم مولوی صبغة اللہ
ہر دو بزرگ [illegible] اجرای [illegible] شود و اکثر
[illegible] در عدالت خاص [illegible] کرده شود و ترتیب [illegible]

مجوز حال نموده آید و هر روز ساعت عرائض کرده آید و کتابهای مقدمات درست کرده روزانه
نائبان و در ماه یکبار بناظم ملاحظه فرموده سبب التوا دریافته در اجرای کار احکام نافذ نموده باشند
اجرای کار اهل معامله خوب شده باشد و باب شکایت همه مسدود گردد و درین محکمه مهتمم اجرای
احکام و اعمال مولوی ابوالقاسم صاحب اند ایشان هم اگر چنین کتاب مقدمات که مذکور شد
ملاحظه فرموده سبب توقف را که بلا وجه باشد بر داشته باشند همه اصحاب معامله مداح و شکرگذار باشند

ششم محکمهٔ صدارت و احتساب است

ناظم آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که پیشتر امتحان گز و آلات اوزان متعلق با ایشان
بوده است و مردمان بد وضع تارک الصوم و صلوة را از همین محکمه سزا در تعزیر می شد
برسم قدیم نرخی بماه رمضان المبارک یکدو بار سوار میشود و در شهر مے گردد اگر با بتدای
روز دکان کسے را از حلوائیان وامی بیند فوراً حکم تاراج میفرماید و لوندان شهر که همراه او
در سواری بهمین غرض مے باشند همه رخت دکان را بیک چشم زدن بتاراج می برند و غنیمت
می شمارند این طور محتسب در تمام رمضان المبارک باطراف مختلف میگردد که بر عهده آن مستولی
میشود محتسب حال که رسول یار خان نام دارد و متبنی نواب محی الدوله مرحوم است اگرچه صغیر سن است
شاید که چارده ساله نباشد مگر بحکم حضور درین رمضان بشهر برآمده بود و غلغله انداخته اگرچه
طفل است مگر طالع خوب دارد شدنی معلوم میشود زیرا که نائب خوب یافته صاحب علم اول جناب
مولوی آل حسن صاحب جامع علم معقول و منقول حاوی فروع و اصول آزموده کار و در فنون
دانی بمثال لطیف و ظریف و یکتای روزگار غلغلهٔ معامله فهمی ایشان در چار دانگ هندوستان
است کتاب استفسار از حضرت ایشان است اگرچه از چندی ساعت مفقود است مگر ناظم افزوده است
فیصلهٔ ایشان آراسته بقوانین میباشد و طرز ترتیب آن پیراسته بآئین است و در رو آن فیصله
ارباب مجلس مرافعه را مجال محنت میشود و قلم حضرات ایشان نهایت مشقت در بر داشتن
بر آئین میسر [illegible] مولوی فضل حق صاحب که [illegible] علی پینانگ [illegible] هم

در تحریر دوهم در تقریر خوب می آرند منشی بے نظیر و مقرر دلپذیر سوای نائب و مہ بودن اجرای
اعمال را هم مهتمم اند محتسب حال را که ناظم محکمهٔ صدارت ست هنوز از حضور نظام خطاب عنایت
نشده است درین محکمه تمامی استغاثه منازعات یومیه و سالانه و انعام و جاگیرات وغیره بطور خیرات
یا عود و گل درگاهها و تکیه ها و خدمات مجاوری و دیوستهان و پوجاری گری وغیره متعلقه بلده
یا اطراف بلده که دران تعلق عدالت ضلع نباشند و یا متعلق باضلاع و بیرونجات بوده و مدعیان
و مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند و اثر میشوند اهل صدارت بموجب هدایت صدر بر مستغیثان حق ایشان رسید

دهم دار القضاست

اینجا دعاوی نکاح و طلاق و حضانت و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقعه بلده رجوع
میشوند همه مقدمات هنود بابت ترکه وغیره بموجب دهرم شاستر فیصله میشود مگر مقدمات قصاص و تعزیر
و شفعه اکثر بشرع شریف میشود و کسی را ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفعه هنود بموجب
قواعد شریعت فیصله میخواهند اگر کسے را اطلاع بر دعاوی زنان هیچو نکه معظمه درینجا منظور بود بدار القضای
بلده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که بیشتر مردان را زنان اینجا بانواع کید و مکر و سحر و زهر و
اصراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را در اضطراب و افتقار و بی آبروئی ناچار ساخته هر که
برآرزو بای اینجا مانع نباید بطلقة العنان ایشان اسار و سیه روئی خود در هر دو جهان اختیار نماید
درین فارغ البال و خوشحال باشد بلکه صدها کسان از زنان اینجا باعث ترقی و فلاح شده است
الحاصل رباعی در ملک دکن کسی که کرده است وطن * مانند غلیواز بهر دست نه زن * این رسم
عجب نگر که در ملک دکن * زن شوهر شوهرست و شوهر زن زن * و این مضمون عامة الخلائق است
درینجا مراد عبارت لطیفه شیخ بو علی سینا رحمة الله علیه یاد هم آمد که نقل میکنم و ترجمه آن در فارسی مینویسم

اَلنِّسَاءُ اِذَا بَلَغْنَ اِلَى عَشَرَةٍ فَهُنَّ لُعْبَةُ اللَّاعِبِيْنَ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى خَمْسَةَ عَشَرَ فَهُنَّ حُوْرٌ عِيْنٌ
وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى عِشْرِيْنَ فَهُنَّ فِيْ اَعْلَى عِلِّيِّيْنَ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى ثَلٰثِيْنَ فَهُنَّ اُمَّهَاتُ النِّسَاءِ وَالْبَنِيْنَ
وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى اَرْبَعِيْنَ فَهُنَّ لَحْمٌ وَشَحْمٌ وَسِمَانٌ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلَى خَمْسِيْنَ فَاقْتُلعْنَ

بِالسِّکِّیْنِ وَاِذَا بَلَغْنَ اِلٰی سِتِّیْنَ فَلَعْنَۃُ اللّٰہِ وَالْمَلٰئِکَۃِ
وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ترجمہ آن زنان چون بعمر دہ سالہ میرسند پس میباشند بازیچہ بازندگان
وہرگاہ بپانزدہ سالگی رسند پس باشند زنان سفید وسیاہ چشم بہشت وچون بہ بست سالگی
رسند پس آنھا میباشند بر آسمان ہشتم یا در برترغرفات بہشت وچون بسی سالگی رسند پس
آنھا مادران دختران وپسران باشند وچون بہ چہل سالگی رسند پس میباشند گوشت وپیہ
وچرب وفربہ وہرگاہ کہ بہ پنجاہ سالگی رسند پس بہ بہشتی کہ بکش آنھا را بکارد وہرگاہ بشصت سالگی
رسند پس بر آنھا باشد لعنت خدا وفرشتگان ومردمان ہمہ وزنان ودختران اینجا کمال فہم وفراست
ودانش وکیاست دارند تمام ذہن اند اگر برای ایشان مدرسہ مقرر کردہ تعلیم علوم وفنون
وحرفہ آموزانیدہ شود یکتای روزگار باشند مگر افسوس کہ بسبب بے علمی بمرتبہ لعنت الہی میرسند
اگر درین ملک مردم شماری کردہ شود سہ حصہ زنان باشند ویکحصہ مردان ووجہ کثرت پیدایش
زنان اینجا بجای خود خواہیم نوشت وہمہ ساحرہ می باشند وسیہ چردہ وگویا مار سیاہ اند کہ آدم
کمتر از گزند ایشان سلامت میماند از عوام در موسم گرما پیش ہر در دہ دہ پانزدہ پانزدہ زن
سر برہنہ موی سر بر قفا بستہ برای شکار مردان مسافر ایستادہ دل ایشان را بیک سخن میربایند وجنبہ
اہل دانش باشد ابلہ میکنند بیت آن سیہ چردہ کہ شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان
دل خرم با اوست ودرینجا کمتر کسے باشد کہ قانع بر چار زن باشد بلکہ زیادہ از چہل خواص
اکثر از امرای دارند وتعجب کہ مولویان اینجا ایشان را منع نمی کنند وازین فعل حرام
باز نمیدارند کہ صریح ممنوع است رہنمائی دہد این نابینایان اضداد ند علیم وہادی وبر خبر اند
پردہ جہل از نظر این علمای دین فروشان ودنیا خریداران کہ چون کورمشغلہ دارند کہ بر منبر نشستہ
وقصہ ہای واہی تباہ بیان می کنند وحلال وحرام وصوم وصلوۃ وحج وزکوۃ واخلاق محمدیہ و
خصائل احمدیہ را صاف صاف بیان نمی کنند خصوصًا قاضے ومحتسب ہمہ کتاب زیر سر نہادہ
وعظ در روحانیان بیان میکنند وانچہ رآبادیان خبر ہم ندارند نام نامی حضرت قاضے صاحب

میر دلاور علی صاحب ست نهایت مرد بزرگ صاحب اولاد کثیره اند نائب ایشان ملا بوستان
تاجیک اند نهایت ذهین و فطین و کارگذار و محنت شعار که منصب خود را آسایش میدهند اما در
دار القضای کار بسیار از یکپاس روز بکچهری میروند و هنگام شام برخاست می کنند باز کار بسیار
افتاده میماند اگر دو نائب میشدند و حصه بلده شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند و
تصحیح مسائل متعلق بقاضی صاحب میشد خوب انجام این کار میشد اینجا همان مثل ست که یک سر
و هزار سودا بیت یک دل و خیل و آرزو دل بکه مدعا هم چو تن همه داغدار شد پنبه کجا
کجا نهم چه داد اهالیان دار القضا بموجب هدایت صدر تحقیق و دریافت و تجویز و انفصال مقدمات
می پردازند و خواهند پرداخت یازدهم کوتوالی بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد است دران
جمله مقدمات زد و کوب و مجروحی خفیف و دزدی خفیف که دران مقدار مال مسروق زائد بر سه صد روپیه
نباشد مع دیگر مقدمات جرائم خفیفه که فهرست آن مفصله ذیل ست و اثر میشوند و بیشتر اسامیان حوالاتی
و قیدی فوجداری و عدالت خاص و دار القضا و صدر تعلقات در مجالس کوتوالی قید میباشند متعلق کوتوالی سه قیدخانه است
یکی مشهور بقیدخانه چارمینار و دوم غول خانه طالب الدوله سوم جبیلخانه نزد کاب ست بیشتر درین قیدخانها
قیدی بسیار بوده اند بوجود بعضی بسبب آنکه مدعی او پیدا نبود و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج بود و خارج نشده
و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نشده بود و بعضی بسبب عدم روبکار قید بوده است و بعضی را مقدمه
روبکار شده بود اما بسبب نرسیدن شهود مدعی یا شواهد تبریه مدعی علیه التوای مقدمه بود و بعضی را
میعاد فتوی گذشته بود اما بسبب عدم پرسان حالش هنوز قید بود و بعضی بسبب آنکه فیت او را
کمتر میبایست او را بقید لا انتها حکام سابق یا بسبب جهل خود یا بسبب قساوت قلب قید کرده بودند
فقیر همه قیدیان را تخته مرتب کرده و نقشه آن درست ساخته و صیغه داران مقرر نموده بعد سعی
و کوشش و تحقیق تمام از ان جمله چارصد محبوسان را رها کردم و آزاد نمودم اگر ملازمان سرکار
غور فرمایند تخفیف صرف بست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه سالانه کردم چه اگر فی سر
چارصد قیدی را و بسه آنه روزانه خوراک یومیه ضرب کنند یکهزار و دو صد آنه روزانه میشود و چون آنرا

نمبر یعنی نشان شمار	تفصیل جرم متعلق کوتوالی اینجا
۲۳	داشتن و ساختن و رواج دادن پیمانہ دروغ
۲۴	داشتن شئے مضرت رسان خلائق بشاہراہ عام
۲۵	عمداً اگذاشتن مویشی مضرت رسان خلائق
۲۶	جراحت رسانی مویشی اشخاص غیر بمراد نقصان
۲۷	ہلاکت مویشی تا بقیمت پنجاہ روپیہ
۲۸	بازن غیر مذاق یا کلام نا ملائم کردن
۲۹	براہ تلبیس جامہ و لباس مشابہ نوکران سرکاری پوشیدن
۳۰	شکستن بند یا مجری آب براہ شرارت تا زراعت دیگران خراب شود
۳۱	آب ریختن براہ برای اذیت رسانی
۳۲	نقصان رسانے بچراگاہ یا زراعت
۳۳	واکردن لفافہ موسومۂ غیر صرف براہ شرارت
۳۴	فریب خفیف
۳۵	مفروری قیدی از زیر دریافت از حراست

دوازدہم

کوتوال بیرون بلدہ ہست کوتوال اینجا در نیولا مرزا احمد بیگ اورنگ آبادی فرزند چہارم منشی حافظ کرم احمد صاحب مغفور اند و منصف اینجا کہ راہی نگار مقدمات سنگین اند مولوی محمد مراد صاحب نائبی اند و پنج کس امین جرگیر ہستند یکی بدرجہ اولی و دوم بدرجہ چہارم و دو بدرجہ پنجم و سے سوار و یک جمعدار و یک دفعدار کہ علاقہ باین کوتوالی دارند و پنجاہ سوار دیگر از فوج در ینجا معین اند و از پیادگان ہنوز بست و چار جوق از سرکار عطا شدہ اند و در ہر جوق سیزدہ جوان و یک جمعدار و یک دفعدار ہست چون علاقہ این کوتوالی

پس طول و عرض این ست و باین جمعیت قلیل انجام معلوم فلهذا در خود است دیگر جمعیت هم کرده شود
است و غرض از مامور این محکمه گرفتاری مجرمان و دزدی شوارع عامه و مواضع حوالی بلده
و ماحولی شهروان و ساکنان ست و کار کوتوالی اینجا سوای حفاظت و گرفتاری مجرمان فیصل کردن
مقدمات خفیفه و چالان کردن مجرمان تعینات سنگین و حفاظت و نگهبانی پیٹھ و بھنگلے و مسافرین
سڑک مدراس و کرنول و ناگپور و بمبئی و بھون گیر و شوارع کوچک ست که درمیان سڑک بمبئی
و کرنول واقع ست یا دیگر شوارع که میان دو سڑک واقع باشد همه متعلق صیانت این محکمه
است علاقه این کوتوالی طرف کرنول تا جڑچرلا که از بلده سی کروه ست و جانب مدراس تلکاپلی
که بست و چار کروه ست و طرف بھون گیر شانزده کروه و جانب ناگپور پانزده کروه اما گوشه
علاقه سمت هذا تا چهل و پنج کروه است تا اپانچ پور و لچھا پیٹ و جانب سڑک بمبئی تا پٹنچیرو باشد
دوازده کروه و هم کار این محکمه تعمیل احکام جمیع دواوین واقع بلده از دیوانی و فوجداری
وغیره است و تعمیل بعض احکام حکام چھاونی و حفاظت چوکیات واقع چادرگھاٹ هم
سپرد هم محکمه جات ست که آنرا دفتر محاسب نامند بجای کچهری اکونٹنٹ که نام افسران محکمه
هنمنت راؤ ست مشهور هنمنت راؤ بلم از قوم برهمن و شیشنو و گمشی مدهواچاری گویند که نهایت مرد
خلیق و در فن حساب او را تسبیق بدیا و اما ثبت موصوف و تحویل امور حسابیه در تفصیل مشغوف متعلق این دیوان
کاغذات مفصل از وصول باقی و گوشواره ماهوار و سه ماهی و شش ماهی و سالانه محاصل ممالک محروسه
سرکار عالیست و هم اوارجه و مجملی و دوازده خاص و کاغذات تنخواه ماهوار و تصفیه حسابات تعلقداران
هرچه باشد و کاغذات تدارک وصول باقی و جمع خرچ و کاغذ تنخواه اول در محکمه تنقیح سپرده
و بعد تنقیح از اینجا بابت ملازمان بلده بمحکمه محاسب آید و از اینجا بعد تصحیح چٹھی بنام خزانه شود و
تنخواه از انجا حاصل میگردد و بابت بیرونجات از تنقیح بیرونجات فرستاده شود مددگار اول ایشان
رام کشن راؤ برهمن سمارت مذهب ست و اجرای امورات ملکی این محکمه بعهده داران منقسم ست و
گوشواره و جمع خرچ وغیره کاغذات بملاحظه نواب عالیجاه در آمده بنظر راجه رایان امانت ست

بهادر و راجه اندرجیت بهادر بهر جا که لائق میشود فرستاده میشود و نام مهتمم خزانه بناجی رنا راو
برادر زاده هنمنت راو مردمان مسکین ست فارسی و تلنگی و فی الجمله انگریزی میداند و یک نائب
مهتمم ست گوپال راو نام فارسی و تلنگی میداند و چند صرافان اند مهتمم ایشان را نام نارائن جی ست
چهاردهم ۱۴ محکمه تنقیح سرکار عالیست که مهتمم این دفتر را نام نامی میر قادر علیخان صاحب بهادر
است و پیشکار و مددگار اول ایشان را نام راو راگندراو ست تصحیح جمله مخارج بر منظوری ایشان نسبت
بحسب تطابق احکام سرکار عالی و در نیز لا اهتمام تقسیم تنخواه محلات حضور پرنور نیز
بذات ایشان تعلق دارد و ایشان از نبیره نواب عظیم الملک مغفور اند
پانزدهم ۱۵ کچهری تقسیم تنخواه منصبداران ست نام مهتمم این سررشته که الحال کارفرما اند شهسوار
جنگ بهادر ست زیر ایشان هشت سررشته دار اند شیوراج فرزند راجه اندرجیت بهادر مشهور
بلقب عم خود لاله بهادر کایست و راجه سنکر راو و رای رایان امانت ونت بهادر برهمن سمارته که
ٹهینگ کشیده میکشند بعمر هفده ساله و راجه تیجرای بهادر کایست و راجه دلسکه رام کهتری و راجه نجهو لرای
کایست و لال پرشاد و سورج پرتاب و ٹهاکر پرشاد و بابو راو سردفتر اند و کشن راو مددگار اول
و راجه رام مددگار دوم جمله سررشته داران گوشواره بهرماه درست کرده بملاحظه نواب
مختار الملک بهادر می درارند بران شرح حکم جاری میشود که برآوردها درست نمایند بعده ایشان
برآوردها درست کرده بتوسط مهتمم بملاحظه سرکار درآورده بعد داشتن نقل اصل بدفتر
خزانه میرسانند و از انجا چٹهی تقسیم تنخواه درین سررشته میرسد و چٹهی هر یک سررشته دار
جداگانه میرسد و سررشته داران رسانند بمنصبداران سپاه هند و منصبداران حسب ضابطه و تنخواه
و مهر خود بران ثبت کرده سپاه هند و تنخواه میگیرند و سررشته داران کاغذ تقسیم درست کرده بدفتر خود میدارند
گویند کمیاب بود و ضعات که در یکسال وضع کرده میشود و پنج ماه در موجودات گرفته میشود و در بخشی گری
مگر از بعضی منصبداران فقط نیم ماهه موجودات در بخشیگری میگیرند و کمیاب نمیگیرند و از بعضی منصبداران
موجودات و وضعات هر دو میگیرند و تحریر دفتر و سررشته دیوانی فی صدی سه بیه میگیرند و از بعضی منصبداران

فی صد دو روپیہ دہ آنہ و تحریر صرف خزانہ فیصد چہار روپیہ واز دفتر دو روپیہ و تحریر بنام منشی خانہ بابت مرتب کنانیدن احکام وسند اگر بر تعلقہ حاصل نمایند فی صد روپیہ پنج آنہ حسب دستور سابق میگیرند و در حساب سرکار جمع می کنند و دیگر روپیہ مہرانہ و عدم تنخواہ از شہر یک آنہ یا نیم آنہ است دیگر اگر کسی مثلاً صد روپیہ را منصبدار بتاریخ غرۂ رجب مقرر شد از تنخواہ آن بعد وضع یک ماہ داخل چوکی و ہجدہ روزہ نوملازمی وغیرہ تقرر از تاریخ یازدہم شوال میشود و فرد باین طریق نوشتہ میشود و در صورت اعانت یکماہہ از سرکار معاف میشود

نمونہ برآورد بشرح وضعات وموجودات برآورد طلب تنخواہ باسم فلان منصبدار

نوملازم سرکار سررشتہ دیوانی علاقہ راجہ رای رایان بہا س ابتدای غرۂ ماہ الٰہی موافق یازدہم شوال ۱۲۶۲ لغایت آخر شہریور ماہ الٰہی ۲۲ شعبان ۱۲۶۳ سالتمام

سنہ ۱۲۶۳ فصلی

شہر

بابت دوماہہ وصولی

یافت

وضعات

مہرانہ عدم تبدیل

نیم ماہہ موجودات

باصد وضعات یکماہہ

عدم تنخواہ

[illegible]

شائز و هم محکمهٔ فوجداری ست درین شهر چنانکه محکمهٔ فوجداری را رونق حاصل ست دیگر محکمات نیست زیراکه نظم بلدهٔ خاص متعلق بصیغهٔ فوجداریست پیش ازین این کار منقسم بر چند محکمه بوده است نواب مختار الملک بهادر دیگر محکمها را بتخفیف در آورده کار یکجائی مقرر فرمود ناظم این محکمه فقیر مصنف این رساله است درین محکمه دو نائب اند یکی مولوی حسن رضا علیصاحب لکهنوی که نائب اول اند استعداد علم عربی خصوصاً در حدیث بخوبی دارند از شاگردان حافظ مولوی سید ظهور علیصاحب مرحوم لکهنوی محدث اند ایشان از شاگردان مولانا مخدوم مغفور لکهنوی اند و ایشان از تلامذهٔ شاه فاخر الهٰ آبادی محدث مغفور اند و ایشان از شاگردان ملا محمد حیات صاحب سندهی مکی اند رحمهم الله و نائب دوم مولوی حافظ نصر الله فاروقی ولایتی اند نهایت مرد مقدس صاحب استعداد این هر دو بزرگ کمال مدد درست استعدادات باهم سررشته دار این محکمه سید اعظم صاحب کارگزار قدیم اند نهایت محنت کش که دیگرے اینچنین نباشد هستند و ناظر این سررشته سید نظر علی نهایت هوشیار و مستعد و شریف اند که صیغهٔ اجرای اعمال هم متعلق ایشان ست و محافظ دفتر این سررشته مولوی [illegible] دهلوی نهایت فطین و محنت کش اند و نائب ایشان میر غلام علی که ملازم قدیم و نهایت کارگزار هوشیار با محنت هر دو امیدوار ترقی و فقیر هم تا اختیار خود در پی ترقی اهم ذات و سید عبد الله سندراسی روزنامچه نویس آدم لائق هر چه با ان عزیز سپرده شود امید که جمله کار سرکار را سرانجام رساند لائق ترقی بخشی ست باقی در حال محکمه خود و اهالی آن انشاء الله تعالیٰ کتابی جداگانه خواهم نوشت تا این کتاب دراز نگردد

هفتم محکمهٔ کروڑگیریست که تعلق به راجه نانک بخش بهادر ست که پسر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصل و [illegible] [illegible] زیر حکم [illegible] [illegible]

محمد احمد خان قاسم الدوله مرحوم مهتمم محصول خانه گوداره و وارهپلی اند و بابت تنگ سکه رسیده جی
مادهو و بابت املدک بهرام جی و اماست جی و بابت حالات دین ساجی مهراجی و بابت راجه رانا گنگاده
نارایین راؤ مهتمم اند که این همه محصول خانه شش است و در چهاؤنی ها نیز شش محصول خانه است اول چهاؤنی
سکندرآباد یعنی تیمن ساگر و دوم الوال که مهتمم آن هر دو جا شیو شنکر فرزند کندا سامی لیار
است سوم چهاؤنی چادر گهاٹ مهتمم آن دین ساه فرزند داراب جی چهارم چهاؤنی هنگولی
مهتمم آن غلام دستگیر پنجم سومن آباد عرف انباجوگائی مهتمم آن سید غلام حسین ششم
اورنگ آباد مهتمم آن نارایین راؤ ثانی ست گویند راجه نانک بخش بهادر بنهایت وسیع الاخلاق
و کریم الاشفاق و غریب پرور و رحم گستر کشاده ابرو و خنده رو و منصف حق پژوه و غم ربا و رفع
اندوه یادگار مهاراجه چندو لال فیاض بخشاینده حیاض ریاض الحق الولد سر لابیه معروف
و بصفات حمیده پدر بزرگ خود موصوف همین اوصاف پاینده منصب ست که از ابتدای
الی هذا الیوم بپایه عهد موجود ست دستور العمل گرفتن محصول سائر در علاقجات سرکار عالی
مورخه غره رمضان المبارک ۱۲۹۲ هجری مشتمل بر چند دفعات ست دفعه اول در تقرر محصول
خانجات دفعه دوم در بیان مالیکه از علاقجات سرکار عظمت مدار سوا یکدو چهاؤنیات بدیگر
علاقجات سرکار عالی در آید خواهد شد دفعه سوم رقم محصول بر اشیا دو اصول خواهند گرفت
دفعه چهارم محصول شراب وغیره مسکرات دفعه پنجم در ششجا محصول خانه بر سرحدات علاقه
سرکار عالی مقرر بیشان مفوض دفعه ششم در تفصیل محصول خانجات چهاؤنیها دفعه هفتم در تفصیل
معافی محصول در تعلقات صرف خاص وغیره دفعه هشتم در بیان آنکه بکدام راسته یک محصول
خانه گذر خواهد شد و محصول آن طلب کرده نخواهد شد دفعه نهم در بیان آنکه مال بیرون اشیای
مصنوعی ممالک محروسه سرکار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک
محصول خانجات سرحد گرفته رسید آن داده خواهد شد دفعه دهم اگر کدامی بیوپاری
چیزی در غله گرفته و مال بمحصول خانه نبرده و در اثنای راه بدون ادای محصول خواهد فروخت

بسر انجام خواهد رسید دفعهٔ ۱۱ یازدهم درباب معائنهٔ مهتمم چکیب را بابستهٔ اسباب واکشاده دیدن
دفعهٔ ۱۲ دوازدهم اگر بیوپاریان وغیره براه تغلب چیزی کمی در قیمت اصلی آن یا در چکیب های
گذرانیده خود ظاهر خواهند کرد علاقه داران محصول خانجات همچو مال را ضبط نموده کیفیت آن
بواسطهٔ علاقه دار کروڑگیری بسرکار عرض خواهند نمود و از سرکار حکم اخذ جرمانهٔ متغلب خواهد شد
دفعهٔ ۱۳ سیزدهم در گرفتن محصول سکه حالی مقرر است بر فیصد روپیه رقم مندرجهٔ چکیب دفعهٔ
۱۴ چهاردهم محصول غله همگی اقسام معاف اما اگر از ملک سرکار عالی بیرون حد خواهد رفت محصول
گرفته خواهد شد دفعهٔ ۱۵ پانزدهم اگر کدامی بیوپاری راسته های محصول که مقرر از سرکار اند ترک نموده
بارادهٔ تغلب محصول مال خود مخفی براه دیگر خواهد برد سزا ایش داده خواهد شد دفعهٔ ۱۶ شانزدهم [illegible]
چٹھی های داخله دفعهٔ ۱۷ هفدهم اگر کسی بر راس زیاده از فی راس نهد محصول زیاده راس گرفته
خواهد شد محصول هریک اشیای و اموال بموجب فهرست مورخهٔ غرهٔ رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری
که از علاقهٔ سرکار عظمت مدار بعلاقهٔ سرکار عالی و از علاقهٔ سرکار عالی ببلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد
و چھاونیات سکندرآباد و الوال و بازارات و چادرگھاٹ سے آید یا از علاقجات سرکار
عالی بعلاقجات سرکار عظمت مدار روانه میشود مقررهٔ سرکار عالی بر قیمت مال مشتمل بر چهار صنف است
صنف ۱ اول در اشیای اصلی و مصنوعی از پیدایش زراعات و باغات و صحرا مشتمل بر هفت
قسم قسم ۱ اول غله قسم ۲ دوم میوه جات مانند خرما و چیزهای زیر زمین مثل آلو و سبزیات چون
بادام قسم ۳ سوم تخم روغنی مانند کتان و روغن قسم ۴ چهارم ریشجات اصلی چون پنبه و مصنوعی
مانند رشته و پارچهٔ پشمی و سوتی و ابریشم قسم ۵ پنجم مصالحات چون قرنفل و الاچیے و ادویات مانند
بهیدانه و طباشیر و رنگ چون هلدی و کسم و پتنگ و زعفران و خوشبوها مانند عطر و لوبان و
عرق گلاب وغیره قسم ۶ ششم چوب [illegible] وغیره مانند کڑی و کرچه و شیشم قسم ۷ هفتم اجناس متفرقه
مانند انگشت و شراب ولایتی و شکر و بوره و قند سیاه و کاغذ و لاکهه وغیره صنف ۲ دوم
جانوران و حاصل آنها چون فیل و اسپ و گوسپند و چربی و روغن و پشم صنف ۳ سوم

معدنیات چون الماس و فولاد و فلزات پیدایشی مانند طلا و نقره و مصنوعی مانند زیور طلا و نقره
و مرصع جواهر و ظروف مسی و برنجی و آهنی و مقراض و چاقو و قفل و دلو و اشیائیکه از خاک
و گل پیدا می شود مانند نمک و شوره و گیرو یا ملیاریان می شوند مانند خشت و سفال صنف
چهارم اشیاء متفرقات مانند آتشبازی و شیشه آلات و صابون و ظروف چینی و کلاه بوت
و خرید و فروخت مکانات پس شرح محصول هر یک مفصلاً درین فهرست درج ست گوییم که سبب
گرانی همین سخت گیری محصول ست که تاجران مال خود را بسبب گرانی محصول کمتر در بازار می آرند
بیت شهنشه که بازرگان را نخست * در خیر بر شهر و لشکر ببست * و کسیکه این فهرست تیار
کرده است کمال خودبین و اختلال بنای خود بوده باشد چه صنف چهارم همه قابل موقوفی
نه لایق گرفتن محصول همچنین بسیاری از اجناس ست که قابل معافی محصول ست گفتن را
می باید که نظر بند و بست و نظم بر اصل وارونه بر فروع گمارند زیرا که چون محصول از خشت گرفت
نباید که از غله گیرد که این ظلم ست و باید که در باب معدنیات نظم بر معدن گمارند نه محصول
از معدنیات بازار آرد که همچنین تشخیص محصول متقل آمدنی اشیای ست و آن باعث
گرانی و تکلیف خلائق می گردد همچنین اگر محصول مقرر کردن بر مصنوعات ست پس محصول
بر دکان صانع مقرر کنند نه بر مصنوع یا پارچه مقرر کنند چون مس نه بر معمول مانند ظروف مسی
العیاذ بالله در حکومتی بر خشت و سفال محصول ندیده ام و نه شنیده ام و نه بر موم و نه بر انگشت
و نه بر کاسنی و خوبکلان و چرائیته و نه بر ابلی و پوست املتاس و غیره نه چه قسم چهارم صنف اول
و این قسم کاشتکاران ست نه دستور والیان ملک و سلطنت نظر محصول همین جزئیات که
بجای رسانید و شکم پوری خود بدان همکردند و مرفه و فارغ البال می شدند تباهی پیدا است
چون از هر کار محصول مقرر شد بهره و محروم شدند بیت که آنجا دگر هوشمندان روند چو جوادنه
بهم بشتند * خدا کند که در نظر ثانی این فهرست اجناس والی ملک را توفیق نیک
بخشند تا رفاه خلائق حاصل گردد در حدیث شریف آمده فتنت ... رحم خدا

بر ضعیفان رحم آرد ہیچ یہ ہم پیچہ مغلی یعنی ڈاک سرکار نظام دام اقبالہ این پیٹہ در عوام این
بلدہ فرخندہ بنیاد بنام پیٹہ لالہ سوہن لال ڈہو کے معروف و مشہور است الحال ناظم این محکمہ لالہ
کالکا پرشاد دہلوی نہایت دانشمند فطین و فہیم و عالم امور سررشتہ خود مرد خلیق و متواضع
وضعدار خوش بیان مردم شناس خوش صحبت راست پسند خیرخواہ سرکار خود را ہم با اہلکاران
خویش متفق محکمہ خود را با اختلاف رای ارباب مجلس مال معذور چہ سفر کردہ و زمانہ دیدہ ملکہا
گردیدہ را با غیران و محکوم را با حکام ہمان فرق است کہ میان زمین و آسمان مثل ہندیست
حاکم کا نہ ٹہکا سر پر پس چہ گوید و چہ سراید **قطعہ** مرد خردمند ہنر پیشہ را ۞ عمر دو بایست
درین روزگار ۞ تا بیکی تجربہ آموختن ۞ وز دگری تجربہ بردن بکار ۞ محصول درین سررشتہ
بر فاصلہ مقامات است چنانکہ سابق دستور ملک انگریزی بودہ است اگر درین ریاست ہم
ٹکٹ آصفیہ طبع شدہ بند و بست محصول مقرر کردہ شود البتہ زیادت حصول محصول آنقدر
گردد کہ صرف ڈاک را کفایت کند زیرا کہ با جرای ٹکٹ تغلب در محصول کمتر باشد و حاجت حساب
اہل حساب ہم کم میشود و ہم تشخیص نرخ ہم تسہیل گردد سلسلہ مشہور است و چوکیہا ہم بتجویز ناظم مقرر شود
و بامداد تحصیلداران و تعلقداران تیار کردہ شود بلکہ چوکیہا و تہانہ ہای محافظان راہ و پیادگان جوکی
ہم بقرب این چوکیہا ی ماسوا و معمور گردد تا حمایت ایشان ڈاک و ہرکارہ بسلامت رسیدہ باشد
خصوصاً جاییکہ درانجا وقتی وارداتی شدہ باشد بالضرور چوکی جوانان از سرکار یا جاگیردار
یا زمیندار مقرر کنانیدہ شود تا باز شوخی درانجا مرتکب غارت ڈاک نگردد اگر بند و بست
خوب قابل اطمینان گردد باز ہیچ کی برخاست کردہ شود ورنہ مدام بودہ باشد و یک بگل ہم او
ہرکارہ باشد تا اگر درمیان افتند بوق بزند تا جوق برسد و علاج آنہا کند تنخواہ ناظم کہ اورا
میرسد بسیار کم است شاید کہ این باعث کم نصیبی او باشد ورنہ ذات جناب نواب فلک رکاب
قدردان ملازمان خیر اندیش و خیر اندیشان مصلحت کیش حضرت مختار الملک بہادر دام ظلہ
چنان نیست کہ ملازم خیر طلب را بترقی نرساند و باعلی مرتبہ فائز نگرداند آری ہمت تہیدستان قسمت

را آنچه مشهور از رهبر کامل چو که خضر از آب حیوان تشنه می آرد و سکندر را دانند و خبر از بیا ... تشنه بشر
موافق با حیثیت خبر مباشد که خلاصه حکایت هند است اما این غرض اکثر به قطع احتمال آن می کوشد
و قطع نظر از واقع و تکلم به غیره میکنند

نوزدهم کچهری بدعت که آن را صیغهٔ **مسکرات** نامند این محکمه را ناظم کند ساخته بود اند
گویند نسبت سابق ناظم حال خوب بندوبست مسکرات کرده و در صیغه مداخل ... بیاست
زیرا که کسی از زن و مرد درین بلده نباشد که سیندهی ننوشند گویا که همه می نوشند و زمین سیندهی
خانه باعث ننگ و فساد است بچه را از وقت تولد بجای رقهٔ سیندهی دهند و این آب درخت خرماست و
طریق برآوردن آن حکیم رضا علیخان مرحوم حیدرآبادی در کتاب تذکرة الهند که مشهور به یادگار رضا است
چنین نوشته که زیر درخت بصورت مثلث تراشیده و قصد نموده کوزهٔ گلی نو می بندند پس از آن آب
روان میشود و در کوزه جمع میگردد و تا وقتیکه جوش نزند و از درد صاف و شیرین باشد آن را نیره بکسر نون
و سکون یای معروفه و فتح رای مهمله و وقت بار دیگر زنند و آنچه بالضم همزه و فتح تای فوقانیه و سکون میم و فتح
بای موحده و الف خوانند و چونکه درین ظرف در آمد از آن اخته بنبیذ و جوش زند و مزه تلخ و ترش
بهم رساند سکر و بی پیدا میشود سیندهی نامند آن نیره که شیرین و رقیق و خوشبو و از درد خالص
باشد سرد و تر و مزاج سیندهی سرد و خشک نیره سکر کم کند و غذا بیرا ند و تسکین حدت و گرمی و
تشنگی و دافع احتراق و مرطب و سمن بدن و مدر بول و موافق امزجه حاره و یابسه و مدقوقین و
غذا به بدن میشود و چون از نه توله شروع کنند و هر روز سه توله افزایند از یک تا سه رطل میرسد و بعضی
امزجه قائم مقام ... میشود اما سقط اشتهاست و سیندهی زخمت و شیرین و تلخ و ترش
و گران و سرد و بادی میکند و کثیف و صفرا و رکند و مرو میده و سکر می آرد و اگر تخمه آلوده
در و آمیزند باد را دور کند و اگر چنین نیست آمیزند تشابهی ... و اقسام دست و پا و فساد امراض
جلدیه و بواسیر و کلانی شکم و قروح متعدد ... آن ... باد و ... چیزی که در آن آمیزند افعال
آن پیدا کند سیندهی که کهنه و روز به روز گذشته باشد باد و صفرا و بلغم دفع نماید و قوت افزاید ...

است وسرکه او را اسم و مهره کننده گوشت و خمر او بعد تنقیص تقطیر میکنند بسیار سبک لطافت او و مثل
خواندن خمر است و طریق ساختن خمر و سرکه اینست که سیندهی خالص گرفته در سبو کنند بنوعیکه ثلث
سبو خالی باشد پس بر دهن سبو سفالی گلی نهاده از آرد گندم مهر کرده مدت دو هفته روز در آفتاب
و شب زیر آسمان نهاده از دیگ و سرپوش گلی مقطر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گل چنبیلی
شهری دور کرده و پوست لیمو داخل نموده بار دوم تقطیر نمایند آنچه مقطر شود و تند باشد خمر
است و آنکه در دیگ بماند سرکه میگردد و پس صاف نموده بکار برند انتهی کلاسه گوییم درین بلده
ضعف اشتها و کثرت برص و ضیق النفس نزول الماء فی العین و پیدایش امراض سوداوی
و ضعف رجولیت و عروض اسهال و بی مروتی و خشک مزاجی در مردم اینجا بیشتر در استعمال
همین بلای بد است فلهذا از سرکار دولت ممانعت کلی ست که اندر بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد
فروخت نشود با وجود این همه تشدد و ممانعت بسیاری کسان خفیه می نوشند و اندرون بلده مبارک
بانواع حیل سیندهی و سوره بوم لام می گردانند اگرچه محاصل این صیغه بسیارست اما اگر رسم
انگریزی کرده شود محصول افزوده شود و دران دو فائده باشد یکی آنکه محصول این المضاعف
گردد و دیگر بسبب گرانی قلت نوشندگان هم شود و جنگ و جدل که بیشتر بسبب خوردن
همین آب میگردد و هم مرتفع گردد و تشخیص سبو در مولا سه روپیه در شهر ست و یک روپیه در سیندهی
بن برست نیم سیر دو در یک سبو شش سیر می گنجد و چون بردارنده آن اکثر بدمست می باشد چون
سبو سے افتد و شکسته می گردد اگر گلوی سبو سلامت باشد دوکاندار مزدور برنده آن
نشان دهد نصف مزدوری مثلاً دو آنه یا سه آنه یا دو آنه هیچ و یک لوٹه جداگانه مزدور داده
میشود که آن رابندگی بکسر بای موحده و سکون نون و دال مهمله موقوفه و بکسر کاف فارسی
و یای معروفه گویند پس خواه مزدور آن رابنوشد و خواه هشت یا ده آنه بفروشد الحاصل
سبو سیندهی در سیندهی بن بیکروپیه می آید و مزدور چار آنه یا شش آنه بلحاظ قرب و بعد دوکان
بیرون بلده و سیندهی بن از دوکاندار می یابد سوای لوٹه سیندهی که از کلال می یابد و دوکاندار

بصد روپیه می فروشند اما آرندگان که می آیند گره برنجی یا آهنی یا مسی خود را که نشان دکاندار
میباشد نزد جوانان ناکه محصول بدعت امانت داشته می آیند که باصطلاح خود ڈهرپ بفتح
های هوز و فتح رای هندیه و سکون بای فارسی بمعنی امانت و ضمانت گویند و چون بعد رسانیدن
سبو از دکان بسیندهی بن بیگر دند گنده پول از دکاندار آورده محصول ناکه بجوانان
داده گره خود گرفته بمکان خود میروند

فصل در بیان کچهری ارباب نشاط که باصطلاح مردم اینجا آنرا کنچن کچهری نامند
مهتمم آن محکمه یا شریفه است که یکی از مغلات حضور پرنور ست عمرش قریب شصت سال
فقیر هم وقتیکه برای ملازمت حضور پرنور رفته بودم دیده بودم در خدمت ایشان یک کس جمعدار
بسمی غلام رسول و چار کس محرر و چند تا هرکاره و جوانان مقرر اند درین محکمه اکثر مقدمات [illegible]
چهوکریهای کنچنیان دائر میشود مثلاً اگر کسی چهوکری را بلا رضامندی نائکه اش فرار کنانید و یا نائکه اش
درین محکمه نالش کرد و بسعی و کوشش متوسلان این کچهری نشان آنرا یافتند اینهان فرار کننده
و مغوی هر دو را گرفتار کرده حاضر میکنند و بعد ثبوت جرم هر دو قید کرده میشوند و اگر نیافتند دو صد تا
سه صد بها گرفته میشود از یکروپیه تا بقدر وسعش و اگر چهوکری بلا رضامندی بائی خود بکسی نکاح میخواهد
بائی جو نالش بران درین محکمه میکنند و هر دو قید کرده میشوند الا اگر نائکه را رضامند میکنند یا
او را در حق پرورش چیزی ماهوار مقرر میکنند یا صرف پرورش سابق چهوکری میدهند جائز
نکاح با آن میگردد وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ زیراکه اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ مگر این فرقه خو
همه پر از آتش ست هر که ازین هر قدر که بظاهر آراسته تر و بحسن لباس و زیور پیراسته
در باطن خراب تر و بدتر خواهد بود و بیت چه قدر آورد بنده حوردیس که زیر قبا دارد اندام
پیس چه بیشتر اوقات در یک صحبت او صاحب او مایه هستی خود را سوخته است و
در تمام بدن خود آتش سوداوی نیشه را فروخته خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ اند و خسته بس
برهمت علیای بادشاه واجب ست که این فرقه را نیست و نابود نماید باین طریق

که اول فهرست کنچنیان و جنین زنان که کسب میکنند بشرح سیر وجه ان و صبیه تیار کنانیده شود
در شهر باشند یا در قصبه یا در موضع بعده صبیات از او شان گرفته هر که وارث او پیدا شود باو
سپارند و اگر کسی وارث او نباشد حاکم مربی او گردد و در مدرسه یتیمان تعلیم کرده عقد او با اهل کنانیده
دهد و اگر کسی معتبر برای پرورش طلبد باو سپارند و تاکید کنند که او را پرورده تعلیم کرده بعقد
رساند و زنان جوان را حکم کنند که همراه طبیب رفته اندام نهانی خود نموده باشند و طبیب او را
اگر آلوده بلای سوداوی یابد او را بیرون آبادی یا بر کناره آن آبادان کند و بعلاج او پردازد
و اشتهار کنند که کسی نزد او نرفته باشد و این اشتهار بذریعه حاکم فوجداری باشد تا اگر کسی
عدول حکم کند فاعل و مفعول هر دو زیر شکنجه تعزیر کشیده شوند یقین که باین تدبیر و رسوائی
خود باز آمده توبه کنند و این پیشه بد را بگذارند و باز همیشه ملازمان فوجداری نگران حال اینچنین
زنان پیر قحبه باشند تا باز دیگر دختران را نیارند و اگر آرند بسزای اشترای برده و فریب
بسزای معقول رسانیده شوند تا قلع و قمع این رسم بد خانه خراب گردد **بیت** از زنا

خیزد وبا اندر جهات * ابر نیاید از پی منع زکوة *

فصل در بیان کچهری محتسبی آنکه در فرضهای ذات و نالشهای زمین نزول بیت و دیوار و
تیاری مکان و مرمت آنکه سرکاری و تیاری ناوه دان و غیره دران و درستی فرش آن قاضی آنکه
سرکاری و تعلیق رسانی حضور پرنور که هر هفته میشود و نالشهای تجاران و اوران و بردوان که
بانس چهوڑ باشند و کمهاران و سنگتراشان درانجا پیش میشوند و افسر این محکمه شیخ فیض دین ایام
از بندگان حضوری اند و سر دفتر ایشان لاله شیو پرشاد ست که قریب مکان محمد خان جمعدار می باشد

فصل در بیان سررشته لین بدانکه لین عبارت از چهاؤنی ست مگر درینجا مراد از لشکرست
از انجا که این سررشته متفرق ست یکجا نیست که حالش متفصل معلوم گردد و دیگر سررشته لین گوشه
محل که در حویلی اکبر جاه ست درینجا تقسیم تنخواه اموران گوشه محل میشود نام سررشته دار
این محکمه لاله گردهاری پرشاد ست مشهور منشی راجا لاله نرسهری پرشاد صاحب قوم کایست

نام جمعدار	تعداد پیاده	تنخواه ماهوار	میزان
عبدالله شاه ...	۵۰	۰	۵۰
کل میزان	۱۲۰۰	۱۵۰۰	۱۳۶۰۰

پس جمله سیزده هزار و ششصد کس شدند و یکهزار کس در شهر نزد امرای و مهاجنان متفرق نوکر هستند
و سه هزار در تمام عملداری نظام نزدیک راجگان و بیگمان و زمینداران نوکر هستند
یا در شهرها و دهها داد و ستد می کنند و سودخواری پیشه نمایند و کمتر ازین اعراب باشند
که سود نگیرند و نخورند بلکه سود گرفتن را معامله نام کرده اند و این ثروت اعراب در دکن محض
از سودگیری است اعرب مفلس قلاش در دکن می آیند و چند روز بسبب سود گرفتن امیر میشوند
و حالا بسیار هوشیار شده اند هر سال حساب میکنند و دستاویز جدید از مقروض نویسانیده
میگیرند و بران شواهد اگر دو دکهنی میشوند چار از عرب میباشند و اگر از یک کس مخالفت میشود همه
حامی و جانب دار فریق خود میشوند گو باهم مخالف باشند لیکن درین خلاف با غیر همه
متفق میشوند الحاصل جمله اعراب درین مملکت هفت هزار یا هیجده هزار تخمیناً باشند و لیکن
بسیار اند و در حیدرآباد در کشت و خون و ڈاکه و قطع طریق اعراب را عبث بدنام کرده اند حیله جویان
بدون شرکت مولد از هر قسمی که باشد درین ملک و شهر از قوت بفعل نمی آید و مولد را چند
اقسام است و مراد از مولد دورگه است که آنرا در هندی دوغله نامند یکی آنکه یا دکهنی و عربی بود
دوم آنکه یا دکهنی و حبشی بود سوم آنکه یا دکهنی و فرنگی بود چهارم آنکه یا دکهنی و هندی بود
پنجم آنکه یا دکهنی و فارسی بود ششم آنکه یا دکهنی و پنجابی بود هفتم آنکه یا دکهنی و سکه بود هشتم
آنکه یا دکهنی و افغانی بود اعم از آنکه افغان از پشاور یا نواح آن یا یوسف زئی یا کوهستان
یا از کابل یا قندهار یا دیگر از خراسان بود نهم آنکه یا دکهنی و ترک بود اعم از آنکه از بخارا
بود یا بلخ و بدخشان یا متعلقات آنها دهم آنکه یا دکهنی و تاجیک و رومی باشد یازدهم

آنکه یا دکھنی در دستور بود وخبث آنها سکھه بعده افغانی بعده عربی واخف آنها حبشی ست
وچون مقدمات اعراب بهر محکمه پیشتر دائر میشود فلهذا از سرکار بهر محکمه یک یک کس از عرب
یا از مولدان چاوش مقررست که بوقت پیش آمدن مقدمه آنها چاوش فهمایش با اعراب
می کند یا هرچه پرسیدنی از وبود می پرسد وترجمه مطلب آن را در اظهار می نویساند یا از
طرف حاکم مطلب قانونی را باو می فهماند و آنچه از لا و نعم میگوید بحاکم ترجمه آن میکند باین
طریقه مقدمه طی می یابد و از وقتیکه گرانی اشیای خصوصاً غله شده است اکثر اعراب ڈاکه می
اندازند و غارت می کنند مگر فضل خدای کریم اینست که نواب عالیجناب وزیر آصفجاه را مصدر
خیرات و مظهر تفضلات گردانیده است که هر روز هزارها مردم را غله خیرات و تصدق میشود
ورنه درین ملک از نفوس بندگان خدا بسیار هلاک میشدند و تمام ملک ویران میشد باین
خیرات غله که از سرکار عالیجاه که باهتمام نواب مختار الملک بهادر میشود و از پیشگاه دیگر صاحبزادهای
کرام و امرای عظام طعام و نقد تقسیم میشود کسی نمیداند که قحط است الا ماشاء الله که از ازل
در تقدیرش قبض رزق کرده باشند و چون هنگام جسارت و گستاخی و دزدی و قتل
اعراب حسب آئین مقرره خود تدارک جانی میکردند و عسکره و تعشیره می نمودند بخوف
این کمتر جنایات را اختیار می کردند از وقتیکه از جمعداران اعراب عمل عسکره و تعشیره
برآورده شده مقدمات اعراب بفوجداری سپرد شده اند البته شوخ شده اند چه اینجا
مزید تحقیق و تسهیل و آنجا قلت تحقیق و تعقل جزای بر وضع قواعد جاهلیت اینجا احتیاط حصر
می باشد و آنجا همه هلاک باختصاص و ظاهر که ملک را سیاست در کار است تا آقاهی مارا دوام
بلکه نصیحت ست که حکم نفرموده خدا و رسول با جاه شانه و اعلی برهانه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم

فصل در بیان حسینی علم گویند آغا علی شخصی زوار از مدینه منوره سیفی از اسلحه
امام جعفر صادق رضی الله عنه یافته بکربلای معلی برده در نیزه نصب کرده بدکن آورده بوقت
حکومت سلاطین قطب شاهی بوده سلطان عصر بتعظیم و تکریم استقبال نموده جائیکه

حالا ہست آوردہ نگاہ داشت و بکار طلا در آوردہ و زر اندود نمودہ حکم فرمود کہ بعشرۂ
محرم الحرام استادہ باشد و برای صرف گل و عود و گذر اوقات مجاورین بحسن عقیدت خود
از سرکار کفاف معتد بہ مقرر فرمود و پس مسمی داراب بیگ نبیرۂ آغا علی ترمیم عمارت مکان قدیم
نمود و نقار خانہ و آنکہ ہر دو طرف بنا کردہ ہنوز اولاد آغای مذکور موجود و ہر کس از امیر و وزیر و سنی
و شیعہ بل ہنود لنگر خود را کہ شرح آن قریب می آید در انجا می برند و حسب دستور خود فاتحہ می خوانند
و درین ضمن رسم چہار نیم ہزار روپیہ نقد حاصل میکنند و معاش سرکار علاوہ بر آن ست اگر چہ لنگر
اینجا بزور و شور می رسد خصوصا لنگر سرکار دوام اقبالہ و لنگر امیر کبیر بہادر ضاعف اللہ قدرہ

فصل در بیان لنگر گویند روزی تاریخ سیزدہم ذیحجہ عبداللہ قطب شاہ شہزادہ بر فیلی کہ مست بود

تمام داشت سوار شدہ کہ دفعتہ فیل مذکور مست گردیدہ راہ جنگل گرفت بمشاہدہ این حال
تمام مردم جلو و رعایا سراسیمہ شدند و این خبر را بمادرش کہ بجناب بیگم عرف پی پی ما صاحبہ
منسوب اند ایشان بالفت مادری نہایت بیقرار و پریشان شدہ بجناب قاضی الحاجات بواسطہ
روح پر فتوح حضرت امام الشہداء رضی اللہ عنہ بکمال الحاح و لجاجت نذر کردند کہ اگر فرزندم شہزادہ
عالم سلامت باز گردد یک لنگر طلائی ہموزن لنگر فیل تیار کردہ در حسینی علم بردہ ریزہ ریزہ
آنرا کردہ بر فقرا و مساکین تقسیم کنم و این نذر را بہزار صدق مودت می گردانم چون دو سہ
روز برین ماجرا گذشت و خیال تشنگی و گرسنگی پسر در دل مادر مہربان آمد بر ہر درخت توشہ
و کوزہ ہا آویخت تا اگر پسرم تشنہ و گرسنہ زیر درختی بگذرد و از آن غذا خوردہ و آب نوشیدہ
نوشد و رفع تکلیف اشتہا کند گویند کہ بعد سی و سہ روز مستی فیل فرو شد و تاریخ شانزدہم
محرم الحرام شہزادہ بالخیر و السلام و صحت و عافیت بخانہ واپس آمد بیگم ممدوحہ ادای نذر
فرمودہ لنگر طلائی بوزن سیزدہ سیر طیار ساختہ و بکمر شاہزادہ بستہ از الجلوس تمام حسینی
علم بردہ لنگر را ریزہ ریزہ کردہ بر فقرای آنجا تقسیم نمود و از آن روز این رسم لنگر کشی درمیان
خاص و عام اینجا بروز عشرۂ شریفہ جاری گردید و الی الآن جاری ست و کوچہ

صورت مورت که در نیولا مشهور ست سابق در انجا فیلخانهٔ پادشاهی بود و همانجا فیل
مذکور بسته میشد و آن فیل مخصوص برای سواری سلطان بوده است

فصل در بیان چشمهٔ بی بی بدانکه این چشمه ایست بر کوهچه پر فضا که در انجا گاه گاهی مادر
عبدالله قطب شاه برای سیر میرفت و آنجا جای سیر ست زیرا که صحرا ایست چشمه دار و نام این
خاتون حیات بخشی بیگم بوده است و در عرف او را بی بی ماصاحبه میگفتند بعد از مرور دهور
باصطلاح عوام چشمهٔ بی بی مشهور شد بافواه عوام منسوب بسیدة النساء رضی الله عنها شد
چه دستور ست که وقتی عام مذکور میکنند و از ان خاص مراد میشود چنانکه هند مذکور میکنند و از ان
دهلی مراد میشود کما قال السعدی الشیرازی رحمة الله بهند آمدم بعد از ان رستخیز حالا انجا مردم چله ساخته و لنگر
تیار کرده اند در انجا رفته طعام مهامی پزند و نیاز ها می کنند و ثواب آن بروح پرفتوح سیدة النساء رضی الله عنها میرسانند

فصل در بیان علم بی بی که آنرا علم حیدر نیز گویند باید دانست که خاتون مذکوره که مذهب
اهل تشیع میداشت و از معتقدات اعلام بود لهذا یکی را از علم بنام الله و دیگری را
بنام محمد و سوم را بنام علی رض بخط طغرای باهتمام حیدر خدمتگار خود تیار کرانده بیرون شهر
جانب مشرق استاده کرد که خرچ روشنی و تجمل سواری آن از سرکار مقرر شد حالا ابجهان است
مردم آنرا علم بی بی و بعضی علم حیدر می نامند

فصل در بیان عرس کوه کهیره بدانکه جانب شمال از بلدهٔ فرخنده بنیاد بفاصلهٔ شش کروه
کوهی واقعست قریب موضع کهیره آنرا در عرف عوام کوه مولی نامند بزبان باستان برای کوه کهشت
را سامی بود هندوان در سال یکبار انجا رفته طواف میکردند و مراسم مذهبی بجا می آوردند شبی بتاریخ
هفتدهم رجب یعقوب حبشی در واقع دید که شخصی آمد و گفت که ترا حضرت مظهر العجائب
اسد الله الغالب علی کرم الله وجهه یاد میفرمایند این دالهٔ بخت را بیدار ز خواب انسته
از سر پا ساخته همپای ایلچی غیبی شد آن هادی صادق او را بران کوه برد دید که آنجناب
فیضمآب ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرما اند این مشتاق

نقاش مبارک آداب غلامانہ بجا آوردہ روبرو دست بستہ استاد چون صبح شد جلیلی مذکور سوئے کوہ رفت کشیدہ جائیکہ حضرت فیضدرجت تشریف فرما دیدہ بود آنجا سنگے دیدان نقش دست مبارک آنحضرت بود پس رویائے خود را صادق دانستہ در آنجا محرابے بنا کردہ و نشان دست مبارک را تراشیدہ دران محراب نصب نمود و لمولفہ شعر

ہے نما صاف صورت اللہ ۔ اس ترے پنجہ حنائی مین ۔ پس گاہ گاہ خود ہم برای زیارت پنجہ شریف میرفت چون موسم طواف ہنود رسید مراسم خود را در آنجا بدستور بجا آوردند و رقصہا در آنجا کردند مجلس اتفاق ابراہیم قطب شاہ ہمین شب بربالای حصار قلعہ گولکنڈہ برآمد و بجانب شمال در صحرا روشنی دید پرسید کہ این چیست راہ رو ہندو کہ منظور نظر سلطان بود و نیز بحضور ملک حاضر میماند عرض نمود کہ این کوہ کہ پہرہ است بران مسلمان چلہ حضرت علے رضی اللہ عنہ ساختہ اند و ہشب جمع شدہ جشن می کنند سلطان گفت کہ اگر ہمچنان ہست مابدولت ہم ارادہ خواہیم کرد چون این خبر ہنود رسید آلات پرستش خود را از آنجا برداشتہ برکوہ چریال کہ از آنجا فاصلہ دو کروہ دارد نہادند و دیول آنجا را با زمین برابر کردند رنکیا و ملنکا کہ عابدان آنجا بودہ اند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدہم رجب سلطان آنجا تشریف برد کہ این تاریخ ولادت آنحضرت رضی اللہ عنہ بودہ است و بادشاہ در آنجا جشن میلاد شریف سرور کائنات سید الانبیا صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہم السلام ترتیب داد و برکوہ دوم کہ برقریب این کوہ مبارک ہست قدم شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نہادہ بیت برچیمی کہ نشان کف پای تو بود ۔ سالہا سجدۂ صاحب نظران خواہد بود ۔ پس بتاریخ ہفدہم رجب کہ در شب آن جشنی مشرف بزیارت امام تسبیح اولیای رضی اللہ عنہ شدہ بود عرس شریف مقرر شد رفتہ رفتہ مزید تکلفات در آنجا شد امکنہ و نقارخانہ ہا بالای کوہ و بدامن کوہ و سقایہ مبنی شد و عماید بلدہ باغات احداث کردند تا حال امرای بلدہ و رؤسا و اہل حرفہ و بازیگر و دکانداران و اصحاب قریات از اطراف وجوانب ہر سال

روز عرس شریف رسیده جمع میشوند ونیاز و فاتحه آنجناب فیضمآب رضی الله عنه می نمایند
وسوای ازین ارباب بدعت از روشنی ورقص ومناقب خوانی وانواع تماشاها واوضاع
عجیب وغریب میکنند وتکلفها بروی کار می آرند زیاده ازین کدام میله باعظمت وشان
درین مملکت نمیشود غفران مآب میر نظام علی خان آصفجاه ثانی در عهد خود گهریال ونوبت
برای عظمت وجاگیر برای صرف عود وگل ورفع حاجات جاروب کشان جبل مذکور وعلم بی بی فیض
علم مقرر فرموده اند وروایت صحیح اینست که مولا نام درویشی بود که برین کوه می بود ونزد او تبرکات
بزرگواران بسیار بوده است هرگاه او مرد رنگ علیشاه بجایش نشست وهر سال همین
ماه عرس بنام پیر خود میکرد وهرگاه پادشاه عصر شنید همه تبرکات از او گرفته در یک مسجد نهاده
واو را بسیاری از قطعات زمین عطا فرمود پس رنگ علیشاه از تکیه خود صندل بکوه مذکور می برد
ودر انجا عرس مرشد خود میکرد وهر قدر مقدرت مریدان افزود در رونق عرس هم زیاده شد رفته رفته
پادشاه ووزیر واعلی وادنی رفتن آنجا شروع کردند پس این عرس آن مولاست
نه عرس حضرت مولا علی رضی الله عنه که مردم بزعم خود عرس جناب مقدس میدانند
کرم الله وجهه اینست حقیقت عرس جبل کهپرا والله اعلم از رشید الدین خان گویم درین میله زیاده
از یک لک مردم جمع میشوند ازان یک خمس مرد باشند وچار خمس زن مگر همه در نقره وطلا
والماس ومروارید غرق میباشند وبلا تکلف وحجاب عریان بر سواریها پیش آجاتب میگردند
وکثرت آب نوشی ودرخت خرما آنقدر میشود که از هزار روپیه محصول آن در کچهری بدعت داخل
میشود والحمد لله امسال بسبب بندوبست عمله فوجداری یک کس هم کشته نشد وانتظام
میله چنانکه میبایست گردید این همه ثمره نیت نیک وحسن تدبیر نواب مختار الملک بهادر است دام اقباله وظلاله

فصل در کیفیت شوارع بلده وحوالی آن

بدانکه راه شهر وکوچه بسیار تنگ وگندیده که در برسات گذر دشوار وهر جا که خاشاک انبار باشد ودو
سه حقیقه در انجا افتاده باشد باید دانست که مکان امیری در انجا خواهد بود گویا این علامت

امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام مهاراجه چندولعل بهادر کسی مجال آن نداشت
که آرایش مکان کند مهاراجه بهادر هرکس را از زردار رسید انست بهر حیله که میتوانست زرش
می کشید گوییم این سخنی ست مجعول بلکه خود طبع امرای متوجه بصفای کوچه و بازار نیست ورنه
ممکن بود که خاشاک و لیس افگنده حیوانات و براز مردم و جیفه جانوران افتاده می ماند غربا
خود محتاج اند توان تصفیه آن ندارند و امرا خود صفا پسند نیستند آری اگر خود رئیس ملاحظه شهر
فرماید و از آمدنی مسکرات خاکروبان ملازم داشته حکم صفائی شهر فرماید البته می تواند شد یا
بر محله داران حسب آمدنی ایشان ماوجب مقرر فرمایند روزانه صفائی راههای محله شده باشد
خاکروبان مقرر شوند و بر ایشان افسری مامور شود او روزانه در کوچه ها و شوارع گردیده
معائنه کرده باشد و مدام بر آنها تاکید دارد که خاکروبی در کوچه و راه خاشاکی یا غلاظتی نگذارد
ورنه مجرم باشد و هر محله مکان بول و براز برای رفع ضرورت بشری ایشان مقرر شود تا
جاهای دیگر گنده نشود خاکروبان بول را در مشکها و براز وغیره را در تنگها پر ساخته قبل از نماز صبح
برده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاکدانها بیرون شهر مقرر کرده شود و برای
نمونه صفائی شوارع حسین ساگر و چهاؤنی که پیوسته متصل بافضل گنج ست کافیست و اگر اینقدر
هم در شهر صفائی باشد مقام شکر ست و آنکه بعضی از ظرفا میگویند که دستور قدیم را نباید گذاشت
و آئین نو دولتان را بر رعایا نباید برداشت که در آن سراسر ایشان را بدرستی و راستی شارع
و بفراخی آن و بدادن خرج صفائی شهر تکلیف ست و تکلیف رعایا جائز نباشد گوییم اگر قیمت
مکان که در سڑک آید از مبالغ بدعت و عوض زمین از نزول و افتاده و ملبه یعنی سامان
آن مکان بمالک داده آید نوعی تکلیف نباشد بلکه عوض کهنه جدید میسر می گردد و کل
جدید لذیذ ست اگرچه برین هم رعیت قبول نکند شامت اوست قانون مقرر کرده آید
که هر که را از متصل راه مکان منهدم شود اینقدر جای حق شارع گذاشته مکان خود تیار
کرده باشد ورنه مستحق سزای عدول حکمی باشد الغرض خاصهٔ هندوستانیت که

غلاظت شوارع ست هنود در حیدرآباد موجود ست و مصلحت این بر اولو الالباب روشن باشد
ـه هندیان را اصطلاح هند بح ﷺ سندیان را اصطلاح سند بح ﷺ کل حزب بما لدیهم فرحون
و شوارع عام که بمچهلی بندر یا شعله پور یا مدراس که میرود البته درست هستند و همیشه درستی آن می‌شود

فصل در بیان تقسیم تنخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم تنخواه می‌شود

باید دانست که تنخواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختار الملک بهادر ماه بماه توزیع می‌شود
گویند که در حکومت کسی از دواوین بایں طریق بجمله ملازمان ماه بماه تنخواه بلا وضع جبه نرسیده
است و حساب آن بموجب شهور الهی ست و اسماء شهور مشهور ست و درستی حساب سال از شروع
ماه تیر ست و تمام سال آن بر ماه خورداد ست تیر بکسر تاء فوقانیه و یاء معروف و راء مهمله نام
ماه شمسی بزبان فارسی و آن مدت ماندن آفتاب ست در سرطان که بحساب هندی تقریباً
ساون باشد ۳۱ روز بود امرداد چه در اصل مرداد بود بضم میم و هر دو دال مهمله نام ماه فارسی که
مدت ماندن آفتاب ست در اسد و آن تقریباً بهندی بهادون باشد ۳۱ روز شهریور بفتح شین
معجمه و سکون هاء هوز و کسر راء مهمله با یاء مجهول و فتح واو و راء مهمله زده نام ماه شمسی و آن مدت
ماندن آفتاب ست در برج سنبله با اندک تفاوت با کوار مطابقت دارد که آسوج باشد ماه هندی
۳۱ یوم مهر بکسر میم و سکون هاء هوز و راء مهمله نام ماه شمسی ست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج
میزان که بهندی کاتک باشد ۳۰ یوم آبان بالف ممدوده و فتح باء موحده و الف و نون
نام ماه شمسی آن مدت ماندن آفتابست در برج عقرب شان با ماه هندی که اگهن ست با اندک پس و پیش
مطابقت دارد ۳۰ یوم آذر بالف ممدوده و ضم ذال معجمه و راء مهمله نام ماه شمسی که آن مدت ماندن
آفتاب ست در برج قوس با پوس که ماه هندی ست با اندک کمی و بیشی با آن مطابقت دارد ۲۹ یوم
دی بفتح دال مهمله و سکون یاء تحتانی نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب ست
در برج جدی و بهندی ماه و بعضی ماگه نامند ۲۹ یوم بهمن
بفتح باء موحده و سکون هاء هوز و فتح میم و [illegible]

شمسی وآن مدت ماندن آفتاب ست در برج دلو با پهاگن ماه هندی باندک تفاوت
مطابقت دارد ۳۰ - یوم اسفندار بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا وسکون نون
وفتح دال مهمله والف ورای مهمله نام ماه شمسی ست وآن مدت ماندن آفتاب ست در برج
حوت بهندی چیت باشد ۳۰ - یوم فروردی که فروردین هم نامندش بفتح فا وسکون رای
مهمله وفتح واو وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله ویای معروف نام ماه شمسی ست وآن مدت ماندن
آفتاب ست در برج حمل وآن نیز دیگر درست واین ماه سر سال فارسیان ست وبهندی این
ماه تقریباً بیساکه گویند اردی بهشت بضم همزه وسکون رای مهمله وکسر دال مهمله ویای مجهول
نام ماه شمسی ست وآن مدت ماندن آفتاب ست در برج ثور که بهندی مطابق آن جیٹھ ست
۳۱ - یوم خرداد بضم خای معجمه وسکون رای مهمله وفتح دال مهمله والف ودال مهمله نام ماه شمسی
است که بهندی تقریباً اساڑھ باشد وآن مدت ورود آفتاب ست در جوزا ۳۲ - یوم

فصل در بیان میله های اینجا باید دانست که درین شهر از عمده میله های که اجتماع مردم در عشره
محرم ست خصوصاً تاریخ پنجم محرم که دران لنگر حضور می برآید ودران جمیع فوج سرکاری ودیوانی
وفوج امیر کبیر بهادر میباشد وتمامی فوج آراسته وجمله فیلها واسپان پیراسته وسرداران
هر یک جمعیت در اعماریهای زرنگار زنگار نشسته از مقابل حضور ودیوان میگذرند نهایت سیر
میباشد قابل دیدست ودرین در آمد وبرامد از طلوع آفتاب تا غروب شمس میشود مردمان برای ملاحظه
این سیر یک یک مکان را صدها روپیه کرایه داده میگیرند خصوصاً قریب گرد حضور که مرور وعبور تمامی فوج
درانجا میشود وهر کس را خواهش مکان سیر میگردد از اول ماه اگر کسی بندوبست انچنین مکان میکند
البته او را بدست میرسد والا خیر ست بعده سیر لائق دیدنیست دهم محرم میشود که قریب بنگله گرد حضور
کسی چوکی وکسی پنجره واله وکسی حبشی وکسی شیر وکسی خرس وکسی لیلی ومجنون وکسی رقاص و
کسی قوال خود را ساخته می آرد وبا انعامات از حضور بیگمات ممتاز میشود وهزارها روپیه بین غریب
خیرات میگردد ومحرم شریف را گویا عید قرار داده اند خوشیها میکنند والبسه نفیسه واقمشه متنوعه

لطیفه می پوشند توگوئی که هولی هندوستان ست دوم میله کوه مولی ست که تمام شهر در آید
و بیشتر از زن و مرد خواص و عوام و فوج و لشکر همه در انجا سیر وند و نهایت انبوه عالم میگردد از
شروع ماه رجب تا آخر اما زیاده تر هجوم خلائق بتاریخ هجدهم رجب میشود و اکثر مردم از عمائد بالکنه
موضع لنگم پلی برای سیر می نشینند و درین ایام در انجا کثر سکان باست سیر سد مردم خیمه های خود را
در انجا و هم بر کوه استاده میکنند انجا دکانهای سیندهی که ما شجر التمر باشد بسیار پیدا باشد و دگرک که
کباب باشد و باصطلاح مردم دکن آنرا چاکهنا گویند بسیار فروخته میشود و کمتر مردم باشند که ازین
بلای قاطع نسل مصون باشند و درین میله سه حصه زنان میباشند و یک حصه مرد و همه سیه چرده
باشند الا ما شاء الله تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنان کریه المنظر همه در زر و
مروارید و یواقیت و الماس و زمرد غرق بوده اند و بی تکلف خود را با جنبیان و امی نمایند و این تاریخ
بازگشت مردان میله کوه شریف ست و درین هر دو میله بسیار گشت و خون میگردد اما درین سال
هر دو میله لنظم فوجداری بسیار رانده است شخصی کشته و خسته نگردیده و دیگر واردات سنگین بحفاظت
و عون الهی عم نواله بوقوع نیامده اینهمه خوش نظمی رئیس دام اقباله و نیک نظمی نواب
سالار جنگ بهادر ست حسن نظامت محصل مراسم انجنین در هر دو میله بندوبست دان میشود و نه در سلطانان

فصل دربیان کیفیت فصول و آب و هوای انجا باید دانست که درینجا ایام
موسم گرمی از ماه مارچ میشود زیرا که چون آفتاب در برج حمل می درآید شروع گرمی میگردد
و بیسات از روی حساب هندوان از مرگ بکسر میم و سکون رای مهمله و کاف فارسی شروع
میگردد و از روی حساب انگریزی از ماه جون خصوصا بوده و آفتاب به برج سرطان و درین عمر
سردی هم میشود که مردم لباس بانات میپوشند اگر کسی که پیچ در بدن داشته باشد و نپوشد
عجب نباشد که بقولنج مبتلا گردد و هرگاه آفتاب در برج میزان می درآید یعنی آخر ستمبر سردی
شروع میکند بقول عرب اذا ورد الشمس فی المیزان برد الماء فی الکیزان و هرگاه آفتاب
در برج میزان می درآید آب در کوزها سرد میگردد و این سردی تا آخر ماه فروری که هنگام

ورود آفتاب در برج حوت ست میمانند و از روی آله مقیاس سردی و گرمی که تهرمامیتر باشد دریافته شد که منتهای گرمی درینجا یکصد و پنج درجه است و منتهای سردی چهل و پنج درجه و بیشتر بارش درینجا بعد نوزده ساعت چار ساعت روز و هم بشب میشود و هوا این ملک از روی طب سرد و خشک ست لهذا دوا گرم و تر اکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا را درینجا غلبه است فلهذا بیشتر رنگ مردم این ملک و هم رنگ زمین اینجا سیاه میشود و صفرا و رطوبت درینجا حاصلیست که صفرا بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و مرچ سرخ و بلغم بخوردن رام چهل و سیتا پهل که شریفه باشد که بکثرت میخورند و نوشیدن سیندهی و خوردن بقولات تر عارض میگردد

فصل در بیان بیماری های اینجا که بکثرت میشود بدانکه اکثر امراض که درین جا می شود از امراض عامه جنسیه آتشک ست و فیل پا و عرق مدنی و نزول الماء فی العین و چیچک و گوبری که هم قسمی از چیچک ست و سرخچه که کهسرا باشد هم قسمی از آن و خنازیر و هیضه است و پیچش که زحیر ست و دران بلغم خام و خون می برآید و سوزاک و جریان که رقت منی باشد و ضیق النفس و سل و بواسیر و سرطان و زچگی و فالج و وجع مفاصل و کزاز و تشنج و ام الصبیان و دبه که آنرا بیماری بدلی درینجا نامند و اکثر بچگان بدان ضائع میشوند حکما اینجا علاج زچه را نمیدانند و زنان بیشتر در بچه زادن ولیسو و علاج حکما اینجا ضائع میشوند حکما و هم امرا و حکام اینجا را بتعلیم علاج زنان حامله و بچه ده و بچگان کوشیدن از فرائض و واجبات ست همین خوف اکثر زنان چنین ادویه میخورند و میخورانند که رحم ایشان قبول حمل نمیکنند و بارور نمیشوند و اکثر خانهای عالی خانواده باین کم میشوند و شده اند ضرورست که از سرکار عالی انتظام یک سه خیان مقرر شود که در انجا درس کتب طبیه خواه در فارسی از میزان طب کفایه منصوری و مفرح القلوب و طب اکبر تا تحفة المومنین و در عربی از قانونچه و موجز و نفیسی و اقسرائی و سدیدی و شرح اسباب تا قانون شیخ شده باشد و مدرس محقق فن طب او استاد مقرر شود و بعده طلبه را سند عطا شده در مطب فرستاده شوند و برای مطب هم حکیمی آزموده کار عالم مقرر شود تا طلبه در مطب نخوانده یا دو هانیده باشد و هر مرض را باسباب و علامات مطابقت کرده و تشخیص مرض نموده

نسخ نوشیانیده باشد باین ترکیب هم مرضی بصحت رسند و هم حکمای معتمد و چند روز بسیار بهم رسند و عالمی را بفیض سازند و شهرهٔ این نیکنامی باکناف عالم رسد و اگر یونانی خوانان فن ڈاکتری آموزند یا ڈاکتری آموخته کسب طب یونانی کنند و بدلائل و تجربه و استعمال نسخ انگریزی موافق قواعد یونانی کرده ملک بهم سازند معجونی عجیب مفرح القلوب گردند بلکه حکم جواهر و پیدا کنند الله تعالی حکام زمان را همچنین توفیق بخشد و این تجویز خود را در حیات خود مروج یابم

فصل در بیان اسمای مبارک حکمای اینجا که اکثر مردم در ینجا متوجه بعلاج ایشان هستند

باید دانست که چنان که طب درین زمان ارزان است همچنان طبیب گران است درین ایام تجربه را طب مقرر کرده می گویند که پیش طبیب مرد پیش تجربه کار برو آری هر دو لازم و ملزوم ست اگر یکی باشد و دیگری نباشد علاج ناقص بود پس واجب است بر معالج که هم مسائل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود این هر دو صفت در طبیب خاندانی بیشتر جمع باشد مگر بندرت از اطبای نامی و گرامی خاندانی بلده فرخنده بنیاد یکی مولانا حکیم محمد ابراهیم صاحب فرزند ارجمند جناب حکیم مولوی قطب الدین صاحب مغفور اند عالم بهر علوم سر خیل ارباب فهوم [illegible] دوران لوذعی زمان فرید العصر وحید الدهر مهذب الاخلاق جمیع الاشفاق جاری [illegible] خلق ایشان گم شده و صحت بخشان مضجع مقبوس ایشان می رود و محلل و فائق کافی [illegible] مجمع الخلائق بر اقران خود فائق بر حال مرضی شفیق و بعوام و خواص خلیق بخصائل [illegible] موصوف و بعبادت [illegible] مشغوف و یافت دارامانت شفا از سلوک [illegible] خاطر پریشان مریض گریان میرود و خندان از خدمت ایشان میگردد و دوا شناسی و دوا سازی که خصوصیت ایشان [illegible] ست و نفع رسانی خلائق دوا و صحت بخشی بر ذات شریف ختم [illegible] ست این چنین باید دوا رو رسان بشفا خانهٔ سرکار عالی جاه همچنین شاید اگر مریض شب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آید [illegible] ندارند [illegible] عطا [illegible]

خوش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوا [illegible] نماید اگر [illegible] خلاف [illegible]

در تحلیل انداز مجبوریست و تشتت خاطر ساز دمعذوریست برادر توامی مرحوم حکیم حبیب خان
صاحب میفرمودند که یک مریض و یک طبیب و اگر دو مریض و یک طبیب بود هم مضائقه
ندارد و اگر سه مریض باشند و یک طبیب پس هر سه در مرض شمرده شوند طبیب دیگر باید جست
و آنکه بعض بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان انگشت اعتراض می نهند غافل اند ازین نکته
که وسعت اخلاق هجوم خلائق می کند و در بعض احیان اذهان را در تشتت و پریشانی می اندازد
که بآن در تشخیص مرض خلل می افتد چه تشخیص می خواهد تنهائی و ملاحظهٔ کتب را تا مرض با اسباب
و علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلائق و خلق عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موافق
آید درین قصور طبیب چیست و اگر قاصر و عاجز ست هجوم عظیمست و پس لیت ما نبی الله
والرسول معاً من لسانی لو اکلیفت انا ؛ دوم حکیم شفائی خان صاحب اند نام گرامی ایشان
میر لطف علی المخاطب بشفائی خان شاه جهانپوری هستند ایشان نبیرهٔ شفائی خان اول اند
که در عهد مهاراجه چندولعل بهادر بتقدمهٔ جیش الاطبا بودند و میر صاحب ممدوح پسر حکیم
صفدر علی صاحب اند که در گلی کردنا تشریف میدارند مرجع الامراء و الغربا اند و
از باریافتگان حضور پرنور اند خدمت ایشان که شفائی اسم با مسمی اند هجوم خلائق میباشد
هم اعتراض خلائق بر تشخیص ایشان ست اما میگوییم که معترض غافل از قول افلاطون ست
که میگوید که اگر تمام روز و شب بر حالت مریض جواب گوییم پس وای بر حال کسیکه فکر چندها
کس دامنگیر او باشد تکلیف از عهدهٔ مرضی بر آید و جواب دهد و این دانشمند اکثر علاج بر وضع
ڈاکٹری می فرماید و وقتی بر طریق یونانی الله شافی و منه شفائی سوم حکیم صفدر علی صاحب
که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزند ایشان یعنی میر لطف علی اکثر بر طریق ڈاکٹر
معالج میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت چهارم حکیم میر جعفر علی صاحب
همشیره زادهٔ حکیم میر صفدر علی صاحب که در ایرانی گلی میباشند خود مع هر دو پسران علاج
بر وضع ڈاکٹری می نمایند پنجم حکیم نادر از باریافتگان حضور پرنور ست زیاده از حقائق علاج

این بزرگ اطلاع ندارم ششم حکیم قمر الدین صاحب پسر حکیم سنان که قریب حسینی علم می نشیند
از بار یافتگان حضور پرنور اند طریقه علاج ایشان را ندانم هفتم حکیم واجد علی صاحب پسر حاجی
ذکاء الله خانی اند بعلاج طریقه آبائی متوجه میشوند اما کمتر هشتم حکیم آصف علی لکهنوی که قریب
کمان سنگلپوره بوده راحت رسان عالم اند نهم میر مهدی لکهنوی که متصل باغ سیدی منان
می باشند شفابخش عالمیان اند دهم حکیم مرزا محمد جعفر حسین بنارسی که در مجلس صدر مرافعه صیغه
فوجداری ملازم تجربه کامل دارند و مسائل طبیه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب
می دانند در علاج استسقای خود شاهدم که نظیری با خود ندارند اما افسوس که کسی قدردان
این بزرگ غریب الوطن نیست یازدهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب گوپاموی لکهنوی
گویند استعداد در کتب درسیه خوب دارند مگر عجب که در تجربه ایشان نیز مردم ایجاب بسبب غریب الوطنی
گفتگوها دارند گویم تشتت خاطر مخل اند از تجربه است و مشاغل دیگر امور هم مانع آن ست
دوازدهم حکیم مرزا اشاه علی صاحب که در فن ڈاکٹری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق
فوجداری اند با کتب یونانی هم آشنائی دارند بعنایت این بزرگ تذکره رضائی که کتابی
خوش اسلوب در مفردات طب ست بزبان دکهنی از تالیفات حکیم محمد رضا علیخان حیدرآبادی
و فی الواقع آن حکیم لاثانی بعهد نواب سکندر جاه کتابی عزیز الوجود نوشته است بهم رسید ان شاء الله تعالیٰ
بعد نقل برداشتن و تصحیح نمودن در قالب طبع می آرم از دکن تا شمال نفع آن به خلائق
میرسانم مرزا موصوف نهایت وسیع الاخلاق و عمیم الاشفاق با طبع ذکی و علم وفی نفع رسان
خلائق هستند و در علوم طب محلل دقائق اما افسوس هزار افسوس که وقتیکه به تحریر این فقره
رسیدم طائر جان حکیم ممدوح بگلشن همیشه بهار خلد بعارضه وبائی شتافته نمود انا لله و انا
الیه راجعون سیزدهم حکیم مرزا علی ست که بیشتر معالج قیدیان محابس کوتوالی اند و متفرق
علاج بیماران بر وضع ڈاکٹری هم میکنند اما ندانم که علاج یونانی هم میکنند یا نه چهاردهم حکیم
محمد مرزا ندانم که علاج بر وضع ڈاکٹری می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش و فهم

تحقیق حکمت ایشان بیان می کنند گویند که حقایق انواع احجار و اقسام ادویه چنانچه باید خوب دانند
اما درین باب تصانیف ایشان یا از تراجم ایشان ندیده ام و نشنوده ام حکیم محمد میرزا صاحب
لکهنوی اند معالجات یونانیه بنسخ طولانیه استعداد بلیغ دارند مگر مشهور درینجا معالجه که معمول
الحکما می باشد دیده نشده است رجوع خلائق بخدمت ایشان کثیر است اما یا بسبب عدم تعارف
باشد یا بسبب اینکه درینجا دوای قابل پسند حکیم صاحب یافته نمی شود یا در نسخه ایشان
صرف کثیر می شود یا اخلاق مردم اینجا با صاحب لکهنؤ توافق ندارد یا بسبب معاش ناظر خواه مردم
ایشان را متوجه بحال خود کمتر می پندارند یا مردم اینجا عادی اجزای قلیله اند و در نسخه ایشان
اجزای بسیار می باشد و فقیر هنوز با ایشان نه درین جا برخورده ام و نه در لکهنؤ لهذا از کیفیت
علمیه و چگونگی تجربه ایشان نوشتن نتوانستم مولانا حاجی حافظ عبدالحکیم صاحب ناظر عدالت دیوانی
به بزرگ طریق علاج ایشان را بسیار می ستودند ثالثاً دوم حکیم محمد وزیر که درینولا در شفاخانه
سرکار عالی بمقدار مقرر اند رجوع خلائق با ایشان بسیار است تجربه خوب بر وضع داکتری هم دارند
شخصی را از عرب بوقت فاره دهان کشاده مانده بود فقیر او را بشفاخانه نزد ایشان فرستادم
فوراً دهان و حنک اعلی و اسفل او را درست کردند نهایت صحبت است با امانت و دیانت علیلان را
بهر نوع که در خدمت ایشان می رسند بعد دریافت کیفیت مزاج هریک حسب حالش دوا میدهند
و ظاهر است که هرگاه علیل را حکیم با خلاق تامه متوجه حال خود بیابد و دوای مفت او را از سرکار بهم رسد
پس چرا چنین طبیب خلق الله رجوع نیارد که طبیب مفت و دوا مفت پس مفت را چه باید گفت
خصوصاً هم ناظم دار الشفای سرکار عالی اقتدار مستر چیمپین صاحب بهادر اند عالی فطرت والا
فطنت ارسطو مرتبه فلاطون رتبه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق روزیکه ابتدای مطب درینجا
فرمودند از سرکار اشتهاری جاری شد که نقلش حرف بحرف اینست اشتهار اول دار الشفای سرکاری
واقع افضل گنج بروز دوشنبه آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد دوم کدامی شخص
بیمار و نادار از هر مذهب و هر قوم که باشد بوقت هشت گهنته برای کنانیدن علاج و گرفتن دوا

برای هر فرد سوای جمعه که بشفاخانه خواهد رفت صلاح طبی و دوا خواهد یافت مگر ضرورست که بیماران
قبل از هشت ساعت بیایند سوم از طرف سرکار حکیم محمد وزیر با ختیار کامل در دار الشفا مقرر
شده اند مشار الیه بذاته هر یک بیمار را خواهند دید و برای دادن دوا خواهند گفت چهارم چون
در تیاری اکثر ادویه قدری تاخیر میشود لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن دوا [illegible] لازم ست
پنجم هر بیمار را ضرورست که شیشه یا پیاله صاف و پاک برای گرفتن دوا همراه خود بیارد
ششم اگر ناگاه کدام کس بیمار شود که تاخیر در مداوای او باعث ضرر باشد هر وقت که در
دار الشفا خواهد رفت دوا میسر خواهد گردید لیکن برای بیماری دیگر باید که بساعت مذکور الصدر رسید هفتم
چونکه صلاح طبی و ادویه در دار الشفا از سرکار داده میشود مریض را نباید که هیچ چیز خرج کسی بدهد هشتم بعضی بیماران در خانهای
خود بدرستی نمی توانند هم اراده سرکارست که در هشت چند هفته در شفاخانه چند حجره مهیا نمایند که در آنجا بیماران برای
علاج سکونت نمودن توانند وقتیکه تمامی بندوبست سرانجام خواهد گردید ضوابطه بیمارانیکه در آنجا
سکونت خواهند نمود مشتهر کرده خواهد شد تحریر فی التاریخ بست و دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۸۳ هجری بعد چندی
اشتهاری دیگر بزبان اردو جاری نمودند حاصل مضمونش اینکه دار الشفاء که در افضل گنج
ست برای ماندن سخت بیماران تیار شده ست تا که در آنجا بالضرور ایشان مقام کنند از بست و
دوم جمادی الثانی سنه ۱۲۸۳ هجری بیماران را اجازت آمدن آنجا داده خواهد شد کسانیکه علاج
ایشان ضروری الاحتیاج باشد و اشد العلیل باشند فقط همان کسان داخل این دار الشفا
خواهند شد ذی عزتان را حجره جدا جدا داده میشود ایشان را باید که ظروف خورش و خدام خود کنند و
اختر و یا خبر ضروری خود را نیز از جای خود آرند یا طلب دارند برای بیماران غربا مکان علحده مقرر است
اما برای هر واحد حجره جداگانه نیست مگر برای یک قوم در یک مکان جای جدا جدا مقرر است
و برای صرف بیمار مفلس مدد کافی از سرکار عالی میرسد بیمار مفلس را خورش پخته از سرکار
داده نمیشود لیکن روزمره سه آنه داده میشود و بیمار را لازم ست که آدمی از اعزا یا اخلا یا
اقربای خود همراه خود برای تیمار خود دارد تا در سند به اسباب خورش پخت و غیر آن معین

او باشند اگر او را معنی تیمارداری نخواهد بود خدام دار الشفا خدمت او در بخت خیر خواهند کرد بر جمیع
بیماران حکم موکد است که تا وقتیکه بدار الشفا باشند مطابق ایمای محمد وزیر طبیب عامل باشند
نوشته تاریخ بست و یکم جمادی الثانی ۱۲۹۳ سنه هجری هیچمدانم از اطبای یونانی حکیم سید محمود
قدرت الله خانی دهلوی اند که از هفت ماه ملازم دیوانی بسفارش مولانای سعید الدین خانصاحب
شده اند پایه علم ایشان از صمصام قادری باهر و تحقیق در عربیت و قدرت در بدل وای هر ساله
که در مباد له ها نوشته اند ظاهر هنوز مطب ایشان در نیجا رونق و شهرت نگرفته است و پیدا ظاهر است
که درین پیشه همچو پیشه دکانداری ست بدون التفات صاحب جاهی کمتر رونق می پذیرد و خاکساری
و وسعت اخلاق و سخاوت و تفاوت و استقلال مزاج لازم طبیب ست **فصل در بیان**
مشائخین کرام بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد حرسها الله عن الفتن و الفساد
بدانکه در حدیث شریف وارد است هرگاه ذکر صالحین کرده میشود آنوقت رحمت خدای کریم
نازل میگردد پس خواستم که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا مطلع مراحم خداوندی گردد و
فقیر هم در ان شامل شوم و شاید که بذکر این بزرگان سخنم پذیرا گردد و ذکر خیر ایشان موجب
مغفرت من پریشان شود **بیت** شنیدم که در روز امید و بیم ❊ بدان را بنیکان ببخشد کریم ❊
اوّل از مشاهیر ارباب سلاسل مجددیه نقشبندیه یکه تاز میدان معرفت سرامد جمیع ارباب
حقیقت محلی بحلی شریعت مخلع بخلاع طریقت مشرف به تشریفات و نبیه تارک مراسم دنیویه
متخلق بخلق عظیم مجبول بصنع رسول مقبول صلوة الله علیه و آله و السلام و التحیة من الملائکة و الانام الحبر
الملی اللوذعی الالمعی هو السید الاشرف العلی دام فیضانه و باسح احسانه ایشان سجاده مولوی
عثمان صاحب مغفور و ایشان خلیفه حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله علیه اند و ایشان خلیفه
حضرت عبد الله شاه صاحب دهلوی المشهور بشاه غلام علی صاحب مظهری شاه جهان آبادی
قدس اسرارهم اند که فیضان ایشان از هند تا بسند و از عجم تا بعرب و از نجا را تا بروم رسیده
است اقلیمی از اقالیم سبعه نباشد که فیض رسان حضرت ایشان در انجا نباشد و طرفه قوت مجددیه

ایشان اینکه بیت اول با آخر منتهی است * آخر با جیب تمنا منتهی است * کسانیکه فیض
ایشان در تقدیر اینها نوشته اند بر دست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق مجددیه میشوند
و مشرف به نسبت مجددیه احمدیه میگردند رونق خانقاه شریف موقوف بذات فیض سمات ایشان
ست انجام جمله امور خانقاه شریف محض بر توکل ست حضرت ایشان کمال قانع و صابر اند هر چند
رئیس و امرای اینجا قدوم ایشان را غنیمت کبری و نعمت عظمی می پندارند مگر حضرت ایشان را با وجود
با اهل و عیال بودن بدنیا و ارباب دنیا مطلقا التفات نمی فرمایند بدرس و تعلیم ارباب طریقت
شب و روز مصروف میباشند آنکه مذاق درویشی ست درین خانقاه شریف ست سبحان الله
حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره چه قدر رتبه فنا فی الشیخ میداشتند که در هر امر خانقاه ایشان
نسبت مظهریه خانقاه شریف دهلی یافته میشود اگر اندکی نسبت مظهریه داشته باشد هر جا
مشرف شده باشد فورا ابد آمدن اینجا در یابد که اینجا هم مظهر آنجا ست من ذاق عرف دوم
راز دان خلوت در انجمن عالم امور سفر در وطن واقف نکات نظر بر قدم محرم راز هوش در دم
سائر مقام یادداشت ناظر منظر نگاهداشت رساننده مقام تسکین حضرت شاه مسکین اند ایشان
از اجل خلفای جناب شاه سعد الله صاحب قدس سره مظهری مجددی اند ایشان صاحب حلقه
و توجه اند که بیک نظر خود دل مرد طالب را زنده می کنند نهایت قانع صابر و عابد و شاکر اند متقشف
متوکل خدمت گذار خلائق رهنمای طالبان المجاهد فی الطریقة والعابد فی الحقیقة اکثر مردم بدست
مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق میشوند و فیض یاب نسبت مظهریه مجددیه میگردند دام الله
فیضانه چار باغ در محله کولسا واڑی بجوار مزار شیخ خود یعنی خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب
قدس سره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند سوم مستغرق دریای توحید مستهلک
بحر تفرید غواص محیط سرمدی غواص قلزم محمدی فرید الزمن شاه محمد حسن صاحب العلائی
نقشبندی اند سلسله ایشان خلیفه محمد شفیع خان صاحب جمعدار قدس سره اند ایشان
از ارباب دول و جمعداران سرداران ذاتی بوده اند هرگاه بصحبت شاه محمد قاسم المعروف

شیخ حالی قدس سره رسیدند و حال شیخ در جان اثر کرده ترک عهده نموده فقیر شدند و سامان
دنیا را لله داوند و بجای شیخ نشستند و سجاده شدند شاه محمد حسن حال ایشان را در کتاب لطائف
ستة با سید ابو العلی نور الله مرقده مفصل نوشته اند قابل دیدست و شیخ صاحب حالی را
وطن جهنجهنو و فتحپور بوده است مزار ایشان در پنجابه محله است و دست ایشان را ارادت بشاه
عزت الله صاحب است که مزار ایشان در بکرلست و ایشان را ارادت بمولوی برهان الدین صاحب
است که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت خدمت مرزا فرهاد صاحب است که
مزار ایشان در دهلی کهنه است و ایشان را ارادت خدمت مولوی دوست محمد صاحب است که
مزار ایشان در آگره است و ایشان را ارادت بجناب فیض مآب حضرت میر شاه ابو العلی صاحب
است نور الله قبوره هم مزار مبارک ایشان در آگره مشهور و معروف است فقیر نیز بارها
بزیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور مستفید و مستفیض شده ام چهارم المتوکل علی الله
والمعتصم بالله الاحد فی التفرید والافرد فی التوحید الفانی فی المطلق والباقی بالحق جام
کش خمخانه حقیقت نشه بخش طالبان طریقت حضرت مرزا حسن بیگ صاحب عم [illegible]
و جداد ایشان از مرزایان بهوپال اند و در عهد نواب [illegible] حضرت [illegible] از بهوپال
تشریف آورده اند پنجاه سال در بازار علیحی میان بیرون بلده [illegible] متوکل علی الله شده
در سلسله قادریه و چشتیه و سهروردیه ایشان را ارادت و خلافت حضرت شاه معین الدین صاحب
است که مزار ایشان در تکیه شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا شاه نظام الدین
اورنگ آبادی بوده اند قدس الله اسرارهم و در طریقه ابو العلائیه مرزا صاحب را خلافت
از شیخ صاحب حالی است رحمه الله و اشخاص چند در سلسله [illegible] مرزا صاحب
فیض [illegible] شده اند محمد انور الدین خان صاحب المشهور شمشیر جنگ بهادر ابن
محمد شرف الدین خان مغفور بیعت بدست ایشان گرفته اند بارک الله فی احواله
واخلاصه [illegible] مرزا صاحب هنوز کسی را بخلافت ننواخته اند [illegible] ناظر الله فی عمره طلبه الله

منظر الله دلربای طالبان جام بخش عارفان اهل دل فارغ از مقام منزل غلغله انداز هیمان شیدا
و عشق مقبول طریقه حضرت خواجه رکن الدین عشق فی زمانه ولی سید عمر علی صاحب نشر الله فیضانه فی
الآفاق وافرده الله فی احسن الاخلاق ایشان هم خلیفه شیخ صاحب عالی اند و هم همشیره زاده جناب
ممدوح و مغفور ذات ستوده صفات حضرت ایشان فی زماننا بجای شیخ صاحب هست احسن الله
حاله و نور باله **ششم** صوفی با صفا صافی ذی المجد و العلی سرخیل فقرای صابریه احمدیه مظهر انوار
موسویه محمدیه رنگ افزای لباس تجرید رونق بخش خرقه تفرید صابریه شان فریدیان قطب
مکان ستین دوران صاحب الترتیب مروج تسابیح اثنی عشر متخلق باخلاق خیر البشر در وحدت
مدهوش حضرت شاه خاموش ایشان خلیفه حضرت حافظ موسی صاحب مانکپوری پنجابی اند قدس
سره اگرچه ایشان از نواح بیدر اند اما مشرف بطریقه در مانکپور شده اند بسیاری مردمان را بنام
خدا آشنا فرموده اند و حب دنیا از دل ایشان ربوده از اصحاب سماع اند محب الغربا خادم
الفقرا هرچه می رسید میدهند و هرچه نمیرسد از آن نمی جهند معنی صوفی در ایشان ظاهر و صورت فقر
از جبهه ایشان باهر یاران ایشان بلباس صابری و مخلصان ایشان از لوث دنیا بری افاض
الله فیضه فی الآفاق و جعل مریدیه علی احسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب
قدس سره خلافت در طریقه چشتیه صابریه یافته اند فلهذا اکثر مسترشدین ایشان درین سلسله یافته
میشوند فقیر را زیارت ایشان هنوز میسر نشده هست زیرا که این معتکف از جای خود نمی خیزد و ایشان
بجای خود نمی مانند **هفتم** بلبل بوستان طریقت قمری سروستان حقیقت چهچهه زن گلشن توحید
کوکوگو چمن تفرید بانی ماسوی الله حضرت شاه عبدالصمد چشتیه نظامیه خلف خلیفه صاحب سجاده
جناب حضرت منیف حضرت مولوی شاه نصیر الدین صاحب دهلوی اند ایشان از خلفای قبله و
کعبه معتقدان جناب فیضمآب مولانا فخر الدین صاحب چشتی نظامی دهلوی بوده اند مزار ایشان
بدرگاه سید یوسف صاحب شریف صاحب هست قدس الله اسرارهم شاه صاحب موصوف سنین
بلده جلوه گستر تشریف سید اند ذات بابرکات ایشان از مغتنمات روزگار رونق بخش سلسله فخریه

است سلمه الله تعالی هشتم از مشاهیر خانواده اینجا صاحب الورع والتقی سید الاصحاب العظیم
والنهی ملیح سخن محمد مصطفی حضرت شاه مرتضی قادری مشرب حنفی مذهب خلیفه سید مرشد قادری اند
و ایشان خلیفه سید غلام علی شاه قادری و ایشان خلیفه حضرت سید موسی قادری قدس الله اسرارهم
و ایشان خلیفه پیر بادشاه صاحب اند مزار این بزرگ سترگ یعنی حضرت پیر بادشاه صاحب رحمه الله
متصل دروازه پل کهنه است سلسله قادریه هنوز در خاندان ایشان باقی است اما گویند که بسبب
پیوستگی امرای زمان کسب طریقه و تحقیق غوامض آن و حصول نسبت علیه را با دیگری کمتر متوجه
میشوند چه نخوت و بزرگ زادگی مانع طلب است از دیگری و اکثر بزرگ زادگان باین عوائق از کمال
طریقت محروم میمانند و فقط نام گیرندگان خانواده و صاف گذشتگان خود میباشند و نمیدانند که اگر
کمال بود در نفس نفیس ایشان بود و نمی فهمند که در حدیث شریف وارد است که ای فاطمه تکیه مکن
بران که من دختر رسول الله ام عمل کن عمل کن هرگاه امر بعمل است پس هر بزرگ زاده را باید
قطع ننگ نموده آستین بران چیند که حصول کمال بزرگان کند تا خود بزرگ گردد نهم بادشاه
طریقت و سلطان معرفت سجاده نشین تمکین سریر نشین چار بالش تلوین جناب پیر بادشاه صاحب
قادری برهانپوری که از خلفای حضرت مولانا حافظ شاه شجاع الدین صاحب قندهاری قدس
سره اند مزار حافظ صاحب علیه الرحمه متصل درگاه حضرت سید حسن بیرون از بلده بفاصله یک کروه
است مزار پیر صاحب [illegible] از ثقات شنیده ام که در وقت حیات از اصحاب خدمت این بلده بوده اند
نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بدست ایشان بوده است رحمة الله علیه دهم
شهسوار مضمار توحید یکتا تاز میدان تفرید نور عین سبطین حضرت مولوی سید نور الحسنین حفظه الله عن الشین
المعروف نقاد الدوله بهادر اگرچه در لباس دنیا مستور اما در باطن سراسر نور شده ایشان خلیفه
مولوی سید نور الاصفیا صاحب اند و ایشان خلیفه مولوی سید نور العلی صاحب قادری قدس
سرهم اند مزار این بزرگ قریب بلده است و ایشان هم از مشاهیر مشایخ این بلده بوده اند علیه الرحمه
یازدهم حاجی حرمین شریفین مقبول سید الکونین اورع زمان اتقی دوران حقائق آگاه

معارف دستگاه جلال رموز دودهٔ قادری کشاف غموض الله ناظری واشد حاضری حضرت
سید حاجی نورالدین قادری اند وطن مالوف ایشان قصبهٔ ساڈهوره ضلع انباله است از
اولاد شاه قمیص قادری اند از سلسلهٔ جدی دارند و بنجا از عرصهٔ دراز تشریف میدارند
رئیس اینجا بحضرت ایشان اعتقاد میدارد و خدمت که باید از نقد و جنس و جاگیر کرده است
و میکند نسبت مشائخ هندوستان و صحبت ایشان هست اگر مرد با وضع درین زمان باشند
ایشان هستند و در خدمت این بزرگ ختم خواجگان رضوان الله علیهم اجمعین ختم در روز شریف
و دیگر ختم ها بسیاری می شود و هرکه توفیق الهی دستگیری میفرماید بدست حق پرست ایشان داخل
طریق میشود و در باغ قریب یوسف صاحب شریف صاحب تشریف میدارند
از سرکار جاگیر بیست و پنج هزار روپیه مقرر است باقی دیگر فتوح که هر هفته از سرکار
میرسد علاوه بران است کمال نظم در هر امور پسند خاطر مقدس حضرت ایشان هست در باب
ادخار دولت فقرای دو مذهب دارند یکی آنکه فقیر را باید که چیزی از سیم و زر و غیره نزد
خود ندارد تا دل در ادخار آن بدان متعلق نباشد و مانع اخلاص نگردد **بیت**

بند بگسل باش آزاد ای پسر　　چند باشی بند سیم و بند زر

دیگر آنکه اگر برای اطمینان قلب چیزی ذخیره دارد تا دل مضطرب بحوائج و ضروریات نگردد مضائقه نباشد و بعد مردن تقسیم حسب
فرائض هم گردد ازین نعمت هم محروم نماند اما تعلق قلب بآن ندارد پس **مصرع**
هر گلی را رنگ و بوی دیگر است　　چو کل حزب بما لدیهم فرحون هر گروه هرچه باو رسیده است
بآن شادان و فرحان است **دوازدهم** صاحب همت علیا عالم توجه قصوی صاحب
تمکین در ذات سخت یکی بین یکی دان از ذوق تا تحت مضمون الظاهر هو الباطن را فهمنده
و از غیب گذشته بحضوری رسنده مقبول بارگاه سبحان حضرت شاه سعدالله خان وطن
شاه جهان پور افغان در هندوستان هست ایشان را بخدمت شیخ المشائخ حضرت
و بشاه احمد سعید مجددی نقشبندی دهلوی قدس سره ارادت است و خلافت درین

بلدهٔ محلهٔ فتح دروازه تشریف میدارند و در خدمت ایشان حلقهٔ طالبان حق جل و علا شانه میشود
و هر یک علی حسب مراتب روزانه بتوجه لطائف و دوائر و مقامات مشرف میگردد دام افضاله
جاریا و رابطه بسیاریا و بیشتر کسانیکه این نسبت مظهریه احمدیه در حق ایشان مقدر شده اند داخل طریق
میشوند سیزدهم سالک مقامات عالیه دائره و دوائر سنیه عارج معارج طریقت اعنی صاحب شریعت
فی زمانه او حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظله ایشان را ارادت بحضرت شاه سعد الله صاحب
قدس سره است درین بلده بمحله مغلپوره سکونت میدارند وطن ایشان [illegible] میباشد مهذب الاخلاق
اند توکل میگذرانند در فراهمی صفات حمیده و نعوت پسندیده همچو ذات بابرکات این بزرگ
درین بلدهٔ فرخنده بنیاد فردی باشد کمیاب بلکه نایاب در باب چهاردهم در [illegible] درویش
مسکین همچو خاکگی بخته داکی بروی ریخته نیست تا اگر در کف پای او [illegible] کفته اند صوفی آنکه
کرنا شد ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس است و ایشان را
ارادت بطریقهٔ نقشبندیه مجددیه در خدمت مولانا شاه احمد سعید صاحب دهلوی مظهری قدس سره
است و هم از جناب ایشان خلافت یافته اند درین بلده در بازار افواه چوک بمسجد [illegible] جناب سید
متوکل مقیم اند بسیاری بفیض ظاهری و باطنی ایشان مستفید شده اند و روزانه میشوند و آنکه گفته اند که
درویش آنست که در صحبت او خدا یاد آید مصداق آن و ایشان هستند مولد ایشان [illegible] است
در هر خط قلم ایشان قوی فیض لازمی ایشان [illegible] تعلیم ایشان [illegible] میشوند [illegible]
پانزدهم افزونی [illegible] عارف حقائق صاحب ورع و تقوی
عارج معارج صدق و صفا جامع صفات حمیده و [illegible] اوصاف پسندیده مخدوم الانام مقبول
هر خاص و عام منظور نظر الله حضرت امام علی شاه صاحب [illegible] فیضهم [illegible]
چون حضرت ایشان کمال وارستگی دارند لهذا بجای معین قیام نمی آرند و بنوا شنیده ام که
بیشتر در قلعه گولکنده تشریف میدارند فاما من حضرت ایشان را ندیده ام باب چهارم در
بیان سلاسل خصوصیه قدیم زمان و جدید [illegible] و [illegible] الحمد لله

نظام الملک آصفجاہ خامس میر تہنیت علی خان بہادر دام اقبالہ مع سلاسل دیگر امرای عظام و
کبرای والا مقام آنحضرت مع دیگر احوال مشتمل بر چند فصول فصل اول در سلسلہ حضور پر نور انکہ
چون آبای کرام حضور فیض معمور صدیقی النسب نقشبندی مشرب بودہ اند لہذا تیمناً شروع بسلسلہ
جدی و بیعت نواب والا جناب نظام الملک آصفجاہ اول مغفور میکنیم و از اصل تا فرع بر سانیم
و آنہا از حضرت امیر المومنین ابوبکر الصدیق صاحب رسول اللہ فی الغار و الوزیر الاعظم
للنبی المختار رضی اللہ عنہ چنانچہ در حدیث شریف آمدہ است لو کان نبی بعدی لکان ابابکر وزیر الخلق
بعدی ابوبکر الصدیق و در حیات رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با یام مرض سرور کائنات
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بامامت جماعت می پرداخت و بعد وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
ہمہ بیعت اصحاب روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دست نہادند گویا مرشد الکل فی
الطریقہ شدند رضی اللہ عنہ کما قال مولانا جامی قدس سرہ السامی **نظم** نقشبندیہ عجب
قافلہ سالار اند * کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را * ہمہ شیران جہان بستہ این سلسلہ اند
روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را * و دیگری فرماید رحمہ اللہ تعالی **رباعی** تو نقش نقشبندان
را چہ دانی * تو شکل پیکر جان را چہ دانی * گیاہ سبز داند قدر باران * تو خشکی قدر باران را چہ دانی *
و دیگر از نقش توان بسوی بی نقش شدن * این نقش غریب نقشبندان دانند * وفات رضی اللہ
عنہ بشب سہ شنبہ در میان مغرب و عشا تاریخ بست و دوم جمادی الاخری سال سیزدہ ہجری
شدہ بود عمر شریف رضی اللہ عنہ شصت و سہ سال بود دفن کردہ شد در حجرہ ام المومنین عایشہ رضی اللہ عنہا
با سیدنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و مدت خلافت آنحضرت رضی اللہ عنہ دو سال و سہ ماہ و ہشت روز

از حضرت امیر المومنین ابوبکر الصدیق ابن ابی قحافہ رضی اللہ عنہ					
سلسلہ جدی نواب نظام الملک آصفجاہ اول مغفور			سلسلہ بیعت ایشان		
شمار	نام	کیفیت مختصرہ	شمار	نام	کیفیت مختصرہ
۲	[illegible]		۲	سلمان الفارسی رضی اللہ عنہ	

میر عابد خان المخاطب بقلیچ خان

که همراه خلد مکان بوقت تسخیر قلعه گلکنده بچشم گوله زنبورچه بتاریخ بست و چهارم ربیع الثانی در سال
یکهزار و نود و هشت ١٠٩٨ هجری بجوار رحمت الهی پیوستند و بر کنار رود موسی بفاصله شش کروه
از حیدرآباد مدفون شدند و نام گرامی کلان را امیر بهاؤالدین بود که قاضی سمرقند بودند و قلیچ خان را
دو فرزند بوده اند یکی

٣٣— غازی الدین خان بهادر که بپیشگاه حضرت خلد مکان وزیر اعظم بودند و وزیر النسا بیگم صبیه
نواب محمد سعدالله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بطن او دو پسر و
یک دختر پیدا شدند و وفات بهادر ممدوح در سال یکهزار و یکصد و بست و دو شد
و مزار ایشان در دهلی متصل اجمیری دروازه هست در خانقاه آن مغفرت نشان

٣٤ نظام الملک آصفجاه میر قمرالدین خان بهادر فتح جنگ المخاطب بچین قلیچ خان

از بطن وزیر النسا بیگم پیدا شدند تاریخ تولد نیک بخت است در سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری
اقلیم دکن را بلا شرکت استعانت فوج دیگر بزور شمشیر خود مسخر نموده در سنه یکهزار و یکصد و
شصت و یک هجری بتاریخ چهارم جمادی الاخری روز دوشنبه بجوار رحمت حق کریم پیوستند
خلدآباد در روضه منوره قریب دولت آباد و پایین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره
مدفون گردیدند نورالله مضجعه بعد وفات لقب ایشان نواب مغفرت مآب مقرر شد تاریخ رحلت جنت
بهشت است ١١٦١ هجری نورالنسا بیگم صبیه نواب قمرالدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه با ایشان
منسوبه بود و هست از بطن آن مخدره دو پسر و یک دختر پیدا گردیدند یکی سید احمد خان ملقب بنواب شهید مغفور
دوم میر محمد پناه خان مخاطب بغازی الدین خان ثانی مغفور و خیر النسا بیگم مرحومه و دیگر پسران
و دختران از دیگر بیگمها بوده اند که تفصیل هر یک در دیگر کتب مثل سوانح دکن خزانه عامره وغیره بیان نموده است

٣٥ نواب مستطاب آصفجاه ثانی نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر
فتح جنگ سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک اسطوربان

ایشان از بطن عمده بیگم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان سعید بخت است بیفزود شوال و تاریخ رحلت
ایشان مستوجب بهشت هفتدهم ربیع الثانی ست مدفن صحن مکه مسجد گردید بعد وفات لقب
غفران مآب مقرر شد **تاریخ وفات** بر روح پاک میر نظام علی مدام * خوانند باد فوج همه
اشخاص فاتحه * زین مصرع عجیب دو تاریخ رسا بخوان مستوجب بهشت باخلاص فاتحه *

۳۶ - سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشورستان مظفر الممالک
نواب میر اکبر علی خان بهادر سکندر جاه فتح جنگ اسد الدوله نظام الملک آصف جاه ثالث از
بطن تهنیت النسا بیگم اند که از اولاد حضرت غوث اعظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بوده اند
ولادت با سعادت ایشان در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شده گلگشت ایشان بسوی
خلد برین بتاریخ هفتدهم ذی قعده روز جمعه سن یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری است
ماده تاریخ مصرع نکرد حیف سکندر پسند آب حیات * دیگر زین جهان رفت چون سکندر جاه
سایه گیتی پناه ظل الله * سال او را شنیدم از رضوان * مسند آرا گشت سکندر جاه *
مدفن ایشان نیز در صحن مکه مسجد است در حیدرآباد و لقب ایشان بعد وفات مغفرت منزل
شد نه پسر و هشت دختر گذاشتند نام هر یک از ذکور و اناث مفصل در تاریخ رشید الدین خانی
مرقوم است هر که را خواهش بود در آن ببیند اینجا نگاشتن حاجت نیست

۳۷ - افضل الاراکین سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشورستان
مظفر الممالک نواب میر فرخنده علی خان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک آصف جاه
رابع ایشان از بطن فضیلت النسا بیگم عرف چاندنی بیگم اند ولادت با سعادت و اقبال ایشان
بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دو صد و هشت هجری نبوی ست صلی الله
علیه و آله وسلم و سیر ایشان به بهشت برین بتاریخ بست و سوم رمضان المبارک سال یک هزار
و دو صد و هفتاد و سه هجری شد و مرقد ایشان نیز در صحن مکه مسجد است و لقب ایشان
بعد اتصال برحمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان را دو فرزند عطا فرمود

یکی را نامی نامی افضل الدوله میر تهنیت علیخان بهادر است و دوم را روشن الدوله میر جهانگیر علیخان بهادر سلّمهما خدا یا باکرام و نوال فیض بخش و فیض رسان دار هر دو برادران را مانند ابر محیط و تابنده و پاینده دار هر دو را چون مهر و ماه تا بودن آسمان و زمین بجاه محمد و آله و اصحابه اجمعین آمین وصل علی نبیه و آل بیته و عترته و صحبه کلهم یارب العالمین والعالمین ❊

۴۳ - افضل اراکین دولت و صدا صدر سلطنت سخی زمان حاتم دوران قدردان علما مرتبه شناس فصحا سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم صولت محمدی اخلاق رحمانی اشفاق حسیم الخلائق والامم صاحب الجود والکرم فلاطون فطنت ارسطو فطرت جناب فیضمآب نواب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصفجاه خامس ادام الله فیضانه جاب بالماء ما دام القمر فی السماء سایه باد بطن جناب حشمت مآب دلاور النسا بیگم اند تولد ایشان بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الثانی در سال یک هزار و دو صد و چهل و دو هجری شد و بعد داخل شدن غفران مآب در بهشت برین ایشان بر چار بالش حکومت مربع نشین شدند و منشی سید تفضل حسین جالیسی عطا تخلص مدظله تاریخی خوش نگاشتند که اگر کسی گفته باشد به ازین نه در سفته باشد قطعه چو از مسند سلطنت ناگهان ❊ عدد مسند سلطنت ۱۲۰۳ یکهزار و دو صد و سه شدند ❊ بملک بقا ناصر الدوله رفت ❊ و عدد ناصر الدوله ۴۱۷ چار صد و هفده شد پس چون عدد ناصر الدوله را از عدد مسند سلطنت بیرون کنند باقی ماند ۷۸۶ باین طریق ۷۸۶ بفضل خدای و تائید بخت ❊ بدان افضل الدوله خوش جا گرفت ❊ پس چون بر باقی که ۷۸۶ اند عدد افضل الدوله که ۴۸۷ نهصد و هشتاد و هفت باشند افزایند باین طریق ۱۲۷۳ حاصل می شود سال جلوس حضرت نواب صاحب مدظله که یکهزار و دو صد و هفتاد و سه سال هجری حاصل می شود الحال مسند نشینی آنحضرت را سال هم است و نواب رئیس را با فقرا و کلام الله مجید و بخاری شریف کمال ارادت و اعتقاد است که هر روز حافظان قرآن مجید را و بخاری شریف را ختم می نمایند اگر اتفاق در رو دهد حضرت در آن

همه قرار میشود و کسی تعظیما می خیزد و بسیار ناخوشنود می شوند و میفرمایند که روبروی کلام مجید و حدیث
شریف تعظیم بادولت نکرده باشید که حرام ست و چون فقیری رسمی در خدمت ایشان می رسد
بکمال خویش عقیدت و ارادت بندگان عالی بطرفة العین بامارت میرسد و در عهد سلطنت ایشان
افضل گنج و پل نو و دروازهٔ کلان نو در شهرپناه تیار شده است و افضل المساجد به بسیار
ارتفاع و وسعت مناسب و چار سوی آن تیار مے شود الله تعالی آباد دارد تا قیامت و در این
ایام که قحط سالی گردیده بفقرا کرم چندین هزار غربا از سرکار روزانه غله عنایت و تقسیم مے شود
شاید که قریب یک سال این تقسیم جاری مانده زیرا که نرخ گندم چار سیر و پنج پنج سیر و نزدیک شش سیر
شده بود الحال که نیت فیض رسان عالم اثر کرده نرخ غله به بارزانی آورده است انشاء الله المستعان
قریب ارزانی تام می شود و بعالم فیض عام میرسد از دستورات حضور پرنور است که هرچه ارشاد کرده مے
میباشد بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی تهنیت یار الدوله بهادر و صولت جنگ بهادر
و ناصر میان ارشاد صادر میگردد و ایشان حکم حضور را نزد نواب ممدوح میرسانند و نواب معظم الیه
هرچه بجواب معروض میدارند باریاب شده بحضور میرسانند و این آمد و رفت در روز چار چار مرتبه
بعض روز میشود و گاهی شب هم حکم می رسانند و جواب می دهند و وکلای مشائخین هم بحضور
حاضر مے شوند و معروضات موکلان خود شان بحضور میرسانند و هرچه از جواب نقد و جنس حاصل
مے شود بحضرات خود میرسانند و هرچه حضور را در ملازمان رد و بدل منظور میشود حکم آن صادر میگردد
و از امرا و ماما اگر کسے رخصت میخواهد عطا می شود اگر هنگام تقسیم تنخواه محلات میرسد حکم تقسیم آن
میفرمایند و از دولت سرا اکثر نفوذ احکام حاضری دیوان و پیشکار زبانی ماما شریفه میشود و حصول
ملازمت دیوان و پیشکار را بحضور گاهی در مکان منجهلی بیگم و گاهی در بنجاره و گاهی در دیگر جا میشود
و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار با هم می شوند اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت
می باشد تخلیه می شود و بعده چون زمان رخصت دیوان قریب میشود اطلاع حاضری پیشکار میشود
پس اجازت می گردد و چون سلام پیشکار شد دیوان برخاست نموده و هر دو مرخص گردیدند

شهر که از بلاد زمان طالع یا دری باشد سند زمین و مواضع هم عطا میگردد و اگر کسی قرضدار یا دعوی میکند
ارشاد میشود که مستغیث این را در عدالت رجوع کنانیده شود و اگر کسی از عزیزان و متوسلان درخواست
میکند که بنده میخواهد که نسبت فرزند خود یا دختر فلان کند در صورت مناسب بودن اجازت داده میشود و چون
از انگریزان اجازت حاضری خود برای ادای تسلیم مے خواهد اگر مناسب باشد حکم اجابت شرف نفاذ
می یابد و چون اخبار قصه و فساد و کشت و خون بلده یا متعلق بلده بسمع مبارک میرسد بکوتوال بلده
ارشاد میشود که کوتوال در هر پس فرستاده مفسد را گرفتار نماید و جمله اخبار بلده و حوالی آن روزانه
بسمع مبارک حضور میرسد و هر گاه دیوان و پیشکار از حضور مرخص میشوند خبر رسیدن هر دو
ایشان بسمع مبارک میرسد و هر گاه تنخواه محلات از دیوانی میرسد اطلاع آن کرده مے شود
و [illegible] اطلاع وصول آن بحضور میرسد و استراحت بندگان عالی گاهے
در آفتاب محل [illegible] گاهی در افضل محل و گاهی در بهون سهره و گاهی در مکان نو که در مکان
سلیمان جاه تیار شده است و سر رشته حفاظ را بهر امیر که مناسب میدانند سپرد میفرمایند گاهے
[illegible] و گاهی [illegible] و چون [illegible] یکی از مخصوصات از جاده اعتدال میرود او از نقد و گوسفند آن
تصدق [illegible] و بعضے مهربان را که الزام فعلے کرده بران می باشد حکم اخراج آن از ریاست
[illegible] و اگر کسے از متوسلان جاگیران می میرد تنخواه او در [illegible] یا پسران یا دیگر
اقربا [illegible] می [illegible] و اگر از صاحبان انگریز و خاتونان ایشان بدعوت دیوانی تشریف
می آرند اطلاع به سرکار مے شود باین طور که فلان فلان از سرداران [illegible] بابت سیر
در دیوان تشریف آورده بسیر خورده مرخص شدند و بر آمدن حضور گاهی در [illegible]
و گاهی در مکان تجلی بیگم و گاهی در افضل محل و گاهی در بهون نهره و گاهی در آفتاب محل و
گاهی در [illegible] و گاهے در رنگ محل و گاهے در مکان نو که بمکان سلیمان جاه تیار
شده است و گاهی بر باغ دلی خان بهادر خان گاهی در زمرد بنگله و گاهے در موتی بنگله و گاهی
در [illegible] و گاهی در [illegible] شود تا [illegible] گهری روز و در شب تا یک پاس شب

بلکه بعض شب نصف تا شب اجلاس می فرمایند و هنگام ضرورت و شب خفتنم هم هیچ نند همراه
بعضی از مخصوصان و در بنجا باریابی می شود و بقدر مقدور با کمالات مشغول می گردند و دستور حاضر
نواب مختار الملک بهادر اینکه یا خود بدولت ایشان را یاد می فرمایند یا ایشان پیشتر اطلاع خود
فرمایند پس هر وقتی که ارشاد می گردد حاضر میشوند و خود بدولت گاهی از محلی بر بگی
سوار شده تشریف می برند و وقتی از قوالان مثل معصوم و گنگیشه خان و از سارنگی نوازان
چیزی می سخن خوب و آواز مرغوب میشنوند و به بذل کرم می نوازند اما این شغل بسیار قلیل بلکه قلیل است
چون ماه نو دیده می شود خوانهای نبات مصری از قلعه دار محمد نگر گذرانند و نواب امراء
وغیره بابت رویت هلال ماه نو بعرض رسانیده می شود و هرگاه دیوان صاحب اراده رفتن
سرورنگر یا حیات نگر یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر مسابقت اسپان می نمایند
و بپروانگی رفتن آنجا را می خواهند از حضور اجازت می گردد و چون باز گردیده داخل مکان
می شوند باز بحضور والا اطلاع کرده می شود و هرگاه کدامی محکمه یا مجلس جدید قایم می گردد
بحضور اطلاع تقرر آن کرده می شود و هرگاه کسی از حضرات نقشبندیه بعرض حاضری میشود
حاضر می گردند بکمال اعزاز طرف بازوی راست بر تخت خود می نشانند و جابی مسند و تا دیر
همکلام می گردند و شیرینی و نقد هزار ها روپیه عنایت می فرمایند و هرگاه کسی از بیگمات درخواست
رفتن جهت زیارت بر سینه صاحب وغیره می کنند و بصورت مناسب اجازت رفتن میدهند
و اگر کدامی صاحب جدید در کوٹھی رزیڈنسی داخل میشود اطلاع دخول آن هم بحضور میگردد که فلان
صاحب از فلان جا داخل کوٹھی رزیڈنسی شد و چون کسی از ملازمان فوج صرف خاص یا منصبداری
بعارضه معذور میگردد و بافراط کرم براسامی او از فرزندان یا از اقربایش مامور و معمور می فرمایند
و این رسم قدیم سرکار آصف جاهیست و امراء اقبال و خوانهای اعراس بزرگان قدس سرهم
یا سبدهای شریفه و انبه از امراء و قلعه دار محمد نگر یا گولکنده و سنگتره از دیوانی میرسد بافراط عنایت منظور می
فرمایند و از آن بمختار الملک بهادر یا امیر الامراء و دیگر امراء و اجله می بخشند و سبوچه یا روغن

مسوده از علاقه صرف خاص می رسد بعد ملاحظه اگر پسند نمی شود واپس میگردد بلکه جرمانه هم صادر
می گردد وارشاد خرید پارچه پانصد شروع بر مرزا ثابت علی بیگ می گردد و اگر کسی از باریافتگان
حضور سفارش فقیری می کند اگر تقدیرش برابر تدبیری باشد هزار روپیه خرچ میباید و اکثر
قیدیان خفیف المیعاد را از کوتوالی طلب فرموده ده ده یا پانزده پانزده روپیه فی اسم و هم
تهانهامی کهادی عطا فرموده در تصدق رها می فرمایند و چادر گل و شیرینی بر مزارات اولیاء
الله رضی الله عنهم نیز بیشتر در حالت بیماری خواتین معظمات میفرستند اگر تیاری مکانی یا حوض
منظور خاطر مبارک می باشد برای ساختن آن حکم والا بر بالیا امیر معماران نفاذ می یابد که حسب الاحکم
فوراً تیار می کند گویا که میر عمارت حضوری ست و برای آرایش باغ لالگوڑه و جوهن آن اگر منظور
خاطر والا می باشد باقتدار الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم والا نفاذ مے یابد و
هرگاه اسامیان تنگی از رزیڈنسی بجبل پور روانه می شوند اطلاع آن هم بحضور کرده میشود
و هر قدر نذر که بدیوانی صاحبان گذشته می گذرد اطلاع آن بحضور می رسد و لفافجات اخبارات
معرفت میر رضا علی بخشی بحضور مے گذرند و بچهار منشے ایشان خوانده بسمع مبارک
یک یک از اخبار می رسانند و بروز جمعه موتراشش حاضر می شود حضرت اصلاح می فرمایند و جنتا
بروز دوشنبه می گیرند و هرگاه در الوالها دیگر جا مسابقت میگردد خبر آن بتفصیل آنکه فلان سبقت
برده و فلان نبرده بسمع مبارک می رسد و بیشتر برای دستر خوان کوه مولی هزار روپیه از سرکار
مرحمت میشود که غرض از آن ایصال ثواب بارواح طیبات و پرورش محتاجان ست و اگر کسی
از ملازمان عازم مکه معظمه میشود رخصت یک سال یا دو سال عطا می گردد و اگر محتاج محض میباشد
تنخواه آن هم پیشگی مرحمت می شود و حفاظ که برای خوردن ماحضر دستر خوان بر کوه مولی میروند
برای سواری ایشان چهل منزل رتهه و دوازده زنجیر فیل مثلاً از سرکار عنایت میشود و هرگاه
فوج سرکار عظمت مدار بتقریب بدل وارد نواح بلده می شود خبر آن نیز مفصل از مقام آمد و رفت
و تعداد سامان فوج بسمع مبارک می رسد و بجاه رجب تیاری گونڈه ها کرده می شود و مقصد

روپیه مثلا عنایت میشود و همه غربا و امرا و غیره وقت گذشتن یکپاس شب تا تاریخ پنجم آنرا تناول
می فرمایند و صلای عام میشود که بآن پرورش محتاجان منظور خاطر مقدس می باشد و چون
از کوه مولی بست و یک خوانها میرسند میطلبند و چیزی ازان تبرکاً نوش جان میفرمایند و باقی را
در محلات تقسیم میفرمایند و خدمت درست کنانیدن نلها متعلق بشیخ فیض است اگر گاهی درستی
نلهای مکانات خوب درست نمی کنانند مستوجب جرمانه می شوند و فوراً ادا می سازند و حضور تمام
ماه مبارک با صوم می باشند الا ماشاء الله و آن ضرورت شرعیه باشد و برای دایه فرزند اقبال
نشان هفت روپیه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت ارباب حرمین شریفین زاد الله شرفهما
نیز بنقد کرده می شود چنانچه امسال پنجاه هزار روپیه بمکه معظمه و پنجاه هزار روپیه بمدینه منوره [illegible]
الیهما عنایت فرموده اند و اگر هندوان امرا برای رفتن متهرا وغیره معابد خود واقع هندوستان
رخصت می خواهند رخصت یک سال برای ایشان هم عنایت می شود و تنخواه یک ساله پیشگی
مرحمت میگردد و اگر کسی از معززان سرکار عالی فوت میشود و بعد ادای رسوم مذهبی وارث او
بملازمت و تسلیم حاضر می گردد او را دوشاله سفید بتقریب ماتم پرسی از حضور عنایت میشود
که سرفراز میگردد و دو فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر را کمال تاکید است که بیرون نگردند
چنانکه اربابی بجناب مختار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر بوقت
شب کوچه گردی می کنند شما چرا اوشان را گرفتار نمی کنید عرض نمودند که فدوی در فکر گرفتاری
اوشان هستم هرگاه اوشان گشت کنان در کوچه و بازار می آیند فوراً گرفتار کرده بخدمت
پیشگاه ارسال می سازم و شب اوشان در کوچه و بازار نیامده بودند کسی که روبرو حضور
چیزی عرض کرده باشد بخدا راه غلط بیهوده باشد و گاهی ملاحظه کشتی پهلوانان هم میفرمایند
و بمراسم سلطانی بانعام دل ایشان را شاد می نمایند و گاهی تماشای بازیگران ملاحظه فرموده
بانعام بسیار می نوازند و هرگاه شبلی صاحب المخاطب بنواب خورشید جاه بهادر بیرون
بلده برای سیر تالاب یا هم بزیارت برهنه صاحب یا بجهان نما تشریف می برند بحضور عرض

می شود و چون داخل می شوند اطلاع آن هم میرسد و هرگاه شادی کسی از فرزندان امرا و معززان
سرکار اعلی میشود نوشه برای ادای نذر بعد حصول اجازت بروقت مقرر حاضر میشود و از حضور
پرنور بجیغه و سرپیچ و خلاع ممتاز میگردد و هر قدر که طالع او یاوری میکند و حضور بدست مبارک خود را
بر سهره بر گذارند و عوض بیگی سهره بر سر نوشه امرا شامل ای رایان میبندند باز نوشه نذر میگذراند و منظور حضور
میگردد و ایشان نقد مبالغ ضیافت و خرچ ارباب نشاط و صندوق عطر و پاندان و چنگیردان گل
بحضور داخل میکنند و چون از اعمام خواه صاحبزاده ها برای تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند
و داخل میشوند اطلاع آن بحضور پرنور میشود و در ایامیکه تو تیار در اکثر جا مولود شریف خواندن را ارشاد
میشود با تمین در آن در ایام بروز تفریح یا در گاڑی سوار شده اندر محل و سه پهر میرسند و بتاریخ
بست و نهم شعبان فرد افطار داخل میشود و از غرهٔ رمضان المبارک بموجب حکم اجرای آن می شود
و بماه مبارک اکثر خاصه پخت شده تقسیم میشود و نقد بامرا و هر کرا منظور خاطر اقدس میباشد عنایت شده
ارشاد میشود که بآن طعام پخته هر روز اینقدر نمازیان را مثلاً یازده کس را خورانیده باشد این وقتی باشد
که بسبب عذر شرعی روزه نمی دارند گویا که فدیه داده می شود و عذر می فرمایند که امسال
روزه داشتن نمی توانم و هرگاه که بسنت می رسد دیوان عرض می کنند که برای تیاری جوڑه
بسنت حکم خیاطان شرف نفاذ یابد بران اجازت خیاطان میشود و بعد تیاری عرض مینمایند
که بسنت از کدام دروازه داخل کنانیده شود بران حکم میشود مثلاً از ڈیوڑھی مردانه در خلوت خانه
داخل باید کرد و همچنان بعمل می آید و اگر از معظمات بیگمات مثل غفور النسا بیگم صاحبه بیمار میشوند
حضرت دلاور النسا بیگم صاحبه را برای خیریت و عیادت ایشان می فرستند و باز که معاودت
می فرمایند عرض آن بحضور پرنور می شود و لوازم بسنت دیوانی این است که دو هزار و پنجاه
و دو روپیه و دو جوڑه و یک انگشتری مع عطردان و پاندان و چنگیردان و بست کشتی میوه جات
و دستار خوان خاصه مع پنج دیگ خاصه و پنجاه ڈالی و ده بار پیشکر می باشد و غالب جنگ بهادر
همراهش می باشند چون داخل می شود آداب عرض می کنند و حضور پرنور بسنت را ملاحظه

حاضر باشند و پس ازان بسنت پیشکار بلازمه یکهزار و دو صد و پنجاه روپیه و یک جوڑه و یک انگشتری و بست و پنج خوان خاصه و بست ڈالی و دو بار نیشکر و عطردان و پاندان و چنگیردان داخل می شود و بسنت کنچن کچهری بلازمه جوڑه و انگشتری و پانصد روپیه نقد و بست و پنج خوان و بست و پنج ڈالی و عطردان و چنگیردان وغیره داخل میشود و بسنت ماما جمیله بلازمه یکصد و بست و پنج روپیه و جوڑه وغیره نیز داخل میشود و همراه بسنت فوج سرکاری و سائر و نواز طبلت تمام میباشد و از چنگیردان انعامی گل بمختار الملک بهادر یک و به پیشکار یک و با میر کبیر بهادر یک و بخورشید جاه بهادر یک عنایت میشود و انیز عنایت خاصه است و تاریخ بست و دوم رمضان مبارک بر قبر والد ماجد خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم مغفور است در مکه مسجد بعد بند و بست تا دیگری نیاید تشریف می آرند و مسجد از همه خالی می گردد و بر قبر والد مغفور خود هفت اشرفی و یازده چادر گل میگذارند و بشیرینی فاتحه میسفر مایند و بر قبور دیگر اجداد هم پنج پنج اشرفی علی السویه نذر می کنند و بر درشن چوکی نوازان پنجاه روپیه و نقاره نوازان پنجاه روپیه و به گهڑیال نوازان نیز بدستور انعام عطا میفرمایند و بزن اسیر که قریب مکه مسجد میماند و یک هانڈی جغرات پیش میکند یک اشرفی او را می نوازند و بعد و بلیه شکر شربت یک آبدار خانه در حویلی سلیمان جاه مقرر میفرمایند و همرکاه اول ثمرانبه تحفه بحضور پرنور میرسد بنمازیان خورانیده می شود سبحان الله بهیت هرچه دارد صرف کن در راه او ٭ لن تنالوا البر حتی تنفقوا ٭ کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرچه دوست می دارید تا آن را براه خدا نهید بال و نعم نرسید همچنین عادات ستوده هم با فضل الدوله گردانیده و غلغله فیاضی ایشان بچار دانگ هند بلکه در جمیع کشورها رسانیده رباعی سرمد غم عشق بوالهوس را ندهند ٭ سوز دل پروانه مگس را ندهند ٭ عمری باید که یار آید بکنار ٭ این دولت سرمد همه کس را ندهند ٭ و صد مصلی و صد تسبیح بحفاظ مرحمت میشود و بجاه مبارک اگر به رضے اقدس میرسد چهل خوان به نواب مختار الملک بهادر و بنواب امیر کبیر بهادر و بنواب رشید الدین خان بهادر و به نواب همصام الدوله بهادر بدستور و بجانه عمر ابن عوض و بغالب جنگ بهادر و بسیف الدوله بهادر

بست و یک و بست و یک خوان مع بروشن الدوله بهادر و چهل خوان الخ خاصه عنایت می فرمایند
و دیوانصاحب چون برای قطع جوڑهٔ عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پرنور پروانگی
خیاطان می شود و همدرین ماه مبارک نرخی را اجازت گشت حسب دستور می گردد و آوازه
چار مینار تا کاروان گشت می کند چون بمکان خود داخل میشود عرض آن میشود که نرخی فلان
فلان محله را گشت کرد و حضور فرد رسوم متعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرموده در سیاهه
نگاه می دارند و چون طعام از جائی در ماه مبارک می آید بر ففت را و ضعفائے که بائین بنگله
استاده می باشند تقسیم میگردد و طلب روغن گاو باستصواب مرزا ثابت علی بیگ و
وحید منور خان پسر نواب مستور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در کوٹهه تشریف
آورده بجامایان و احیلان حکم عالی صادر می شود که پارچه های او را به یغما برند و بتاریخ ۲۹ ماه
مبارک جوڑه های عید مرسله نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاه های ماهانه از نزد
رفیع الدوله بهادر داخل میشوند و قاضی و کوتوال و صوبه بلده را پروانگی رفتن عیدگاه برای
ادای نماز عید می گردد و حکم گسترانیدن فرش می گردد و بروز عید عرض میگردد که قاضی و کوتوال
وغیره برای نماز بعیدگاه رفتند باز بعد فراغ عرض می شود که پس از ادای دوگانه و خطبه حاضر
شدند پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض میکنند و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک
بهادر یا امیر کبیر بهادر بعده نواب رشید الدین خان بهادر و فرزندان ایشان بعده پیشکار بهادر
و فرزند راجه نانک بخش بهادر بعده همه امرا و منصب داران نذر بحضور پرنور میگذرانند چند عمائدرا
حضور خود نذر می گیرند و بقیه را به نواب مختار الملک بهادر حکم میگردد که نذر خود گیرند درین میان
هر قدر نوشه های امیرزادگان حاضر میشوند بجیغه و سرپیچ سرفراز می شوند امروز چوبداران را
گرم بازاری می شود که عموماً تهدید و توبیخ میکنند و اظهار قرب خود می نمایند زیرا که کمال چقلش میشود
و کسیکه بدون دستار و رباری و عمامه و جامه می باشد دخل نمی یابد گویند آنروز هجوم
نذر گذاران بسیار می شود فقیر گاهی درین یوم سعید حاضر نشده ام که تقدیر هم یاور هم نفرموده است

اگر مانعے پیش می آید حضور برآمد نمی شوند حکم می شود که همه نذر ها داخل نمایند تا انجا و حسب الحکم
نذور جمله امرا و چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال وغیره گرفته داخل میکنند و همه بدون سلام و مجرا
بالکل خود واپس می شوند بفرط کرم بروز عید سعید به نواب امیر کبیر بهادر و نواب مختار الملک بهادر
و نواب رشید الدینخان بهادر و خورشید جاه بهادر و شاه صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر خاصه هم
عنایت می شود از همراهی نواب مختار الملک بهادر دو هزار روپیه و نواب امیر کبیر بهادر دو هزار
روپیه و پیشکار بهادر پانصد روپیه و محمد خان جمعدار پنج صد روپیه نصیب یار جنگ بهادر پانصد روپیه
و بوڈهن خان جمعدار پنج صد روپیه داخل مے شود باقی متفرقات دو صد و پنجاه روپیه و هشتاد
و سه مهر اشرفی میباشد و بروز دیگر از طرف صاحب عالی شان بهادر هم تهنیت و مبارکباد میرسد سلام
و مجرا رایان و اصیلان می شود و حضور کوٹهه کشاده اشیای نقره بهمه خواص تقسیم میفرمایند و نذر
نواب ذو الفقار الدوله بهادر و نبیره صمصام الدوله بهادر و نواب روشن الدوله بهادر میگذرد و
و نذور محلات میگذرند و مجلس جشن می گردد و هنگامه رقص و سرود میشود و بروز هولی به پوربیا
دو صد روپیه و بلوده ها صد روپیه و کهاران دو صد و پنجاه روپیه بسماة ایشان نیز بدستور انعام
داده میشود و روزانه حضور پرنور صباح و سه پهر برآمد میشوند و بانعامات بهر قدر که تقدیر نقوبت میکنند
بندگان خدا را سرفرازی می بخشند هر کس امتحان مقدر خود خواهد اینجا آید و بیند رباعی آهن که بپارس
آشنا شد ٭ فی الحال بصورت طلا شد ٭ خورشید نظر چو کرد بر سنگ ٭ تحقیق که لعل
بی بها شد ٭ و بعضے احیان که بمخصوصان جناب معلی جرمانه می فرمایند زر آن بر فقرا و محتاجین
تقسیم کرده می شود و شکیل که رسن گلوبند اسپ می باشد و شنکال که پابند اسپ میشود اگر مطلوب
میباشد آن را راجه نانک بخش بهادر داخل مے کنند و برای چوکی و پهره تا ن خانه زنان مقرر اند
که سلاح بسته چوکی و پهره می دهند شاید که زیاده از دو صد زن اینچنین باشند ایشان را گاردن
نامند بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای هندیه موقوفه و فتح دال مهمله و سکون نون
کمال مستعده و محنت و جفاکش می باشند اکثر از ایشان مرد نگیر اند و بعض نکاح هم میکنند و این فرقه

اکثر اوارد آل است اگر یکے از ایشان بر سپر هی حسید بپاداش آن در کوتوالی تا یکماه قید کرده میشود
تاریخ چهارم محرم لنگر رشید الدین خان اقتدار الملک بهادر می برآید و همین تاریخ لنگر صاحبزادی یعنی
دختر خرد نیز می برآید و بتاریخ چهارم درخواست خرچ لنگر حضوری می گذرد و بران دوازده هزار روپیه صرف
آن با میر الدوله بهادر خانسامان حضور عطا می گردد و بتاریخ پنجم لنگر حضوری می برآید و تمام جمعیت
حضوری و امیر کبیر بهادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی همه همراه آن می باشد و این مجمع در حیدرآباد
لائق دیدنی است اما فوج که با آئین است همه باساز و یراق درست و بے آئین همه غیر منتظم
بشروع و فوج تلنگا از همین تلنگستان است تقلیباً همه فوج پیاده که با کلاه و بندوق و وردی
باشد موسوم به تلنگه گردیده و از دیوانی بابت نذر چهولی بست و یک اشرفی و یکهزار و هفت صد روپیه
و بست و یک کشتی جوڑه و سیلی هار غیره و از پیشکار پنج اشرفی و نهصد روپیه و هفتاده کشتی
جوڑه و غیره و از راجه اندرجیت بهادر هفت کشتی و دستار و انگشتری و سیلی و غیره داخل مے شود
و حضور پرنور بروز لنگر خود بدولت مع بیگمات در بنگلهٔ سبز تشریف آورده لنگر و کل جمعیت
دیوانی را ملاحظه می فرمایند تماشائی آن می بینند و جمعیت امیر کبیر بهادر را بنصف ملاحظه فرموده
برخاست می فرمایند زیرا که شام می شود و بوقت یکپاس شب بحضور پرنور عرض می شود که لنگر بخیریت علم
داخل شد و لنگر امیر کبیر شمس الامراء بهادر از سپیده دم صبح برآمد می شود و درین لنگر هر سانحه
شدید که پیدا میشود خبر آن هم بحضور مفصل می گذرد و بعرض می رسد که فلان بفلان بسبب زخمی
شد یا هلاک گردید یا بخیر گذشت و اگر کسے سائل بر جهره که استاده مرثیه در ایام محرم می خواند
هر چه قسمت او یاری می کند او را سرفراز بانعام می فرمایند و سیلی ها امیر کبیر بهادر و مختار الملک
بهادر و پیشکار بهادر و نواب روشن الدوله بهادر و رشید الدین خان بهادر و شبلی میان و مرحوم مجمل
ایشان که دختر مکرمه حضور اند و شاه صاحب و دیگر بیگمات را سرفراز و ممتاز می فرمایند و بتاریخ نهم
بشب دهم محرم وقت نیم شب سواری نعل صاحب مے برآید برای حفاظت آن صد جوان
فرستاده می شود نهایت ازدحام مردم و کثرت مشاعل مے گردد و این هنگامه نیز قابل دیدنی است

وامیر الدوله و عرض بیگی حکم می شود که بر نقل صاحب ڈہنی برہند که ہچاپان ائل می آرند و ڈہنی
بفتح دال ہندی و سکون ہای ہوز بہ تشدید و کسر تای ہندی بیای معروف آن پارچه سرخ یا زرد
مطبوع به پنجه ابرک می باشد و حضور پرنور اکثر بر چوڈنڈا که ہوادار باشد سوار شده تشریف از مکان
می آرند و آن را زنان کہار می بردارند و عجب تر اینکه حامله نباشند و چونکه حضرت قوی الجثه
اند از ین زنان مردخصلت اگر می افتند در بہره لگا داشته میشوند و مورد عتاب میگردند بارہا
کرده می شوند و در فصل اثمار اسپ که بحضور پرنور میرسند بر امرا و اعزه اجله و محلات و دیوان صاحب
و ملازمان تقسیم فرموده می شوند و این اثمار تا میر کبیر بہادر و رشید الدین خان بہادر و وحید منور خان
و منور جنگ بہادر و نصرت بہادر داخل می شود اگر در فصلے قلت رو می نماید به تعلقه داران
حکم نافذ می شود آنچه اسپ تیار شود بسرکار دولت رسانیده باشند قیمت آن داده خواهد شد
هرگاه صاحب عالی شان بہادر عزم ملاقات می فرمایند دیوان صاحب عرض بحضور می نمایند پس
حکم می شود که روز و وقت مقرر کرده اطلاع دہند داروغه طبخ حضور پرنور افواج جنگ بہادر اند اگر برای
حفاظ و غیره تیاری طعام منظور می باشد بر ایشان نفاذ حکم عالی می شود و هرگاه امید پیدا
شدن ثمره الحیوة قریب معلوم می شود بدلالان بہادر حکم تیاری کڑه و ہنسلی و نصرت جنگ بہادر
ارشاد تیاری جوڑه برای زچه و بچه صادر می شود که داخل کنند اگر حسب تقدیر طبع پیشکار از اعتدال
منحرف میشود بعرض بنده نوازی دریافت خبر صحت میشود پس پیشکار آداب بجا آورده مع کیفیت
صحت بمعرض التماس می درآید و چون بعد صحت باریاب میشوند نذر میگذرانند و چون شاه نور الدین
قادری قمیصی عزم ملاقه می فرمایند برای باربرداری حضرت ایشان دو فیل و دو اسپ از
حضور پرنور مرحمت می شوند و دانه و کاه وغیره صرف آنها نیز از حضور عالی معین میگردد و تاریخ
سیزدهم صفر از دیوانی مبلغ پنج صد روپیه نقد و روغن و ماش وغیره و از پیشکار یکصد و بست
و پنج روپیه نقد و روغن سیاه و ماش وغیره برسم تصدق بحضور پرنور داخل میشود و چون ارزانی
غله درین سال بسیار بوده است که برنج را نرخ فی روپیه پنج سیر بوده و مخلوق که درین بلده فرخنده بنیاد

بسیار رقت تکلیفے کہ بایشان ناگفتہ بہ درمیان می رسید مختار الملک بہادر ارشاد گردید کہ ہر روز
بلا ناغہ در فصل گنج و بارہ دری و پل کہنہ و یاقوت پورہ طعام ہزار روپیہ بر غربا تقسیم شدہ باشد
ہمچنان چندی عمل ماندہ اما چونکہ در عطای غلہ عطا عام بودہ است پس غلہ از گندم و زرت و برنج
و مونگ بقدر خوراک یک کس تقسیم می شد و این تقسیم تا مدت دراز ماندہ است امید کہ بہ نیت نیک
حضور پرنور بر مخلوق درازانی کشودہ شود و بندگان عالی را فرحت بخشیدہ آید چون درین ملک
مثلا در جنگل ابراہیم پٹن گوسفند دشتی بسیار میباشند اکثر امرا و میر شکار بحضور پرنور میرسانند و جواب خریطہ
نواب گورنر جنرل بہادر منشی سردار علی فرزند کلان رشید الملک بہادر مینویسند و اگر خریطہ میرسد
ایشان بحضور پرنور مے خوانند و ہر قدر آب در رود موسی می آید اطلاع آن بحضور پرنور میشود کہ ہفت یادہ
بایستہ یک طاق پل کہنہ غرق شد یا یازدہ مثلا یا کم و بیش از ان و از راجہ ہای کولاس یا شولاپور وغیرہ
از ملک محروسہ ہا یا بیوانی میشوند اطلاع شان بحضور پرنور میگردد ہر لفافہ کہ از کلکتہ از حضور فیض گنجور نواب
گورنر جنرل بہادر یا از ولایت بحضور صاحب رزیڈنٹ بہادر نامی حضور پرنور میرسند معرفت دیوان مدوح الشان
داخل حضور پرنور میگردد و چون جواب خریطہ شنوانیدہ میشود و برای ضرورت مہر خاص مے گردد نواب
رشید الدین خان بہادر و دیگر امرا یعنی خورشید جاہ بہادر و راجہ نانک بخش بہادر و لالہ درگا پرشاد و
پیشوا صاحب و تہنیت یار جنگ بہادر و منشی رشید الملک بہادر کہ مہر حضور پرنور تحویل ایشان در کوٹھہ میباشد
طلب میشوند ایشان حاضر شدہ مہر خاص و بروی حضور پرنور در کوٹھہ یعنے مہر خانہ باحتیاط کشادہ
بر آوردہ بر خریطہ می چسپانند و باز مہر خاص را در کوٹھہ مہر خانہ نہادہ بند مے کنند و بر در شش
ہر یک مہر خودہا ثبت می فرمایند و خریطہ بملاحظہ بندگان عالی در آوردہ بہ خدمت نواب
مختار الملک بہادر مے فرستند و ایشان بخدمت صاحب عالی شان بہادر روانہ میفرمایند
و اگر بعضے ناجات بر آوردن از چار صندوق کہ در ہمین کوٹھہ میباشند منظور حضور پرنور می باشد
ہمین امرا تشریف می آرند و بر آوردہ بملاحظہ اقدس مے در آرند و باز بدستور بحفاظت تمام
بجای خودشش می گذارند و بماہ ربیع الاول اکثر طعام پختہ شدہ بر فقرا تقسیم میگردد و ہم

منصبداران خورانیده میشود خصوصاً بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی داروغه طعام پانزده هزار
روپیه بخت کنانیده تقسیم کرده میشود حضور پرنور دستار بروضع قدیم بر سر مبارک خود میگذارند
و برای بستن آن دستار بندی ملازم ست و بتاریخ دوازدهم ربیع الاول در مکه مسجد روشنی بسیار کرده میشود
و در حق هر کس که فتوی قصاص میگردد تا وقتیکه از حضور حکم محکم صادر نمیشود بجنسج در آورده نمیشود
و گردنش زده نمی شود و هرگاه بقتل میرسد عرض کرده میشود که گردنش در یکضرب از تن جدا شد
و اگر زیاده ضرب جلاد میرساند مورد عتاب میگردد و بتاریخ دوم ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد
و هشتاد و سه هجری حکم محکم برای بنا مسجد در افضل گنج صادر شد که هنوز تیار مے شود تاریخ
بنای آن فقیر با تعمیه گفته ام این ست تاریخ ساخت نواب افضل الدوله * خانهٔ حق که
نیست او را جفت * هر زبان آورے بتاریخش * فکر می کرد و گوهری می سفت * ناگهان
مردے از رجال الغیب * برجل افضل المساجد گفت * و نشست ٹیپو صاحب بجای نشست
۲۳۳ ۱۰۵۰
محی الدوله مرحوم مقرر ست برای میوه خوری دختر عالیه خود بدولت بست پنجروپیه و برای میوه خوری
صاحبزادهٔ بلند اقبال که بتاریخ پنجم ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجرے متولد
شده بود طال عمره و اقباله چهل و هشت روپیه مقرر فرمودند تاریخ آن نوبادهٔ باغ اقبال و
افضال که نام نامے آن میر محبوب علی ست ضاعف الله ملکه و فضله آنچه گفته ام این ست
تاریخ بدرگاه الٰهی سر چو سودم * دعا ها خالصاً لله نمودم * که ای خالق طفیل احمد پاک *
بکن شرمنده بدخواه حسودم * بده آقا ے نعمت را تو فرزند * کزو باشد در نعمت گشودم *
بحمد الله که در درگاه ایزد * قبول آمد دعا های سجودم * که بیٹے افضل الدوله بهادر *
خوش یافت که او را ستودم * باقبال و حیات و نصرت و فتح * بفضل دائمی هم لب گشودم *
اجابت از در حق می شتابد * بعجز و زاری خود آزمودم * نزاد الله امیر افضل الملک * چو فکر
سال میلادش نمودم * قمر جاه و جلالش در فزون باد * که با کروبیان آمین شنودم *
واز لفظ هو المختار نیز تاریخ مے برآید ان از لعلن واحد بیگم ست که برای زچگی ایشان پنجهزار روپیه

مرحمت شدند و بتاریخ یازدهم شریف موی سر مولود تراشیده شد و بموتراشی یک صد و پنجاه
روپیه عنایت شدند و بر مشائخین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیر خیرات شد و چونکه سهو ز
گرانی بود و در باب تدابیر ارزانی تاکید کامل از حضور به دیوان صاحب بهادر بوده است فلهذا
نذر دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تهنیت تولد فرزند ارجمند نگرفتند و چنان فرمودند
که بعد از ارزانی غله خواهیم گرفت حال ارزانی و گرانی هر دو از جانب حق ست نه از طرف خلق الله
یقبض و یبسط در کلام مجید است و هرگاه که بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی صندل برهنه صاحب قدس سره
می رود اطلاع آن بحضور پر نور می رسد و چون قلعه محمد نگر گلکنده بنظر ضرورت خود در خواست
آمدن خود میکند بعد منظوری حکم می شود که کوتوال بلده بندوبست قلعه را در نظر دارد و چون بجای
خود بر میگردد و اطلاع آن هم بحضور می شود و هر روز عید در هر کارخانه ترکاران انعام پنج صد پنجصد روپیه
انعام می شود و بچودهری ایشان دو شاله مرحمت میگردد و چون خسوف میشود از زیر بی یازده راس
گوسپند و یازده گلیم و یازده تهان کهادی و یک راس جاموش و تیل و ماش غیره اشیا می
تصدق و پنج صد روپیه نقد و از پیشکاری یک صد و بست و پنج روپیه نقد باقی و دیگر اشیای بشرح
سابق برای تصدق می رسد و همه بر فقرا تقسیم می گردد و شب عید هم جادی الاولے در
فرو محل و تکال فقرای مداریه می شود و در آتش افروخته دوادوش می کنند از حضور پر نور
ایشان را دو صد و پنجاه روپیه داده می شود مصرعه چیزی بده درویش را چیزی مگو درویش را
زیرا که ایشان بر در اغنیای هدیة الله اند قدم درویشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش
چشتی صابری جاگیر شش هزار روپیه مع شش هزار روپیه نقد سالانه مقرر ست تا در حق حضور پر نور
دعای مزید دولت و اقبال باشند و چون ماه هلال رجب دیده میشود حکم روانگی نقاره کوه مولی میشود
و سه صد روپیه برای خرچ نقاره از سرکار مرحمت میگردد و ضیافت کوه مولی نیز بسرکار عالی داخل میگردد
و بیگم رجب کونڈه تیار میشوند و چند امرا به تتبع اول آن متوجه می شوند و این خرچ کونڈه و دو هزار
و پنجصد روپیه عنایت می گردد و بتاریخ چهاردهم بست و نه کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند

سپه و دستار عنایت میگردد و به افسر ایشان کرد غیره ایشان تا مند شش دو شاله مرحمت میشود
و جهت روشنی کوه مولی چار هزار روپیه با حمد میان عنایت می شود و به ماما مفانی و ماما جمیله و
ماما شریفه و ماما دلارام یک یک هزار روپیه معمولی کوه مولی عنایت میگردد و برای میوه خوری
فرزند ارجمند شبلی میان خورشید جاه بهادر که آن نیز به حضور پر نور میشود ضاعف الله اقبالهم
بست هشت روپیه ماهوار مقرر شد و بعشرهٔ اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود
برای نیاز آنجناب دو صد روپیه روزانه فاتحه شده باشد و گاهی ملاحظهٔ کشتیهای جاموشان
میفرمایند و به نوکران که همراه آنها میباشند سی سی روپیه انعام عطا می شود و در عشرهٔ ثانیه شعبان
المعظم برای روشنی مکه مسجد و مکان منجهلی بیگم صاحبه دو هزار روپیه عنایت میگردد و نیز پنج
سبد آتشبازی بحجیبه بیگم و پنج سبد ببابوبانی و پانزده سبد آتشبازی بروشن الدوله بهادر
و پانزده سبد بصمصام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نزد رشید الدین خان بهادر پانزده
سبد آتشبازی بحضور پر نور داخل می شوند و حضور پر نور را اگر عشق است بخیرات است بر وقت
خیرات است و دست ... یک است بابیت چندین فنون شیخ نیز زده نیم خس * سراحست
بدل رسان که اینجا مشرب است و بس مصرع بجود بخش که دنیا و آخرت بردی بگو
حضرت است اما برجهت کما احسن الله الیک عمل آنجناب هست و صاحب رزیدنت بهادر اگر
ارادهٔ ملاقات می فرمایند معرفت دیوان صاحب اطلاع آن بحضور میشود و پس روزی مقرر
می شود و حکم فرش و فروش می گردد و آن سه روز به صبح معرفت کوتوال بندوبست از کوتهی
تا جلوخانه میگردد که کسی سلاح بند از کوتهی رزیدنسی تا جلوخانه میان راه نمی آید اگر ضرورت
میباشد افیال سرکاری میروند صاحب رزیدنت بهادر مع قدری ترک سواران و دیگر اصحاب
خود تشریف می برند سابق دستور چنان بوده است که براه استقبال تشریف می بردند وقت
می بردند آنجا دیوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر میرسید که صاحب رزیدنت بهادر
... صاحبان ... دیوان صاحب بر فیل سوار شده داخل دولت میشدند

هرگاه صاحب عالیشان بهادر میرسند دیوانصاحب استقبال کرده می آورند حالا یکدو بار
چنان شده است که بدیوانی از کوٹھی تشریف می آرند وازینجا بر فیلان سوار شده تشریف می برند
و دیوانصاحب و امیر کبیر بهادر بعد حضور حاضر میباشند استقبال کرده می نشانند و حضور برآمد
میشوند و ملاقات میشود و کلمه کلام و مزاج پرسی میشود هرگاه پاندان پیش میشود رخصت میشوند
اگر بامر ضروری از پیشتر صاحب ممدوح ملاقات تخلیه میخواهند باجاری تخلیه میشود یعنی دیوانصاحب
وغیره کسی از امرا در آنجا نمیباشد یعنی دیوانصاحب و امیر کبیر بهادر تا پرده بر دره میگذارند
و سوای حضور پرنور صاحب رزیڈنٹ بهادر و یک دو صاحب دیگر همراهی ایشان را درین خلوت
کسے نمیماند امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر بیرون در نشسته میباشند بعده صاحبان بیرون
می آیند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر باز قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز
سوار شده بر کوٹھی خود تشریف می برند یا بدیوانی تشریف می آرند باز ازینجا بر کوٹھی تشریف
می برند و اگر تقریب عطای چیزی یا القابی با میری میشود بسیار از حکام ولایت پیدا شده
و خریطه که می آید رشید الملک بهادر میخوانند و منشی رزیڈنسی و خزانچی آنجا نیز حاضر میباشند و
منشی رزیڈنسی یا نامیان که خزانچی آنجا اند القاب یا خطاب حسب هدایت صاحب رزیڈنٹ بهادر
خوانده به بندگان عالی می شنوانند و آن چیز را حضور پرنور بآن امیر بدست مبارک خود عطا میفرمایند
و امیر ممدوح نذر میگذارند باری استار آف انڈیا مع القاب از لندن برای نواب مختار الملک
بهادر و جناب صاحب رزیڈنٹ بهادر آمده بود که حضور مجمع لبست و نه افسران انگریزی و مخصوصان
خود را جمع فرموده بدست مبارک خود عطا فرموده بودند و زیب گلوی هر یک نموده پس
حکم شد که پاندان داده آید و سلامی اتواپ دو بار سر شد و مرخص شدند و بر هر کس از امرا
کمال قهرمان سلطانی نازل میشود در قلعه محمد نگر عرف گولکنڈه مقید میگردد و باز بر نمی آید
الا ماشاء الله چنانچه محتشم الدوله بهادر که بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یکسال از آنجا
طلب شدند و باستقبال امرا مستقبل و بالطاف حضور پرنور مشمول شدند و بروز نوروز

نذر دربار گهربار منعقد می شود و نذور میگذرانند و نذور امیر کبیر بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب
و خورشید جاه بهادر و بشیر الدوله و غیرهم معززین اخود بدولت میگیرند و باقی را بافراط عنایت حکم
می شود که دیوان بگیرند پس ایشان میگیرند و نوبتها باکه حاضر میشوند بسرپیچ و جیغه سرفراز
میفرمایند و هر چه روپیه و اشرفی میگذرد بسرکار عالی داخل میکنند و نیز نذر جمعیت همراهی امیر کبیر
بهادر و مختار الملک بهادر و دیگر امرا داخل حضور پر نور میشود و با میر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر
و صمصام الدوله بهادر و رضی الدین خان بهادر خاصه عنایت میگردد و هم چند جا مولود خوانی
را ارشاد میگردد و همچنان بعمل می آید و این وقت اکثر تقاریب و دستوری عجیب و غریب آنکه در عشره اولی
عید الضحی یک لک گوسفند از سرکار حضور پر نور و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا
بهادر و دیگر امرا بملازمان و متوسلان و منشیان و قبائل و عشائر و محلات معلات حسب
حصص معینه تقسیم میشود و تا تاریخ نهم ذیحجه بهر یک کس مذکور عنایت میگردد و بهر واحد می رسد
و همچنین در ایام فصل انبه که شروع از ماه چیت میگردد علی قدر الحیثیت انبه تقسیم میشود و بهر کس
هر قدر که مقرر کرده باشند بسر الله القدیر این سرکار عالی جاه را تا یوم التناد قائم و پاینده
دارد آمین و بزمانه نواب غفران مآب روزانه فاتحه پیشوایان طریقت رضی الله عنهم بنان
گندم سیر ده پله و حلوای ترسه پاؤ پله میشده تقسیم بر غربا باین طریق می شد که فی کس دو عدد نان
و یک سیر حلوای تر داده میشد الحال عمدها من بریانی پخته بر غربا تقسیم می شود و عمدها من غله خشک
بجز با روزانه داده می آید بلکه نان سه پله آرد گندم پخته بر سکان محلات بلدهٔ فرخنده بنیاد روزانه
تقسیم کرده میشود و همین خیرات مبرات بحکم الصدقة ترد البلاء دفع بلیه میگردد و بآن امن آوری ملک
آرام در مملکت و هرگاه صاحب رزیڈنٹ بهادر مبدل میشود و عوض جلسه حکام بال [illegible] و سامان
و روشنی و رقص و سرود بشب میشود پس بروز دیگر بحضور ملاقات نموده مرخص میگردد و
حاکم جدید که بجای ایشان می آید پیشوائی آن ڈاک چوکیها از حیدرآباد تا ابتدای ملک [illegible] نشسته میشد
دار از بلدهٔ فرخنده بنیاد تا بسر حد ملک امیری ممتاز جمعیت متعده همراهی پیشوائی می آرد [illegible]

پیشوائی نموده همراه حاکم جدید تا کوٹهی رزیڈنسی می آید و در آنجا رسانیده اطلاع بعد ورود صاحب جدید بیشکاری
وایشان عرض بحضور مینمایند و از حضور خورشید جنگ بهادر و رشید الملک بهادر و منشی و
مرحوم حمید خان مع دیگر ممتازین برای خبر خیریت و استدراک مزاج مبارک صاحب بهادر می آیند
و از ینجا بعد استدراک معاودت شده آداب عرض بحضور از طرف صاحب عالیشان بهادر میرسانند
بعده حسب اجازت دیوانصاحب تشریف می آرند و ملاقات کرده باز بحضور می روند و هر روز
که برای ملاقات و دربار صاحب عالی شان بهادر مقرر میشود بآن اطلاع میدهند و دران روز
دربار منعقد میشود و خریطهٔ نواب گورنر جنرل بهادر که می آید بسرکار میگذرد و خوانده میشود بطوریکه
گذشت و اگر خریطه نرسیده اول ملاقات معمولی میشود و بعد آمدن خریطه دربار دیگر مقرر میگردد و دران
روز بدستور رسوم آن بکمال حزم و احتیاط و احتشام و کروفر بجا آورده میشود و هنگام روانگی
صاحب رزیڈنٹ بهادر و داخل شدن حاکم جدید ادای مراسم سلامی توپ بدستور در کوٹهی کرده میشود
و دعوت صاحب رزیڈنٹ بهادر جدید مع دیگر صاحبان عالیشان بکمال تزک و احتشام در رقص نشینی
و رقص و سرود و اطعمهٔ گوناگون و میوه جات بوقلمون میگردد و جنگیر گل بدیوان جنگیر گل صاحب عالیشان
از طرف حضور پر نور عنایت میگردد و ایشان آداب عرض می نمایند و اگر نواب ذوالفقار الدوله بهادر
بیمار می شوند بر خواصان سکندر جاه بهادر مرحوم حکم میشود که بحضور بهادر ممدوح رفته خبر خیریت مزاج
ایشان بیارند و چون سال قریب تمام میرسد بر دیوانصاحب بهادر و رشید الدین خان بهادر و
امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ بهادر و حسن منور خان بهادر تاکید میشود که بقایای تعلقات داخل
خزانه عامره نمایند هر یک عرض میکنند که بالقابایی تعلقات سرکار بالراس و العین داخل میکنیم
و داخل مینمایند و کسیکه باقیدار نمی باشد یا از دفاضل بحضور رسیده باشد عرض میکند که بر من کچهار باقی
نیست یا بسرکار فاضل خیر طلب رسیده است تفصیل روپیه که برای اعراس سالانه مقرر است

نام مهتمم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپیه مقرره
میر باقر علی	عرس حضرت سید عبد الوهاب صاحب قدس سره	محرم	[illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر ناصر علی	نیاز حاضری -	محرم	ـــہ
"	نیاز درویشان سدا سہاگ -	"	ما عہ ر
"	پخت طعام عشرۂ شریفہ -	"	للعہ ر
"	شربت شکر سفید -	"	ما ر
"	حلیم نیاز حضرت شاہ راجو صاحب -	"	ـــہ
"	شربت مصری سلامت خداوند نعمت بانتصواب فرخندہ یار جنگ -	"	ما لہ عہ
"	فاتحہ حضرت مومن چپ -	"	ـــہ
"	نیاز حضرت پیر بادشاہ عرف دو دپیران -	"	وعہ
"	نیاز جہاڑو شاہ سدا سہاگ -	"	وعہ
"	نیاز حضرت میر مومن عارف -	"	وعہ
"	نیاز حضرت حسن برہنہ صاحب -	"	وعہ
"	نیاز سید مرتضی قادری ساکن ہمنا آباد -	"	وعہ
"	نیاز صوفی صاحب قادری -	"	وعہ
"	نیاز ماشورا حست محل ودولتخانہ قدیم -	"	لہ عہ ار
"	نیاز حضرت محمد بیگ مجذوب -	"	وعہ
"	نیاز حضرت احمد علی شاہ دولہا -	"	وعہ
"	نیاز حضرت بیگ برہان -	"	وعہ
"	نیاز حضرت روشن دل صاحب -	"	عہ
"	نیاز حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	وعہ

نام مہتمم	نام عاشور خانہ	نام ماہ	تعداد پنجہ مقررہ
میر ناصر علی	عاشور خانہ سرطوق ۔	محرم	ماعہ
ایضاً	عاشور خانہ قلعۂ محمد نگر ۔	ایضاً	ماعر
"	عاشور خانہ علاوہ یتیمان ۔	"	ماعہ
"	عاشور خانہ حسینی علم ۔	"	مار
"	عاشور خانہ نعل صاحب ۔	"	مار
"	عاشور خانہ لطیف حسین خان ۔	"	مار
"	عاشور خانہ مرد بہ اہتمام نواز خان ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ حضرت عباس علیہ السلام ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ بی بی خاتون جنت رضی اللہ عنہا ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ منڈوہ چنبیلی ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ براق پنچی ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ دائی مرتضے ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ جھاڑو شاہ سدا سہاگ ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ بندہ علی شاہ ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ بسنت بیگم متصل مکان ماہ لقا ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ میر بخشو آرائش گر ۔	"	صہ
"	عاشور خانہ زہر و نقال ۔	"	للعہ
"	عاشور خانہ نواب جان نصیبہ بیگم ۔	"	سیہ
"	عاشور خانہ نصر اللہ خان مرحوم ۔	"	سیہ
"	عاشور خانہ کوہ شریف ۔	"	ے

نام مہتمم	نام عاشورخانہ	نام ماہ	تعداد روپیہ مقررہ
میرناصر علی	عاشورخانہ پنجہ شاہ بلدہ ۔	محرم	دعہ
ایضاً	عاشورخانہ عاڑوہ سیویان ۔	ایضاً	دعہ
〃	عاشورخانہ قدم رسول بلدہ ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ پنجہ شاہ قلعہ محمدنگر ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ آغا فرہاد ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ قطبی کوڑہ ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ نارسنگے ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ متصل دروازہ آہنی ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ عطاپور حوالہ بابالعلن ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ گروبستی محل ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ میر مومن عارف ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ ملکاج گری ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ مہدی حسین ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ چمن علی شاہ معصوم حسین شاہ ۔	〃	مادعہ
〃	عاشورخانہ مذکر شاہ ۔	〃	دعہ
〃	عاشورخانہ جان کنور طوائف ۔	〃	دعہ
〃	معمول سواری علم بی بی سکینہ ۔	〃	عہ
〃	عاشورخانہ کوہ قدم رسول ۔	〃	عہ
〃	عاشورخانہ متصل ڈیوڑھی منورالملک ۔	〃	عہ
〃	عاشورخانہ میر فضل علی متصل مسجد غالب جنگ ۔	〃	صعہ

نام مہتمم	نام عاشورخانہ	نام ماہ	تعداد وریہ مقررہ
میر ناصر علی	عاشورخانہ متصل ڈیوڑھی گلشن محل -	محرم	عـــہ
ایضاً	عاشورخانہ علم شبیر -	ایضاً	عـــہ
〃	عاشورخانہ متصل پھاٹک نو محل -	〃	لہ عـہ
〃	عاشورخانہ ماما امن جُنرو -	〃	لہ عـہ
〃	عاشورخانہ حضرت امام قاسم -	〃	لہ عـہ
〃	عاشورخانہ بیرون دروازہ علی آباد -	〃	لہ عـہ
〃	عاشورخانہ متصل ڈیوڑھی فرحت محل -	〃	عـہ
〃	عاشورخانہ شیخ محمد نادار کتابخانہ -	〃	عـہ
〃	عاشورخانہ سرور نگر -	[illegible]	عـب
〃	عاشورخانہ محمد بندگی متصل ڈیوڑھی بخشی بیگم صاحبہ -	〃	ھر ر
〃	عاشورخانہ متصل دروازہ دودباولی -	〃	ھر
〃	عاشورخانہ متصل درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحب -	〃	ھـہ
〃	عاشورخانہ ماہ لقا -	〃	ار ر
〃	عاشورخانہ نیلم بائی -	〃	وعـہ
〃	عاشورخانہ بی بی سکینہ در باغ جہان پرور بیگم -	〃	وعـہ
〃	عاشورخانہ کلب علی شاہ -	〃	سـہ
〃	عاشورخانہ عزیزہ بیگم -	〃	ار
〃	عاشورخانہ دوازدہ امام -	〃	ار ر
〃	عاشورخانہ بی بی سکینہ علاوہ نظر علی -	〃	وعـہ
〃	جھولہ حضرت علی اصغر متصل مکان -	〃	ار

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر ناصر علی	فاتحہ سالانہ مختار کنور۔	صفر	ما ر
ایضاً	فاتحہ سالانہ میاں صندل۔	ایضاً	صـہ
"	عرس حضرت حافظ امین الدین صاحب۔	"	صـہ
"	عرس حضرت مولوی یار محمد صاحب۔	"	الــ ر
"	عرس حضرت سلیمان صاحب۔	"	ما ر
			مبلغ [illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت دیوانہ شاہ۔	ربیع الاول	ما ر
ایضاً	عرس حضرت سلیمان شاہ دادا پیر حضرت احمد علی شاہ	ایضاً	ما ر
"	عرس حضرت شاہ میر اولیا۔	"	اما ر
"	عرس حضرت نوبہار شاہ سدا سہاگ۔	"	صـہ
"	عرس حضرت بھولی بادشاہ بر تالاب میر جملہ	"	دعـہ
"	عرس حضرت جلال الدین سرخ پوش۔	"	للعـہ
"	عرس حضرت سید اکبر حسینی مرشد زادہ راجو حسینی۔	"	ما ر
"	عرس حضرت قدم رسول بلدہ۔	"	دعـہ
"	عرس حضرت قدم رسول کوہ شریف۔	"	دعـہ
"	عرس حضرت حیات اللہ شاہ	"	دعـہ
"	عرس حضرت قاسم دولھہ۔	"	ما صـہ
"	پخت طعام دوازدہم شریف۔	"	اللعہ سہ
"	عرس حضرت حاجی عبد الکریم کھردی مراد حاضر جواب	"	ما ر ہہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	نقد اور روپیہ
محمد اسد علی	اخراجات روشنی وغیرہ عرس حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مکہ مسجد۔	ربیع الاول	[illegible]
ایضاً	عرس خواجہ ظہور علی شاہ۔	ایضاً	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ حضور اللہ شاہ۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ میران حسینی در ابراہیم پٹن۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت سید اکبر حسینی عقب پوار دولتخانہ قدیم۔	"	ما ر
"	عرس حضرت معین الدین شاہ برگھات وارہ پلی۔	"	[illegible]
"	فاتحہ سالانہ ماہ لقا بائی۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت آثار شریف عقب مکہ مسجد۔	"	[illegible]
"	عرس آثار شریف در عاشور خانۂ بادشاہی۔	"	[illegible]
"	عرس آثار شریف در بلدہ۔	"	ما ر
"	در مکہ مسجد برای حدیث شریف۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت قلیچ خان۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت محبوب علی شاہ ساکن امروہہ۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت سید شاہ ولی۔	"	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ لطیف قادری در تلنگانہ۔	"	ما ر
"	عرس حضرت عباس شمشیر برہنہ۔	"	ما ر
"	عرس حضرت بہار علی شاہ بدرگاہ شاہ یوسف صاحب۔	"	ما ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
شیخ رضا علی	نیاز حضرت بدیع الدین شاہ مدار قدس سرہٗ متصل دولتخانۂ قدیم۔	جمادی الثانی	رعہ
〃	حوالہ خیراتی شاہ مداریہ۔	〃	رعہ
〃	عرس حضرت بدیع الدین شاہ مدار در مکہ مسجد۔	〃	رعہ
〃	عرس حضرت میر محمود صاحب۔	〃	صما ر
〃	عرس حضرت میاں پیسہ صاحب۔	〃	صما ر
〃	عرس سید حسن برہنہ صاحب۔	〃	صما ر
〃	عرس حضرت سید احمد بادپا۔	〃	ما ر
〃	عرس حضرت شاہ جھاڑو مستان۔	〃	ما رعہ
〃	عرس حضرت الغوث الثانی۔	جمادی الاول	ما ر
〃	عرس حضرت شاہ شیتۃ اللہ صاحب۔	〃	صہ
〃	عرس حضرت سید میران حسینی خداوند خدانما۔	〃	ما ر
〃	عرس حضرت احمد شاہ رفاعی۔	〃	ما رعہ
〃	عرس حضرت دیوانہ شاہ در ہمنا آباد۔	〃	ما ر
〃	عرس حضرت دولہہ دولھن۔	〃	صہ
〃	عرس حضرت پلنگ شاہ۔	〃	ما رعہ
〃	عرس مقبول علی شاہ علاقہ ثابت علی شاہ۔	〃	
〃	بمالکہ حضرت فاضل شاہ واقع ٹوبہ عرف سیتارام پیٹ	〃	ما ر
〃	قصبہ شاہ آباد۔		
〃	نذر حضرت سید حسین برہنہ صاحب۔	〃	ما ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	فاتحہ سالانہ آفتاب بیگم -	جمادی الاول	[illegible]
ایضاً	معمول آستانہ مدار قریب جنتی محل -	ایضاً	[illegible]
"	فاتحہ سالانہ حسین لقا -	"	[illegible]
"	فاتحہ سالانہ سیمو نتی	"	[illegible]
"	نذر احمد علی شاہ و دولصہ بروز عرس -	"	[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت شاہ عبدالحق صاحب کمل پوش -	جمادی الاول	[illegible]
"	عرس سید نور الہدی صاحب در دائرہ حضرت سید مومن صاحب -	"	[illegible]
"	عرس محمد عباد اللہ پدر محمد غوث -	"	[illegible]
"	عرس ٹری میاں صاحب مجذوب واقع بیگم تلی -	"	[illegible]
"	عرس حضرت میر علی صاحب مجذوب ساکن ناڈیر -	"	[illegible]
"	معمول امین علی شاہ ہنگام پروانگی عرس جمال بہار شاہ	"	[illegible]
"	جمال بہار شاہ لعل بیگ پروانگی شرح صدر -	"	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مجذوب نقشبندی	"	[illegible]
"	عرس حضرت شاہ نعمت اللہ ولی کرمانے -	"	[illegible]
"	عرس شاہ پہلوان شاہ ولی ساکن قصبہ شاہ آباد -	"	[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت حسین شاہ ولی قدس سرہ -	جمادی الآخر	[illegible]
"	عرس حضرت موسی سہاگ عرف ہنگری شاہ -	"	[illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
بخشی رضا علی	عرس حضرت کرامت شاہ دولہہ -	جمادی الآخر	مے صماہ ر
ایضاً	عرس حضرت قادر بادشاہ مجذوب -	〃	صماہ ر
〃	عرس حضرت شاہ پیر الدین صاحب -	〃	الہ ر
〃	عرس حضرت مولانا معز الدین صاحب ترک درگوہر	〃	اص
〃	عرس حضرت مراد شاہ دہوتی -	〃	ا ر
〃	عرس شاہ حسین وہڈا صاحب -	〃	ص
〃	عرس حضرت شاہ ٹیپو صاحب -	〃	ص
〃	عرس حضرت سگ بی صبر -	〃	ص
〃	عرس مولوی شہاب الدین صاحب -	〃	ص
〃	عرس حضرت فخر الدین صاحب دودہ پیران -	〃	ومص
〃	عرس حضرت عباد اللہ شاہ صاحب -	〃	صماہ ر
〃	عرس حضرت نعمت اللہ ولی -	〃	اصمص
〃	عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب -	〃	ا ر
〃	عرس شاہ عنایت اللہ حسینی عرف کوڑی شاہ -	〃	ا ر
〃	عرس سید عبد الوہاب صاحب قریب زیباباغ -	〃	ص
〃	عرس حضرت سید علی صاحب استاد حضرت حسین شاہ	〃	مص
〃	ولی صاحب قدس سرہ -	〃	
〃	اخراجات نقارہ عرس حضرت مولا مشکلکشا -	〃	ساصص
〃	نیاز تقریب عرس حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ	〃	امعص
〃	عرس حضرت سید علی صاحب -	〃	الصہ ر
〃	عرس حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ مغفورہ -	〃	مہ ر ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	عرس حضرت چمین شاہ -	رجب المرجب	صمار
〃	عرس حضرت برہان اللہ شاہ -	〃	مار
〃	عرس حضرت جھاڑو شاہ سدا سہاگ -	〃	مار
〃	عرس حضرت جان اللہ شاہ صاحب -	〃	ماعہ
〃	عرس حضرت سید شاہ صاحب -	〃	ماعہ
〃	عرس حضرت محمد بیگ صاحب مجذوب -	〃	صما [illegible]
〃	عرس حضرت غلام علی شاہ صاحب -	〃	مار
〃	عرس حضرت میاں عزیز اللہ صاحب نان فروش	〃	ماعہ
〃	عرس حضرت خواجہ محی الدین شمشیر برہنہ -	〃	مار
〃	عرس حضرت شاہ مسافر -	〃	ماعہ
〃	عرس حضرت سلیمان شاہ -	〃	مار
〃	عرس حضرت محی لعل درویش -	〃	مار
〃	عرس حضرت نور بیگ -	〃	مار
〃	فاتحہ حضرت مولوی قطب الدین صاحب -	〃	مار
〃	عرس حضرت سید الہدی صاحب -	〃	عہ
〃	عرس حضرت قدم رسول برکوہ شریف -	〃	عہ
〃	عرس حضرت میر فتح علی صاحب -	〃	عہ
〃	عرس حضرت ادا گلاب شاہ سدا سہاگ -	〃	عہ
〃	عرس حضرت یتیم شاہ -	〃	عہ
〃	فاتحہ حضرت مولی مشکل کشا رضی اللہ عنہ قطبی گوڑہ	〃	مار

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
سید مراد علی	فاتحہ حضرت مولی مشکلکشا رضی اللہ عنہ در حبشی کوڑہ۔	رجب المرجب	دعہ
"	نیاز عرس حضرت چپلتن شاہ۔	"	دعہ
"	بیوی شاہ ساکن ملک ارجن کیری۔	"	لعہ
"	فاتحہ حضرت مولے مشکل کشا رضی اللہ عنہ در پنجہ شاہ	"	دعہ
			کل [illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
سید مراد علی	عرس حضرت مٹی شاہ در جل پلی	شعبان المعظم	ما ر
"	عرس حضرت فتح اللہ حسینی۔	"	ما ر
"	عرس حضرت جاگ جباب صاحب۔	"	ما دعہ
"	عرس حضرت جمیل شاہ صاحب۔	"	ما دعہ
"	عرس حضرت شاہ کرک صاحب۔	"	ما دعہ
"	عرس حضرت وجیہ الدین صاحب۔	"	ما ر
"	عرس حضرت پیر زنجیر صاحب۔	"	ما ر
"	عرس حضرت محمد خاموش صاحب۔	"	عہ
"	عرس حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سرہ۔	"	الـ ر
"	عرس حضرت شاہ مجد الدین شطاری۔	"	دعہ
"	برسی راجہ چندو لال۔	"	الـ ر
"	عرس سید میران حسینی مرشد داؤد علی شاہ۔	"	دعہ
"	عرس حضرت فاضل شاہ۔	"	ما ر
"	عرس حضرت عنایت اللہ شاہ۔	"	ما ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف صولت جنگ بہادر	عرس حضرت پیر بادشاہ صاحب۔	رمضان المبارک	صــہ
	عرس حضرت تعجب شاہ۔	″	صعــہ
″	عرس حضرت خواجہ امین الدین اعلی صاحب۔	″	صعــہ
″	عرس حضرت سعد و نبی صاحب۔	″	ما ر
″	عرس حضرت امام صاحب ڈم ڈم۔	″	مار
″	فاتحہ سالانہ حکیم سیّد صاحب۔	″	ما ر
″	فاتحہ حضرت سید رضا حسینی۔	″	ما صعــہ
″	ختم نماز تراویح در مسجد کونڈا شاہ در قلعہ محمد نگر۔	″	صعــہ
″	عرس حضرت سیّد علی پیران صاحب۔	″	ســہ
″	عرس حضرت ندر مہا در کوڑی شاہ۔	″	مار
″	عرس حضرت میر قربان علی برادر میر مومن عارف	″	صعــہ
″	نیاز حضرت مشکلکشا رضی اللہ عنہ۔	″	مار
″	عرس حضرت محبوب شاہ سد اسماگ متصل راجہ باغ۔	″	صــہ
″	عرس حضرت شاہ شمس الدین محمد ملتانی قادری قدس سرہٗ در بدر	″	اسما صعــہ
″	عرس حضرت سیّد قدرت اللہ صاحب ور ہمنا آباد۔	″	مار
″	معمول عید الفطر خورشید علی شاہ و تصور علی شاہ در بدر	″	صــہ
″	معمول عید الفطر بہ موسیٰ شاہ ساکن ملک ارجن گری	″	عــہ
″	عرس حضرت امام بیگ دولمہ۔	″	مار
″	عرس حضرت بابا فخر الدین صاحب در گوپالکوڑہ متصل امجد آباد	″	مار
″	برائے ختم تراویح در آثار شریف۔	″	مارصعــہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف صولت جنگ بہادر	عرس حضرت حاجی صاحب ورچیلہ پورہ ۔	شوال المکرم	دعہ
	فاتحہ سالانہ نور بائی ۔۔	"	ما/ر
"	فاتحہ سالانہ کریم کنور ۔	"	صما/ر
"	فاتحہ سالانہ قادر بیگم ۔	"	اما/ر
"	عرس حضرت گلاب شاہ مجذوب در احاطہ مقبرہ میر نوا بصاحب مجذوب ۔	"	مادعہ
"	عرس سید مظفر علی شاہ در چہار کمان ۔	"	ما/ر
"	عرس مودو خان صاحب ۔	"	دعہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انور صاحب	عرس حضرت شاہ یوسف صاحب قدس سرہ ۔	ذی قعدہ	ا/ر
"	عرس حضرت ابن صاحب ۔	"	ا/ر
"	عرس فخر الدین صاحب مجذوب ۔	"	مادعہ
"	عرس حضرت روشندل صاحب ۔	"	ما/ر
"	عرس حضرت جمال الدین صاحب ۔	"	ما/ر
"	عرس حضرت جنا شاہ صاحب ۔	"	مادعہ
"	عرس حضرت الف بیگ دولھہ ۔	"	ما/ر
"	نذر عرس الف بیگ دولھہ ۔	"	للعہ
"	عرس حضرت حافظ عبد القادر ۔	"	ما/ر
"	عرس حضرت محبوب شاہ سنگ شاہ ۔	"	ما/ر
"	عرس حضرت سید علی صاحب در عطاپور ۔	"	ما/ر

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انوار صاحب	عرس حضرت دیوانہ شاہ سدا سہاگ -	ذیقعدہ	ما ر
ایضاً	عرس حضرت اوجالا شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت داؤد علی شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہ -	"	صہ
"	عرس حضرت حیات شاہ صاحب متصل درگاہ بوڑھ صاحب	"	؍یعہ
"	عرس حضرت باوا اللہ شاہ در موضع کنتور -	"	؍یعہ
"	عرس حضرت امام ضامن رضی اللہ عنہ -	"	؍یعہ
"	عرس حضرت بدو خان -	"	؍یعہ
"	عرس حضرت محمد شاہ نگر در دائرہ سلطان نگر -	"	صہ
"	برسی محمد معصوم باری دار دواخانہ -	"	؍یعہ
"	سالانہ وردانہ بیگم - نام خدمت ۱۲	"	ما ر
"	سالیانہ ہمشیرہ الف بیگ دولھہ -	"	؍یعہ
"	عرس حضرت کلب علی شاہ -	"	عہ
"	سالیانہ سلیمہ بیگم -	"	ما ر
"	عرس حضرت حافظ محمد علی صاحب قدس سرہٗ -	"	معا ر
"	عرس حضرت سید شاہ علی عباس صاحب -	"	ما ر ؍یعہ
"	عرس حضرت ڈھوپر شاہ صاحب -	"	[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انور صاحب	عرس سید محمد صاحب بکریان والہ -	رجب	ماعہ ؍یعہ
"	عرس حضرت اعتبار شاہ سدا سہاگ -	"	ما ر

تعداد روپیہ	نام ماہ	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام منتظم
للعہ ر	ذی الحجہ	نذر روز عرس حضرت شاہ یوسف صاحب شریف صاحب قدس سرہما۔	حافظ انور حسین شاہ
ا ر	〃	عرس حضرت حسین بخش صاحب۔	〃
ا ر	〃	عرس حضرت کلزار شاہ گنبد شاہ جہاں مستان۔	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت شاہ محی الدین شبلی۔	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت میرن خاکسار۔	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت نادار شاہ۔	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت شاہ اسمعیل صاحب کھڈی والے	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت حافظ احمد نابینا۔	〃
ـعہ	〃	عرس حضرت شاہ انور قادری۔	〃
للعہ	〃	فاتحہ عرفہ حضرت غفران مآب علیہ الرحمۃ۔	〃
للعہ	〃	فاتحہ عرفہ حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمۃ۔	〃
للعہ	〃	فاتحہ عرفہ حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ مغفورہ۔	〃
للعہ	〃	فاتحہ عرفہ حضرت بخشی بیگم صاحبہ مغفورہ۔	〃
ـعہ	〃	فاتحہ عرفہ قادرہ بیگم صاحبہ مرحومہ۔	〃
ا عہ	〃	فاتحہ عید الضحیٰ پختگی نان وکباب۔	〃
للعہ	〃	عرس حضرت شکر شاہ۔	〃
ا لـلعہ	〃	پختگی طعام نیاز حضرت امام حسن علیہ السلام در حجرہ بنیاد	〃
ا لـلعہ	〃	پختگی طعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام در [illegible]	〃
ا لـلعہ	〃	پختگی طعام نیاز حضرت امام حسن علیہ السلام در قلعہ محمد نگر	〃

یک لک و بست و پنج هزار و نهصد و شصت و دو روپیه و پنج آنه صرف اعراس بلده فرخنده بنیاد است حرسها الله عن الفساد و آماسی و شش هزار روپیه دیگر برای عود و گل که هر روز بر مزارات بزرگان مستعمل ست از سرکار عالی مرحمت می شود اللهم زِد فزِد و لا تنقص ❊ ❊

فصل در بیان کسانیکه روزانه بیشتر در حضور حاضر میشوند و مجرائی می گردند نام ایشان مجملاً نوشته میشود و تهنیت یاور الدوله بهادر نارنولی و مراد علی خان و حافظ منصب علی جهنجهانوی و حکیم صفدر علی و حکیم شفائی خان و حکیم قمر الدین و بچهر و میان و ٹیپو صاحب و بالیا دار و غداوڑان و وکیل نور الله شاه صاحب قادری و حامد الله شاه بدرسے آو حاجی امام وکیل شمس الامرا بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و جی رام پرشاد و بخشے رضا علی و لاله لچهما راؤ و نصرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و منشی رشید الملک و محمد شکور و مصری خان شکارے و رفیع الدوله بهادر و عرض بیگی بهادر و مختار بیگ و وکیل شاه محمد نعیم عرف حضرت مسکین شاه و اکرام الله شاه فقیر و احسان علی و صولت جنگ بهادر و صارم جنگ بهادر بخشی صدر و شیخ فیض و قیصر جنگ بهادر و لاله گوبند پرشاد و ناصر علی سیان و حضرت مسکین شاه صاحب دیگر و حاجی جمال بخشے و حیدر علی کوکا و امان سنگه و لاله منی لال و حکیم نادر و غلام محی الدین دوا ساز و اسد علی منصبدار و عزت یاور جنگ و رفیق یاور الدوله بهادر و قطب یار جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد و خورشید جنگ عم عرض بیگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا بهادر و عمدة الملک بهادر و خورشید جاه بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار و قوت جنگ بهادر فقط پس اگر حضور پرنور بهادر ازین امرا اشخاص چند چیده مجلسے قرار دهند و پیش ایشان و روبرو حضور پرنور هر روز یا در هفته یا در دو هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده باشد و حضور پرنور خود متوجه شده تقاریر مدعی و مدعا علیه و شهود شنیده و تهذیب و ترتیب مثل فرموده حکم فرموده باشند یا تجویز امرا خود شنیده فیصله فرموده باشند در چند روز آن

ریاست را باین عدل و انصاف رونق تازه حاصل شده باشد و غلغلهٔ مستعدی حضرت رئیس بذریعهٔ اخبار باکناف عالم رسد و زکاوت و فراست امرا هم ظاهر می شده باشد و زبان ژاژگویان و بدخواهان لال شده باشد و بعضے از وانایان اعتراض میکنند که هرگاه مجرمان فوجداران از جمعداران اعراب و یا از صاحبزادگان و دیگر امرا طلب می شوند او شان مجرم را نمی فرستند این عمل بسیار بد و زبون و خیرگی و شورہ پشتی ست که خود حاکمی میکنند و حکم ناظمان حضوری را بخیال نمی آرند اگر حضور خود متوجه میشدند همه این قبائح مرتفع می شد و کسے را مقدرت نمی ماند که مجرم را نگاه دارد و بعدالت نفرستند گویم منشا رحضور و منظور خاطر دیوان صاحب نیز همین است که همه خاص و عام در رسم ضابطهٔ عدالت گذشته باشند و جمله خرابی ها مرتفع شوند زیرا که غرض همه ازین دو دادوین که سرکار بکثرت مامور فرموده اند همین است اما از قدیم عادت چنین نبوده است که کسے نالش در فوجداری یا دیوانی عدالت نماید بلکه معاملات خود را از هم باگریم انصاف خواه ظلم هرچه میشد خود می کردند و نالش بجائی نمی بردند حالا دیوانصاحب این عمل را ناپسندیده عدالت ها مقرر فرموده اند و برای آنها دستورات قرار دادند چون این دستورات بر جمعداران و صاحبزادگان و امرا و ماماپان و محلات معلات شاق بوده است احکام عدالتهارا بخیال نمی آوردند دیوانصاحب اجرای قوانین مقرره را بر خود منحصر داشته تجویز فرمودند که از هر جا که مجرم بنیاید با بدولت را اطلاع داده باشند تا بذریعهٔ عدالت خاص خود مجرم را طلبیده الیٰ محکمهٔ که باشد حسب خواست آن محکمه در آنجا فرستاده باشند اگر کسی سرتابی کند بحکم حضور پر نور تعمیل شده باشد باین ترکیب اجرا رکار میشود اگرچه دیر می کشد مگر در چند روز این جمله قبائح مرتفع خواهد شد درین عرصه سه سال بسیار عادت مردمان درست شده است و خو بپذیر آئین میشوند و این حکمت عملیه خاص مجوزهٔ دیوانصاحب است و بس و الحق درین سرکار معقولیه همچنین مناسب بود و اگر چنین نمی شد البته فتنه و فساد بسبب بودن خلاف عادت سابقه بر پا بطوری میشد که نظم آن دشوار میشد دیگر بعض دانشمندان ناآشنای دستورات معقولیه و واقف قوانین

ملک انگلستان مقرر باشد که چون مجرمان گرفتار می آیند اگر او شان را ضامن بهم میرسد تا تحقیق بر ضمانت
می وا رهند ورنه در قید می سپارند و مجرم متوسل امرا و صاحبزادگان و محلات مغلات و ماماهایان
و جمعداران اعراب ممتاز را که می آیند در حوالات نمیدارند و با ایشان می سپارند این ظلم و سراسر
نا انصاف است گوییم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بحمایت دار سپردن
و کسانیکه ضامن آنها را بهم نمی رسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک معتدبه ایشان را
از سرکار دادن سراسر مصلحت و انصاف است زیرا که اگر بعد تجویز سزا ایشان را رسانند البته نا انصاف
خواهد بود یا خوراک ندهند البته نا انصافی میتواند شد یا فتوی ایشان طیار است اجرای آن نمیتواند البته ظلم
باشد والا فلا و وقتیکه دیوان صاحب چنان منصف باشند که اگر کسے نالش بر ایشان در کدامی عدالت
کند حاضری خود داده جواب دهی ناگوار نمی دانند و شب و روز اوقات خود را در خواندن عرائض و تحریر جوابات
حکام و نظار ماتحت و ملاحظه کاغذات صرف می نمایند و یک ساعت باآرام نمی گذارند پس ظلم
کجا درین صورت اگر حضور خود ملاحظه کار نفرمایند جائز باشد جای عجب نباشد و اگر خود متوجه شوند و
دربار فرمایند نور علی نور و زہی شرف رعایا و خجسته نصیب برایا بیت وزیری چنین شهریاری چنان
جهان چون نگیرد قراری چنان ۔ بارک الله فی هممهم العالیه و عزائمهم الغالیه آمین دیگر بعض اہل دانش
می گویند که حضور در ملک خود دوره نمی فرمایند تا حقیقت رعایا و برایا و کیفیت آبادانی و
ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و ستم رسیدگان حکام مفصلاً بداد خود رسند و دست تطاول زبردستان
بر زیردستان کوتاه گردد بلکه ملاحظه دیگر حکومتها فرمایند تا بصارت کماهی حاصل گردد نمی بینی که
سلطان روم خلد الله ملکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب و مصر علاقه خود سیر فرانس و انگلستان
کرده است میکند گوییم این وقتی میباشد که حکومت نوعی بود و اینجا حکومت شخصی ست و حضور را اول
منظور آبادانی ملک خود تعیین قوانین ست و اجرای دستوران با انصاف بعده سیر و ظاهر که در دوره
بادشاه البته رعایا و برایا را هم تکلیف گوناگون میشود و آن منظور حضور نیست البته هرگاه رعایا و برایا
بعد اجرای قوانین انصاف و حکام دیانت پسند و نظار خردمند فارغ البال گردند چه عجب که آن وقت

عزم سیر و گشت علاقه فرمایند و در صورت گرانی غله بس است تکلیف ملازمان فرمایاست و همت علیای
حضور پرنور شب و روز متوجه بارزانی غله ست و مشیر باتدبیر هم لیل و نهار در فکر بند و بست ارزانی و
تدابیر آبادی ملک مصروف ست بارک الله فی افکاره و تدابیره و در نظم و نسق عدالت ها و محکمات و
تعیین نظمای دیانت دار و عمال حق پسند و کارگزار مشغول ست و هر ساعت بدرستی تخته های گوناگون
و بملاحظهٔ نقشهٔ کارگزاری های هر محکمه متوجه و مامور و بحصول رضای خداوند نعمت خود مصروف
دیگر بعض مدبران اینجا میگویند که مردم آفاقی را بر عهده های جلیله مقرر نباید کرد بلکه از امیرزادگان
این بلدهٔ طیبه مامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرورده نعمت از قدیم اند اگر
ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله رسند حیف عظیم و ظلم فخیم باشد گویم اگر مردم
اینجا لیاقت انجام کار سرکار بامانت و دیانت دادن می توانستند چرا محروم از مناصب جلیله
میماندند این مسئله را من هم تسلیم دارم که بهر نوع استحقاق اول مردم اینجا راست بعده حصهٔ
آفاقیان ست مگر ملاحظه فرمایند که اگر تا دو پاس صبح در خفته و باقی روز و شب را در سیر و قصهٔ خورد و نوش
گذارند و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم درسیه ضروریه مطلقاً التفات نفرمایند و نصیحت
مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار ننمایند و نه ملکها را سیر فرمایند پس چگونه لیاقت
انجام کار سرکار کردن توانند و چرا سرکار بایشان کار خود سپارد زیرا که سرکار زود انجامی کار
خود بچستی و چالاکی و دیانت و صفائی و بجرأت تامه بلا رو رعایت احدی می خواهد اینجا از
سفارش و مروت گزیر و مفر نیست و این آفاقی غریب الوطنان که وارد هستند بغیرت خود میترسند
و رضامندی آقای خود میجویند و بجای یکپاس پنج پاس در محنت بطوری میگذرانند که عرق پیشانی
ایشان تا بانگشتان پا میرسد و تمام روز بر یکجا نشسته تا کار سرکار بانجام نمیرسد پهلو بر بستر نمیگذارند
و از کسی متوقع یک حبه نمیباشند بخلاف مردم اینجا که پنجصد روپیه می یابند هر گاه از عهده جدا می شوند
صاحب ده لاکهه روپیه میباشند پس اگر دزدی نکردند از کجا این خزینه قارون و خزانه غیب یافتند
و اگر هندیان هم در اینجا خیانت کنند بدانند که آیا در کابل خبر نمیشود و در اصل بهندوستان هم خائن

خواهد بود که گفته اند بیت خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست *
در هندوستان از هنگام نواب سکندر جاه بهادر مغفور شنیده ام که دیانت داری از هند بحیدرآباد
وارد شده باشد و از اینجا فارغ البال شده در هندوستان ریاستی پیدا کرده باشند بلکه خاک دیانت دار
در هر جا خراب است بعضی ظرفا هندوستان به هند میگویند بیت ای دیانت بر تو زحمت از تو
رنجها یافتم * وی خیانت بر تو رحمت از تو گنجها یافتم * و دیگر بعضی حسّاد اینجا میگویند که مفلسان
قحط زده آفاقی در اینجا آمده مردم را خراب میکنند اگر شما را در آنجا روزگار بهم می رسید چرا در اینجا
می آمدید گویم بیخبر انداز تقدیر که دانهای رزق هر کس را بهر اطراف انداخته اند که آدمی گردیده
مقسوم خود را میخورد و سوای این در ملک هند اصحاب جوهر بسیار پیدا میشوند و ظاهر که در کثرت قدر کم
میباشد لهذا سفر اختیار می کنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود می نمایند و خود را بجوهر ذاتی
خود بر ترقیات میرسانند این سبب رسیدن هندی صاحب جوهر در حیدرآباد و دیگر ممالک میشود
و تا وقتیکه جزوی از هندوستان نیست و مردم اینجا بوده است یا هنوز باشد مردم اینجا با مردم هند کمال
محبت و التفات و پرورش بحکم الجنس یمیل الی الجنس میفرمودند و میفرمایند و چرا نباشد که جزو اعظم
مجانست فیمابین موجود است هرگاه ماده اصلی هندوستان است در ایشان نمانده بحکم غیریت التفات
و محبت برخاست و مغایرت آمد زیرا که ما مردم هند بر چارپائی می خسپیم و کهنی نژادان بر زمین
میخسپند و ما چپاتی گندم و دال ماش میخوریم و ایشان برنج و زرت و دال قور و مرچ می خورند
و ما شیرینی می خوریم و ایشان ترشی می خورند و ما آب سرد میخوریم و ایشان سیندهی و شراب می نوشند
ما افیون نمی خوریم و ایشان افیون میخورند و دک میکشند ما یک زن منکوحه داریم و ایشان با زنان
چند اقسام یعنی خواص و نکاحی و شادی واله و حرم و داشته بلا تکلف تعشق تمام بدون حیا و شرم
و بلا لحاظ زن جائزه و ناجائزه عمر خود میگذارند ما مردم نماز میگذاریم و روزه میداریم و ایشان نه نماز
میگذارند و نه روزه میدارند ما ریش میگذاریم و بروت می تراشیم و ایشان بروت میگذارند و ریش می تراشند
ما مردم زیور نمی پوشیم و ایشان زیور می پوشند ما مردم پای پوش می پوشیم و ایشان برهنه پا میگردند

باعموماً کلاه پوشیم و ایشان عموماً دستار بندند پس میان ما و ایشان چگونه موافقت آید دیگر بعض نامه نگاران
گویند که بر شوارع عام و حوالی و مواضع متصله شهر همیشه غارت گران ڈاکه ها می اندازند و غارت
می کنند بند و بست آن از ارباب پولیس چنانکه باید نمی شود و مجرمان گرفتار نمیشوند و مال بر آمد نمیگردد
گو هم ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چه قدر قاطعان طریق راه می زدند و ڈاکه ها می انداختند و اندرین سه
سال هر قدر که بند و بست شده است و مجرم گرفتار آمده اند و مال بر آورده شده است گاهی در حکومتهای سابق
اینقدر نشده بود پیش از این فرقه های پیله بار و راتھوریه نام بوده اند حالا بیخ ایشان بر آورده شد و بجای
ایشان جمعداران و امرا را نام دهم شناس این بلده اعراب و سکهان را فشانیده اند زیرا که هر قدر رهزنان
که گرفتار آمده اند همه شهریان و اعراب و سکهه مولد بوده اند بسیاری ملازم سرکار و امراء و ساکنان بلده
بوده اند و کمتر بغیر ملازم مشغول بیابانی شده بعد عصر بر آمده سراغ روانگی مال یا حال خانه معتبری دریافته
از شهر بر آمده تاخت آورده یا نقب زده مال گرفته بگوناگون حیل داخل شهر میشوند و زیر حمایت امرا
و جمعداران گمنام می نشینند ارباب پولیس بکمال کوشش سراغ ایشان بر آورده مع مال گرفتار کرده
می آرند و داخل فوجداری میکنند و از انجا بسزای قرار واقعی می رسند مگر ارباب پولیس چه کنند وقتی که
مامن حرامیان حامی ایشان باشند و بیشتر این چنین کسان بسبب حمایت و ملاذ اوشان دستیاب
نمی شوند برای گرفتاری اوشان نواب مختار الملک بهادر تدابیر گوناگون بروی کار آورده اند
و سزای قید سخت و اخراج از ریاست و عبور دریای شور تجویز فرموده اند اینچنین مجرمان را که لائق
عبور دریا شوند از اعراب و سکهه و غیره چه باشند تعداد او بمشورت کوتوال و فوجدار و صاحب نائب
اول رزیڈنٹ بهادر اگر قابل سزای قید چارده ساله می باشند تحقیق فرموده حکم عبور دریای شور
می فرمایند و بر تاریخی که صاحب رزیڈنٹ بهادر برای روانگی طلب میفرمایند بعد دادن لباس
کمل و نیم تنه و کلاه در محبس چهاونی باستصواب ناظم فوجداری روانه میفرمایند و از انجا حکام انگریزیه
بمحبس حسین ساگر سکندر آباد روانه می فرمایند و بر وقت مقرر از انجا برای عبور دریای شور روانه
بمبئی می فرمایند و اینچنین روانگی مجرم در تمام سال یکبار می شود و بکمال تاکید نوابصاحب ممدوح حسب

که اینچنین مجرم را از اقوام مزبوره هرگز سزای کم تجویز نشود زیرا که ایشان درین ایام کمال سر بر آورده اند
استیصال ایشان بضرورت بپای شور کردن سراسر مصلحت است اگر امرا و جمعداران از چال و روش
ملازمان خود آگاه شوند و هر وقت اسامی گیرا که مراوادان ڈاکه زن است و بیافته باشند و اوشان
را گرفتار کرده بارباب پولیس سپرده باشند و نوعی رعایت و حمایت اینچنین کس ننمایند وقوع واردات
بسیار کم باید فرصت نابود خواهد شد بلکه نشانی از حرامیان در حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد شد
باید که جمعداران و امرا خبر داشته باشند که آیا ملازم یا امیدوار باشند مخل حمایت ایشان یا اقارب
متوسلان ایشان در سیندهی نماند و مدک خانه میروند یا نه و آمدنی او از کجاست و خرچ او زیاده از
آمدنست یا نه و بکدام کدام کس صحبت دارد و نزد نیکان می نشیند یا بدان و بلا ضرورت نائب میباشد
یا نه و در جوه خانه یعنی قمارخانه هم می روند یا نه در قهوه خانه مخبران هم فرستاده خبر آنجا گرفته
باشند و در قحبه خانه هم می روند یا نه و زنان اجنبیه هم نزد او می آیند یا نه یا این نزد اوشان میروند یا نه بالجمله
اصول عیار جمله ملازمان خود دریابند اگر کامل برآید در صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجوه موجهه
سپرد ملازمان پولس نمایند و هرگز در خدمت خود نگاه ندارند چنین جاست که اکثر امیرزاده بصحبت این نوع
اوباش خراب میشوند و آبروی خاندان را بر باد میدهند و آخر از پدر و مادر هیچ علاقت نمی گردد
بلکه بعض از صاحبزادگان اند که بصحبت اوشان خراب شده اند و همراه اوشان در وسیله ارتکاب ورود
خود را برده مال بسته هنگامه برپا میکنند و ارباب پولس اگر نمی شناسند بطرف او به پیش می آیند و اگر
می شناسند بعزت خاندان مهلو تهی میکنند و این تا کی خواهد بود و آخر رسوائی سر خواهد کشید و آن منظار
اثر خواهد کرد و اگر اینچنین صاحبزادگان حرامیان را ناظم حیدرآباد بلحاظ ادب سطلبد و بتوسل
قاسم تنخواه میخواهد بجواب آن بقاسم تنخواه می نگارد که منصوبان او را گرچه آبا و اجداد ملک ملک محتاج
شده درینجا آمده اند و درین وقت عزت یافته اند و قوت انصاف ندارند و بعقل رشوت دارند
نتیجه در عدل و انصاف خلل شده حالا همه کارگزاران را که از جنس طلا و نقره و سالج و غیره از
آن رعایا و غیره تقصیر ثابت نشود هرگز تنخواه نفرستاد گویم احتیاج امری است که از آن

کسے از ممکنات خالی نیست زیراکه احتیاج داخل ماهیت ممکن ست صاحبزاده صاحب نیز از ممکن الوجود بود
پس ضرور محتاج خواهند بود و از ملک ملک و بلده بلده آمدن مردم را عیب نیست زیراکه بزرگان معتبر هم
از سمرقند بهند رسیده اند و الحال هند بدکن نقل و حرکت فرمودند چه عزتها یافتند که بوزارت بلکه بسلطنت
رسیدند درین فقرت چه معنی دارد بلکه سنت الله از قدیم همچنین ست و وقوف انصاف اینقدر هست
که نیک و بد را می شناسند بین العلماء و الفضلاء و الحکام معززاند و عقل رشوت که دارند قیاس
بر ملازمان خود می فرمایند صاحبزاده را هرگز صحبت بصلحا نرسیده است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیراکه
مولوی رشوت خوار در همین جا شنیده ست صاحبزاده دیده باشند و رشوت رسانیده و ظاهر که
الراشی و المرتشی و الرائش کلهم فی النار آقای ما هرگز رشوت جائز ندارد بلکه اگر نام نذرانه دادن
بمیان کسی می آرد مورد جرمانه و قید میشود پس کراز هره که نام رشوت برزبان آرد باین وجوه
شهرهٔ انصاف و عدل او از مشرق تا بمغرب است خلل در عدل و انصاف وقتی خواهد بود که بموجب رای
صاحبزاده شود که حمایت مجرم خود نمایند و بناظم فوجداری نسپارند و چون بصلاح و همراهیان جوانان
صاحبزاده که مقتول شد جرم بر ملازمان صاحبزاده عائد شده بود و ملازمان خود بر جرم خویش عالم
شده در پاس افتادند بحمایت صاحبزاده و رآمده ابلهٔ فریبی کردند و جواب که دور از عقل ست
بالفاظ سفاهت تحریر کنانیدند پس نتیجه شد نی ست امید که زود گرفتار آیند و حامیان خود دست بدست
حسرت گزند و گویند که چرا نفرستادیم در مورد الزام حکام شدیم دیگر هر دستوریکه قابل انتظام عالم و لائق
بند و بست و باعث رفع ظلم و شدائد و موجب آسایش خلائق باشد آنرا مردم اینجا قانون نامیده اند
و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال ازان متنفر می باشند گوئیم کمال سوی فکر این بزرگواران ست
که غور در نفع و نقصان نکرده هر دستوریکه مستعمل دانان باشد اعم از ان که مستعمل اصحاب شرع
باشد یا دست مال دیگران آنرا قانون گویند و گو استعمال آن حسب شرع شریف باشد اما محض
بگفتن نادانی که این امر قانونی ست بیزار میگردند و نمیدانند که خذ ما صفا دع ما کدر بیت
خواه از دهان عیسی خواه از دهان ناقوس ❊ صاحبدلان شناسند آواز آشنا را ❊

دانایان راهی بسلک اگر مسائل شرعیه را مستعمل دیگران باشند از پیش خود بگذارند آری اگر رسمی بود که
اصل آن در شرع شریعت یافته نشود یا خلاف آن باشد یا مخالف رواج و دستور آن ملک و یا امور
دنیا باشد قطعاً ترک نمایند ورنه عمل در آن کردن سراسر مصلحت و دانش ست و انتظام ملک منحوی
محض همان ست که آن را قانون نامیده اند بس حاکم هر وقت و هر ملک که مناسب داند بموجب
آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر باز دارد و به نفع رساند دیگر بعض متشرعان ظاهر بین گویند که درین
بلده طیبه خصوصاً در حضور پرنور درویشان با کمال بی دلق ست گویا از اولیا شمرده میشوند زیاده
از حوصله ایشان که آن حق اهل الحق بود با ایشان از حضور پرنور عطا می شود مانند جلیبو شاه و جهنی شاه
و دمو شاه و سوپ شاه و ناچیز شاه و دولکار شاه و منگ شاه و ڈھولکی شاه و تخت شاه و حضرت
بکمال صاف دلی هم خود با ایشان با نواع انعامات پیش می آیند و بقدر ذره حضرت ممنوعات شرعیه
زیاده میشود گوییم الله تعالی ذات بابرکات حضرت را دائم و قائم دارد حضرت عامل اند بحکم آنکه شعر
گر ببرسند احسان غرض چه که این زرق و شیست و آن مکروفن چه قادر مطلق جناب اقدس را سحاب
کرم محض کرم خود آفریده است که بفیض انش نیک و بد همه بهر قدر یکه مقدر کرده اند مستفید و مستفیض
می شوند کسی سیه درون این نداند که خدام والا مقام صالح و طالح و صاف درون ریاکار و غدار
را نمی شناسند بلکه خورایان بر خطرات همه مشرف میشوند اما بصفت ستاری عیب همه می پوشند
و بصفت کریمی هیچ کس ناکس را مینوازند بقدریکه باشاره فیض بشاره قادر مطلق مجاز می شوند زیرا که اهل
فیاض خزانه خداوند کریم ست و کلید آن بدست مظهر کریمی نداده بلکه در ید قدرت خود داشته است
هر قدر که دهاندین منظور میباشد بخزانچی خود که ذات مظهر فیاض ست اشاره میفرماید آنقدر میدهد
اگر کسی خزانچی را متصرف مستقل داند او مشرک است پس دیدن ایشان انعام خداوند است درینجا
ڈھولکی شاه را حکایت باید و نه نصر الله را شکایت چه عجب که در همچو کسان خاکساری عالی مقامی
باشد تا هر چه فرماید مقبول حضرت الهی گردد بحکم آنکه مصرع قوچه ولئه که درین گرد سواری
باشد و این طریقه صلحای سلف ست که هر کس و ناکس را از افواه هر کس و ناکس شود موافقت

باخلق بقول سعدی شیرازی رحمة الله علیه خورشش ده به کنجشک و کبک و حمام که ناگه همای بدام ۔ اگر کسی بر نکات و مضامین بوستان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت حضرت ابراهیم خلیل الله را صلوات الله علی نبینا و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی حرف اعتراض و گله بر زبان نیارد ۔ بدانکه از صفات الٰهی رزاق هست مظهر او چنین ذات غریب پرور را پیدا فرموده هزاران محتاجین بوسیلهٔ جمیلهٔ آن برزق میرسند و فیاض هست که بذریعه مظهر چنین فیض رسانی عالمی را از صالح و طالح و پیر و برنا بمرادات و مقاصد میرساند و کریم هست که مظهر او چنین بخشش پیشه را پیدا فرموده که عام و خاص را صلای عام داده که با نعام عام او علما و صلحا و غربا و مساکین و فقرا و ضعفا جمله کامیاب میشوند بارک الله فی صنعته آمین فصل در بیان شجرهٔ طیبه امیر با توقیر و مدار المهام عدیم المثال لانظیر له فی الدوران حکومت آصفیه را ظهیر و دولت نظامیه را نصیر کافهٔ انام را برگزیده مقبول خاص و عام و صفات حمیده جناب فیضمآب نواب شمس الامرا امیر کبیر عمدة الملک محمد رفیع الدین خان بهادر نامور جنگ دام فیضانه و اقباله و دام جلاله و جاله بدانکه آبای کرام حضرت ایشان فاروقی حسب بین و بزرگی چشتی شرب فریدی نسب بوده اند بنابر آن آغاز از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه میکنم و تا بایشان میرسانم باید دانست که جد اعلی ایشان حضرت امیر المومنین و امام المسلمین الذی کان رایه موافقاً للوحی و الکتاب عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بوده اند وفات یافتند در چهاردهم ذی الحجه سال بست و سوم هجری روز چهارشنبه شهید کرده ایشان را در میان نماز فجر ابو لولو غلام مغیره بن شعبه و نام این قاتل فیروز مجوسی بوده و دفن کرده شدند در حجرهٔ نبویه مع صاحب خود صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه و بود خلافت حضرت ایشان ده سال و شش ماه و سیزده روز و بود عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نزد بعضی شصت و سه سال و بود قد شریف دراز سفید رنگ بر مقدم سر مو نبوده است ۔

سلسلهٔ جدی امیر کبیر نواب شمس الامرا بهادر سوائی دام فیضانه و دام احسانه

شمار	نام	کیفیت
۱	امیر المومنین حضرت عمرؓ فاروق رضی اللہ عنہ	
۲	شیخ عبد اللہ۔	
۳	شیخ ناصر۔	
۴	شیخ ابراہیم۔	
۵	شیخ اسحاق۔	
۶	شیخ ابو الفتح۔	
۷	شیخ واعظ اکبر	
۸	شیخ واعظ۔	
۹	شیخ عبد اللہ۔	
۱۰	شیخ مسعود۔	
۱۱	شیخ نصیر الدین محمود سمعان۔	
۱۲	شیخ شہاب الدین احمد فرخ شاہ کابلی۔	در اکبر نامہ بدفتر دوم ست کہ اورا شاہ کابل گفتندی
۱۳	شیخ محمدؐ۔	
۱۴	شیخ یوسفؑ۔	
۱۵	شیخ احمد۔	
۱۶	شیخ شعیب۔	در اکبر نامہ بدفتر دوم ست کہ در زمان چنگیز خان این شیخ کہ قاضی بود بلاہور آمد و در قصبہ قصور اقامت کرد
۱۷	شیخ سلیمان کیو لیوال۔	
۱۸	مخدوم شیخ فرید گنج شکر مسعود اجودھنی پاک پٹنی۔	در اکبر نامہ دفتر دوم ست کہ شیخ بملتان شتافتہ بعلوم متعارفہ و یارمند اشتغال داشت خواجہ قطب الدین خلیفہ

شمار	نام	کیفیت
		خواجہ معین الدین رحمہم اللہ اگذرید او افتاد و نصائح احمند دیگو شتر علوم رسمی و نیائیں معارف حقیقی فرمودہ رو براہ ساختند کہ شعلہ طلب افروختہ دست از ہمہ باز داشتہ دل بہ ملازمت خواجہ بست ۱۲
۱۹	شیخ بدرالدین	
۲۰	شیخ مودود	
۲۱	شیخ موسیٰ	
۲۲	شیخ معروف	
۲۳	شیخ کریم الدین متوکل	
۲۴	شیخ شاہ عبدالحق سالک	
۲۵	شیخ محمود دانشمند	در رسول خانی محمود دانشمند نوشتہ است -
۲۶	شیخ داؤد	در رسول خانی درمیان شیخ محمود دانشمند و شیخ داؤد شیخ احمد را واسطہ کردہ است
۲۷	شیخ بھول	شیخ بھول او در رسول خانی شیخ بہلول نوشتہ است -
۲۸	شیخ فیروز	
۲۹	شیخ بہاؤالدین	
۳۰	شیخ ابوالخیر	ایشان متوطن شکوہ آباد ضلع آگرہ ہستند -
۳۱	شیخ ابوالفتح	مخاطب بہ تیغ جنگ شمس الدولہ شمس الملک و شمس الامرا شدند شہامت رفیق پدر و جاگر نواز و ترقی بخش ملازمان بودہ اند کہ آن تاثیر ہنوز در خانوادہ ایشان موجود است -
۳۲	شیخ فخرالدین	المخاطب بنام جنگ خورشید الدولہ شمس الملک شمس الامرا امیر کبیر ایشان

کیفیت	نام	شمار
را از بطن بشیر النسا بیگم صاحبه صبیهٔ نواب غفران مآب سه فرزند شدند یکی محمد رفیع الدین خان بهادر که الحال عمدة الملک امیر کبیر شمس الامرا نامور جنگ بهادر عرف منجهلے میان اند۔	شیخ رفیع الدین۔	۳۳

دوم محتشم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ مرحوم بوده اند سوم محمد فرید الدین خان
مغفور بوده اند که در عین شباب ازین جهان فانی بدار الملک جاودانی شتافتند رحمهم الله
و سلطان الدین خان مغفور را دو فرزند هستند یکی بشیر الدوله بهادر عرف شاه صاحب این
سلمهم الله المنان ایشان را دو فرزند امسال شده اند اما فقیر را از نام ایشان هنوز آگهی نیست
دوم محتشم الدوله بهادر عرف بهوکاری میان سلمه الرحمان و عمدة الملک بهادر را هنوز اولاد نیست
و دو فرزند شمس الامرا شیخ فخر الدین خان بهادر دیگر اند یکی محمد بدر الدین خان بهادر عظیم الدوله
رفعت جنگ بوده اند که لاولد برحمت حق پیوستند دوم اقتدار الدوله وقار الامرا محمد رشید الدین خان
بهادر جنگ ایشان را دو پسر اند یکی خورشید جاه بهادر عرف شبلی میان دوم محمد نظیر الدین خان
عرف خواجه پادشاه که عمر دوازده ساله الحال دارند و خورشید جاه بهادر را دو پسر اند یکی بنام
محمد فضل الدین خان بعمر یازده ساله دوم محمد حفیظ الدین خان بعمر قریب [illegible] ساله نبیره حضور پر نور
سلمهم الله تعالی فقیر را در خدمت این بزرگ زادگان مجالست نیست که اوقات و خصائل ایشان
به نگارم مگر دو بار نواب محتشم الدوله بهادر را دیدم و مهذب یافتم اگر صحبت ارباب علوم
و اصحاب قلوب بیشتر میسر [illegible] عجب که بحکم کما بدأکم تعودون باز فیضان اسلاف جمع کنند اگرچه چندی
روزانه در صحبت عم بزرگوار خود امیر کبیر بهادر باشند بلاریب قابل و لائق شوند زیرا که صحبت را
اثر تام است حضرت ابو البشر صلوات الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که در صلب خود از ذریات
نیکها و بدها همه داشتند اثر صحبت بد القدر شد که در خطا افتادند و تاثیر نیک آن شد که بدعا افضل

اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم با نجبت مع ذریات تبع خود داخل خواهند شد و لطیفیست که اولاد کرام
اگر مبتلا باشند بلیات محض بصحبت نا اهلان ست و صحبت صالح ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند
مار بد تنها همین بر جان زند ﴿ یار بد بر جان و بر ایمان زند ﴾ اگر بچگان همیشه اخلاق محسنین بعالم
عامل در مطالعه دارند و بزرگان شمائل اتقیا و کیمیای سعادت و العبد شام مجمع خردان کرده بخردان
و مجلسیان شنوانیده باشند صحبت که همه همه درست شود و ضروریست که در صحبت بچه‌های خود
منصبداران معمر متقی و مردمان تجربه کار هر قسم که صحبت ایشان منتج نیک و فائده بخش دین و دنیا
باشد مقرر فرمایند و اکثر در مطالعه هر یک تواریخ هر قسم و هر ملک باشد تا اخلاق و عزائم ایشان
درست شوند و بعد حصول علوم صرف و نحو و منطق و حساب و هندسه و مساحت و نقشه کشی و فقه
و اصول و حدیث و تفسیر و از علم جر ثقیل و فلاحت و طب و عمل آن فرو نگذارند و هم از کسب شیوخ
و فن سپه گری معطل ندارند و چنان تقسیم اوقات فرمایند که یک لمحه مهمل نگذرد و ضائع نگردد و مردم
خوشامدگو را هرگز در صحبت ایشان نگذارند که طفل خراب می شود زیرا که در صفات اطفال بیان کنند
که صاحبزاده در سنی کلام الله شریف و میزان و منشعب و در فارسی کریما و انشای خلیفه خوانده اند
و ندانند که اظهار چیست نعت است یا مذمت و اتالیقان در حق این وصافان چه خواهند گفت
اگرچه منعوت لنفسه بسبب قصر قامت ذات بابرکات مصدر الخیر و مظهر الحسنات امیر الامرا بهادر ظلهم
را عجیب لطیفه عقلیه پیدا فرموده است که اوقات خود را از اشتغال و اذکار و عبادات طریقیه و ملاحظه کتب
حکمیه و مذاکره تواریخ علما و حکام و التزام خیرات و فواتح مشائخ کرام و اوراد شیوخ عظام دمی نمیگذارند
و فیض لازمی ایشان بخلائق در هند متعدی گردیده است مقررات درگاهها که از آبا معمول است بهمه جا
میرسانند و در انعام الهی عم نواله بواسطه خود بدولت و عالمی را شامل میفرمایند بارک الله فی اعمالهم
اگرچه امیر ابن امیر اند مگر اتباع شیوخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند گویند خوراک حضرت
ایشان پنج توله است گویم چه عجب که فریدی مشرب اند قدس سره از سنجات سبب نحافت
و نقاهت برداشت مشکلات مشکل افتاده با اینهمه ضعف صباح بر خاستن و در عبادات و اوراد

و تحریر مشغول شدن هست و جانب ایشان ست دانشمندی ایشان را همه حکام و دانشمند فرنگ
پسند فرموده تحسین و آفرین مینمایند تفصیل این اجمال انشاء الله تعالی در احوال نواب مختار الملک بهادر
خواهد آمد که احوال وقار الامرا بهادر نیز نگارم سببش آنکه احوال مفصل ایشان را خود رشید الدین خان
در کتابی مبسوط نشاهد و بنوشته است مقابل آن حاجت تحریر فقیر نماند مگر اینکه گویم انشاء الله تعالی
در احوال ایشان مختصری جداگانه همچو تاریخ بقول خواهم نوشت **فصل** در احوال زبدة العقلا و سلالة
الاذکیا قدردان ارباب فهوم جامع اصحاب علوم نواب شجاع الدوله مختار الملک سید تراب علیخان
سالارجنگ بهادر دام فیضانهم و سلاسل آبا و اجداد ایشان مع دیگر احوال که در زمانه مختاری ایشان
واقع شده بدان که سلسله اجداد ایشان از خواجه اویس قرنی عاشق رسول مقبول صلی الله علیه و آله
وسلم رضی الله عنه شروع میشود تا بایشان میرسد و مخفی نیست که جد امجد نواب معلی القاب ممدوح الشان
عاشق رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم خواجه خواجگان سرخیل جماعت تابعان حضرت خواجه اویس قرنی
بوده اند رضی الله تعالی عنه فرموده سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم در شان ایشان که بیاید
حضرت شما از یمن او را نام اویس و نباشد او را در یمن سوای مادر و باشد او را بیاضی که دعا کرده باشد
بحضرت حق تبارک و تعالی و صحت بخشیده باشد حق تبارک و تعالی او را از آن مرض مگر بقدر دینار
و درهم سفیدی باشد پس هر که از شما او را ببیند باید که از او مغفرت طلبد برای خود انتهی و در سال
سی و هفت هجری در جنگ صفین شهید شدند

سلسله جدی زبدة الاذکیا سلالة الامرا جناب فیضمآب
شجاع الدوله نواب مختار الملک سید تراب علیخان بهادر
سالارجنگ لازال شموس اقباله طالعة ما بزغ اقمار فضاله ساطعة

نمبر	بنام	کیفیت مختصره
۱	عاشق سرور کائنات فخر موجودات صلی الله علیه وآله وسلم خواجه خواجگان حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله تعالی عنه —	

شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۲	علی		۲۰	عبدالرحمن	
۳	عبدالرحمن		۲۱	عبدالملک	
۴	عبدالرحیم		۲۲	عبدالرزاق	
۵	باسط		۲۳	شیخ نقی	
۶	سمعون		۲۴	عبدالمنان	
۷	اماره		۲۵	شیخ اویس	
۸	زید		۲۶	شیخ محمد علی	
۹	نقی		۲۷	محمد باقر	
۱۰	عسکری		۲۸	محمد نقی	
۱۱	اویس		۲۹	شیخ محمد شمس الدین حیدر	
۱۲	ابراهیم		۳۰	محمد صفدر	
۱۳	اعمران		۳۱	علی زمان خان	مخاطب بسعید یار خان بهادر منیر جنگ منیر الدوله منیر الملک امیر الامرا مدار المهام سرکار آصفیه
۱۴	شاه روح				
۱۵	باقر				
۱۶	احمد				
۱۷	ابراهیم		۳۲	سید محمد علیخان	پیش پدر بزرگوار خود برحمت حق پیوستند
۱۸	اسمعیل				
۱۹	باسط		۳۳	سید سراج علیخان بهادر	

ولادت نواب سالار جنگ بهادر در سال یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری شد که ازین مصراع خویش
اسلوب ظاهرست ع این گوهر گرامی زیب وزارت آمد بحساب جمل صد و آن یکسا بزا

دو وصد و چهل و یک شد آن سال هجری ولادت با سعادت ایشان است بعد چندے سایهٔ پدری را از فرق ایشان برداشته بظل تربیت عم امجد ایشان قضا و قدر در آورده مظهر کمالات فرموده نواب سراج الملک بهادر مرحوم بعمر بست و هشت سال بهر نوع پرورش فرموده بکمالات و نکات و دستورات مختاری و دیوانی آگاهی بخشیدند تا آنکه بسن بست و هشت سالگی رسیدند و سراج الملک بهادر ازین عالم گذران آنجهانی گردیدند ایشان بالطاف خداوندی نواب فیضمآب غربا پرور عدل گستر جناب آصف جاه نظام الملک ناصر الدوله بهادر بر عهدهٔ دیوانی بشعبان المعظم سال یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری ماموری شدند که در ینولا عرصهٔ پانزده سال شده است درین عرصهٔ قلیل عهدهٔ خویش ایشان پل هم ساختند و گنج هم بنام حضور پر نور و هم بنام خود دیگر آبادان کردند و دفاتر مال و مجلس مال و تعلقداران درجهٔ اولی و ثانیه و ثالثه و تحصیلداران در صیغهٔ مال و امنا و مهتمان در صیغهٔ فوجداری مقرر فرمودند و هم دار الانشا و هم محکمهٔ متمم مال و هم محکمهٔ معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمهٔ تقسیم تنخواه منصبداران و محکمهٔ فوجداری ماموری نمودند و هم فوج گوشهٔ محل را بکمال قانون آراستند و محکمهٔ دیوانی خرد و هم محکمهٔ عدالت بزرگ مقرر فرمودند و نظما را بمشاهرهٔ پنج پنج صد روپیه ماهوار نواختند و دار القضا را بکمال رونق بخشیدند و دو کوتوال یکے اندرون بلده دیگرے بیرون بلده مقرر فرمودند و زیر ایشان نائبان و زیر ایشان منصفان و زیر ایشان مهتمان و زیر ایشان امنا مع جمعیت کثیره مامور فرمودند و نظم شارع به ترتیبے که می بایست بماموری چوکیها پیادگان و سواران و امنا برای حفاظت راه و مسافران مقرر فرمودند باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجرمان غارتگران وغیره مع مال گرفتار مے آیند و بسزا میرسند در زمانهٔ سابقه مجرمان علاقهٔ امرا و جاگیرداران گرفتار نمی شدند بحکمت عملیه و تدابیر صائبهٔ نواب صاحب ممدوح بیشتر در فوجداری گرفتار می آیند و بسزا و جزا می رسند قاتل واقعی مقتول و سارق محبوس و مقید می شود و پیشتر هر چه مال بر آمد مے شد بمالک نمی رسید حالا با نتظام جناب ممدوح اگر کچھ بر آمد میشود بمالک بعد اخذ رسید داده

میشود و تنخواه هریک ملازم هر قدر که ماهوار او باشد ماه بماه و بلا تراخی میرسد همچنین از منصبداران
هرکرا ماه بماه مقرر ست ماه بماه و هرکرا سه ماهی مقرر ست بروقت خود می یابند و مساجد متعلقه
دیوانی بماموری امام و موذن همه آباد اند و بکسے تعرض نیست بهر مشرب که باشد بیشتر فتوی بر
مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله میشود و هنود و ان بعض مقدمات حصص شاستر خود فیصله میخواهند
برای تصفیه ایشان شاستریها مقرر اند الا در مقدمات خون شفعه فیصله فتوی بر حکم شرع
شریف میشود و آبادانی افضل گنج و مختار گنج و بازار پل افضل گنج و پل افضل گنج تعمیر در عهد
ایشان شد و دار الشفا و فضل گنج و تعمیر کهنه و مدرسه و رچهاونی چادر گهاٹ در عهد ایشان
گردید و جهنده لشکر اندر احاطه کوٹهی رزیڈنسی از بیرون در عهد ایشان نصب و سربلند شد قحط
در عهد ایشان آنقدر گردید که گندم به پنج پنج سیر فروخت شد مدد و خرچ بر تنخواه ملازمان کمتر
در عهد ایشان گردید و ارزانی هم در عهد ایشان بحسن تدبیر ایشان شد و با وجود گرانی بسیار
بکمال فراست و دانائی خود نرخ ملکے نداده اند زیرا که می ترسیدند که اگر آرندگان غله خواهند
دانست که این ارزانی غله بحکم سرکار ست غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجاے دیگر که
در آنجا گران نرخ خواهد بود خواهند برد و اینجا مزید گرانی خواهد شد اگر غله فروشان حال گرانی اینجا
خواهند شنید و خواهند دانست که نرخ باختیار خود فروشنده است بلا تکلف خواهند رسانید البته
مردمان را در بلده غله بدست خواهد رسید و از قحط بعض شهریان محفوظ خواهند ماند رزق
بهم خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگرچه گران بها گردد و پرورش غربا بتقسیم غله در عهد ایشان
هنگام گرانی شد اگر از سرکار عالی آصفجاهی اینقدر مدد رعایا نمیشد حال مردمان حیدرآباد بدتر
از احوال کسان وڑیسے گردید که رعایای بیچاره آنجا را کسے پرسان حال نشد و از خزانه عامره
سرکار چنده نداد اگرچه گورنمنٹ فی الجمله از چنده روسا و عمائد ملک هند پرورش فرموده
درین باب مراسله که نواب مختار الملک بهادر بنام صاحب رزیڈنٹ بهادر روانه فرموده بود
لائق شنیدنست از اخبار لکهنو که کارنامه است نقل مے کنم بگوش جان باید شنود و بر آن وجدا

نواب مختار الملک بهادر که مشعر پرورش عامهٔ خلایق اوست هزار هزار آفرین باید فرمود و گویند
که جناب ویسرای گورنر جنرل بهادر آنرا نامنظور فرمودند اگر راست است هر آئینه الوف الوف
وجوه غور طلب است که گرسنگی رعایا و خرابی برایا منظور داشتند و بعوض پرورش نیز چند
وجه زر چندهٔ هندوستان رفع حوائج مردم آنجا بحکم شیخ سعدی رحمه الله فرمودند و خزانهٔ سرکار
را محفوظ داشتند قطعه اگر گنجی کنی بر عامیان بخش * رسد هر کدخدائی را برنجی * چرا
نستانی از هر یک جوی سیم * که گرد آید ترا هر روز گنجی * نقل مراسلهٔ گورنمنت نظام بنام سر جارج
یول صاحب سی بی انڈ کی سی ایس آئی رزیڈنٹ بهادر صاحب من گورنمنت نظام را باستماع
این خبر کمال افسوس شد که درینولا ساکنان ضلع اڑیسه بنگاله که تحت حکم گورنمنت برٹش انڈیا
اند بسبب مصائب قحط حال شان تباه است و بیان گورنمنت بنگاله این است که در ملک اڑیسه رفته
رفته شش لک مردم بسبب گرسنگی مردند و قول مسٹر ریونشاه صاحب این است که ده لک زن
و مرد از جان گذشتند سوای ازین در قلمرو سرکار انگریزی بر اکثر باشندگان بلا و این مصیبت سخت
افتاده است کسانیکه جان شیرین خود را بخدا سپرده اند پانزده لک بشمار آمدند ... این ممکن نیست که
بشنیدن این حوادث غم اندوز گورنمنت نظام را نهایت رنج و الم و فکر و تردد و غم نباشد یا آنکه
از متوجه کردن سرکار انگریزی پهلو تهی کنند و اینچنین سوانح عظیمه را شنوند و خاموش باشند
و فی الحقیقه این مناسب نیست که در ملکهای که از سلطنت ما نهایت قریب باشد و بد انتظامی
و غفلت در آن بود گورنمنت ما سکوت ورزد و از کردار ناظمان ملک هند خبری و اطلاعی ندهد
خواهش گورنمنت ما این است که نه فقط در خاص قلمرو ما بلکه در تمام هندوستان امن و امان باشد
و رعایا شادان و فرحان مانند مگر تا وقتی که سرکار انگریزی چنانکه نسبت او فی الحال عمل فرموده
است فرض منصبی متوجه نخواهد شد و مستعدی نخواهد کرد حصول اینچنین برکات عظیمه غیر ممکن
خواهد بود — رای گورنمنت نظام این است که فرض اول بر بادشاه این است که جانهای رعایا
را محفوظ دارد و چنان حکم صادر کند که بر آسودگی و خوشی و بهبودی نوعی رنجی رسیدن نتواند

واین سخن بیهوده از صد بطلان می بخشد که خواه مخواه گورنمنٹ را خیال میکند و کمال کج رفتت
برٹش انڈیا بلحاظ این امر ضروری نظر بوده است بجهت چه عالم کثیر در مصائب مبتلا گردیده
جگر گیری لکوک مردم کار می بست عظیم الشان این تفرقی است و جب الازدحام از طرف خداوند
عالم اهتمام آن امیر و سلطان عهد است اگر رفیقی ثابت قدمی همچو گورنمنٹ برٹش انڈیا آن حضور
ابا حسن اسلوب بلوا نفرامی گورنمنٹ را نسبت آن چه خواهد گفت سوای اینکه آثار خرابیهای سخت
بنظر می آمد و این فقط تجربه اولین نباشد که بر احوال ملکهای انگریزی وکار برٹش گورنمنٹ
هندوستانی گورنمنٹ را توجه کرده باشد بلکه چند سال گذشته باشند که بباعث محبت قدیم دوستانه
بجانب این امر متوجه شده بودیم که گورنمنٹ برٹش انڈیا را از جنگهای بیجا و تاراج و نهیب وا داریم
و برای بازداشتن نتایج بدانتظامی در ستمداد انضباطی حکومت خویش بمیان آئیم و مدافعت کنیم
چنانچه بر عیب واپ مادر جنوبی هندوستان چه این قسمان شد و فوج وفادار ماند و بعض و عباد
از دولت بکسر شکسته شد بر بنیاد بعض راجه و مهاراجه ها پیروی ما کرده در ممالک محروسه خود امن داشتند
و شور و شر شدن نداد به چنین طرح گورنمنٹ برٹش انڈیا را از مصائب خطرناک محفوظ داشتیم
تخفیف از ورکندیان از جادهٔ اطاعت قدمی بیرون نهادن نتوانست اگرچه در آنوقت در وسط
هند هنگامهٔ جنگ و جدال برپا بود و اشرار را سوای قتل و غارت کاری نبوده است لکوکها
آدمی دست از جان شسته بودند و بقتل رسیده و مال و اسباب تلف شده بود و رعایای
هندوستان از حکام انگریزی کمال ناخوشنود و بدگمان بود و این گورنمنٹ را اطلاع شده است
که چند ماه پیشتر ازین هنگامه که بباعث آن هندوستان سالها سال در حالت خوف خطر مبتلا
بوده است گورنر جنرل بهادر برٹش انڈیا خداوند نعمت خود ملکه معظمه دام اقبالها را نوشته بود که
در جمیع سلطنتهای هندوستانی محروسه حضور محتشم الیها امن و امان است و رعایا و برایا با انصاف
شادان و فرحان است و آنکه گورنر جنرل بهادر خبر است را مخفی کردند چون درین اخفا رغو
کرده می شود وجهی یافته نمیشود بالآخر بفضل و کرم خداوند کریم آن حاکم جلیل القدر از منزلی

عائد بران میشد خلاصی یافت درست و ظاهر است که حال رعایای این ملک دور دراز و کیفیت باشندگان این کشور بعید بحیح صحیح صحیح خبر دادن گورنران ارباب پارلیمنٹ ملکہ معظمہ را چگونه دریافت شدن می تواند زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که اینچنین ملکہ معظمہ والا جاهی غربا پروری شفیقی را که دماغش کاشانهٔ عقل و نور است و دلش بر رحم و شفقت معمور خدع دهد لیکن سالها سال بیشتر ازین بغاوت که فی الحال با سرکار انگریزی گردید فوج و رعایا مخالف گردید گورنمنٹ ما کاردار گورنمنٹ برٹش انڈیا دیده نهایت خوف و افسوس میکرد و معلوم میشد که انجام بد خواهد شد و مفهوم میگردد که گورنمنٹ برٹش انڈیا که بسلاطین قرب و جوار خود دائما می جنگد و در خصومت مصروف بوده است ارادهٔ افزونی ملک خود می داشت و کسانی که در حفاظت ملک او میماندند خیال آسایش و آرام آنها کمتر می داشت و قدم بر منفعت خویش می گذاشت و لیاقت حکمرانی که گورنمنٹ برٹش انڈیا را بر ملک ماتحت خود بخوب ترین وجه حاصل بود آن همه گورنمنٹ با بخوبی روشن ماند و تا مدت دراز گورنمنٹ ما کمال رنج و تاسف می دید که گورنمنٹ برٹش انڈیا را اکثر اراده شد که ملک همسایگان بی قصور خود را فتح کند و ضبط نماید که افزایش محاصل شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاصی یابد رفته رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور گرفتند که اندیشه گورنمنٹ ما راست و درست شد و جب الاذعان آمد یعنی هر علت دست انداز کردن دیگر ملکها قرار داده بودند بسبب غفلت انتظام خود در خانهٔ ایشان ظاهر شد و نتیجه آن شد که بر برٹش انڈیا قرض بسیار گردیده و در محاصل نقصان و کمی آمد و لکوکها مردم را بد گمان و ناراض یافتند۔ در سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی جناب ملکہ معظمه دام اقبالها که نام نامی ایشان را تعظیم و تکریم ضروری است و شهرهٔ رحم دلی ایشان در دور و نزدیک مشهور است اشتهاری بدین مضمون جاری فرمودند که ایسٹ انڈیا کمپنی بوجه بد انتظامی موقوف کرده شود و گورنمنٹ برٹش انڈیا از جنگ و جدال و غارت و نهب دست بردارد و حکمرانی بدانائی و انصاف بر رعایا کند و با بادشاهان قرب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بد خواهان خود هم چرب زبانی کنند

باین طرح گورنمنت انڈیا ناچار امورات جنگی خود را ترک کردن صلح ورزی افتاده و بحال متاع
گذارجگان ضلع جو نیک خوبجبر بدست می رسیدا آن را بگردانیدن لازم آمد فلهذا گورنمنت
بے پروائی و کاہلی را عادت اختیار کرد و در قحط خبر رعایای مجبور مطلقاً نگرفت و غفلت
برتش انڈیا پانزده لک آدمی گرسنه از جان گذشتند حکام مطلقاً بند و بست آن کردن نتوانستند
تاہم ممکن است که نواب گورنر جنرل بہادر مثل سابق جناب ملکه معظمه انگلستان تا می شان شہره آفاق
است نوشته فرستاده باشند که بفلان فلان حکمت و تدبیر و لیاقت و مستعدی و مدد گورنران تحت
قحط رفع و دفع شد بلکه کثرت ہر شی است اکنون خلائق مطمئن و شاد است ہر خبر و آرزی رعایا که گورنر جنرل
و گورنران صوبه ہای مختلفه زیر ایشان ہمیشه مینمایند باعث آن رعایا نہایت خوش و خرم می مانند -
لیکن گورنمنت ما را یقین میشود که گورنمنت برتش انڈیا بعد این مصیبت خوفناک که بر لکوکها رعایا
او نازل شده این سخن را فہمیده باشد که ہر گاه ملک بسیار در قبضه او آمده است بران حکمرانی
و خبرداری مناسب و سعی و کوشش دشواری شده است پس باین وجه گورنمنت ما اگر گورنمنت
برتش انڈیا درخواست میکند و ہیچ پس و پیش نیست که گورنمنت ما در واپس کردن صوبه برار
کنند - درست است که از چند سال گورنمنت ما بند و بست صوبه مذکور را گورنمنت برتش انڈیا
تفویض کرده بود لیکن بدانست ما اول فرض ما خبرگیری رعایاست که غرض و فائده آن را عہد
و پیمان ہر چند که مضبوط باشد تفوق حاصل ست - ما را نسبت رعایای خود خوف کامل است
زیرا که آن برایا تابع گورنمنتی است که آن نصف رعایای یک صوبه کلان را در گرسنگی انداخته بمردن
درساخته و ناحق بجمیع روپیه خزانه پرداخته گو بغرض فائده رعایای سکنه برار مستحق این است
که خبرگیری آنها در دست اقتدار خود گیرد تاہم گورنمنت ما گورنمنت انگریزی مطلع میکند که میعاد
اقرار نامه که نسبت انتظام صوبه برار بعمل آمده بود در سال یکہزار و ہشت صد و پنجاه و نه عیسوی
ختم شد وقتی که ٹهیکه ہندوستان از کمپنی موقوف شد زیرا که اقرار نامه صرف با کمپنی شده بود
بعد برخاستگی کمپنی نوعی آن موثر نمانده ملکه معظمه وکتوریا دام اقبالها که ... ثانی ...

همیشه برقرار گذاشت اشتهار فرموده جلاله اقرارنامه ها و صلحنامها که انگریزی کمپنی انعقاد کرده بود بحال
و منظور داشتند مگر گورنمنٹ ما از طرف خود کدامی عهدنامه نوشته بگورنمنٹ ملکه معظمه در هندوستان
نداده است بر طبق آن انتظام صوبه برار در سال مذکور یعنی ۱۸۵۳ء بنام ما منتقل گردید مگر از طرف
ما باختیار گورنمنٹ انگریزی ماند منشاء گورنمنٹ ما آنست که از طرف هر دو گورنمنٹ یک کمیشن
برای تحقیق و اثبات دعوی گورنمنٹ نظام بابت معامله اضلاع کرنول و میسور که بر گورنمنٹ
انگریزی واجب است مقرر کنند۔ آرزوی گورنمنٹ ما است که نسبت ملک میسور گورنمنٹ
انگریزی را هر چه قصد باشد بان اطلاع بخشند و اگر منشاء گورنمنٹ انگریزی مثل تحریرات
دفاتر باشد که مسند نشینی متبنی مهاراجه میسور منظور بود پس صلاح گورنمنٹ ما اینست که بعد رحلت
مهاراجه میسور از طرف هر دو گورنمنٹ برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کمشنر مقرر شوند اگر موافق
رای گورنمنٹ ما و گورنمنٹ انگریزی تقسیم شد پس ظاهر است که ازین کار فائده کثیر خواهد شد
و درین معامله هر تجویز که گورنمنٹ انگریزی خواهد کرد آنرا گورنمنٹ ما بلا تاخیر منظور خواهد کرد
رای گورنمنٹ ما این است که در انتظام حال گورنمنٹ انگریزی را تسلیم کردن بر چه قدر رسید تا که آن
خوفناک مصائب که پیشتر گفته شد بظهور نیاید و که رعیه تکلیف فاقه کشی برندارند موافق مشوره
گورنمنٹ ما تسلیم این است که گورنمنٹ انگریزی حدود ملکی خود را که در [illegible] سپرد شده اند و با جا
انتظام آمدن نمی توانند کم کنند۔ گورنمنٹ نظام را با هیچ چه انتظام ملک ما ورلیه ملحوظ خاطر است
تا معاملات آن صوبه آفت زده بهر طرز بهتر آیند و مصیبت زدگان را آسایش شود و در تکلیف نباشند۔
و ازین امر نوعی انکار نیست که محاصل آن ملک بعد اخراجات هر قدر که باقی ماند بخزانه گورنمنٹ
انگریزی جمع شده باشد گورنمنٹ ما این همه سخنان دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط
که از مدت دراز مستحکم شده است قائم و اخلاص و یکجهتی دائم باشد و سوای ازین چون در ایام غدر سال
یکهزار و هشت صد و پنجاه و هفت گورنمنٹ ما امداد و اعانت بگورنمنٹ انگریزی کرد پس فرمه دار
دعوایهای تمامی رعایای هندوستانی بر گورنمنٹ ما واجب شد و مقتضای انسانیت نیز همین

است که مصیبت هر کس را برابر دانند و تحریکات اعلان مرحق و جواب چشم‌پوشی نکنند و درخواست
گورنمنت بارازان صاحب است که بنظر مهربانی مضمون نمبر رساله بحضور گورنمنت هند و وزیر اعظم
و جناب ملکه معظمه وکتوریا دام اقبالها بفرستند بلکه وکلاست تحریر فرمایند دستخط سالار جنگ
گوپیم و مهر نیپال ولی عهد بهادر در هند دوره فرموده باشند و کاغذ اطلاعها که از گورنمنت هند
بحضور ملکه معظمه دام اقبالها می رسند همراه باشند و از گورنر جنرلان تجربه کار سابق و از عهده داران
آزموده کار خاک هند از هنگام ورود هند بمصاحبت باشند و تصدیق مطالب محرره گورنر جنرل
بهادر بحکم قضیه این سرزمین شده باشد و بخصوص نوعی مبالغه راه نخواهد یافت و حق بمرکز
خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره بمشاهده خواهد رسید با مضمون باشد که موافق طبع
نویسنده می باشد چه حاکمی اگر از کسی راضی میباشد تعریف او می نویسد گو با دیگران مذمومی باشد
و اگر از کسی ناخوشنودی باشد مذمت او می نگارد گو حقیقت موصوف بصفات حمیده باشد
و هرگاه تحقیق به سر موقع رسیده باشد و رعایت تحقیق احوال ممدوح باشد مسموم کند اوصاف ظاهر
خواهد شد از آنجمله یکی محرر اوراق است که با حکام که پیش از غدر بوده اند و نوشته اند که کسی
نهایت مستعد و بادیانت و کارگزار و عدیم المثال است و بعده حکام هنگام غدر نوشته اند که مجهول و سست
است و بعد از غدر باز نوشته اند که نهایت مستعد و کارگزار است و انصاف پسند و حق جوست پس
بر تحریر کدام حاکم اعتماد کرده شود و اگر تحریر حکام غدریه او وثوق داده آید کثرت رای اولین و آخرین
باطل می شود و چگونه میتوان که اجتماع اکثر ثقات بر غلط بوده و بر تجربه اجاد خدمت سالها سال که
بامانت و دیانت کرده است و عمر خود در خیرخواهی سرکار و خلائق بسر رسانیده و مبرا باخرج کرده در دو کرده اند
و حال مزاج حکام هنگام غدر که بوقت تحقیقات نیکو روشن است که برآشفته و نافرمانی از جان گذشته می شد
زیرا که آن زمانه وقت وبا بوده هر جسم عقل را که عقل مجهول حکمای ملازمین انگریز باد سموم اضطراب
مرده و افسرده بیشتر کمتر عقلا از حکام بوده اند که عقل ایشان آن وقت زنده مانده باشد ورنه
جان عقل همه جبل را مرض سکته عارض بوده است الحال که هنگامه صحت عقل ست اگر از [illegible]

نفر بانید و سعی و مشقت بست و پنج ساله نوکری مرا ضایع کنند و مرا از علوفه منصب که باصطلاح زمانه
حال پنشن گویند محروم دارند پس انصاف آن بجز خدا از که خواهم و با علان اشتهار و هم که برای
ملازمان مستعد و کارگزار دیانت دار انگریزی من بیکی عبرت باشم حال مرا ببینید و از من عبرت گیرند
دگویم کسیکه درین سرکار انگریزی کار مستعدی و دیانت و امانت و چستی و چالاکی نموده باشد
نتیجه قدردانی ادا این خواهد بود که در گرسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط
دیگر در عهد نواب صاحب بهادر در چهاونی سرک بطوری تیار شده است که سواریان میان او
روند و مردمان پیاده پا بر کناره آن که سرکی سنگین مستقیم خورد ساخته اند روان شوند که چپقلش برای
روندگان نشود دیگر در عهد ایشان بر شارعی عام چهاونی تا پل افضل گنج برای روشنی
شب روندگان نورچینی ایشان قنادیل آویخته اند که رهروان همچو روز در روشنی آنها بفراغ
خاطر خوش رفتار باشند دیگر در عهد ایشان عیسائیان کلیسائی وسیع و رفیع برای عبادت
خدای مطلق قریب سانچه توپ ساخته اند دیگر در عهد ایشان چهاونی فوج آئینی در گوشه
متصل فتح میدان مقرر شد و قواعد آئینی در آنجا می آموزند و هنرهای سپاهگری را روزانه مشق
میکنند دیگر در عهد ایشان عهدنامه جدید نوشته شده است خلاصه آن اینکه هر خاطی و باغی یا خونی
از ممالک برتش گورنمنت گریخته در ملک نظام رود یا ازین ملک گریخته در عملداری انگریزی آید
کارپردازان هر دو ناظمان طرفین گرفتار کنند و هم طلب بلا تامل فرستاده باشند چنانچه از طرف جناب ولیسرای
نواب گورنر جنرل بهادر جناب ٹمپل صاحب بهادر مجاز تحریر اقرارنامه شده و از طرف جناب
والا خطاب بندگان عالی حضور پر نور نواب افضل الدوله نظام الملک بهادر برای تکمیل شرائط
نواب سالار جنگ مختار الملک بهادر مختار گردیدند پس این هر دو معززین با اختیار شرائط
اقرارنامه باتفاق نوشتند که طرفین را منظور و مقبول گردیدند شرائط عهدنامه جدید
اول اینکه بر جا است شرائط عهدنامه اهالیان برتش گورنمنت و نظام دکن بآئین دوستی
محبت و موافقت و مرافقت باستقلال و اتفاق عمل پیرا باشند تجاوز و تفاوت شدن

بند دوم اگر کسے مخطی از رعایای برٹش گورنمنٹ شدہ گریختہ در ملک نظام پناہ گیرد در شہر
یا در بادیہ علانیہ یا مخفی باشد در صورت طلب اہالیان برٹش گورنمنٹ کارفرمایان ملک نظام آنرا گرفتار
کردہ تسلیم نمایند بدین باب برٹش گورنمنٹ ہم خاطی غیر رعایای نظام حسب طلب کارپردازان سرکار نظام را
تفویض نکنند الا اگر قومیت و ملت خاطی مذکور شک کرامی عنوان واقع شود در آنصورت ترقی
معدلت و نصفت الحاظ کنند اہالیان طرفین وقت طلب مقید کردہ تحویل کردن لازم و
ضرور دانند سوم کسانیکہ مقروض شدہ یا زدوکوب نمودہ بگریزند یا خاطی کہ از قبیل شرط چہارم نباشند
آنہا را گرفتار کردہ سپردن طرفین را ضرور نیست این دستور حسب التعمیل نباشد چہارم اگر باشندگان
ممالک برٹش گورنمنٹ یا ملکی کہ زیر فرمان گورنمنٹ است مرتکب خطیات مرقوم الذیل شدہ در ممالک
نظام روند - یا ملکی کہ تحت نظام است باشندگان آنجا مرتکب یکی از جرائم ذیل شدہ در قلمرو اہالیان
برٹش گورنمنٹ پناہ گیرند پس چنین کسان را بروقت طلب ناظمان سرکارین گرفتار کردہ بحراست کاملہ از
حدود خود ہا برسانند تفصیل خطایا غدر و ہنگامہ کردن خون کردن اقدام قتل
زنای محصنہ ایذای جسمانی زخمی کردن تراشیدن عضوی ڈاکہ زنی ٹھگی لوٹ کھسوٹ
نقب زنی فتنہ گری سرقہ زیادہ از صد روپیہ سرقہ مویشی دروازہ شکنی بقصد غارتگری آتش زنی
جعل سازی دستاویز جعلی ساختن یا ساخت کنانیدن سکہ قلب ساختن یا تیار کنانیدن خیانت -
ہمچنین خاطیان اگر مو شدہ یا مددی وہدان ہم مجرم متصور شود ضرور سزا یابد پنجم بغیر طلب و خواست واجبی
و بلا شہادت خاطی را گرفتار کردہ سپردن سرکارین را لازم نیست باید کہ پیش از تفویض خاطی دریافت این امر
کنند کہ بباعث ہر خطائی کہ آن گرفتار شدہ است اگر چنانچہ در آن ملک میکرد موافق عدل و رواج آن ملک
مستحق سزا میشد یا نہ ششم تا وقتیکہ کسے از رعایا ہر دو ہای بطلاع اشتہار دادن عہدنامہ بیکدیگر اطلاع
ندہد تا آنزمان این عہدنامہ جاری نگردد و مجال باشد کسی را تعمیل آن نکند ہفتم این ہمہ بند و بست کامل
و عہد و پیمان و اتفاق مدام جاری و مرعی ماند کسی از عہدہ داران قصد ترمیم و تنسیخ آن نکند فقط دیگر در عہد
ایشان فصحا و نامدار و شعرای خوش گفتار از دکھنی نژادان و ہندی استادان و مدراس وطنان

وابراهی نشان برین بلدهٔ عالیه گرد آمده جمعیتها میزنند و هریک از ایشان عدیم النظیر و بی نظیر
صحبت این عزیزان مفرح قلوب خلان ست و مصاحبت ایشان که تلامیذ الرحمن اند چاشنی بخش
مذاق جان اگر از کلام مفصل هریک نوشته شود این کتاب دراز میگردد و طبع نقل مداران ملول
و ناساز بنا مختصری از کلمات این بزرگواران تحفهٔ احباب میکنم از کلام شیرین فصاحت و بلاغت
سید علی نقی ضیغم القاه الله بالفضل والکرم

قصیدهٔ مدحیه

دوش چو پنهان شد از سایهٔ شب آفتاب
گشت ز خون شفق باد نوا اطلس نقاب

چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون
یافت بتائید صبح رایت شب انتصاب

بود چو در درع ابر لمعهٔ شمشیر برق
بر زره کهکشان آتش تیر شهاب

روز که بر چتر سبز داشت همای زرزر
همچو حواصل گریخت در پر و بال غراب

چون ز حنای شفق شام شد اطلس نگار
جامهٔ کف الخضیب کرد سیه چون خضاب

نقطهٔ عیوق در دائرهٔ آسمان
راست چنان مینمود چون خط ساغر شراب

خنجر بهرام در پشت اسد خسته چون
چابک بهرام گور در شکم شیر غاب

گرگ سحر خفته خوش بر دم سنجاب شب
شیر فلک کرده تیز به سگ جبار ناب

جرم هلال آن زمان سوی افق شد روان
چون متولای باد زورق زرین بر آب

جلوهٔ هلال صیام کرد چو ابروی یار
تا بشارت دهد مژدهٔ عید از ایاب

یا که به انگشت لعل مرکب صفدر دکن
بر لب دریای قیرگاه مسیر از شتاب

حضرت مختار ملک آنکه جهان خواندش
تیغ گهر وار دین صفدر همایون جناب

آن که بدو می کند ملک دکن افتخار
وان که ازو میزند لاف شرف انتساب

سایهٔ حلمش دهد چرخ فلک را ثبات
سرعت عزمش نهد در دل قطب اضطراب

شحنهٔ انصافش از جبر کند بر خواص
مے برد از دل نشاط در سر آرد گلاب

و علی آله و اصحابه بعدد کثیر او سلم علیه و علیهم سلاماً کثیراً برگزیده هر بزرگ و خرد و منظور نظر حضرت فرد الصمد مولانا غلام امام شهید سلمه الله المجید الحمید وطن ایشان قصبه امیتھی از مضافات لکھنؤ ست ملک الشعرای هند و سرآمد سخنوران آنجاست قصیده مدحیه می نگارم لائق شنیدنیست قابل دیدن تا ناظران بدانند که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان درین ایام دیده نشده و آن این ست بر وضع شاه سخنوری استاد انوری

قصیدهٔ مدحیه

عیدست و شیشه شد فلک و ساغر آفتاب
از باده آفتاب تر او دور آفتاب

عیدست ماه نو زده چشمک بر آفتاب
تا نور هر نظر شود از منظر آفتاب

عیدست و عیش سایه فگن شد بر آفتاب
تا آب و تاب نور فزاید در آفتاب

عیدست و صبحدم چو صبوحی کشان شفق
مستانه سر برآورد از خاور آفتاب

عیدست از کشایش بخت جهان کشا
بر روی روزگار زده دست در آفتاب

عیدست رونمای سحرست که از سحر
مرآت صبح را شده روشن گر آفتاب

عیدست و از سپیده صبح آورد بکف
صندل برای چاره دردسر آفتاب

در ساغر بلور نگر آب آتشین
در ماهتاب دیده تماشی گر آفتاب

یک کاسه کرده است به یکرنگی نشاط
شیر سپیده سحر و شکر آفتاب

از بهجت است هر طرف از اوج آسمان
قندیل‌ها فروز ببام و در آفتاب

تا شهره را برقص در آرد بپای شوق
دارو بدست دائره رامشگر آفتاب

از بهر خواب ناز عروسان نوبهار
از نور گستر و بچمن بستر آفتاب

یا از پی خرام سهی قامتان بباغ
چیدست این بساط طرب یکسر آفتاب

نی نی غلط که پاس ادب بخششش نداد
از دوش خویشتن فگند چادر آفتاب

سرگرم آرزوی زمین بوسی ست و بس
کانداخت است بهر ره بستر آفتاب

آری بساط سجده همی چیند از نیاز / ساید جبین عجز بخاک در آفتاب
تا پای شهد وزیر ممالک باحتشام / گسترده فرش راه بچشم و سر آفتاب
سالار جنگ آنکه بلوح جبین صبح / نامش نوشته هست بآب زر آفتاب
مختار ملک مملکت آرا که هر سحر / سر بر خطش نهاده چو فرمان بر آفتاب
فرمانروای ملک دکن کز فروغ او / هر ذره ره است درین کشور آفتاب
لشکر کشی کزو طلبد بهر تاج فخر / با صد نیاز گرد ره لشکر آفتاب
دریادلی که آب ز خارا برآورد / پنهان اگر بکان بنهد گوهر آفتاب
تا خطبه خوان مدح و ثنایش فلک شود / محراب ماه نو شده و منبر آفتاب
پیوسته بهر طوف درش چرخ میزند / پیچد بهوای دور تسلسل در آفتاب
صبح از تجلیش تتق نور بسته است / آئینه را گرفته بسیمین در زر آفتاب
از قهر او نشست بخون شفق سپهر / از مهر او شگفت چو نیلوفر آفتاب
افتاده بر درش ز گهر بیشتر نجوم / استاده در برش ز سها کمتر آفتاب
هر قطره دارد از کرمش بحر در کنار / هر ذره دارد از قدمش در بر آفتاب
از خاک هر زمین که بر آن نقش پای اوست / گلهای افتخار زند بر سر آفتاب
خوانند تا حدیث فروغ رخش ببزم / آئینه گشت در کف اسکندر آفتاب
شبهی که میرود سخن از شمع محفلش / پروانه سان زند بهوایش پر آفتاب
از بیم تیغ او که خورد خون صد نهنگ / سرخاب وار بال کشد بر سر آفتاب
بر آسمان ز گرمی رو مهای اسپ او / افگنده است نعل [illegible] آفتاب
آتش نهاد آب خصال و هوا سرشت / با خاک پای او شود هم سر آفتاب
با مبتدا خبر دهد از منتهای سیر / اینجمله داشت هست ز من باور آفتاب
هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد / هم در فلک نوردی او مضمر آفتاب

همراه خود چو سایه فلک را نه جا برد — بر پای او اگرچه شود لنگر آفتاب

لرزیده از مهابت او بر خود آسمان — گردیده از صلابت او مضطر آفتاب

زنجیر کهکشان بود و شش ماه نو کجک — اندر ضمیر زنگله اش مضمر آفتاب

جز نور تو بجوصنهٔ زرین زرفشان — مه را که دیده است درخشان ورا آفتاب

با جاه بلند تو نازش کند مدام — مانند آسمان که بنازد بر آفتاب

ایوان تو که رشک سپهرست زیبدش — بر طاق او چراغ فروزد گر آفتاب

باره دری بلندتر از نه فلک که ماند — بر اولین دریچهٔ آن ششدر آفتاب

آئینه خانه خانهٔ آئینهٔ دل است — عاری بود بر آئینه زین جوهر آفتاب

تا رونمای مقصد روشندلان شود — از صبح زد بر آئینه خاکستر آفتاب

آئینه وار گشت ز مهر آئینه را بحسن — هر هفت کرده است زنه گوهر آفتاب

از یک دو چار گشتن باره دری بود — در هشت و چار برج فلک ششدر آفتاب

حوضش برنگ آئینه سرچشمهٔ صفاست — کز شرم آب او بعرق شد تر آفتاب

آرایشی ز معتمد الدوله یافت است — کز بارگاه او طلبد زیور آفتاب

بر ذات او کمال بود منحصر چنان — کز شرق تا بمغرب تجلی بر آفتاب

از بهر پیروی بزمین و زمان نیافت — بهتر ز رای روشن او رهبر آفتاب

هر صبح آفتاب بکف برورت رسد — ای خیل چاکران ترا چاکر آفتاب

دیوان تست بسکه بآفاق نور پاش — یک فرد باطل است از آن دفتر آفتاب

مهر تو گر بلطف بگردون نظر کند — پهلو زند بموج می و ساغر آفتاب

قهر تو گر باوج فلک شعله افگند — در شب ز نار صبح شود اخگر آفتاب

جمشید چاکر تو بود جام جم کجاست — کامروز بنگرد بکف چاکر آفتاب

آبادیان ز عهد مه آباد میاهند — از نام او نشان که شنید مش باور آفتاب

ناظم علو شان ترا کز سر نیاز / بر پای پایهٔ تو نهد افسر آفتاب

هستی وزیر برتری از شان هر وزیر / خورشید اختر است و بهر اختر آفتاب

قطعه

روشندلان اگر ز وجود نظیر تو / انکار می کنند کنند باور آفتاب

زانرو که خود باین همه روشندلی ندید / بر روی خاک سایهٔ پیغمبر آفتاب

تشبیه سایه مشعر معدومی شبیه / روشن شد از فروغ بیانم بر آفتاب

ترک ادب نکرده ام ار نیک بنگرند / هرگز ندید سایهٔ پیغمبر آفتاب

یکسر سواد نظم من از فور شرح تو / در شاهد ماه دارد و در عنبر آفتاب

آب از بیان روشن من میچکد مدام / گویا کشیده است نم از کوثر آفتاب

قطعه

با انوری مقابله کردم درین زمین / تا چون شکست یافت دگر آفتاب

هر آفتاب از قلم او فرو چکید / در چشمه هم فتاد از آن بهتر آفتاب

از انوری فروغ گرفت است بازمن / انصاف جو بدار نظر انور آفتاب

پاک بوده است دمن زکی کردمش هزار / بر خط من نهاده بصد جا سر آفتاب

نبود شگفت از دم گرمم اگر شگفت / من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب

زین پیشتر قصیدهٔ شمسیه گفته ام / سر زد دگر ز مطلع دل دیگر آفتاب

شمس الضحی که نام بود این قصیده را / هر شام و صبح میکندش از بر آفتاب

زیباست گر بصفحهٔ صبح از خط شعاع / از بهر این کشیده کشد مسطر آفتاب

دعوای همسری بدبیر فلک رسد / کلک مرا که غوطه زد استی در آفتاب

زور قلم نگر که به هر صفحه یک قلم / باشید همچو نقطه ز پا تا سر آفتاب

تنگ آمد و بدائره چون نقطه کرده جا / از بسکه تنگ قافیه کردم بر آفتاب

خون شد ز کاوش قلمم گر خط شعاع / پیوسته میخورد بجگر نشتر آفتاب

فربه شد از رری توانی که در ردیف / گشتست از نور گرم روی لاغر آفتاب

ای مدعی بیا قلم اینک بدست گیر / پیشم بیار داری اگر دیگر آفتاب

پوشیده نیست از تر و خشک تو از دلم / آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب

از گرم جوشی تو در افتم بز مهر پر / از سرد مهری تو نشینم در آفتاب

آخر ز همکناری ریش است ناگزیر / خاکی که را ابلهانه فشانی بر آفتاب

دانی که کیستم تو ندانی که کیستم / آنم که سکه زد قلم من بر آفتاب

آنم که در زمانه نیاید نظیر من / مشعل گرفته گرچه شود رهبر آفتاب

آنم که مهر سحر پی تعلیم نام من / خنجر و بهای فرق خود از لبشتر آفتاب

آنم که بر کلام من احسنت می زند / روح القدس که ساز دو از آن چتر آفتاب

آنم که پیش پای من از ذره کمتر است / دارد اگر ز پایه سپهری در سر آفتاب

آنم که شمع طور فروزم بداغ دل / از خانه ام چراغ برد اکثر آفتاب

آنم که در ستاره صبح بهار من / می باشد التماس برگ و بر آفتاب

سحر بیان کجا و کجا راز مدعی / در پله با خزف ننهد گوهر آفتاب

معذور هم ار حسود نه بیند فروغ من / آری ندیده است کهی شپر آفتاب

او آبروی خویش بریزد هر انجم / کی دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب

حرفی ز طعن تیرگی از کور نشنود / باشد درین معامله چون من کر آفتاب

با طبع گرم من چکند سرد مهریش / رحمت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب

میخوانم از قصیده شمشیر این دو شعر / شکر مکرر است که سوده هم در آفتاب

تحسین ناشناس نخواهد کمال من / پروای نور ذره کند کمتر آفتاب

نظمم نمیکشد ز سکوت سخن شناس / جوهری که از کسوف نیاید بر آفتاب

صبح اشود مید کجاهی زروی شهید — می دارد انتظار تو در منظر آفتاب
بردار دست بهر دعا تا بر آسمان — آمین کند ز دل صفتِ اختر آفتاب
وقت دعا خطاب بممدوح کن چنین — کاے آسمان جاه ترا اختر آفتاب
خالق عطا کند بتو فرزند ارجمند — در حسن ماه طلعت و در پیکر آفتاب
وصفش کنند اہل بصیرت که در کمال — ماه است این پسر پدر و مادر آفتاب
آن ماه را بمهر در آغوش پروری — تا هست در زمانه گهر پرور آفتاب
اقبال باد حلقه بگوش تو تا بچرخ — در هاله ماه باشد و در چنبر آفتاب
عمرت دراز باد بود تا بر آسمان — با خطِ استوار و خطِ محور آفتاب
سوزنده باد اختر بدخواه چون سپند — تا بر کند بمجمر خویش آذر آفتاب
در بزم بهر دوست بود شمع دلفروز — در رزم بهر خصم شود خنجر آفتاب
بر خشک و تر بسایهٔ مهر تو شاد باد — تا بر تو افگن است بجر و بر آفتاب

دیگر از ایکار رسالهٔ بلغای زمان و زبدهٔ فصحای دوران سخنور یکتا شاعر بی همتا ناثر بی نظیر ناظم دلپذیر شهسوار میدان فصاحت یکه تاز فیافی بلاغت صاحب دل سخن پسند مظهر سخن دلپسند اعنی سید محمد وجیه الدین خان معنی حیدر آبادی سخنان چند بطریق یادگار مے نگارم و ارباب معنی را بوجد آرم

غزل

صبح چگونه در رود بنما که همچنین — شام چه رنگ سر زند زلف کشا که همچنین
فصل بهار یاسمن چون بوسد بهر چمن — خنده زنان بسوی من زود بیا که همچنین
گفتمش ای کرشمه دان ناز تو خون کند چسان — دست نهاده بر میان کرد ادا که همچنین
دست ز دین کشیده ام کفر تو بر گزیده ام — هیچ سخنے ندیده ام نام خدا که همچنین
شد بچه رنگ غنچه را دست صبا گره کشا — از سر ناز وا نما بند قبا که همچنین
پیش مریض خسته دم چون بنمود آئینه بهم — بر رخ من بغصه ام روی صفا که همچنین

برسد اگر کسی ز تو شیفته چون کنی بگو — بر زده چشمکی بار و دلبر ما که همچنین
بر افق فلک چسان مهر بود ضیا فشان — ای مه آسمان جان بام بر آ که همچنین
فتنه بلند چون شود حشر بپا چگون شود — خلق چسان زبون شود خیز بجا که همچنین
گفت کسی بپا ست جان بهر بتان چگونه هست — آمده ناگهان نشست در بر ما که همچنین
رفت چگونه زین سرا معنی خاکسار ما — مشت غبار خاک را داده بهوا که همچنین

واین بزرگ جامع الصفات رساله در درود سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم موسومه
بصلوة النجاة فی حسان الدعوات تصنیف نموده ویکصد ویک درود دران آورده واز هر درود
تاریخی بکمال صنعت بر آورده الله تعالی اورا مقبول وخواننده ودارنده ومصنف را بثواب رسانا
ومشهور اکناف عالم گرداند از انجمله درود اول ومیانه وآخر یعنی نخستین پنجاه ویکم وصد ویکم را
هدیّة للاحباب وکتابة للثواب درین کتاب می آرم درود اول اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ
اٰلِهٖ وَاجْعَلْنِی وجیه الدین یعنی بمقابله این درود چند فائده دارد یکی آنکه شاملست بر نام مصنف
که وجیه الدین است دوم دران تخلص اوست که معنی است سوم سال ولادت مصنف است
یعنی سال یکهزار ودو صد وسی وسه هجری ودرود میانه که پنجاه ویکم است اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَعِدْ لِی نَقْلَ الدِّیْنِ بِاَنْوَاعِ اَنْمَالِهٖ درین سال یک هزار ودو صد وهشتاد وسه
هجری است وآن سال عمر مصنف وتاریخ شروع این کتاب تاریخ حیدرآباد است ودرود
آخرین اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَجِبْ جَمِیْعَ دُعَائِیْ بِدَوَامِ اِبْتِهَالِهٖ درین سال یکهزار
وسه صد وسی وسه می بر آید فقط وهم رساله بنام جدید التواریخ مشتمل در صنعت تاریخ جلوس
نواب سالار جنگ بهادر بر مسند دیوانی نوشته گویا اینهم از کارهای نمایان این افصح الفصحا
وابلغ البلغاء است از فقرات اوست سپاس بی قیاس داداری راسزاست ۱۲۶۹
که حکومت معاوله دیوان جز ابسالار انبیا عطا نموده ۱۲۶۹ ومدار المهامی ملک محدوده دکن
بجوان اقبالی لطف فرموده ۱۲۶۹ اعظم جلاله واکمل نواله ۱۲۶۹ ودرود نامحدود

بسال عالی زیبا اجو است ۱۲۶۹ که سراجا منیر از القاب جلائل اوست ۱۲۶۹ و آفتابی سایۂ کفر
انوار و جد دین محمد شامل او ۱۲۶۹ اللهم صل و سلم علی سید الانام و آله الجلیل و اصحابه
الکرام ۱۲۶۹ - دیگر از نتائج طبع مخمور باده سخن جام کش میخانه هر فن عزلت گیر از ارباب زمانه
دست کش از اصحاب روزگار و پا در دامن کاشانه عمری تلف کرده در کلام از متوسلان قدیم سرکار عالی
نظام منتسب بعالی خاندان مضاف بوالا دودمان دهلوی الاصل میر انشاء الله خان نسل قانع روزگار
واقد الاذکار فقیری گوشه نشین امیری ترک گزین دبیری خوش تحریر شاعری خوش تقریر در صنایع
و بدائع فرید میر احمد علیخان شهید مدظله قصائد و غزلها بسیار است انتخابی ازان برای تفنن طبع
دوستان و حظ خاطر ایشان خواهم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام مستر گاین بزرگ حالش شنیدنی
است و حضرت محمد و فی زیرا که السحال حالش مطابق این مقال است ع چون کمان حلقه بکاریم با چندین
هنر به زور بازو دست ما را بر قفا پیچیده است ** دانستنی است که این ستوده صفات موسوی حسب
دهلوی موطن است از منصبداران قدیم شاه هندست و در فن شعر و انشاء و عروض و قافیه و
صنائع و بدائع بهره کاملی و بعلوم عربیه و رمل و امور مالی و سلک مهارت تامه و حظ وافی دارد
کیفیت حسب و نسب آنجناب می نگارند که مشار الیه فرزند سید جعفر علیخان بهادر دهلوی خواص
نشین و جاگیردار موضع نراینه است و جد و پدر سید جعفر علیخان بهادر سید نوازش خان بهادر
منصبدار و جده او شمس النسا بیگم دختر نواب سربلند خان بهادر دلاور جنگ مبارز الدوله
مبارز الملک صوبه دار گجرات و برووه بوده و جد مادر مشار الیه سید صلابت خان بهادر
صلابت جنگ عرف مرزا خانی نبیره نواب سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ محمد شاهی
است و دختر ذوالفقار جنگ محل محمد شاه و مادر احمد شاه المخاطبه بنواب صاحبه محل بود و چونکه
نواب ذوالفقار جنگ جد فاسد احمد شاه بود در عهد سلطنت احمد شاه بخدمت امیر الامرائی
یعنی میر بخشی گری سرفراز و مخاطب بنانا بابا شد پنجاه سال میگذرد که میر احمد علیخان شهید
وارد حیدرآباد است منصبدار و مقرب غفران منزل بود و شجاعت و خطاب امیر الشعرا ممتاز

والحال ہم بدستور بعہدۂ منصبداری سرفراز اشعار در فارسی وارد و ہر دو خوش مے نگارد

اگرچہ پیر است اما عشق جوانانہ دارد از وست مہ وشہدی

غزل

انفاس گرم و آہ شرر بار چاہیئے ‎ ‎ دل کی خبر کو برق کا یہ تار چاہیئے

صنعان کا شیخ ہون مجھے اب پہننا ضرور ‎ ‎ ترسا بچہ کے عشق مین زنار چاہیئے

تو موتیان کا ہار جو زیبِ گلو کرے ‎ ‎ موتی سے آنسوؤن کا مرے تار چاہیئے

مین اور آپ ایک ہین جون عکس و آئنہ ‎ ‎ حائل نہ میرے آپ کے دیوار چاہیئے

کشتہ ہون رشک گل کا ہو گل برگ کا کفن ‎ ‎ جامہ شہید عشق کا گلنار چاہیئے

وازوست در فارسی غزل مطلع اول

ساقیا معجزۂ حضرت موسے دارے ‎ ‎ شیشۂ بادہ بکف چون ید بیضا دارے

ای دل اندیشۂ آن زلف چلیپا دارے ‎ ‎ در سر خویش ندانم کہ چہ سودا دارے

ای دل از داغ چو طاؤس تماشا دارے ‎ ‎ نہ سر باغ نہ اندیشۂ صحرا دارے

نعل و میخ ست ز کفش تو ہلال و انجم ‎ ‎ آسمان دگرے زیر کف پا دارے

غنچہ و گل نبود متصل ہم بہ چمن ‎ ‎ ساقیا ساغر مل در بر مینا دارے

غمزۂ و عشوۂ و انداز و ادا روئے ‎ ‎ چشم بد دور کہ در خود ہمہ یکجا دارے

دل من شاد کہ چون تو گل رعنا دارم ‎ ‎ وقت تو خوش کہ چو من بلبل شیدا دارے

تا ز لب حرف زنی مردۂ صد سالہ زید ‎ ‎ کن مرا زندہ کہ اعجاز مسیحا دارے

مدہ از دست دل خود کہ عزیزت دارند ‎ ‎ قدر خود زین دُر شہوار چو دریا دارے

بخت من خوش کہ بر ہمچو تو یوسف دارم ‎ ‎ وقت تو شاد کہ چون بندہ زلیخا دارے

بستہ رشتۂ زنار چو شیخ صنعان ‎ ‎ مگر اے دل غم عشق بت ترسا دارے

ہمہ عالم شدہ از پرتو رویت روشن ‎ ‎ ہمچو خورشید بر افروختہ سیما دارے

بسراغ کمرش نیست نشانت ای دل
لب اظهار تو چون غنچه نه از هم واشد
نظر آنجا که فتد باز نگردد ور چشم
کم ز فردای قیامت نبود فردایت
دل صد پاره ام البته گلوگیر تو شد
بخیه کردی دل مجروح مرا از مژگان
رنگ و خوشبوی گل و لاله و نسرین و سمن
روی تو روشن و آویزهٔ دُر در گوشت

گوشه گیری بجهان شهرت عنقا داری
ای دل غمزده آخر چه تمنا داری
همچو آئینه چه دلچسپ سراپا داری
که بقدر دا متعلق لب و قد داری
نه حنا کف بنگاو از گل حمرا داری
شهرت به که بکف سوزن عیسی داری
جمع در ذات خود ای یار تو تنها داری
جلوهٔ حسن مه و عقد ثریا داری

ای شهید از می عشقت تو مدهوشی
نه غم دین و نه اندیشهٔ دنیا داری

باقی حال این مدهوش نشهٔ عشق بر همه برنا و پیر این بلده دلپذیر روشن تر از مهر منیر است و شهیر عند السلطان والرعیت آبا لپسری عزیز الوجود دارد که جامع صفات حمیده و محمود بعلوم پسندیده است میر کاظم علیخان نام نامی وارد منصبدار است متخلص بشعله تا مدت پنجسال بمدرسهٔ دار العلوم سرکار آصفجاهی کسب فنون بکتب متداوله فارسی و عربی نموده پیش ممتحنان امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعلی امیر روشن تدبیر خورشید رکاب فلک جناب نواب مختار الملک بهادر دام الله فیضانهم لیاقت تامه حاصل کرده سند کامل گرفت در عربی نحو و صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرای کار ضروری فایده برداشت و هم در محاورهٔ نظم و نثر فارسی و عروض و قافیه حصهٔ کافیه بدست آورده اول در محکمهٔ اجرای اعمال جناب فیضمآب غربا پرور قدردان ارباب فنون نواب مرزا علی محمد خان بهادر شوستری المخاطب بمعتمد الدوله بهادر شهبندر بمبئی دام فیضهم مقرر بود و زنگ ربای انعام ایشان ماند بعد چندی بلا زبان محکمهٔ فوجداری منسلک شد آنجا کار تهذیب دفتر بر طریقه

کار از ناظم آنجا هدایت یافت انجام داده که دفتر آنجا نمونه برای ارباب دفاتر این سرکار عالی وقا
شد و بعرق ریزی این دانشمند و دیگر عزیزان ماهر و مستعدان مستنظر و مستظهر مثل مولوی
حبیب حسن صاحب محافظ دفتر و سید غلام علی صاحب و سید احمد حسن صاحب و منشی
محمد رضا صاحب و مرزا مرتضی بیگ صاحب دفتر انجمن مهذب و آراسته گردیده عزت
و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بندگان عالیشان مختار ریاست سرکار والا اقتدار
نظام بدفتر فوجداری بلده قدم رنجه فرموده ملازمان را عزت و دفتر را شرافت کرامت فرمودند
و بملاحظه آن کمال محظوظ شدند و تعریف تهذیب آن برزبان مبارک خود آورده ارشاد فرمودند
که بملاحظه تهذیب دفتر شما بلکه بلحاظ کل عرق ریزی شما که در کار حضور پرنور بسته دل می کنید
سرکار از شما نهایت خوش و خورسند است ناظم آداب بجا آورده دست دعا کشود
و بسته دل دعای مزید دولت و اقبال سرکار نمود چون ذکر تهذیب دفتر بمیان آمده قدری از
طریقه آن نیز بیان باید کرد و آن این است که اول چند کس محرر مقرر کردم زیرا که دفتر ابتر و خراب
سی ساله بوده و بهر یک محرران گفتم که کاغذ سال وار علحده کنند چون سی بسته از اوراق جمع
کردند گفتم ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال شد مثل که متفرق بوده
مقدمه وار کاغذ تاریخ جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تاریخ وار
بر فهرست و مطابق آن بر هر یک کاغذ نوشته شد و رشته بند کرده شد و بر هر مثل قیدک درست
کرده بران نشان و نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار مثله
را در یکجا برشته گنده بسته دوازده دوازده مجموعه در هر یک سال نگاهداشته بر پارچه نام سال
بسته بقلم جلی نوشته در الماری داشته شد و بر خانهای الماری هم نام سال نوشته شد
بهمین طریق جمله کاغذ سی ساله مرتب کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده به نقشه

مفصله ذیل تیارات
قائم نموده نوشته شد

نقشهٔ مقدمات فوجداری مرجوعهٔ عدالت فوجداری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن از ابتدای رمضان المبارک سنه ۱۲۵۵ هجری لغایت سنه ۱۲۶۴ هـ

نمبر شمار	نمبر مثل	تاریخ رجوع بقید ماه و سنه	نام مدعی بقید ولدیت	سکونت
علت	نام مدعا علیه بقید ولدیت	سکونت	علت	خلاصه تجویز	تعداد کل کاغذات مثل

باین طریق اگر کسی را سال مقدمه و ماه یاد باشد برآوردن مثل بسیار آسان باشد چون این خبر درستی دفتر بخدمت نواب والاجاه قدردان ملازمان رسانیده شد معترض شدند که اگر کسی را سال و ماه یاد نباشد پس چگونه مثل برآورده شود و هنوز نقص در تهذیب دفتر باقی ماند عرض کردم که باین نقص از پیشتر التفات می داشتم و برای رفع آن تدبیری می اندیشیدم مگر در تمام ملک آصفی ترتیب دفتر فوجداری بهمین آیین است و همیشه اهل دفاتر آنجا را هنگام درخواست نقل از باب حاجت بسبب معلوم نبودن سال و ماه در برآوردن مثل اشکال پیش می آید انشاء الله تعالی زود آن حاجت را رفع دفع میکنم پس اشله را از سنه ۱۲۴۱ هجری تا سنه ۱۲۵۳ هجری به ترتیب حروف تهجی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف تهجی که در اسمای مدعی یافته می شد کتاب درست کنانیدم تا برآوردن مثال بدون دانستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد و نقشهٔ کتاب دوم که اسمای آن بلحاظ ترتیب حروف تهجی است اینست

نقشهٔ نمبر ۲ - بموجب حروف تهجی بابت اشلهٔ مفصلهٔ عدالت فوجداری بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد من ابتدای محرم سنه ۱۲۴۱ هجری لغایت سنه ۱۲۵۳ هجری المقدسه

مدعیان

باب الف	نمبر کتاب تفصیلوار	تاریخ رجوع
نام مدعی بقید ولدیت	سکونت	علت
نام مدعا علیهم	تاریخ فیصله	

مدعا علیهم

نمبر کتاب تفصیلوار	تاریخ رجوع	نام مدعا علیه بقید ولدیت
سکونت	علت	نام مدعی بقید ولدیت
سکونت	تاریخ فیصله	

هرگاه که دفتر فوجداری مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت درستی دفتر باظهار

محنت ومشقت هریک اهل کار بامید قدردانی خود ودیگران گذرانیدند که درج این کتاب می کنم
مگر افسوس که دفتر مرتب شد ونواب عالیجناب آنرا ملاحظه وپسند هم فرمودند اما ساعیان که
امیدوار ترقی خود بوده اند بحق خود نرسیدند ومراد از ترقی بخشی این بوده است که ماهوار
ایشان درتنخواه افزوده شود بلکه غرض اوشان از ترقی بخشی آن بود که بهر محکمه که باشد بترقی
برسند تا اهالی دیگر محکمات را این دستورات ترتیب بیاموزند تا بملاحظه ترقی ایشان دیگران
هم بشوق درآیند وبامید ترقی خود دفتر خود را مهذب چنان نمایند که مثل مطلوب دریک دو
دقیقه برآید وعمله فوجداری را هنوز دردل این آرزو باقیست وچه عجب که همت علیای جناب
آقای نامدار بهادر مدظله بدان آرزومندان متوجه شود ودفعةً بحر قدردانی آن والا جاه بجوش
درآید وبکنار مراد رساند

ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد من ابتدای رمضان سنه ۱۲۵۴ هجری لغایت سنه ۱۲۶۴ هجری وتنقیح از سنه ۱۲۶۶ لغایت سنه ۱۲۸۰ هجری

که مولوی حبیب حسن صاحب محافظ دفتر فوجداری نوشتند آنکه بنده بزمرهٔ منصبداران بمشاهره
پنجاه وسه روپیه منجمله شصت روپیه دستخطی راجه چندولال ملازم بود وبعده بر عهدهٔ محافظ دفتری
بمشاهرهٔ هشتاد روپیه بعد وضع مشاهرهٔ منصبداری بدفتر فوجداری مقرر شده هرگاه ناظم
فوجداری مولوی نصرالله خان صاحب مامور شدند بمشاهدهٔ ابتری دفتر که اگر کدامی مثل مطلوب
میشد دستیابی آن دشواری گردید این کمترین را ارشاد کردند که تهذیب دفتر بطوری کرده شود
که برآوردن مثل بآسانی ممکن بود وهر مثل که منظور بود بی تکلف برآید چنانچه بنده بتاریخ بست ونهم
ذیحجه سنه ۱۲۸۱ هجری سال یک هزار ودوصد وهشتاد ویک برین کار مستعد شدم وکمر سعی بر میان
جان بستم وحسب درخواست بنده منشیان تفصیل ذیل که کار کردن هریک از ایشان باظهار لیاقت
وجانفشانی ایشان که بنده را درگرفتن این کار رو بهمت اوشان معلوم شد مقرر فرمودند مخفی مباد

که هر یک منشی سوای ترتیب و تهذیب دفتر بانجام کارهای دیگر نیز پرداختند که آن هم بملاحظهٔ کارکردگی
ایشان هویداست بنده سوای اخذ و جرا مثله مفصله که قریب سه هزار امثله بوده است و گذرانیدن
کیفیات وغیره که اهم کاریست و شوار که فرصت یک لمحه نمیداد بترتیب و درستگی امثله گرائیدم
بدین نمط که هر گاه سن و شهر رجوع یا فیصله معلوم باشد برآمدن و برآوردن مثل سهلتر و یافته
شدن آن آسان میگردد و هرگاه بعون الله القوی دفتر سالوار و ماهوار مرتب شد ناظم بالمشافهه
اطلاع تهذیب آن بسرکار والا التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی را سال و ماه یاد نباشد
چگونه یافتن مثل آسان گردد بلکه مشکلی که بود هنوز باقی ماند ناظم عرض نمود که ان شاء الله تعالی
باز بطوری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت هم بآن رفع می گردد هرگاه اینچنین ایزاد سرکار
فرمودند از ان روز ترتیب فهرست اسماء برعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت دانستن
ماه و سال ارجاع و تفصیل در برآوردن مثل نماند و هر سخن که نسبت منشیان مفصله
مفوظه خود معروض داشته میشود آن بحلیهٔ راستی محلیست اللهٔ الهی معرا و آمیزش کذب مبرا و هر شخص
که بحصول نقل این کیفیت بکار کردن خود متعلی و مفتخر شود و فخر تعلیش می زیبد که بترتیب و تهذیب
کمال عرق ریزی کرده اند مگر افسوس که بمراد ترقی خود نرسیدند بتاریخ ششم رمضان المبارک
۱۲۸۲ هجری سال یکهزار و دو صد و هشتاد و دو سه کس از منشیان اسمی محمد امین الدین صاحب
و میر کاظم علی صاحب و منشی ابوالفضل صاحب بذریعهٔ رقعه عدالت خاص در عدالت فوجداری
رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان مزبوره کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از انجمله
منشی محمد امین الدین صاحب خلف محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفتدهم ماه مذکور امثله بستهٔ
فوجداری ۱۲۸۲ هجری سال یک هزار و دو صد و هشتاد و دو که بتعداد سه صد و چهل و سه تا بوده
مرتب و مهذب فرمودند و بسبب فرط هوشیاری و کرده کاری و فراست و کیاست بدپیشی
مولوی حسن رضا صاحب نائب اول سپرده شدند و الحق که ایشان نهایت هوشیار و بسیار
کرده کار اند و اسناد و سررشتهٔ انگریزی نسبت هوشیاری و کارگزاری نزد خود دارند و عبارت

نثر فارسی را منشی یکتای روزگار اند قصیر اللفظ وکثیر المعنی وکثیر اللفظ وقصیر المعنی را تحریر ایشان
حاوی است بسیار ذکی الطبع وزود فهم ومعامله شناس اند به سخن بچشم زدن میرسند وهر
کارسترگ که بایشان مفوض شود برای رسا وفهم وذکا تجربه معلوم می شود که از دستش بطوری
خواهند کرد که موجب خوشنودی سرکار خواهد شد منشی ابوالفضل که هیچ یک کار نکرده بفالج مبتلا
شده برحمت حق تبارک پیوستند انا لله وانا الیه راجعون رحمه الله منشی محمد رضا صاحب خلف الصدق
مولوی مفتی خیر الدین صاحب گوپاموی منصبدار از مشاهیر گوپامو علاقه لکهنو اظهار نویس عدالت
فوجداری بسیار هوشیار فهیم ذهین وفطین اگرچه جوان اند اما عقل پیرانه دارند اگر بصحبت نیک
رسیده اند شد نی باشند هر کار که بایشان مفوض شود سر انجامش باحسن وجوه خواهد شد بجا خواهند آورد
سوای اظهار نویسی وخلاصه نویسی وعرایض خوانی واحکام نویسی دفتر فوجداری وٹھگی را درست کردند
واشلبسته سال یک هزار ودوصد وهفتاد وسه سال یکهزار ودوصد وهفتاد ودو هجری وشعبان
وذوالحجه سال یک هزار ودوصد وهشتاد ودو هجری را بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسمار ناتمه
ودوالیه را از سال یک هزار ودوصد وهفتاد ویک تا سال یکهزار ودوصد وهشتاد ودو بر کتاب نوشتند
وتهذیب بسته سنوات مفصله ذیل نمودند

دفتر فوجداری		دفتر ٹھگی	
سنه ۱۲۵۶ هجری یک	سنه ۱۲۶۵ هجری یک	سنه ۱۲۷۶ هجری یک	سنه ۱۲۶۸ هجری یک
سنه ۱۲۶۹ هجری یک	سنه ۱۲۷۲ هجری یک	سنه ۱۲۷۸ هجری یک	ا

منشی سید احمد حسن صاحب بن مولوی سید محمد حسینی صاحب ساکن مدراس متخلص به سخا از اولاد
حضرت بنده نواز حسینی قدس سره العزیز مروی خوشنویس از خدمت الشان بسیاری کسان
تعلیم یافته خوش قلمی حاصل نموده اند ودر عربی وفارسی وفن طب هم دستگاهی دارند

نهایت حلیم الطبع و ذو مروت خوش عقیده اند دست بکار دارند سوای صاف نمودن صدها کاغذات مثل فتویات و رقعات صغیره ترتیب دفتر هجیب ایل کردند

دفتر فوجداری — دفتر کلی

سنه ۱۲۶۹ هجری	سنه ۱۲۶۰ هجری	سنه ۱۲۵۵ هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته

سوای آن امثله بسته سنه ۱۲۵۳ هجری و سنه ۱۲۵۸ هجری بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسمار الف ولام و قدری از اسمار حروف یا تحتانیه را من ابتدای سنه ۱۲۵۰ هجری تا سنه ۱۲۶۰ هجری بر کتاب نوشتند و منشی سید حیدر علی صاحب منصبدار دیوانی که مامور فوجداری اند نهایت محنت گزین شریف خلیق چنانکه خاصه شرفا ست و مرد ذی مروت و مسکین و زود نویس اگرچه پیر اند اما دم جوانی میزنند ایشان سوای کار روانه نمودن مراسلات و رقعات هر محکمه بعد و اشتن خلاصه آن و طلب رسید هر یک از مرسول الیه که متعلق بنفس نفیسه ایشان ست بتفصیل ذیل تهذیب دفتر و ترتیب امثله فوجداری فرمودند بارک الله فی همته العلیاء

سنه ۱۲۶۹ هجری	سنه ۱۲۶۳ هجری	سنه ۱۲۶۱ هجری	سنه ۱۲۵۴ هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته	یک بسته

و منشی میر کاظم علیخان صاحب منصبدار المتخلص بشعله ابن میر احمد علی خان بهادر شهید منصبدار دهلوی خلف سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل به شعرگوئی در اردو و فارسی صاحب استعداد کامل و هم بعبارت نویسی عربی و انگریزی بهره کافی دارند کتابی عجیب و غریب مسمی بزبده مختار جاهی بطرزیکه از هر فقره اش تاریخ مستر و شدن ملک برار می بر آید تصنیف کرده است و مملوست بتوصیف نظم و نسق نواب الاجاه که گوش رسیده عالم است و فصاحت آن مثل گلستان سعدی علیه الرحمه است بهر اهل علم را بملاحظه اش واضح میگردد که آن عزیز در تصنیف آن چها خون جگر خورده است اما افسوس هزار افسوس که [illegible] قدر بان [illegible] آن [illegible] ملاحظه عالیه نبرده است ورنه بالفرض

بقدردانی آن وحید العصر محروم از صلهٔ نمیماند وذات مقدس آن یگانهٔ روزگار این محروم
را بصلهٔ قدردانی میرساند چه دست کرم آن فرید الدهر فقط تلنگی دانان را بهزار هزار روپیه هوا
نواخته است جز شومی طالع چه گفته آید که لطیفه جامع السنهٔ انگریزی وعربی وفارسی وارد و
را محروم ساخته واین کتاب شامل است بر نظم ونثر وصنائع وبدائع آن که گوش زمانیان
این چنین آن شنیده باشد ودیدهٔ ارباب بصیرت کمتر دیده باشد با این همه لیاقت کارگزار
وبهر کار لائق وهوشیار خوش قلم زود نگار سوای صاف کردن فتویات بستهٔ قسم ها مفصلهٔ ذیل
را بدفتر فوجداری مرتب ومهذب ساخت بسته یک سنه ۱۲۵۹ هجری بسته یک سنه ۱۲۶۰ هجری بسته یک سنه ۱۲۶۱ هجری
ومنشی نرسو له راو نهایت چابک دست اند سوای صفائی کاغذات وترجمهٔ کاغذات تلنگی بسته های
مفصلهٔ ذیل تیار کردند بسته سنه ۱۲۶۰ هجری وسنه ۱۲۶۱ هجری وسنه ۱۲۵۹ هجری وانتخاب امثله
بسته سنه ۱۲۶۶ هجری وقدری از سنه ۱۲۶۱ هجری نموده بجای منشی سید اعظم صاحب
میر منشی فوجداری مامور شدند ومنشی مرتضی بیگ صاحب بستهٔ امثلهٔ مفصلهٔ ذیل فوجداری
را درست کرده کهتیونی فتویات که بگیرندگان نقول داده میشود نمودند سنه ۱۲۵۸ هـ سنه ۱۲۶۶ هـ
وسنه ۱۲۶۷ هجری ومولوی سلطان محمود صاحب که عوض منشی محمد رضا صاحب مامور شدند چه
ایشان برای یک سال مرخص شده بودند درهمین تهذیب دفتر متوجه گردیدند ایشان صاحب
استعداد بعلوم عربیه اند کتب درسیه عربیه را از صرف ونحو ومنطق وفقه وحدیث وتفسیر وغیره
خوب میدانند هم درس داده اند وهم می دهند وعبارت عربیه را خوب می نویسند قابل مدرسی
اند اسمار رای مهمله ونون را از سنه ۱۲۶۱ هجری تمام وکمال ویای تحتانیه را از سنه ۱۲۶۱ هجری
تا سنه ۱۲۵۲ هجری بر کتاب نوشتند ومنشی ولی الله عرف غلام علی صاحب که نائب بنده
هستند هرچند از ایشان درباره دفتر کمتر کار تهذیب دفتر گرفته شد اما بذات ایشان بسبب
قدامت مدد بسیار حاصل شد که آگاهی کماهی بدفتر فوجداری میداشتند بتعلیم وتفهیم مهذبان دفتر
واخذ وجرامثله که بتعداد قریب سه هزار خواهد بود وگذرانیدن کیفیات که روزانه می شد مشغول

واشتم معتمد ابد رستی دفتر تفصیل ذیل هم کوشش بلیغ فرمودند و امثله بسته های سنه ۱۲۵۹ هجری
و سنه ۱۲۶۲ هجری و سنه ۱۲۶۳ هجری و سنه ۱۲۷۳ هجری و سنه ۱۲۷۵ هجری و سنه ۱۲۸۱ هجری
را برکتاب نوشتند و سوای آن کفتا و فی امثله بسته های مفصله ذیل بموجب حروف هجا
سنه ۱۲۸۱ هجری و سنه ۱۲۷۴ هجری و سنه ۱۲۷۵ هجری و سنه ۱۲۴۳ هجری نمودند و امثله
بسته محرم و صفر و ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ هجری و ربیع الثانی و جمادی الاولی و جمادی الثانیه و رمضان را
مقابله بهر یک بسته سال سابق نمودند و سوای اسمای مصدره بالف و تای فوقانیه و دال و رای
مهملتین و لام و نون و یای تحتانیه باقی همه اسما دیگر حروف از ابتدای سنه ۱۲۴۱ هجری تا
سنه ۱۲۷۰ هجری جمله بدست خود برکتاب نوشتند و دیگر مشکلات کاهنده جان که پیش معتمدان
آمده اگر مفصل معروض داشته شود دفتری ضخیم جداگانه گردد و برای جمله یکسان واضح و لایح
است که اینهمه امور هرچه بظهور رسند نتیجه محنت و جانفشانی ناظم حال فوجداری ست زیراکه با وجود
هجوم کار هر قسم بذات محنت و مشقت برداشتند و از منشیان و اهلکاران خود کار به محنت و جانفشانی
و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفته آمدی اگر کارگزار لایق نباشد و کار فرمای فائق بود همه
کار درست آید و کارگزار مستوجب احسنت و آفرین شود و در همین ترتیب که دفتر عدالت بادشاهی
و دفتر محکمه اجرای اعمال رسیده بود نیز مهذب گردید و شامل دفتر کرده شد و این کیفیت که
متضمن بلیاقت منشیان و محنت و جانفشانی ایشان ست و موضح کارکردگی ملازمان دفتر و
کشاف عرق ریزی محرران و افسر ست از برای آن گزارده میشود تا بملاحظه عالیه سرکار در آید
و حال محنت هر ایک از منشیان برای بیضا ضیا و الا نه کم و کاست بخوبی ظاهر نماید بو که طالع
ایشان زور کند که هر یک بصله کارگزاری و مشقت کشی خود رسد و بالطاف خداوندی مرتفع
شود و به ازدیاد قدر دانی معتلی گردد و عالی همتان را موجب تحریص و ترغیب و کاهلان را
باعث شوق و ترتیب باشد فقط ناظم بهزار الحاح مرجوست و مترقب که منشیان دفتر
تنخواه محروم الترقی نباشند خدا کند که هر یک را در حیات خود بر ترقیات خواه در دواوین بلده

خواه در محاکم مفصل چیند و گلهای سرور در دامن دل خود چیند آمین باز آمدم بر اصل مطلب که
آن بیان زبان آوری میر شعله است که در نظم و نثر با اقران خود فائق ست و بهر دو شایق غزلی
از آن برای احتظاظ دوستان مینگارم و بملاحظهٔ نقادان می آرم

غزل شعله

دو زلف آراست بر رخ یار گاهی راست گاهی کج
رود بهر گزیدن مار گاهی راست گاهی کج

بعشق کج ادائی ساقی مستان همی گردم
گهی مخمور و گه هشیار گاهی راست گاهی کج

تو گاهی راست گاهی کج برخ زلفین را مکشا
برخ زلفین بکشا یار گاهی راست گاهی کج

برای دیدن روی تو گرد خانه ات گردم
برنگ سایهٔ دیوار گاهی راست گاهی کج

پس از مردن گذاری گر قدم سوی مزار من
بجنبد سنگ قبرم یار گاهی راست گاهی کج

اگر آهنگ قتل و غارت آشفتگان دارد
که سیف آویزد آن خونخوار گاهی راست گاهی کج

اگر اندازی سایه بفرقم آن هما سایه
نگشتی کو کهم زنهار گاهی راست گاهی کج

رسد بر تو مبادا از خم چشم ای ترک شیرازی
منه بر فرق خود دستار گاهی راست گاهی کج

کجی و راستی را سرو آزاد از تو آموزد
خرامی چون بباغ ای یار گاهی راست گاهی کج

زبا خواسپی فتاد آخر مرو زنهار در کوشش
لبان سرو خوش رفتار گاهی راست گاهی کج

بیا و چشم مخمورت شدم سرمست ای ساقی
بکردم ره من میخوار گاهی راست گاهی کج

عجب نبود که زهره نیز در وجد و سماع آید
که رقصد آن بت عیار گاهی راست گاهی کج

گر رسد بنا هر دو پیر انجوان از گوش جان بشنو
از و کن شعر مکن تکرار گاهی راست گاهی کج

بیا و فرقت جانان همه شب شعله میخزون
بسوزد چون شرار نار گاهی راست گاهی کج

فقرات چند از تاریخ مختار جاهی می نگارم تا طبایعان زمانه بدانند که شعله چگونه نثار است و چقدر
زبانه زیبا دارد که زبان آور ست ظهوری ست بر شک نثاری او فعل در آتش و مقابل قطعش سرو بیان
خواجه حیدر علی آتش باید شنید و احسنت شاید رسانید فقره در زبان هندی و فارسی معنی متضمن ست

زہی قیصر نسب جمشید ملک و مال با نام و ننگ — دانشمند نواب مکرم الدولہ بہادر حسام جنگ ۱۲۶۸ھ

در مدح نواب مرزا علی محمد خان بہادر معتمد الدولہ

نواب جہانی کہ وزارت را شاید ۱۲۶۸ھ — البتہ او را مصالح دولت ابد باید ۱۲۶۸ھ
بانا میرے کہ از خوانین ایران ۱۲۶۸ھ — وچہ خانی کہ مصاحب ابدی سلاطین طہران ۱۲۶۸ھ
خان و بہادر بود و اہل فرہنگ ۱۲۶۸ھ — معتمد الدولہ و جاہ و معتمد جنگ ۱۲۶۸ھ

قصیدہ در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدولہ سید تراب علیخان بہادر دام فیضانہم از شغلہ

ای ز عکس رخ تو گشتہ منور مہتاب — وی ز لمعان تو یک شمہ بود در ہمہ تاب
روی تو بی کلف و ماہ خسوفی دارد — شرف حسن تو زین وجہ بود بر مہتاب
گر شبی دعوی خوبی بنماید با تو — در جہان ہمچو سہا باد محقّر مہتاب
روز ہیجا کہ کشی تیغ چو خورشید علم — ہمچو خفّاش بریزد ز فلک پر مہتاب
بہر نذر تو کہ ممدوح جہانے بر کف — عقد پروین فلک آوردہ و ساغر مہتاب
دیدۂ اہل بصر شیفتہ جلوۂ تو — نظر کیک بد انسان کہ بود بر مہتاب
خوبی و خلق و سخاوت بضمیرت مضمر — نور قسمی کہ بود تعبیہ اندر مہتاب
ای ہمہ روز در ایوان تو حاضر خورشید — وی ہمہ شب بدر قصر تو چاکر مہتاب
رونق تازہ گرفتہ ز تو ملک آصف — پرتو رای ترا نیست برابر مہتاب
ق
دیدہ آنکس کہ ترا روز بگفتا خورشید — دیدہ آنکس کہ بشب گفت مقرر مہتاب
بہر احباب تو مینا فلک و بادہ شفق — جام خورشید یکی باشد و دیگر مہتاب
وز پے حاسد تو تیر شہاب ثاقب — مہر تابندہ کشد خنجر و شمشیر مہتاب
یک رکن حیثیت بدست تو بود ہفت اقلیم — چاکر تو شدہ با لشکر اختر مہتاب
در امیران لقب تست وزیر اعظم — ہر شبے مطلع مدحت کند از بر مہتاب

مطلع ثانی

ای که یک صفحه ز وصف تو محرر مهتاب ... فرد سے از دفتر حسن تو مقرر مهتاب

بحر دارد ز کف جود تو گوهر در جیب ... چرخ دارد ز رخ خوب تو در بر مهتاب

در خور است آنکه بگردد تو بگردد خورشید ... همه سا گشته بدرگاه تو یکسر مهتاب

گر بمسجد گذری قبله من از ره عجز ... ور نبود که زند بوسه بمنبر مهتاب

تا کجا شرح دهم اوج تو مختار الملک ... مینماید سر پابوس تو اکثر مهتاب

پایه رفعت تو از سر افلاک گذشت ... سر نگون پیش تو آید مع افسر مهتاب

سر و را بر تو همایون بود این عید الفطر ... تا بگردد بفلک بر سر محور مهتاب

یا الهی بجهان حشمت اقبالش باد ... ق تا که خورشید درخشان بود انور مهتاب

بر عدو دار تو منصور و مظفر او را ... تا که تابنده بود با همه اختر مهتاب

شعر من گر بپسندی شود هم روشن نام ... تا چه خوب است مگر قافیه هر مهتاب

چشم رحمت چو بشعله بگشائی چه عجب ... نظرے سوی سها میکند اکثر مهتاب

بیان مرزا محمد ناصری

از نکات شیرین و سخنهای خوش ترین مرزا محمد ناصری سلمه قادری پسر مرزا محمد مسیح شیرازی مولد و کادروی موطن جوانیست خوش و نیکو خصائل پسندیده شمائل عمرش بست و پنجساله باشد از دو سال وارد این بلده است بسبب نامساعدت زمانه هنوز بیکار اگرچه خوش قلم است اما بسبب نارسائی و ناقدردانی مردم اینجا هر دم در اضطرار الله تعالی همین التفات آقایم مد ظله آنعزیز را اطمینان بخشد نظم

حکم گر دست قضا نشان باشد ... حکم شاهنشه جهان باشد

شهریار و کسی که مستاوردش ... ضامن رزق انس و جان باشد

افضل الدوله کابلق حکمش ... همه جا مطلق العنان باشد

داره و دو سخت کمی همه ویه ... تا آخر مه که ... یا الله دوس ربا قی وا نه صد ... [illegible]

غزل

زلف و رخ یار من روز و شب تار شد — بر رقع صبح چلل نافذ تا تار شد

سنبله زلف یار برج اسد را گرفت — باز بچنگال شیر رفت و گرفتار شد

هر که جهان را بهشت اوست زاهل بهشت — نفس لعین هر که گشت واقف اسرار شد

عجب ز خود دور کن تشنه فیضی اگر — حضرت شیطان ز عجب روسیه خوار شد

ناصری از جان و دل قنبر قنبر بود — زانکه ز روز ازل قنبریش کار شد — مطلع

سحر در خواب دیدم من که یارم بحجاب آمد — حجابش زلف و زلفش در حجاب آفتاب آمد

ساقی مرا مخمور کن لیکن ز صهبای کهن — تا گریه و زاری کنم بر روزگار خویشتن — مطلع

دیگر در جواب مطلع انوری

بگرفته سنبل تر تو در بر آفتاب — یعنی ز برج سنبله برزد سر آفتاب

ساقیا می ده که دلبر از برم دل برگرفت — خرم آن صاحب‌دلی کش دل ببر دلبر گرفت — مطلع

جهان گر در چمن آید ز چشم سرو روان افتد — ز رخ گر برقع اندازد مه خور ز آسمان افتد — مطلع

هندوی خال یار من منزل نکوتر یافته — یا آنکه خورشید فلک بر لعل اختر یافته — مطلع

اطلس خضرا ببر دارد چمن از نو بهار — لاله سان بنمود رخ را از می گلگون نگار — مطلع

از کلام صاحب استعداد عقلیه واقف فنون نقلیه منشی بی نظیر در هر سه فصیح سخن بدل در فارسی نکته سنج همه دان بذله گوی فراوان جرلی جناب سید محمد بن سید ابوالحسن ششتری ملازم دیوانی سلمه سبحانی در مدح نواب مستطاب مختار الملک دام اقباله

قصیده مدحیه

ای آنکه راست در حکم بقراط و لقمان چو ورد — وی آنکه دوست کرم سحی و قاآن پرورد

کلک بگاه هیبت سر و هم و هر صد سلطنت — هم ... معدلت آئین شروان پرورد

در رزم پنجی چون قدم وانکه برافرازی علم — ما ... ست ... بود ... پرورد

دستت گر افضال من بزداید از گیتی محن | هم منطقت گاه سخن در حسن حسان پرورد
حکمت دوال مرت وان از قیروان تا قیروان | خلقی بظلت در امان چون مه که گیهان پرورد
افعال خیر یک جهان از مصدر ذاتت جهان | بیحرف فعلت این زمان اسم لبیبان پرورد
ضیف تو غیر منصرف گردد ببابت معتکف | از عدل و تصریف روان کت فعل احسان پرورد
هم در قضایا و جمل ظن و قیاست بی بدل | هم فکرت امین از زلل تصویب امعان پرورد

دیگر ذکر فضلا

الحمد لله در عهد حکومت جناب قدردان ارباب علوم و مرتبه شناس اصحاب فهوم نواب مختار الملک بهادر دام فیضانه از ملک ملک فضلای عرب و عجم جمع آمده این بلده را رونق تازه و شهرت بی اندازه بخشیده اند اینچنین مجمع فضلا در کدامی بلده از بلاد هندوستان درین زمان نیست اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان در دهلی بوده باشد مصرع هر یکی را رنگ و بوئی دیگرست. تفصیل اسمای سامیه ایشان انچه یاد دارم اینست

شمار	نام	شمار	نام
۱	مولوی سید اشرف علی صاحب -	۱۰	مولوی حاجی کریم الدین صاحب -
۲	مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس لاینی	۱۱	مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولوی حاجی فضل الله صاحب مرحوم -
۳	مولوی نیاز محمد صاحب بدخشانی -		
۴	مولوی امین الدین خانصاحب دهلوی -	۱۲	مولوی فضل علی صاحب -
۵	مولوی معین الدین خانصاحب دهلوی -	۱۳	مولوی احمد علیصاحب شکر گنجی -
۶	مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ	۱۴	مولوی شمس الدین صاحب -
۷	مولوی احمد علیصاحب فرزند ایشان	۱۵	مولوی فضل حق صاحب -
۸	مولوی حیدر علیصاحب فیض آبادی -	۱۶	مولانا آل حسن صاحب موهانی -
۹	مولوی عظیم الدین حسین صاحب بخاری	۱۷	مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب لکهنوی فرنگی محله

شمار	نام	شمار	نام
۱۸	مولوی نور الحسنین صاحب -	۳۸	مولوی بدیع الدین صاحب -
۱۹	مولوی عبد الحی صاحب فرزند مولانا عبد الحلیم صاحب -	۳۹	مولوی نور محمد خانصاحب ولایتی -
۲۰	مولانا وجیہ الدین صاحب مولانی -	۴۰	مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد -
۲۱	شاہ وجیہ الدین صاحب حیدرآبادی -	۴۱	مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج -
۲۲	مولوی صبغۃ اللہ صاحب -	۴۲	مولوی عبد اللہ صاحب ہندوستانی -
۲۳	مولوی ابوالقاسم صاحب -	۴۳	مولوی مظہر صاحب -
۲۴	مولوی مسیح الزمان صاحب لکھنوی -	۴۴	مولوی عبد الحکیم صاحب دہلوی -
۲۵	مولوی انعام الدین صاحب متوطن سلہٹ -	۴۵	مولوی محمد عنایت العلی صاحب دہلوی -
۲۶	مولوی احمد علی صاحب رامپوری شق القمر -	۴۶	مولوی حبیب اللہ صاحب ولایتی -
۲۷	مولوی احمد علی صاحب متوطن تبت -	۴۷	مولانا ابراہیم صاحب -
۲۸	مولوی اللہ داد خانصاحب ساکن چھپرہ -	۴۸	مولوی سعد اللہ خانصاحب شاہجہانپوری -
۲۹	مولوی وکیل احمد صاحب سکندرپوری -	۴۹	مولوی محمد یعقوب صاحب -
۳۰	مولوی عبد السلام صاحب -	۵۰	مولوی سید محمد صاحب مودودی -
۳۱	مولوی حسن رضا صاحب نگینوی -	۵۱	مولوی مبارک علی صاحب اسلام آبادی -
۳۲	مولوی حافظ نصر اللہ صاحب ولایتی -	۵۲	مولوی جلال الدین صاحب -
۳۳	مولوی عبد الصمد صاحب ولایتی -	۵۳	مولوی مفتی حمید الدین صاحب -
۳۴	مولوی محمد حیات خانصاحب مدراسی مدرس -	۵۴	مولوی خیر الدین خانصاحب مدراسی -
۳۵	مولوی حسن زمان صاحب -	۵۵	مولوی عبد القادر صاحب فرزند مرحوم -
۳۶	مولوی محمد زمان خانصاحب شاہجہانپوری -	۵۶	مولوی فضل اللہ صاحب -
۳۷	مولوی محمد حسین صاحب منصف کوتوالی بلدہ -	۵۷	مولوی عارف شاہ صاحب ولایتی -

شمار	نام	شمار	نام
۵۸	مولوی میر حمزه صاحب ولایتی -	۶۹	مولوی غوث الدین صاحب مدرس مدرسه حضرت
۵۹	مولوی مهدی حسن صاحب متوطن رامپور		شاه نور الدین صاحب قادری مدظله -
۶۰	مولانا عبد القادر سرهندی -	۷۰	شیخ عمر بن سعید بادراهه عمودی از فضلای
۶۱	مولوی عبد الستار صاحب ولایتی -		عرب نابینا شافعی -
۶۲	مولوی یوسف علی صاحب تاجر -	۷۱	سید عمر جیلانی شافعی عرب -
۶۳	مولوی سبحان شاه صاحب ولایتی -	۷۲	شیخ حسین بصره حنفی عرب قاری -
۶۴	مولوی سید محمود صاحب -	۷۳	شیخ عبد الله بن خلیفه شافعی عرب -
۶۵	مولوی سید عبد الله صاحب -	۷۴	حبیب احمد بن هادی شافعی عرب -
۶۶	مولوی روضة الله صاحب ولایتی -	۷۵	شیخ عبد القادر شافعی عرب -
۶۷	مولوی عبد المنان صاحب -	۷۶	سید خلیل شافعی عرب -
۶۸	مولوی ابوتراب صاحب -	۷۷	شیخ حسن مکی شافعی -

ازین بزرگواران بعضی آیتی ست از آیات الهی جل جلاله و بعضے رحمتی است از مراحم رحیم عم نواله
ببرکت انفاس قدسیه ایشان اخلاق مردمان اینجا را موصوف بخلق عظیم گرداند و باتباع سرور کائنات
مفخر موجودات صلی الله علیه و آله وسلم عادات ناپسندیده ایشان را مبدل بصفات حمیده فرموده بخیر
محض رساند و بصارت بخشد که نیک و بد دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی
خدا و رسول آنرا بشناسند و از نامرضیات اوشان مجتنب و بامرضیات شان مشغوف باشند
فائده دانستنی ست که این بلده فرخنده بنیاد بامردم رو در رو و وارد یکی بدو رخ نماید و یکی بهشت
گراید اگر کسے درینجا وضع خود را ترک و بهدو مقید بقیدی نباشد در خوردن و نوشیدن و در
زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار بهر مجلسے که رو و رنگ آنجا را قبول نماید
و بهر محفلے که در آید بلا تکلف گرد او را عیش فراغ باشد اگر فقیرے باشد با امارت رسد نه جائے

اوراتنگ باشد وچه بزنان و مردان اینجا ننگ بهرجا که رسد همه ضروریات او را موجود گردد
و هر وقت او را مجموعه گویا زنده در بهشت بود که همه نان و نعیم در دست دارد و بیشتر ایشان کسالی
مست جلو مفت و سواری مفت و اثاره مفت جمله لذائذ و منعوت عیش اینجا را چه باید گفت اگر
کسی وضع خود را از دست خود ندهد و مقید عبادات باشد و حلال از حرام بشناسد و از نشه‌ها
خراب کن مردان محترز باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نخواهد و آمد و شد باز ماند
جائی نرود و کلام کمتر کند و از کسی هیچ نگیرد و متدین باشد و از محافل و مجالس و تماشا و میله
و نمایش و مسابقت پرهیز دارد و اکل جز شعیر و حصیر بغیر اختیار کند و صحبت نان را نه پسندد بلکه از آنها مهجور باشد
یا بر یک زن خود قانع بود و از دیگران شرم و حیا کند همیشه عسیر بود و مفلس و ذلیل و خوار و چشم اقران
و بعین جهال عوام محقر نماید کسی از وی شنا این را بر سر و نه کسی بر این آرد و نه احدی از ایشان باو اتفاق
کند بلکه از صحبت این گریزند و چه پند گو کامل باشد در فنون محموده نامش بابی کنند همیشه عسرت بروی
مستولی باشد که میراث پیغمبرانست صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام اگر از تشنگی جان دهد قطره
در حلقش نه اندازند بلکه هرچه متاع او باشد و همین شمع او و ببستانند اگر روحش باز آید محافظت خود ظاهر
نمایند و احسان بروی نهند و اگر ناشد شود و متاع او را شیر مادر پندارند پس کسان متوطن این زندگی
اینجا دوزخ بود بیچاره مردان خود را از زیستن خویش شمارد و ممات را بر حیات تفوق جوید اگر
اختیاری داشته باشد بپوید چه خوش بود و اگر عوام اینجا را جم غفیر علما وفقهم الله بالخیر در کتب اخلاق
امثال شمائل الاتقیاء و اخلاق محسنین و کیمیای سعادت و احیاء العلوم و نصاب الاحتساب درس میدادند
و تعلیم میفرمودند باب الهدایة و اهتدا مفتوح میشد و رسوم فسق و فجور از زنا و دزدی و جنگ و جدال
و کشت و خون و عدم صفائی شارع عام و تکرار نا و اتمام و تکرار و دریچه کشادن و حفاظت مخلوق و آب
شجر خوردن و استعمال بنگ و دیگر مسکرات نمودن و نزاع زن و شوهی و دروغ و
بدقولی و فریب و نمد رو بیچ مفتی الی النزاع و دیگر ممنوعات و افعال غیر مشروعه بیکبارگی قلم
بند می‌شدند و بیشتر مردم براه راست می‌آمدند و کجروی‌ها را می‌گذاشتند و تنبیه میشدند که

این از رسوم اہل فرنگ است بلکہ جملہ کتب اسلامیہ ازین قوانین مملو ہستند و ہر گاہ در مدارس
درس علم فصاحت و مساحت و حساب و سیاق و فن نہر کاریز و علم جر ثقیل و ارتفاع و سقوط الحجر و ہندسہ
و قواعد سپاہ میفرمودند مخلوق از بے روزگاری بفارغ البالی میرسید و این زمرۂ علیہ خود ہم ذخیرہ
آخرت و نیکنامی و نیامی بر داشتند و صدقات جاریات از تلامذہ می گذاشتند و درین شک
نیست کہ مردم اینجا قوت آخذہ و طبائع قابلہ مے دارند اما مصلحے و واعظے خدا داد نے حق شناسی شمرہ
اینجا حکم کبریت احمر دارد و اگر ہست پیش ہاو یان و حاکیان اینجا کہ بر مبنا بر علیا نشستہ قصص کہ موافق
مطلوب خود باشد بیان می کنند کسی آن عزیز الوجود را نمی پرسد حال آنکہ برائے ہمین ہنگامہ ہای
و ہدایت بخشی و ادارۃ الطریق حاتم الوقت فیاض العصر جاگیرات لکوکھا روپیہ معاف و مرفوع القلم
فرمودہ است اگر سرکار عالی فہرست اینچنین جاگیر داران و وظیفہ خواران درست فرماید
و دریافت نماید کہ آیا ایشان اینقدر جاگیر و وظیفہ از سرکار والا اقتدار می خورند بارشاد و ہدایت
و تعلیم علوم و فنون و تصنیف مجربات خود ہم مشغول ہشوند یا در منہیات و لہو و لعب مصروف
و مبتلا میباشند پس اگر انجام منصب خود کہ برای آن علاوہ معتد بہا از سرکار اقدس مقرر است
نمیکنند و نہ تحصیل علوم مینمایند و نہ درس فنون مذکورہ می دہند بلکہ اوقات خود را ہم درست
نمیکنند و روز را بخواب خرگوش و شب را در افعال بیہودہ بجوش و خروش میگذرانند برذمت
ہمت سلطان الوقت واجب آمد کہ جاگیر و منصب و وظیفہ آنہا بعد اطلاع وہی ضبط فرماید تا آنکہ
باین ستق و فتق لیاقت علوم و استعداد فنون و مراتب ملکہ ارشاد و درس و تعلیم حاصل نمایند ورنہ تا
حصول این صفات حمیدہ از ان ہمہ وظائف معطل باشند و بشیوخ و اساتذہ ایشان ہم تاکید بلیغ باشد
یقین کہ باین امید ہر اس کوشش بلیغ در حصول مرام نمایند و فائز بعلوم و فنون و طہارت
و تقوی شوند و بزیور فنون عقلیہ و علوم نقلیہ زود محلی و آراستہ گردند و بشوق تمام متوجہ تحصیل
فضائل حمیدہ و شمائل پسندیدہ گردند و ہر کس از مشائخ و درویش زادگان گمراہ شود و بدراہ
رود یا عالم زادہ باشد یا شیخ زادہ و بہ ممنوعات آلودہ گردد فوراً جاگیر و منصب و مصرف

خیر او ضبط کرده شود و بشکنجه عذاب و چند از دیگران کشیده شود تا خواسته ناخواسته براه راست آید
چه بوزنه جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام اقتدار آدم می افتد دگرسند می شود و همه حرکات خود را
می گذارد و هر چه مالک معلم او را می آموزاند همچنان بجا می آرد و آنچه معلمے گوید همان می کند
فیل با این همه عظیم الجثه بودنش همین گرسنگی بقید آدم می در آید و هرچه او حکم میکند بجا می آرد
و مقید امر فیلبان میباشد هر قدر شرارت و جهالت و خباثت از بنی آدم بظهور مے آید باعث آن
همین شکم پروری است بلقمات مفت شده هر شی از معرفت بعالت آن که پرسے از طعام تا
بسیفی ازینجاست که امیرزادگان این ریاست عالیه و فرزندان منصب داران این جا که
بهره از علوم و لیاقت ندارند همین فارغ البالی و صحبت نااهلان است که او شانرا مبتلی بفسق و فجور میگرداند
و بعلتی قبل از بلوغ خراب و آلوده بامراض خبیثه مے گردند و بدولت علوم و لیاقت نمی رسند و بسیارے
از انها جاهل مے مانند و اکثری دست از جان مے شویند یا بقطع نسل میرسند اگر از سرکار والا
جاه اول بچه ایشان بمدرسه رسانیده شود و بتربیت استاد کامل متقی رسانیده شود
و پس از حصول علوم رسمیه که نوشته آمده ام بمدرسه آموختن قواعد مال و اهتمام بندوبست
و فوجداری و دیوانی و کار انجام دفاوین سپرده بشکنجه تعلیم این امور کشیده شود و اهتمام و انصرام
این مدرسه تعلیم کار سررشته دفاوین مذکوره بفقیر غریب الوطن سپرده شود و در عرصه
چند روز هر یک را برسوم انجام کار سرکار و قوانین آن مستعد می گردانم و در روبروے سرکار
عالی بمجلس امتحان می در آرم و این خدمت را بته دل انجام می رسانم اما شرط این است
که مقام اینچنین طلبه و خور و نوش او شان و شب خوابی آنها تا دادن امتحان در همان مدرسه
بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجا مقرر باشند آری در ایام تعطیل که بعد امتحان
برای یک ماه شده باشد نیز و خویش و اقارب رفته باشند دیگر هیچ چنین تربیت امید که
بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار سرکار والا جناب بر آیند که باز احتیاج بمردم کارگزار
ملک دیگر نباشد و اگر محض بقدرشناسی این گروه پرشکوه گردد که انتخاب تسهیل الی

مشهور است و ضرورت که عند الحضور و التسلیم از سرکار عالی بر منصبداران ذوی الاولاد تاکید باشد
که اسمای فرزندان خویش نوشته بسرکار داخل کنند و هرگاه اسمای آنها بقید سال و عمر بملاحظهٔ سرکار
در آید خود بمیراقی آنها مسلم داشته بپدران و والیان آنها تاکید شود که فرزندان خود ها را
که قابل تعلیم بوده باشند بمدرسهٔ سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسب علیا رسند
ورنه بسبب جهالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خلف خود را رشید گرداند
اگر رشید نشود ناخلف هم نگذارد فقط و هرگاه بعد امتحان مدرسهٔ تحصیل علوم و محکمهٔ آموختن
کار دواوین فارغ التحصیل گردد و بحصول سند فائز شود از سرکار عالی هر خدمتی که لائق
استعداد وی و قابل لیاقت او بود بر آن ممتاز و سرفراز گردد و الحال که سرکار والا
منصبداران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علاقه مقرر و منصوب میفرمایند ناحق
ناآموختگان را در تکلیف ما لا یطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی ایشان را نزد افسران
علاقه روانه خواهد فرمود بالضرور بسبب ندانستن ایشان قواعد انجام کارها را شکایت
نااهلی ایشان و ابتری و خرابی کار سررشتهٔ خود و افتاده ماندن کار بسرکار خواهد نوشت
زیرا که از صدر تعلقه دار حال که از سرکار عالی مامور شده اند کمتر کسی چنان هستند که رحم
بر این ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و تکالیف ناکرده کاری و آموختن کار
سررشته بر نفس خود گوارا دارند و خود ساعی بوده بتعلیم ایشان پردازند پس اگر خبر واقع
پیش از واقع گرفته شود همه این ندامت دور گردد و چون مزاج مردم اینجا سرد و خشک
است فلهذا پیدایش علما در اینجا بسیار کم است چه تحصیل علوم بالتمام میشود و بسبب خشک
مزاجی محصل نه استاد صحبت با مردم اینجا اختیار میکنند و نه شاگرد تعلق دل خود باستاد
دارد و نه تقوی فلهذا اکثر عالم از خاک این جا می خیزد زیرا که قول امام شافعی است رحمه الله
تعالی شعر شَکَوتُ اِلیٰ وَکیعٍ سُوءَ حِفظی ۰ فَاَوصَانِی عَلیٰ تَرکِ المَعَاصِی ۰ فَاِنَّ العِلمَ
فَضلٌ مِنَ اللهِ ۰ وَ فَضلُ اللهِ لَا یُعطیٰ لِعَاصِی ۰ والسلام دیگر بر نیوا عهد و پیمان فیما بین

حضور پر نور نظام و جناب نواب سالار جنگ بہادر بوقوع آمدہ خلاصہ کیفیت آن از پرچہ اخبار
فرینڈ آف انڈیا مورخہ یازدہم ماہ اپریل ۱۸۶۷ع قابل تحریر است لہذا نوشتہ میشود
خلاصہ خط صاحب رزیڈنٹ بہادر سر جارج یول کی سی ایس آئی مشعر برینکہ درباره
تقرر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بہادر کہ درین مقدمات
چند استدراکات مابین سرکارین نظام و گورنمنٹ انگلشیہ درآمدہ پس درین باب رد
و قدح بسیار میان سرکار نظام و وزیر با تدبیر گردیدہ کہ بآن ناخوشی حضور پر نور تا بحدے
بہمین باعث بوزیر خود بنا بر تجدید قوانین خفگی خود ظاہر فرمودند درین باب وزیر ہوشیار
شدہ بنا بر رفع شکوک و خطوط حضور پر نور مشغول شد پس صاحب رزیڈنٹ مسودہ دیگر تیار
کردہ کہ بعد منظوری حضور والا باستصواب سالار جنگ بہادر عہدنامہ جدید منعقد گردد در این اثناء
حضور پر نور لشکر جنگ را بکار سفارت خود مامور فرمودہ نزد وزیر خود فرستادند پس سالار جنگ
بہادر بران راضی نشدہ استعفاء خود پیش حضور والا فرستاد و حضور پر نور ہم درباره منظوری
آن پای خود اصرار فرمودند فقط از ینجا مطلب خط رزیڈنٹ شروع میشود اعنی
رزیڈنٹ چنان ظاہر میسازد کہ تمکین تکمیل امور سلطنت نظام سوای مدد دربار درمیان حضور پر نور و
وزیر اعظم کم میشوند معرفت وکیل خاص حضور پر نور متفق در اکثر اوقات می شوند - بنا بر
تکمیل ہمچو مقدمات وکالت کہ عہدہ جلیلہ است ضرور است کہ وکلاے ذو فہم و بسیار معتبر باشند
درینولا بباعث فوت شدن وکیل بر جایش نظام لشکر جنگ را مقرر فرمودہ نزد وزیر
خود فرستادند وزیر بران راضی نشدہ استعفاء خود بحضور روانہ ساخت - لشکر جنگ
آدمی مشہور بظلم و سازش ست پیش ازین دربار و سرکار نظام مدد کردہ خود ملازم
شدہ است بارو کی و تعلقاتی کہ بموجب عہدنامہ ۱۸۵۳ع تفویض آن بسرکار انگریزی
تجویز یافتہ بود غارت و تاراج کردہ بآن قوم در تعلقہ تصرف خاص خود ارسیون نام دارد
افعال شنیعہ ظلم بر رعایا نمودہ لہذا حضور پر نور او را از حکومت آن معزول فرمودہ

تعلقداران برآورده بود به باتدبیر خود سپردند و درباره عدم پرورش لشکر جنگ بوزیر خود حکم
محکم صادر فرمودند تا هم سالار جنگ آن را در حیز عدم رضا انداخت ازینجاست که لشکر جنگ
نه فقط آدمی رخنه انداز است بلکه آن بذات خاص سالار جنگ خصومت سخت دارد و پس در ماموری
چنین خصم بر چنین عهده را روا داری توهین و هتک وزیر نامور بود لهذا عزت و جاه وزیر خصومت
نداده که لشکر جنگ برین عهده جلیله مقرر و مامور شود و ثمره باین حاصل گردد و اجرای کاروبار
سوال و جواب فیما بین وزیر و لشکر جنگ که خصم مشهور اوست غیر ممکن بود فلهذا وزیر باتدبیر بحضور
پرنور درخواست گذرانیدن استعفا نمود حضور پرنور بعد چند روز چنان ارشاد فرمودند که استعفا
خود حسب دستور بگذراند - من به تمامه احوال ماضیه و حال سلطنت آگاهی کماهی می داشتم
و مطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است و حالا چنان است و نیز بعد استعفا دادن
سالار جنگ آینده چقدر تباهی سلطنت خواهد شد - پیش از تقرر سالار جنگ بر عهده حال
و بعد ماموریش بر عهده مسطور چند سال کسی درین سرکار منصفی نبوده است که در انصاف سویه نماید
یا سرقه و رهزنی و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلائق باز می داشت و هر که رشوت و نذرانه پیشتر
میگذرانید تعهد و اجاره تعلقات می یافت و مقرر می شد و این تعلقه داران سوای
حصول منفعت و زر کسی بهر عجالت که می توانستند دیگر پروای نمی داشتند زیرا که خوب بیقین
می دانستند که این حکومت ما چند روزه است چنانکه اوشان در چند ماه بهمان ایام مبدل می شدند
زیرا که هر کس که زاید نذرانه می گذرانید مامور و مقرر می شد و کسی نمی پرسید که باین تبدیل
و تغیر بر تغیر چه می گذرد و گرفتن روپیه ضرری می رساند و وزیر این عمل را بند نمی کرد و در تعلقات
نه محکمات بوده اند و نه عهده داران منصف بلکه مولویان چند در علاقه و بلده بوده اند و ایشان
طریقه عدالت و نصفت هرگز نمی دانستند اما هر چه می نوشتند موافق مذهب خود می نگاشتند
و اکثر اوقات بجای تعلقدار سابق کسی دیگر که از سرکار بر تعلقات میرفت فیما بین این و آن
جدال و قتال بنا بر مقابضت یکی بر دیگرے واقع می شد و هر یک از فریق از رو اهل و اعراب

و بدمعاشان نزد خود ها جمع آورده بر ویرانی و تاراج و غارتگری تعلقات بلا رعایت احدی
کمر خود چست می بست و این آفت نهیب و غارت و تاراج سالها سال باقی می ماند تا وقتیکه
حکم روانگی فوج کنتی جنٹ که برای حفاظت ماموریست نمیرفت — و در آن زمان بلده از بدمعاشان
و روہیل و اعراب پر و معمور بوده است و هر کس که از ایشان را نان دادن می توانست برای
اطاعت او حاضر میشدند و این لوندان بحکم و بغیر حکم خاوند خود برای چند منفعت خویش ملک را
تاخت و تاراج می کردند — سالار جنگ بعد ماموری خود این قانون تعهد را رد و منسوخ
فرموده علاقه را از دست اعراب و غیره تعلقه داران و اجاره داران بهانه ادای قرضه گورنمنٹ
برآورده بدست خود آورده و بنا بر تحصیل زر مالگزاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملازم
معین فرمود تا که طریقهٔ انصاف را رونق تازه دهند و قرض واجب ادای سلطنت را رفته
رفته ادا نمود و گروه اعراب را که پیشه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان و حکومت
و تابعداری خود آورد و پیش ازین در ممالک محروسه روہیل که شدید القلب و ظالم بوده اند
بعدل گستری سالار جنگ همه عاجز آمدند و این هم جاری شد که هر کس از گروه روہیل در
جرم غارتگری بگیر افتاده و در جرم ڈاکہ زنی گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قرارداد
قانون مجوزهٔ کرنل ششی ڈیودسن صاحب رزیڈنٹ سابق بحکم گورنمنٹ بعبور دریای شور روانه
کرده شد که با جرای این قانون ظلم ایشان گم گردیده دیگران را عبرت شد و از وقتیکه در اینجا
آمده ام کدامی علاقه بغارت روہیل نیامده است قریب تاراج نرفته و نیز برای تنبیه ایشان
لشکر سرکاری از کنٹنجنٹ روانه نشده است — پیش ازین بجز ترغیب رزیڈنٹ استغاثه و دعوی
احدی در تمامی عدالتهای سرکار نظام مسموع نمی شد و هر قدر که مسموع می شد بطریق عدل
و انصاف فیصله نمی یافت و بر عکس رای رزیڈنٹ فیصله می شد روزیکه من درین بلده رسیدم
بسیاری از عرائض عرضی گذاران پیش من هر روز میگذشت و مضمون اکثر از عرضی گذاران
که غله فروش بوده اند آن بود که محصول خواهان بر بار غله ما را بدعوی محصول منزاحم و معارض

میشوند و عاجز می کردند و نیز بسیاری دعوی ازان قسم بوده اند که در مقدمات ما بی انفصال
نشده است و داد خود نرسیده ایم پس بموقوفی محصول غله همه اینچنین شکایتها بند و موقوف شدند
باقی عرائض داد و محکمات پیش حکام و بعضی را پیش سالار جنگ بنابر داد خواهی آشنا فرستادم
حالا در جمله عدالتها صورت انصاف و طریقه دریافت بخوبی صورت بسته است و پایه انصاف
مستحکم گردیده حالا پیش من کمتر عرائض میگذرد و اگر میگذرد دوران پیشتر عرضی گذار نارضامند
خود بر فتوحات چند محکمه ظاهر میکنند - و تحصیل زر مالگذاری اینجا مثل ملک برار و بمبئی و صوبجات
بسط میشود فرق همین است که افسران اینجا هندوستانی اند و عمله کم و این قسم
کوهم کرده بسیار کم است به نسبت صوبجات ما - الحال قواعد حکومت و انتظام به بهترین عنوان مقرر
شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خوردنی آن چند ماه در پنجاب بطورے فروخته
میشود که پیش ازین نبوده است و به نسبت نرخ صوبجات بنگاله و مدراس که در انجا قحط درین
ایام بوده است فی الجمله غله در پنجاب ارزان است و این همه دال بر خوبی کارگذاری سالار جنگ
است اگر بالفرض ایشان کناره کش شوند پس چه شدنی ست و درین بلده نمیدانم کسی را
که قائم مقام ایشان شدن تواند امیری باشد یا عهده داری جلیل و در سرکار فهمیده
می شود شخصے که قائم مقام سالار جنگ شود و در واقع نیز کسی همچنین نیست بجز چند شخص الا آنکه
وضع و رعب او مقابل تسلط حکومت و فطرت سالار جنگ باشد نیست - و کسی را آنقدر
تاب و توانائی و قدرت و رسائی نیست که جمله قوانین ماضیه را که دران سراسر طریقه
ظلم و بیداد و نقصانهای رعایا و برایاست یکسر رفع سازد - کسانیکه خیرخواه سرکار
نظام اند ایشان را جرات اجرای کار نیست و کسانے را که جرات اجرای کار است خیرخواه سرکار نظام
نیستند و کیفیت واقعیه این که جمله باشندگان شهر و معززان مواضع و همه تاجران
و ساهوکاران و عهده داران هر دو سرکار و راقم هم بگذرانیدن استعفای سر سالار جنگ
بهادر همه تن ناراضی هستند و یقین میکنند که طریقه مصالحت و انتظام خراب خواهد شد مگر

چندکسان که بدخواه سلطنت سرکار نظام اند و آنها را قواعد ماضیه که طریقهٔ ظلم و غیره بوده‌اند
پیشتر عادی و چاشنی گیران بوده اند شاد و فرحان باشند و این همه کیفیت قابل عرض
کردن حضور پرنور بود خواستم تا برای انعقاد دربار خاص بحضور پرنور عرض کنم لیکن اراده خود را
تا مدتی مناسب ملتوی داشتم باامید آنکه حضور پرنور خفگی خود را بدون دست اندازی رزیدنت
مبدل بمهربانی فرموده سر سالارجنگ بهادر را مشمول عواطف خود فرمایند و چون خیال خود را
بدون تحریک درین مقدمه محض بی فائده یافتم و دانستم که بدون تحریک من درین مقدمه
هیچ شدنی نیست لهذا قطعه عرضی چند سطری بدرخواست حصول ملازمت و انعقاد دربار خاص
نوشتم و این عرضی درمیان آمدن جشن بسنت که دران حضور پرنور متوجه نمی شوند تا دهم فروری
بملاحظه علیا در نیامده بروز دوم آن حضور پرنور به سر سالارجنگ چنان ارشاد فرمودند که من
پیش از مقرر کردن دربار امیر کبیر را نزد رزیدنت میفرستم شما بوقت ملاقات امیر کبیر با رزیدنت
حاضر باشند و امیر کبیر مطابق آن نزد من تشریف آوردند اما هیچ اظهار نمودند بجز آن که مرضی
حضور پرنور چنانست که محبت فیمابین سرکارین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سرکار ما را
نیز همین منظورست و امید میدارم که حضور پرنور زود حکم دربار خاص نافذ فرمایند فقط پس از حضور
اینقدر توقف شد که مرا دوباره بطور یادداشت ضرورت نوشتن شد و بر عریضهٔ آخرهٔ من
حضور پرنور بتاریخ هیجدهم فروری دربار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنل بریگس ملٹری
سکرٹری یعنی لشکری کارفرما و کپتن ٹوڈی کنٹونمنٹ مجسٹریٹ چهاونی سکندرآباد یعنی لشکر
کوتوال سکندرآباد را همراه خود گرفته بودم زیراکه پیشتر در زمان کرنل چارلس ڈیویڈسن صاحب
که همچنین معامله فیمابین حضور پرنور و سالارجنگ واقع شده بود و آن وقت نیز همین دو
افسران همراه رکاب صاحب ممدوح بوده اند بهمین لحاظ اوشان را همراه خود گرفته بودم و موافق
دستور قدیم طرف حویلی رفتم و دیدم که مجمع خلائق ست خاموش باقاعده امیر کبیر بهادر و
نیز دبیر که بدون طلب حضور پرنور آمده بود در امر استقبال مطابق معمول فرموده

اندرون محل دربار بردند که از حویلی خرد جدا ماندم و چون از اینجا پیش قدمی نمودم دفعتاً حضور
پرنور از دروازه باز برآمدند من هوشیار شدم و بر زینه برآمدم و کفش خود را بر همان زینه
از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پرنور ملاقی شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پرنور
بر مسند نازک خود زیب اجلاس فرمودند و من مع همراهیان خود بر یک چاندنی که بسیار
سفید بر بازوی مسند گسترده بودند نشستیم همان وقت جمله کارپردازان حضوری بیرون حجره
دربار رفته بر اندازه فاصله استاده شدند که سخنی از ما شنیدن نمیتوانستند پس من بحضور پرنور
عرض کردن شروع کردم که چار سال میگذرد که برین عهده کارگزارم از ابتدای ماموری
خود تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور پرنور و حفاظت دوستی سرکارین می خواهم و غرض
من از حصول ملازمت حضور پرنور دو غرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستوری را که ملکه معظمه
بموجب آن بمردمانیکه قابل خطاب استار انڈیا انتخاب فرموده اند خطاب عطا میفرمایند
و هم حضور پرنور را ملکه معظمه اختیار اعطای آن خطاب بموجب آن مرحمت فرمودند و نیز
ملکه معظمه اعتماد بران دارند که حضور پرنور آن خطاب را بتعظیم تمام مرا و وزیر خود را عنایت فرمایند
فقط همین که این عرض در میان آوردم حضور پرنور خفگی خود را نسبت بوزیر خود بمن ظاهر
فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پرنور امور سلطنت بندگان عالی را بچه خوبی
و بحسن تدبیر بجا می آرد و مراتب دوستی سرکارین بچه خوبی نگاه دارد و از ناخوشی و غیره چنان
لرزان و ترسان میباشد هر گاه این چنین عرض میکردم حضور پرنور بار بار قطع کلام من فرموده
از سالار جنگ ناخوشی خود ظاهر میفرمودند و رفته رفته تا بمن رسیدند و فرمودند که وزیر من
بسیار متکبر و مغرور شده است و هر گاه مطلب او نمی برآید همیشه باستعفای گذرانیدن میترساند
تابعدار آن است که احکام آقای خود را بجا آورده مورد تحسین و آفرین گردد گاهی گاهی
بر احکام و فرمانهای ما می خندد و مضحکه میکند و صاحبا معلوم نیست که پیشتر از چند سال
سالار جنگ معاملات را چسان انتظام نمود آن همه کار لائق انجام ما بوده است عرض نمودم که

هرگاه حضور پرنور لشکر جنگ را برای پیام رسانی فیما بین خود بدولت و وزیر مامور فرمودند
فلهذا وزیر مستعفی شد و لشکر جنگ قابل این عهده جلیله نبوده ماورای آن دشمن مشهور سالارجنگ
ست پس تربیت آن کار و بار بخوبی انجام نخواهد یافت حضور پرنور فرمودند که لشکر جنگ نوکر
من است و فرمان بردار و این هم فرمودند که در بلده عدالتهائیکه وزیر اینجا کرده است بسیار زبون
کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعاً محکمه نبوده است سالارجنگ آنها را مامور ساخت و فایده
آن وقتاً حاصل نخواهد شد سالارجنگ هرگاه اشخاص فهمیده و سنجیده یافت مامور گردانید
اقرار میکنم که اگر حضور پرنور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتمد علیه می فرمایند بازگاهی استعفا خود
بلازبان حضور پرنور نخواهد گذرانید فقط اینجا درباره خلعت وهی از حضور پرنور عرض نمودم فرمودند
که با بدولت شما بخوشی تمام خلعت خواهیم داد و همچنین بوزیر خود اگرچه ازو ناخوش هستیم و نیز فرمودند
که با بدولت بعد هفته پانزده روز ملاقات بشما خواهیم کرد و درین عرصه هرچه شما را گفتنی باشد
بنویسید یا امیر کبیر را نزد شما بفرستم شما بملاقات او شان ناخوش نشوید و ملال نکشید و بر آن
عرض نمودم که برای انتظام امور سلطنت مهمات پانزده روز بسیار است اگر در عرصه دو سه روز
دربار ثانی مقرر فرموده شود مفید تر خواهد بود اما حضور فرمودند که چندان صحت نداریم که زود
دربار کرده شود پس قریب بود که عطر و پان عنایت فرمایند که باز تامل فرموده ارشاد کردند
که آیا این خبر صحیح است که شما در کونسل کلکته میروید بجواب آن هرچه عرض کردم نشاید بآن حضور پرنور
چنان یافته اند که رزیدنٹان را تا عرصه دراز در اینجا قیام کردن از سرکار ممنوع است
و فرمودند که شما بچه سبب می روید مامور سرکاری حالا شما را خوب واقفیت حاصل شده بود
اگر وه دوازده سال دیگر قیام میگردید زیاده تر در معاملات اینجا واقفیت حاصل می کردند
پس پان وغیره عنایت شده و ما رخصت گردیدیم و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد
طی شد بعد ازین تا چهار روز هیچ صورت انعقاد دربار بظهور نه پیوست لهذا بسالارجنگ باین
مضمون خط نوشتم که آنچه درباب انعقاد دربار حضور پرنور وعده فرموده بودند بحضور پرنور

یاد دهی نمایند درین هم عرصه چار روز گذشت و هر قدر که دیر می کشید سلطنت حضور پر نور را ضعف
می بخشید و سرکار انگریزی که دوست قدیم این ریاست است تطویل این معامله را نمی خواست
بتاریخ بست و سوم بانزا امیر کبیر نزد من تشریف آوردند من با امیر موصوف گفتم که حمایت من بسالار جنگ
محض برای آن ست که بدانتظامی های سابقه را رفع نموده امور سلطنت را باحسن انتظام و بخوبی
تمام انجام می دهد و نیز فیما بین سرکارین پایهٔ اتحاد را مستحکم نموده است و سوای آن امیر کبیر کسی
نمی داند که سالار جنگ امور سلطنت را چگونه بامانت و دیانت خود بجا آورده است و نظیر
سالار جنگ نیست که در اینجا پیدا آید و اگر آید با تجربه دوازده ساله او کسی برابر باشد و امیر کبیر
از بدانتظامی های سابقه هم خوب آگاه و واقف اند که بسبب آن ماموری کنتنجنت و دادن
ملک برار بوقوع آمده و اگرچه آن که انتظام این ریاست فی الحال ست بزمانه سابقه می بود
وقوع این هر دو امر ها آینه دشوار می نمود و اگر حضور پر نور قوانین سابقه را رواج دادن
خواهند ممکن نخواهد بود بلکه ضرورست که حضور نظر بر ترقی انتظام حال داشته همین طریقهٔ انصاف
را در اطراف و اکناف ممالک خود رواج فرمایند و رونق افزایند و این هم حضور پر نور را مناسب
نیست که از قوانین ضروریه که برای درستگی ممالک و فائده سلطنت لابد باشند ناخوش شوند در
جوابش امیر کبیر فرمودند که حضور پر نور باجرای تجدید قوانین از سالار جنگ خفا نیستند مگر از
استکبار شان ناخوشنود گردیده اند و حضور پر نور متحمل آن شدن نمی توانند و میفرمایند که سالار جنگ
مدام مرا بدادن استعفای خود بیترسانند باقی باعث دادن استعفای سالار جنگ مرا معلوم
نیست باعث آن فقط یا حضور پر نور را واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود مگر اینقدر معلوم
است که حضور پر نور بدادن استعفا بسیار ناخوش هستند گفتم هان سالار جنگ البته بگذاردن
استعفا عجلت کرده مگر حضور پر نور را مناسب نبود که لشکر جنگ را مامور فرمودند پس ملتمس
هستم که این مقدمه بهر طوری که شدن تواند بخیر و خوبی طی یابد و معزولی سالار جنگ از عهده
خود به سرکار انگریزی پذیرا و منظور نخواهد شد چراکه در مقدمات سرکارین باتحاد ایشان خلل و

تفرقه خواهد رسید خرابی انتظام وزرای سابق که حضور پر نور را از حالت بد انداخته قدری اثر
آن بجا هم رسیده الحال مقدمه دیگر است که با انتظام بد ملک حضور پر نور رسیدن نخواهیم توانست
تا اثر این بدنظمی در سرحدات سرکار انگریزی نرسد بلحاظ این جمله مراتب در ابواب می گوییم که
حضور پر نور را بسیار مناسبست که مانند سالار جنگ وزیری پیدا فرمایند که او انتظام امور سلطنت
را سرانجام دهد این گفتن من بر مزاج امیر کبیر سخت آمد و تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر فرمودند
با آن معلوم شد که هنوز ایشان اثر بد انتظامی سابق را نفهمیده‌اند و کار حال را که باحسن عنوان
انجام میشود هم ندانستند پس من واقعات سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و
هفت را یاد دهانیدم و نیز گفتم که اثر بی انتظامی های علاقه حضور پر نور که در سرحدات
رسیده بود قدری دشواری شد گورنمنت انگریزی با انتظام و درستی آن مصروف است
و سالار جنگ هر قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پر نور همان قدر خواهند است رضامندیهای
حضور پر نور را زیرا که من مراسله که برای گذرانیدن بحضور روانه کرده بودم او نهایت کشاده پیشانی
بمن فهمانیده که اگر این مراسله بحضور پر نور بگذاریم البته از من زیاده ناخوش خواهند شد
و من مضمون مراسله خوانده با امیر کبیر شنوانیدم بعد از گفتگوی بسیار در مقدمه بالا
امیر ممدوح فرمودند که هر چه شما را کردنی بود کردید و هر چه ما را کردنی بود کردیم پس
بگذارید سالار جنگ را تا ببینیم که چه می کند — سالار جنگ سابقاً عریضه بحضور پر نور روانه
کرده بود و دران الفاظ چند بوده‌اند که آن را حضور پر نور نامنظور فرمودند. فی الحال مناسب
ست که عرضداشتی دیگر بر وضع معلی سالار جنگ روانه نماید گفتم که سالار جنگ را درینباب
عذری نیست مگر رفاهیت رعایا و انتظام ملک را خواهان خواهد بود امیر کبیر فرمودند
که بدرخواست خود اینچنین ابواب را داخل نکند زیرا که قوانین جدیده برای سلطنت ضرور
و لازم است بران حضور پر نور اعتراضی نمی فرمایند بهتر است که سالار جنگ درین باب هیچ
ذکری نساخته عرضداشت خوب بران گفتم که مطابق فرموده سامی بسالار جنگ

صلاح خواهم داد بعد از آن درباره عطای خلعت و اسٹار آف انڈیا وغیره گفتگوی دراز
ماند آخر التماس کردم که بحضور پرنور برای ختم فرمودن این امر ضروری نزد وی یاد دهانیده
شود پس امیر کبیر برخاست فرموده مرخص شد من فوراً بنواب سالارجنگ خبر دادم بانچه از
امیر کبیر اطلاع یافته بودم که عرضداشتی بروضع مغلے مشتمل بر عفو قصور خود بسیاری ملائمت
و عاجزی بمضامین رنگین بحضور پرنور بگذراند در جواب آن سالارجنگ هم بذریعه مراسله
و هم زبانی بالمشافهه ظاهر نمود که برین راضی هستم و فرستادن عرضداشت مذکور بحضور پرنور
ضرورست فقط (این مقوله صاحب رزیڈنٹ بهادرست) و چنان معلوم میشد که حضور پرنور
بسعی فرمودن امیر کبیر نرم شده‌اند و شاید که بر خطای ذاتی سالارجنگ بابت گذرانیدن
استعفا چیزی ضمان گرفتند که بآن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن عرضداشت
مطلوبه بسالارجنگ دادم و سالارجنگ فوراً عرضداشت مذکوره را بمعرفت وکلای بحضور پرنور
گذرانید حضور بعد سماعت مضمون عرضداشت بوکلائی که آنرا آورده بودند برای نوشتن فقرات
چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در درج آن کمال قدرت و حکومت و جلال مابدولت
ثابت میشود وکلا را ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عرضداشت درج کنانیده به تبدیل آن
واپس آرند پس وکلا حسب الامر اطلاع دادند سالارجنگ اندیشید که بدون بجا آوری حکم
حضور پرنور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضوری را درج نموده عرضداشت بحضور
پرنور روانه نمود بعد رسیدن عرضداشت از حضور پرنور چنان ارشاد شد که درین مقدمه
بعرض پنج چار روز حکم خواهم کرد — چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز بود
لهذا فوراً یک مسوده مراسله بنام حضور پرنور بعبارت طول طویل تیار کردم لب آن اینکه اگر
تا این مهلت دراز بکارهای سرکار تامل کرده شود خلل بسیار رو میدهد — مگر قبل ازینکه
ترجمه آن کرده بحضور پرنور گذرانیده شود سالارجنگ مرا مطلع گردانید که شما باین مضمون
بامیر کبیر اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من بسالارجنگ صلاح دادم او همچنان قبول کرده

عرضداشت گذرانید پس باز حضور پر نور که مهلت پنج چار روز میخواهند این مهلت خواستن
خوب نیست اگرچه درمیان فرمان حضور پر نور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده
است تاهم آن را سالار جنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی بهانه و دیری خوب
نیست من بعد حضور پر نور فوراً وکلای خود را دوباره فرستادند که سالار جنگ بنویسد که
من بد عهدی و بیوفائی باز نخواهم کرد این سخن بر سالار جنگ بسیار شاق گذشته بدل
او قلق رسانید مگر فرمان بجا آورده درج کرده فرستاده پس بتاریخ دوم مارچ دربار مقرر شد
که حاضر شده نذر گذرانید که منظور شد و جواب سلام بخشیدند درین اثنا بحضور پر نور اطلاع
کرده شد که گروه نمارتگران [illegible] سمت جالنه جمع شده اند تنبیه ایشان ارشاد گردید و دربار برخاست
گردید و بتاریخ چهارم سالار جنگ بر کوٹھی من آمده تا دیر گفتگوی گوناگون کرده ماند
مانند گفتگوی اعطای خلعت و خطاب ستارهٔ هند که بران ختم تحریر خود نمودم فقط

فصل در مختصری از احوال چند امرای زمانهٔ حال که درینجا موجود اند می نگارم و یاد از نامهای
ایشان میدهم و تفصیل را فرصت نیست که همه حسب و نسب ایشان را بیان کنم چه کتاب
سر بطول میکشد و زمانه فرصت نمیدهد و کسانیکه قدیمی اند ذکر اصول ایشان در کتب سابقه
مثل سوانح دکن و رسول خانی و تزک آصفیه و حدیقة العالم و تجلیات جوهر موجود است و بزرگانیکه
نو دولت اند او شان را همه میدانند و سنة الله همین است که در هر دورهٔ فلک سفلیان جدید
سر بر می آرند و فقیر که غریب الوطن وارد حال هستم از کجا وقوف یافته باشم که نام جمله
حضرات بنگارم چه امرای اینجا زیاده از شمار اند نواب و راجه و جمعدار و سر رشته دار
اینجا را هیچ ادوار فلک حسابی و شماری نیست بدانکه سوای بزرگانیکه حال ایشان پیشتر نوشته
شد از صاحبزادگان نواب صمصام الملک بهادر اند که جامع علوم معقول و منقول اند
جناب نواب ذو الفقار الدوله بهادر که حاوی فنون فروع و اصول اند ایده الله تعالی
فرزندان ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و ورع و سعادت و حشمت گرداند

و پسران نواب مبارک الدوله بهادر مرحوم اند و از منتسبان این سرکار عالی نواب معتمد الدوله
علی محمد خان بهادر شهند رستی اند و نوباوهٔ خوبی و اقبال نواب مکرم الدوله بهادر و والا جاه
این سرمایهٔ عقل و حشم جناب نواب قیصر الدوله بهادر و پسران فخر الملک بهادر مرحوم
نواب اشجع الدوله منیر جنگ بهادر و نواب زور آور جنگ بهادر و نواب شمشیر جنگ بهادر
و نواب امداد جنگ بهادر پسران شهریار الملک و نواب رونق علی خان صاحب مرحوم
و نواب عسکر جنگ بهادر و پسران نواب بی نظیر جنگ بهادر که نام نامی ایشان را
یاد ندارم و نواب سعید الدوله بهادر صوبهٔ حیدرآباد و نواب شهریار جنگ بهادر صوبهٔ
اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بهادر و نبیره زادگان نواب رکن الدوله بهادر
مرحوم یعنی نواب حسین الدین خان بهادر و نواب اشرف الدوله بهادر و نواب
محکم جنگ بهادر و نواب مهدی حسین خان بهادر و فقط و نصیر یار جنگ بهادر و نظام نواز جنگ بها
بهادر و محمد نواز جنگ بهادر پسر حاجی داراب جنگ مرحوم و نواب عزیز الدوله صارم جنگ
بهادر صدر بخشی صرف خاص و نواب محترم الدوله اعتصام الملک عرف بیگی بهادر و
نواب رشید الدوله بهادر و مهدی یار جنگ بهادر و یادگار حسین پسران نواب رشید الملک
بهادر میر منشی سرکار آصف جاه بهادر که سه برادر اند فقط و بنام ایشان آشنائی دارم
و نواب تهنیت یاور الدوله بهادر ثار نولی و نواب لشکر جنگ بهادر و نواب حاجی
ارادت جنگ بهادر و نواب رشید جنگ بهادر و نواب ناظم جنگ بهادر و نواب
اعظم جنگ بهادر و نواب محمد اکرام الدین خان بهادر و نواب حسین دوست خان بهادر
و نواب حاجی محمد اسلم خان بهادر و نواب معظم جنگ بهادر داروغهٔ توشه خانه و نواب
قوت جنگ بهادر داروغهٔ شکار خانهٔ بیرونی و نواب قادر الدوله بهادر و نواب قدیر جنگ بهادر
و نواب تهور جنگ بهادر و نواب نصرت جنگ بهادر و نواب بهرام الدوله غلام نبی خان
بهادر و نواب جعفر علی خان بهادر عرف ٹیپو صاحب و نواب صولت جنگ بهادر عرف

عمدہ میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب رفیع الدولہ بہادر و نواب انتظام الدولہ بہادر
جواہر جنگ پسران علی اللہ خان حیدر الدولہ مرحوم و نواب ببر الدولہ بہادر خال عرض بیگی
و نواب ولاور الدولہ پسر انور الامراء مرحوم منڈھل سابانی خواجہ رحیم الدین خان پسر نواب
عظمت جنگ بہادر مرحوم و نواب عزت یار جنگ بہادر متولی مکہ مسجد پسر جسارت الدولہ
مرحوم داروغہ گرد حضور پر نور و نواب حیدر علی خان بہادر داروغہ کتب خانہ حضور پر نور و از
ہندوان کہ ملقب براجہ اند راجہ نیکنت راؤ بہادر نبیرہ راجہ آور نیجا بہادر و راجہ
ارجن بہادر نبیرۂ راؤ موصوف و راجہ ہری ہر راؤ بہادر پسر راجہ نامنت گوبند نراین بہادر و داروغہ
جواہر خانہ و راجہ نانک بخش عرف راجہ بہادر پسر راجہ چندو لال بہادر و راجہ رام بخش بہادر
برادر زادہ مہاراجہ چندو لال بہادر یعنی پسر راجہ گوبند بخش بہادر برادر خورد مہاراجہ
چندو لال بہادر و راجہ نرندر بہادر پیشکار نبیرۂ مہاراجہ چندو لال بہادر حاتم دکن و راجہ
شنکر راؤ براہی رایان امانت ونت بہادر و راجہ اندر جیت لالہ بہادر مالکان دفاتر سرکار
عالی آصفجاہی و راجہ مرلی منوہر بہادر پسر راجہ شنبھو پرشاد عرف غلام رسول و راجہ
گوپال راؤ بہادر نبیرۂ راجہ اندر و راجہ گنیش راؤ بہادر و دیگر از معززان جمعداران مثل سیف الدولہ
بہادر و برق جنگ بہادر و قمقام الدولہ غالب جنگ بہادر و رفیق یاور الدولہ بہادر بسیار
اند برای اقتصار و اختصار بر ہمین کفایت رفت والسّلام و رینجا سخنی دیگر ہم لائق گفتن
و قابل نوشتن ست کہ نواب معتمد الدولہ مرزا علی محمّد خان بہادر بن نواب مرزا محمّد علیخان بہادر
متوسل آبائی این خاندان آصف جاہی اند کہ ہمیشہ ترقیخواہ و خیر خواہ این سرکار والا اقتدار
بودہ بہمین ذریعۂ قدیمہ و خیر اندیشی و نیک سگالی از حضور پر نور سلطان البرّین خاقان البحرین
السلطان بن السلطان سلطان عبد العزیز خان خلد اللہ ملکہ و دولتہ مجددا مورد عواطف شاہانہ و مطمح
الطاف خسروانہ شدند چنانچہ این تجدید بموجب خط صفوت پادشاہ کہ بزبان ترکی بودہ است
بلسان فارسی ترجمہ آن کردہ می شود ہم واضح نقل آن این ست نقل صاحب فتوت

شهبندر بمبئی بباعث جلوس همایون مسعدت مقرون جناب بادشاه جدید و مطابق اشاره که
درباب تجدید نمودن امر عالی عهده شهبندری واقع شده درین کرت یک قطعه امر عالی مجدداً
تحریر یافته بطرف شریف شما ارسال کرده شد ونیز بعد ازین امور مصدره بحسن اهتمام و غیرت
تمام سر انجام خواهند نمود درین سیاق این نمیقه اعتمادی ترقیم کرده شد صفوت و ترجمه فرمان
سلطان البرین و البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه و دولته
بنام قدوة الاماجد والاکارم میرزا محمد علی خان زید مجده این است چونکه استیفاء اسباب
لازمه حمایت و صیانتهای تجار اجنبیه که در ممالک دولت علیه ما آمد و رفت وارند کرده می شود
همچنان وقایه حقوق ممتازه تجار دولت علیه ما که در ممالک اجنبیه آمد و رفت نمایند از لازمات
ست بنابران بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور و خصوصیتهای واقع تجار دولت علیه
ما که بهر سال از اقطار حجازیه به بندر بمبئی آمد و رفت می کنند قدوة الاماجد والاکارم میرزا محمد علیخان
زید مجده که بتعهد عالی تجهد عثمانی شهبندر هستند و بسبب جلوس همایون میامن مقرون ملوکانه
ما در خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیتهای که تجار را لازم خواهد شد مطابق
اراده سنیه ملوکانه امر همایون شاهانه سنوح و صدور پذیرفته بمقتضای منیف آن از دیوان
همایون ما این امر جلیل القدر متضمن القاء ماموریت موصی الیه صادر و ارسال کرده شد
پس موصی الیه بعد ازین من کل الوجوه حمایت و صیانت تجار تابعان دولت علیه ما که از اقطار
حجازیه به بندر مذکوره آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب وقایه جمیع استحقاقات و امتیازات
شده اسباب و وسائل آنرا استحصال و استکمال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات
ضروریات تجارت نیز باقدام و بغیرت تمام اجرای لازمه کارگزاری نمایند و باستقامت صدق
مقدمات چنین و چنان کنند و بر علامت شریفه ما اعتماد سازند تحریر در اوایل شهر شعبان المعظم
۱۲۷۸ هجری سال یک هزار و دو صد و هفتاد و هشت نبوی در بیع فرمان بحکم الولد سر لابیه ذات
گرامی ایشان را بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بیشتر

فرزند نامی را بنام والد گرامی یاد می فرمایند یا بحکم لکھمی علی محمد باشد و محمد علی الحاصل جناب
ایشان در قدردانی و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحی و زباندانی و اهلیت و لیاقت و وضعداری
افزوده داده اند و ایشان یعنی معتمد الدوله مرزا علی محمد خان بهادر از طرف ملکه معظمه انگلستان
عهده دار حفاظت معدلت عامه رعایا در دار الحکومت بمبئی و وکیل مختار سلطنت علیه عثمانیه یعنی
قسطنطنیه در شهر بمبئی و هم رکن مجلس رائل اشیاٹک سوسایٹی در لندن و هم مجلس جغرافیه بمبئی
را رکنی و یک رکن مجلس بادشاهی دریافت احوال سمت شمالی کوپن ہگین و نمارک بپایند الله القدیر
فرزندان ایشانرا تا بمناصب علیا و مدارج قصوی رساند **فصل** چون این بلده فرخنده بنیاد
مجمع مردم هر زبان گردیده است به سبب قدردانی رئیس این جا دام اقبالهم مردم هر ملک و دیار
جمع آمده اند لهذا زبان اینجا مجموعه السنه گردیده است زیرا که در اینجا انگریزی و رومی و ترکی
بخاری و فارسی و هندی و اردو و پشتو و بنگالی و تلنگی و مرہٹی و اڑوی و کنڑی
و عربی و پوربی و حبشی درین بلده بکثرت شایع ست اما در ملک نظام بیشتر چار زبان
جاری ست که بآن حکام را ضرورت می افتد اگر حاکم دانای آن نباشد ضرورت بترجمان می افتد
یکی مرہٹی دوم تلنگی سوم کنڑی چہارم اردو اگر تفصیل آن در اینجا نگارم کتاب دراز میشود
و زبان اردو را مردم دهی اینجا زبان مسلمانی نامیده اند هرگاه از دهقانان این ملک میپرسند
که تو زبان مسلمانی میدانی پس اگر چیزی می فهمد میگوید که نی یا هان و اگر هیچ نمیداند هیچ نمیگوید
یا اگر کسی در زبان او می پرسد که زبان مسلمانی میدانی او در زبان خود جواب میدهد که نمیدانم یا میدانم
و همچنین در تحریر رسم الخط ایشان فرق بسیارست که بدون حصول مناسبت دانسته و خوانده نمیشود
الفاظی که مخصوص این دیارست و محاوره استصواب بمعنی ذریعه و همراه و معرفت تقصیر لفظ
تعظیم ست که خود پیش بزرگ قبل از عرض کلام میگوید تقصیر بنده چره و باز از خود بدولت خواسته
بودم پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور و کرامات بیان می کنند انگاره بمعنی مطلق آتش
و جهاڑ مطلق درخت را گویند گرگے زیرجامه مخصوص باشد کفچه نیم تنه را گویند بیگی بکسر با

موحده ویاء مجهول و کسر کاف فارسی و یاء معروف و بمعنی زود و نگو بفتح نون و ضم کاف تازی
و واو مجهول بمعنی نیست و انکار و نه که حرف نفی ست پهیکا بکسر باء فارسی مخلوط الهاء و یاء معروف
و فتح کاف تازی و الف بمعنی حلوائی که برای فاتحه موتی سازند آنگ بالف ممدوده و نون
غنه و کاف فارسی موقوف جسم را نامند بدن بفتح باء موحده و دال مهمله و سکون نون شرمگاه
نامند انباڑه کی بهاجی بفتح همزه و سکون نون و فتح باء موحده و الف ساکن و فتح راء هندی
و هاء مختفی نام درختی ست که آنرا در هندی پٹسن نامند و بهاجی بمعنی تره و برگ پهلس
بفتح باء فارسی مخلوط الهاء و تشدید النون مع الفتح و سکون سین مهمله نام باریکه در هندی آنرا
کٹهل نامند بتانا بفتح باء موحده بمعنی نمائیدن و فهمانیدن و بهو بفتح باء مدوره و سکون واو
حرف ایجاب ست پانی نهانا بمعنی غسل کردن نان کی روٹی بمعنی نان خمیری تنوری ست
آب زمزم کا پانی بمعنی آب زمزم کهانا بمعنی خشکه برنج باشد زندگی و زندگانی روپیه اندوخته
باطنی بمعنی خبر و باطنی والا بمعنی خبر رسان که مخبر باشد بوم بضم باء موحده و واو مجهول
و میم آواز دادن و غل کردن و شور نمودن معامله بمعنی ربوا و سود ست عرب اینجا می گویند
که ربوا حرام ست و معامله دیگرست که حرمت آن را در قرآن بیان نفرموده اند نعوذ بالله منها
بهکی بکسر باء فارسی مخلوط التلفظ بهاء و یاء معروف و کسر کاف تازی و یای معروف
درختی باشد که در هندی آن را و هتر نامند گار بفتح کاف فارسی و الف و راء مهمله موقوف
بمعنی ژاله که در هندی اوله نامند موز بمعنی کیلا اسامی پکڑنا بمعنی واکه انداختن جام
بمعنی امرود اگهاڑا به فتح همزه و فتح کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح راء هندی
و الف درختی باشد که در هندی آنرا چرچٹه نامند چغر و چکر بضم جیم فارسی و ضم غین معجمه و سکون
راء مهمله بمعنی برگ ملایم و نرم از درخت املی مقطعه بمعنی موضع حشر و که در هندی
ننگله نامند سیچلا نام درختی که در هندی آن را پوے نامند گچگاه به فتح کاف فارسی و
سکون جیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و هاء مدوره بمعنی کرنجوه که ثمری باشد

گوره بضمه کاف فارسی و واو معدوله و فتح راء هندیه و هاء مختفیه بمعنی ده خرد از آبادی کلان
جدا که آنرا در هندی پوره نامند خورده بمعنی فلوس وطن بفتح واو و طاء مهمله و سکون نون
بمعنی حق و رسوم گولا بضم کاف تازی و واو مجهول و فتح لام و الف بمعنی شغال پوتلا بمعنی
گوسفند نر که بهندی بهیڑ و میڈها باشد و چهیلا بمعنی بز نر که بهندی بکرا نامند برسون بمعنی سالها
باشد کهلگا بضم کاف عربی مخلوط الهاء و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف به معنی نر گاو میش
که بهندی بهینسا باشد کهلی بضم کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام مع کسرهٔ آن و یاء معروفه
بمعنی کاپیه که کنجی در هندی باشد لانڈکا بمعنی گرگ کل هیل بمعنی کلو که درختی باشد لیلائی کهلا
بفتح کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام الف با فتح بمعنی خرمن کوسا درخت تال که مانند برگ
و اکوسی کی بهاجی گویند لوٹ بضم لام و واو مجهول و تاء هندیه موقوفه بمعنی سیلاب
کاموئی عنب الثعلب را نامند که بهندی مکوی باشد بدنال یا دیوانه گانڈا درختی که در
هندی آن را انرسل نامند پلا بکسر باء فارسی و تشدید لام الف مع فتح آن بمعنی بچه از هر قسم
که باشد از آدمی یا از چرند یا از پرند سپلک بکسر سین مهمله و سکون باء فارسی و فتح لام و
سکون کاف تازی بمعنی عصفور فوت است که آن را در هندی چهپکلی نامند ورکم به فتح واو
و سکون راء مهمله و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی مشقت قید بر شارع که در هندی
آنرا راچالی نامند کرو چوب فروش بمعنی سپاری فروش چم گوڑه بفتح جیم فارسی و
سکون میم و ضم کاف تازی و واو معروفه و فتح راء هندیه و هاء مختفی بمعنی برگ درختی
ست که آن را در هندی بهنڈه و کچالو نامند کماٹی بمعنی بیلدار و کاڑوڑی بازیگر یعنی مدار
کچاکندی و دوائی مند و عقاقیر فروش و سیندنا بمعنی کشیدن گولی بفتح کاف فارسی
گهوسی و بهوئی کهار باشد و چاپ و شاب کوٹهی سوداگران باشد و چاوڑی تهانه
و چوکی و ناکه را گویند و عاشورخانه امام باڑه را نامند و چپ بمعنی همچنین که بهندی یون هی
گویند و معاش بمعنی آمدنی و تنخواه گوم بضم کاف فارسی و واو مجهول و میم موقوف

بہزار پاکہ گنگھیورا باشد و گنگنہ بضم کاف فارسی وسکون نون وفتح تاء ہندی و ہاء مختفی تالاب و کوری بکسر دال ہندی وضمہ کاف عربی با واو مجہول و یاء معروف کرکے پرندہ است کہ از گل خانہ مے سازد آن را در ہندی انجنہاری و ہلنی و کومھارے نامند و فارسی اینجا از فارسی تمام دنیا جدا است و این حالا نشدہ است بلکہ تغلیط آن از قدیم معلوم میشود چنانکہ از کاغذات کہنہ یافتہ میشود و حال اردوی اینجا نیز ہمچنین باید شمرد پس فقرات چند در اردوی اینجا می نگارم تا دستور اردوی اینجا معلوم گردد بدانکہ صاحب چار گلزار شہداری نگار د فضیلت بخاری اور مسلم ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سی روایت کرتے ہین کہ فرمائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایک شب کو خواب مین دیکھا مین کہ ڈول ایک چاہ پر رکھا ہوا ہے اوس چاہ سے جسقدر خداوند تعالی چاہا سینچا مین پھر ابو بکر رضی اللہ عنہ اوس ڈول کو لیے ایک یا دو مرتبہ سینچی اور اونکی کشش مین ناتوانی تھی حقتعالی اون کو مغفرت کری پھر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس ڈول کو لے بہت سینچی کہ تمام تشنہ لوگ سیراب ہوگئے نووی کتاب تہذیب مین لکھے ہین کہ اشارہ خلافت سے ابو بکر رضی اللہ عنہ کی اور ترقی اسلام وحصول فتح وفتوح ممالک و اعلاء کلمۃ اللہ زمانہ خلافت مین عمر بن خطاب کو ہے فضیلت ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرہ بن کعب سی روایت کیے ہین کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فتنہ ہا جو ظہور مین آوینگے اسکا ذکر الہام غیبی سے ارشاد فرما رہے تھے کہ ایک شخص چادر اوڑھے ہوئے اس جا سے گذری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائے کہ اسوقت یہ شخص حق پر ہوگا مراد اوس سے اشارہ طرف بلوا اور شہادت ذوالنورین سے ہی راوی کہتے ہین کہ مین جا کر تلاش کر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور مین عرض کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہین درجواب رسول اللہ نعم فرمائے فضیلت طبرانی ام سلمہ رضی اللہ عنہا سے روایت کیے ہین کہ فرمائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جو شخص علی کو دوست رکھا گویا مجھکو دوست رکھا اور جو مجھکو دوست رکھا گویا خدا کو دوست

رکھا اور جو شخص کہ علی سے عداوت و بغض رکھا گویا مجھسے بغض رکھا جو مجھسے بغض رکھا گویا خدا
سے بغض رکھا اللھم اجعلنی من محبیہ آمین **فصل** در بیان لباس مردان اینجا و اسلحہ ایشان
و در ذکر البسہ زنان اینجا و زیور ایشان بدانکہ ہرگاہ مردان اینجا بدربار حضور پرنور حاضر میشوند
عام لباس جامہ و دستار منصبداری کہ بروضع دربارشاہی ست و دوشالہ و رومال یا دوپٹہ
و پٹکہ و پیتلہ قبضہ دار و شمشیر یا پیش قبض و زیر جامہ سفید یا از مشروع یا کمخاب یا گلبدن
و کفش دکھنی یا لاہوری پوشیدہ حاضر دربار می شوند اگر دستار منصبی یا عمامہ نباشد
بدیگر دستار دستوری حاضر شدن بدربار حضور پرنور نمیدہند اما حکام انگریزی بکلاہ و لباس خود
حاضر میشوند یا موزہ لب فرش از پا بیرون میکشند و عموما مردم اینجا را ہمین لباس ست اما
انگرکھہ چلین دار با کلیہای بسیار و دراز کہ از کعب ہم گذشتہ زمین را می بوسد میپوشند و در جا
رسم سنجاب نیست و ہم پاٹ جامہ بسیار نمی باشند بلکہ جامہ اینجا بطور نیمہ ہندوستان میباشند
و بند ہم نسبت ہندوستان کمتر دارند و چولی آن قریب بہ سینہ می دارند و زیر جامہ مردم اینجا
اکثر چست و تنگ می پوشند و رومال رنگین از دیورکندہ یا از چڑیال یا از منگل گرے بدست
دارند و رومال ریشمی سفید یا شال یا دوپٹہ بنارسی یا ناویڑی برہر دو دوش ہمچو بالابند
می پوشند و بعضے از دلاوران و شجاعان اینجا چلتہ و جوشن و زرہ و دستانہ آہنی و خود
و چار آئینہ می پوشند و تفصیل اسلحہ اینجا این است قرابین و بندوق باقسام و تمنچہ
و پیش قبض و شمشیر بانواع خود و کٹار و جنبیہ و خنجر و بانک و قرولی و بچھوا و گپتی و سیا تنگ
و برچھی و نیزہ و تبر و کمان و تیر و سکین و سنگین و بنانی و چھورا و شیر بچہ و کٹا و بان
و بلم و سیلابہ و اینچھا و لباس زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی و زیر جامہ بسیار تنگ و دوپٹہ
بسیار دراز اما زنان شرفا ازار کمتر پوشند اما لہنگہ بسیار می پوشند و پیشواز را پوشیدن
رسم کمتر ست و تفصیل اسمای زیورہای کہ زنان اینجا می پوشند این ست نتھ یعنی حلقہ بینی
و ٹیکا و تعویذ و چوٹی و چاند یعنی سیس پھول و ستارہ سورج و بادلیان و چاند بادلیان و جہومر

وبجلیان دو ومرکیان دو وبورگادو وجوگڑیان وچندن ہار وجوکڑیان لہریا وچپناک
وچکنی دوال وتلشی وچنپاکلی ومالا وکرن پھول وڈکڈکی وبدک ولپچھا جڑاو دسے
وست لڑا وبڈی ومرزابی پہواہ وجھل ہلی وجودائی وچکریان کہ درگوش واتی ہم
دران می اندازند وبازوبند وپہنچ بند ودست بند وفورتن وکڑہ بازو وپٹری وکنگن
وپہونچیان بدانہ اکھہ یا بدانہ گندم یا بدانہ کوتھہ میر وبدانہ پپی چھلے انگشتان دست وانگوٹھی
وآرسی وپای زیب وتوڑہ چشم کبوتر وپاتل وکوکھرو وبیڑی ولول بضم لام وواو
معروف وگجری باپای جھولہ مثل بفتح میم یعنی چھلا انگشتان پا ہشت عدد وبرنجک
ولرزک وچھلیان پس گوش وبلاق وڈر وبچھوی وجھانوری وجھانجن فقط واگر زن بیوہ
میشود چوری طلامی پوشد

فصل دربیان خورش مردم عوام وخواص انجا

بدان کہ خورش مردم عوام اینجا ازغربا بیشتر نان ذرت زرد یعنی جوار را میخورند ونیز از ان
دلیا ساختہ با ترشی وماست میخورند ونیز از ذرت سفید انبل می سازند یا پچھنار اکہ منڈوا
باشد سائیدہ درآب انداختہ می جوشانند ہرگاہ ہمچو آتش غلیظ میشود دران نمک انداختہ
ہمچو کڑھی می نوشند ونان باجرہ می خورند وخشکہ برنج را با دال یا شوربا یا کڑھی اہلی خام یا پختہ
می خورند یا با بقول یعنی بھاجی انبارہ کہ ترش باشد یا با ترہ خرفہ یا چولائی یا ماٹ یا پالک یا چوکا
یا سوا یا ہوتی کہ تین پتیا باشند یا چندن بتھوا می خورند وامرا نان گندم یا خشکہ برنج را
با دال یا شوربا می خورند یا با ساگ میتھی وترہ برگ ملائم اہلی پختہ کہ چغر باشد میخورند یا آن را
با گوشت پختہ با نان میخورند یا نان با ترہ انبارہ یا توری یا کدوی سفید یا بھنڈی یا دلپسند
کہ ڈھینڈس باشد یا با ترہ چولائی یا خرفہ یا ماٹ وپالک وچوکا وترہ سوا یا ہوتی
بود یا ترہ چندن بتھوا ویا چنچونڈا کہ چچینڈہ بود یا با ترکاری پلول وشکرکند وکاآن اکد وشیرین
ہم نامند ویا با کریلا ویا با بیٹا بھنیں ودیگر ترکاری ہا مے خورند ونیز پلاؤ ویا بریانی یا زعفر
یا شیر وبرنج وکباب ہر قسم وترشی ہر قسم با فراط ومرچ سرخ بکثرت میخورند خصوصاً

مردم خواص و عوام اینجا را بهاجی انبارہ بسیار مقبول و مطبوع ست شیرینی البته درین ملک از هر قسم کم باشد مردم اینجا را بسیار مضر ست فلهذا کمتر می خورند مگر از نوآمت شیرینی هر قسم از لوذیات و حلویات بسیار میخورند و چنانکه در خانواده ایشان کثرت مٹهائی خصوصاً ز بادام مستعمل ست در دیگر قوم کمتر کم باشد و مردم اینجا از اچار و چٹنی هر قسم که باشد رغبت تمام دارند و با مربیات کمتر کم خواهش دارند و مردم اینجا املی را بچند طریق می خورند فلهذا کسان اینجا با مراض گوناگون مبتلا میشوند یکی آنکه مرض قلت منی ایشان را عارض می گردد دوم بیشتر ایشان را دختر پیدا میشود سوم از زن عاجز میشوند چهارم اکثر ایشان را مرض طحال عارض می گردد پنجم بسا اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد ششم همیشه هر شخص شاکی نزله میباشد و سوء هضم را شکایت هر دم بر زبان است بیشتر از خانه بیروان اینجا پلاو را که کهارا نامند می پرسند که در هندوستان هم پلاؤ می شود گفتم که نے باز گویند پس چه میخورند گفتم که خاک یا باد سبحان الله لطیف که در ملک ما غربا را میسر ست متمولان اینجا گاهی در خواب هم ندیده باشند دستور اینجا در تقسیم شیرینی فاتحه این ست که الایچی دانه یا بتاشه و غیره را در سبد گرفته پیش هر کس سبد شیرینی را خالی نمایند و آن کس یک یک دانه از آن میگیرد پس گویا دستور اینجا بمصداق مثل مشهور است که تبرک آن باشد که از حلق فرو نرود و چونکه از گوبهٹ که بیت باشد بسیار چٹنی می سازند و از زن و مرد و بچه و جوان آن را میخورند فلهذا در شکم اکثر مردم این خراطین و حیات و حب القرع پیدا می شوند و بدان می میرند و نیز ماده پیدایش این مرض خوردن گینگل ست بکسر کاف فارسی و یای مجهول و نون موقوف و ضم کاف فارسی و سکون لام بیخ نوباوه درخت تاڑ و نیز خوردن منجل ست بضم میم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون لام که ثمره درخت تاڑ ست پس علاج مجرب خراطین آنکه دوا سینٹی نین از قسم جوهر دوا ست و در شفاخانه انگریزی یافته می شود برای جوان بقدر دو سرخ و برای بچه یک سرخ یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ آمیخته حب بسته صباح بخورانند تا پنج روز هذا

دارند کہ ہمہ خواہند برآمد بعدہ مسہل روغن بید انجیر در شربت یا شیر بدہند تا بقیہ مادۂ آن
ہمہ برآید وہمچنین اشیا خوردن سبب پیدائش بیماری رشتہ درین ملک ست پس باید کہ
پنڈکھجور خوردہ باشند کہ دافع بیمارے رشتہ و قاطع مادۂ آن ست والسلام ۰

فصل در بیان دکانہای مہاجنان کہ درین بلدہ وحوالے آن نامی گرامی اندو درسرکار حاضر می شوند معزز اند تفصیل اسمائے آنہا از ہندوان

درکاروان دکان لکھمی داس ولچھمن داس گجراتی و در بیگم بازار دکان یکی ہرگوپال
وپورن مل دوم دکان شیولال وجیسی رام سوم دکان کشن لال وموہن لال چہارم
سورت رام وگوبند رام میسری پنجم دکان آمرسی وسوجان مل و در چہال بندہ دکان لالہ
مدن گوپال بہیہ و در باغ حشمت گنج متصل کوٹھی یکے دکان گوبند رام ومتھرا داس
دوم دکان پدم سی نین سی سوم دکان فتح چند وگردھاری لال چہارم دکان
موتی لال ورام دہن پنجم دکان رام دہن وجگناتھ وششم دکان ہمنت رام سداسکھ
و در ترپ بازار یکی دکان جمنا داس وبال کرشن دوم دکان گوبند رام وکشن لال و
درچار کمان وحوض چارسو کہ مشہور بسو کھا حوض کہ حوض خشک ہم آنرا نامند یکی دکان
نتھمل وگوردہن داس ست دوم دکان موہن لال وتیکٹ لال سوم دکان پریم سکھہ
داس وچنی لال کہ قریب بازوی مکان نصرت جنگ بہادر ست چہارم دکان کرپارام
ٹکسالیت و در چوک تاکسار ٹھہ یکے دکان نارائن داس ترکھہ داس کہ در موتی
گلی بودہ کہ حالا دیوالہ اش برآمدہ دوم دکان شیوکرن وجے چند سوم دکان مولکرسی
ورام رتن کہ قریب مکہ مسجد متصل دروازۂ نصرت جنگ بہادر واقع ست چہارم
دکان شیوپرشاد وجے چند ناوٹیہ یا در کمان شمس الامراء بہادر یکی دکان گلاب داس
وگنیش داس ست دوم دکان بھولارام باکڑیا سوم دکان جیسی رام وموتی رام
و در لاڑ بازار دکان ہیرچند وحکم چند ڈھڈی ست واز مسلمانان دکان مرزا ثابت علی بیگ

درحسینی علم که خانهٔ ایشان درکوچهٔ جلال ست باقی دیگر بسیاری از مهاجنان گرامی باشند که از نام و نشان آنها هرگز آگهی ندارم حال ایشان در پردهٔ غیب الغیب باشد والله اعلم بالصواب

فصل درکیفیت امکنه و مقامات بلده و حوالی آن که قابل دیدن اند اینکه نهر سه پل یعنی پل کهنه و پل افضل گنج و پل چادرگهات و چادرگهات و چارکمان و حوض چارسو و مکه مسجد و مدینه مسجد و جامع مسجد و مسجد چوک و جهان نما و گولهٔ آنجا و قلعه گلکنده و کوه مولی و عمارات آنجا و گنبد های سلاطین قطب شاهیه و کوه شاه شرف الدین قدس سره و کوه سید محمود قدس سره و درگاه یوسف صاحب رحمهما الله تعالی که پاره از ریاض جنت ست و تالاب میر عالم و تالاب میر جمله و باره دری میر عالم و چلیبی خانه و آئینه خانه سرکار عالی و درگاه حضرت برهنه صاحب رحمه الله و درگاه حضرت اوجالی صاحب رحمه الله و درگاه حضرت حسین شاه ولی قدس سره و کوٹهی صاحب عالیشان رزیڈنٹ بهادر و باغ سرورنگر و بادشاهی عاشورخانه و مقام نعل صاحب واقع پتهر گهٹی و مکان علم حضرت عباس رضی الله عنه و حسینی علم و چشمهٔ بی بی و باغ لنگم پلی نمی گوییم غیر مماثل ست اما میگوییم که بمشاهدهٔ هریک از ین سیاح را بصیرت بچشم عبرت او زیاده میگردد و میگوید که ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک ربنا والیک المصیر

فصل دربیان آنکه درایام تحریر این کتاب سوانح که پیدا شد لائق درج این کتاب ست بدانکه درهنگام نوشتن این تاریخ صاحب رزیڈنٹ بهادر یعنی مستر سر جارج یول صاحب بهادر سی بی انڈ کی سی ایس آئی از حیدرآباد مبدل شدند و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان مسٹر سر ریچارڈ ٹمپل صاحب کی سی ایس آئی تشریف آوردند و نه ماه تشریف داشتند و با همه ملازمین و جمعداران اہل دفاتر و موالی عدالت ها و امیر کبیر بهادر و بشیر قار الامرا بهادر ملاقات نمودند و بحضور ملاقات چند نمودند و بآخر سال تمام سنه یکهزار و هشت صد و شصت و هفت عیسوی کیفیت اجرای کار جلد و دواوین و احوال انتظام مالی و ملکی و فوجی را نوشتند و خود سکریٹری فارن ڈپارٹمنٹ آف انڈیا شده بکلکته تشریف بردند و مستر چیم ٹن صاحب ڈاکٹر بهادر ممسوم شده

مردند و سبب زهر خوردن ایشان معلوم نشد بجای ایشان ڈاکٹر ایس جی وندو صاحب بهادر
تشریف آوردند و لفٹننٹ کرنیل جمس اسٹبر صاحب بهادر نائب اول صاحب رزیڈنٹ بهادر
هم با ایچ یو مبدل گردیدند و بجای ایشان مسٹر جی جی کارڈی صاحب بهادر اسسٹنٹ اول شدند
و مسٹر تویدی صاحب بهادر نائب دوم صاحب رزیڈنٹ بهادر بر جهم [?] جلش تشریف بردند
حالا بجای ایشان مسٹر جی ایچ ٹریور صاحب بهادر تشریف آورده کار فرما اند بروز عید الفطر
سال یک هزار و دو صد و هشتاد و چار هجری نواب معلی القاب قدردان اذکیا جناب نواب
میر تراب علی خان سر سالار جنگ مختار الملک بهادر کی سی ایس آئی برای گذرانیدن نذر بحضور پرنور
تشریف می بردند که برگشته نصیبی کم بخت افغانی روشن علی نام کنیزکزاده سید محمد خان
عرب گلوله بندوق بر ایشان سر کرده که خطا نموده و ران سیماب پر کرده بود که نواب ممدوح آگاه
شدند و همرهان جلو قصد قتلش نمودند که او فی الفور تمنچه دیگر بار سر کرده گلوله آن بیک سپاهی هندو
همراهی رسید فوراً جان شیرین خود را بر آقای خود قربان نموده بر زمین افتاد و گلوله مذکور
از گلوی آن سپاهی گذشته آئینه [?] شکسته که صدمه آن بنواب والا شکوه رسید سپاهیان
همراهی آنگاه خواستند که او را بقتل رسانند اما نواب والا جاه مردمان همراهی را از قتلش منع
فرموده ارشاد کردند که نزنید تا شهید [?] بلکه زنده او را بگیرند درین عرصه او را بدست سپاهیان
همراهی چند ضرب خفیف رسیده مگر او را زنده بدست آوردند که هنوز در قید کوتوالی است
و زخم او بعد بخیه درست کرده میشود هر چند از وی میپرسند نشان از مغوی نمیدهد خداوند نعمت
رئیس با استماع این گستاخی آن بی ادب بکمال برهم شدند و حکم قتل دادند و بسیار عافیت و خیریت
مختار خود بکمال عنایت پرسیدند و فرمودند که امروز بسبب وقوع این سانحه که دور از
هواخواهان باد دربار نمیکنیم تا وقتیکه آن مردود به قتل نمیرسد نواب صاحب عرض نمودند
که قربانت حضور شوم نمکخوار [?] باقبال حضور سلامت ماندم و بدون تحقیق حال قتل مناسب
نیست عرض پذیرا فرموده حکم تحقیق دادند و دربار فرمودند و چند روز خود بدولت گرفتند

و باقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت آنجا حاضر بوده نذور
گرفتند بعده برخاست فرموده بر فیل نشسته بکشاده پیشانی و فراغ بالی مبالغ خیرات بر فقرا تقسیم
فرموده آهسته آهسته تا بدولت سرای خویش نزول فرمودند و شکر حق تبارک بجا آوردند حضور
و والده ماجده حضور و امیر کبیر بهادر و دیگر امرا و ملازمین حسب مراتب تصدق فرستادند گویند
فی صد سے م روپیه بآرندگان انعام شد هنوز علاج آن بی ادب میشود و هرگاه از و احوال عزت
پرسیده میشود خود را بجنون زده کلمات واهی بی سر و پا بجواب سوال بر زبان مے آرد
و هیچک راست و درست بیان نمی کند از حضور ارشاد است که بالوان اطعمه و انواع انعامات
و عفو قصور دل او را شاد و خوش کنند تا آنچه فی الواقع حال بود راست راست بیان سازد
مگر آن گمراه هرگز براه راست نمی آید آینده هرچه بظهور رسد واقعه نگاران لندن بر نگارند یا بدار البوار
رسانند گویند این همه خرابی و دلیری عوام که پیدا شد محض بسبب عدم التفات آقاے
نامدار گردیده اگر همیشه دربار می شد و دست شفقت بر سر فدائیان مالیده میشد هرگز کسے را
مجال اینچنین دلیری و گستاخی نمی شد گویم این سخن نافهمان است زیرا که خداوند نعمت با نمکخواران
خود همیشه الفت معنوی میباشد گو برای ربط و ضبط خود بظاهر بخشم می نوازند اما در باطن بانظار
الطاف و اعطاف تربیت می فرمایند نمی بینند که بروز وقوع این واقعه آقای نعمت را چقدر
غم و اضطراب بصدمه چاکر خود بوده است که بار بار بملاحظه ترود مختار خود می فرمودند که امروز
دربار نخواهم کرد که نواب صاحب ممدوح اطمینان خود بحضور ظاهر کردند و ملال خاطر حضرت
را توحش خاطر چاکران بعرض رسانیدند تا آنکه طبع مبارک حضرت تسلی گردانیده بدربار آمدند و نذور
حسب دستور گذرانیدند تا وحشت عالمیان رفع گردید الحمد لله علی ذلک **فصل** در بیان آنکه
نوکری بلده بهتر است یا چاکری مفصلات بدان که بنظر حضوری سرکار
و بودن در دربار و دانستن احکام و قواعد جدیده بیش از دیگران رسیدن بانواع
ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بهبودی جمله اشیا بسبب بودن دار الحکومت و مستقر السلطنت

وملاقات امرا و علما و فقرا و صلحا و برآمدن اکثر حاجات وصحبت ارباب فنون بودن جمع
احتیاج دیگران وملاحظه مجمعات و میلها و مصاحبت حکام صدر انگریزی وحضوری رئیس و
ملازمت ومکالمت مختار ریاست چاکری بلده رجحان بر چاکری مفصل دارد مگر بلحاظ آنکه
در بلده همیشه گرانی غله واجناس میباشد وتنخواه در مفصل بحساب روپیه حالی ست ودر بلده
بشرح چلنی ست وآب وهوای بلده خراب وآب وهوای مفصل بهتر از بلده است وصرف
نوکر در بلده بسیار ودر مفصل کم ست وآب وهیمه وهیزم واکثر ماکولات ومشروبات ومیوه جات
وما یحتاج معاش در بلده بقیمت میسر میگردد ودر مفصل بیشتر مفت یا بقیمت ارزان بدست میرسد اگر
در مفصل غله خریده ذخیره دارد وبکرای بنجح خود آورده باشد در نفع باشد وخدام مانند گاذر
وبهشتی و بهوئی وکناس در انجا باندک صرف بهم میرسند ودر ینجا بدقت تمام میسر میگردند ودر چاکری
بلده در بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاید میگردد چه هر کس در معامله خود نالش وشکایت
تا بسرکار میرسد ودر بیرونجات جوابدهی کمتر ست زیراکه از بیرونجات در بلده برای شکایت کمتر
می آیند ودر مفصل چاکر آنجا را حکومت تامه حاصل میگردد ودر بلده حکومت ناقصه بدست میرسد
وماهوار چاکران مفصل در صیغه مال وفوجداری ودیوانی به نسبت چاکران بلده در اکثر احوال
بیشتر ست پس بوجوه مذکوره چاکری بیرونجات بر چاکری بلده فوقیت وغلبه دارد ✲

فصل در بیان کیفیت روانگی قافله حجاج بدانکه قافله حجاج همیشه از بلده فرخنده
بنیاد حیدرآباد بیشتر در ایامیکه آفتاب در برج دلو می آید یعنی شروع ماه بهمن روانه سمت بمبئی
میشود ودر ینولا پانزدهم شعبان سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق دوازدهم دسمبر سنه ۱۸۶۶ء دیکم پوس
ست وازانجا روانگی جهازات بنوزدهم اسفندار میگردد که آفتاب در برج حوت میباشد
الحال تاریخ سوم شوال ۱۲۸۳ هجری مطابق بست ونهم جنوری سنه ۱۸۶۷ء بوده است الی تقسیم
چتهی که بنام حجاج از سرکار نظام طبع شده میشود در آخر ماه رجب میگردد تا آخر رمضان المبارک
بنا بر موقوف میگردد وصدها چتهی داده حصول حسنات میفرمایند اسم حجاج جناب مع لانا

محمد یوسف صاحب اند مدظلهم که چهل و دو بار مناسک حج را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود بهم رسانیدن سفارش کامل هنوز از سرکار عالی نظام بنام نامی ایشان ماهواری مقرر نشده است این اجر شومی طالع چه باید دانست زیرا که اگر در عهد چنین حاتم لاثانی اعنی مصدر فیوض ربانی جناب فیضمآب نواب افضل الدوله بهادر دام اقبالهم بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشد پس کی شد فی ست امرای اینجا البته از طرف خود چیزی بچیزی خدمت ایشان میفرمایند الله الکریم رئیس اینجا را توفیق رفیق عطا فرماید تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والا اقتدار محروم نباشند که بلا زوال سلطان که رساند این عارا که بشکر پادشاهی زنظر مران گدارا و صد با مرحم را هر سال از پیشگاه رئیس اعظم و امرای ایشان سامان سفر حج از نقد و جنس و جیبی بهار عطا میگردد که در دیگر بوم های هند و سند حصول آن قدر دشوار است بلکه غیر ممکن و محال الله تعالی این خطه طیبه را محفوظ و مصئون دارد

فصل در بیان کیفیت مجلس میلاد رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بماه ربیع الاول در نبی خانه که عمدة المحدثین قدوة المحققین زبدة المفسرین فصاحت جاه بلاغت دستگاه مناظر الدوله فقیه الملک اعجاز المدرسین محمد اکبر علیخان صاحب مباحث جنگ واعظ سوقی همیشه میفرمایند اینکه مکان ساخته خود را بقنادیل و فانوس و جهاڑ و کنول و گلاس و دیگر شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند و دعوت عامه میدهند و جوق جوق از عوام و خواص و از امرا و غربا و علما و فضلا و فقرا و شعرا می آیند و بیان احوال قدسیه و خصال بهیه آن سید البریه میفرمایند آنا اول قطعات طبع فرموده تقسیم میفرمایند دو رقعه در ینجا نقل کرده میشود که با جمله کیفیت واضح خواهد شد یکی رقعه که در سال یکهزار و دو صد و هشتاد و سه طبع شده بود

الله
عمت الآیه علیه علی آله و صحبه صلوات
وسلامه عنایات بیغایات حضرت
واهب العطایا بطفیل ذات بابرکات

فهم فی ما نا موسم الاسلام ان لنا
من النعایم رکن تم نعمهم
اینجا نزول مائده عیش و عشرت
اینجا وصول فائده فیض

[illegible]

جناب رسول الله را با کافه خلق را
چنان شامل که کافه مریدا عنی

ابی لهب عنید را هم باعث فرحت و سرور که در شب میلاد شافع یوم النشور از ان تا منظور بظهور
رسید تخفیف در عذاب و خذلان حاصل گشته پس ما معشر الاسلام اگر برای مولد سعد این بدان خیر الانام
در قبای بهجت و ابتسام نگنجیم البته در استحصال مراتب رفیعه اکتساب مناصب بدیعه سعی بلیغ کرده
باشیم لهذا چون معهود هر سال قرار داده شب غره شهر ربیع الاول لغایت آخر لیالی هفتگانه آن محافل
ممدوحة الشمائل برای تبیین احادیث میلاد جناب سرور امجاد منعقد می گردند و مشتاقین با سمع
استماع و اشتیاق تذکیر احوال قدسیه خصائل بهیه آن سید البریه حاضر میشوند اگر آن احسان فرما هم
در شبهای موصوفه بعد از غروب چهار گهڑی گذشته در بیخانه تصدیع کشیده از برکات صلوة
عشا بجماعت کثیره و سماعت احادیث شریفه و سیر منیفه استفاضه فرمایند رجا که در مفهوم
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ داخل خواهند گردید زیاده عنایات
سابغ انعامات شامل اهل حاجات باد والسلام احسن الختام من المستفیض بانوار التجلی کتبه ابو الفیض
سعید الدین خادم الطلبه محمد اکبر علی بایراد این رقعه درینجا چند فوائد بر می آیند یکی آنکه بنوعی
تذکیر سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم درین ملک موجود اند الحمد لله علی ذلک که
خود مستفید میشوند و دیگران را نیز شامل فیضان می گردانند دوم باین تذکیر کثیره جماعه و
اجتماع صلحا و مواخات و محابه میشود سوم ایجاد نیخانه در حیدرآباد و مختص باین بزرگوار
نتیجة الصلحا است که اتباع شیخ عظمت علی بریلوی مرحوم فرموده است باقی در تمام هندوستان
مکانی مخصوص باین نام نیست چهارم با اجتماع بزرگان مضمون خیر الناس من ینفع الناس بظهور
میرسد پنجم بتثبین کراین بناء فرخنده را از اوقاف فرموده باشند که در هر زمان ثواب بیان
درجات بخش مردمان باشد ششم بملاحظه این رقعه روزمره فارسی بلده فرخنده بنیاد
بر مستفسران واضح و لائح خواهد بود چه این تحریر از اجل فارسی دانان اینجا است که بنظر عبرت الا اهلان

لطافت الفاظ واهب العطا بامید افاضات شامل اہل حاجات باد خدا القدر بخش مذاق ادراک ست

رقعه دیگر که در سال یک هزار و دو صد و هشتاد و چار طبع گردیده

صلی الله علیه وعلی آله واصحابه
وبارک وسلم لآلی سپاس بیقیاس
نثار بارگاه حضرت منور شعاع خورشید
جمال محمدی و منشر لوامع بدر مضی
جلال احمدیست که بغایات بیغایات ام
کلبه احزان تاریک عصیان بمشعله آفتاب جهانتاب

[illegible]

[illegible]

مصداق اِنَّا اَرْسَلْنٰکَ شَاهِدًا وَّمُبَشِّرًا وَّنَذِیْرًا وَّدَاعِیًا اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهٖ وَسِرَاجًا مُّنِیْرًا جلوه گر و تحیات درود نامعدود بر درگاه آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوة احدیت بدر الدجی نور الهدی چراغ شب کرمت صبح روز قیامت افشان ست که از بوارق عطیات او قلوب مظلمه گناهگاران منور پس با مستفیضان لمعات ضیای مکرمت و سراج نیر مجلس عظمت و جلالت اظهر و رکه مهر و محبت شمع الشموع محفل اجتبا را هادی راه مغفرت ساخته بفرمان اجب الاذعان یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا محکوم باشیم لهذا امید قوی که آن مهر الفت و رافت سعی موفوره فرموده همچو تقریر هر سال من ابتدای شب دویت هلال الغایت ستی روز بدر کمال از سماعت حادیث شریفه میلاد آن سرور امجاد سعادت وا فزاند و خسته دعاگو را ممنون احسان و مشکور امتنان فرمایند فقط المستفضی بانوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفا الله عنه خادم الطلبه محمد اکبر علی

اگرچه در ینجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را به الطاف ظاهری که اعطای هر بانی باشد می زند دسبدایت صوریه و معنویه میسر سانند مگر لطف شیر و برنج و شیرینی بیان بگنج اینجا در انجا کجا که مفرح حاضران و فیض بخش غائبان باشد و هر کس شریک فیض ظاهری و باطنی گردد خدای تعالی در عمر و اقبال این بزرگ بیفزاید و تلافی با مام آخر ان ما

فرماید این بقیه فضلای آخرین زمان ست و تحیه واعظین ختم دوران ست مد ظله مولانا شهید را که
عاشق بیان میلاد رسول مقبول ست صلی الله علیه وآله وسلم مروج طریقه میلاد بهند است
اگرچه ید طولی ست مگر ندانم بکدام مصالح عزلت گرفتند و مهر سکوت زدند شاید بحکم آنکه دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند باشد مگر اینجا ده درویش در گلیمی نخسپند چرا نباشد درین بلدهٔ فرخنده بنیاد
طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر دارد که جماعتها باهم مقابل نشسته بالحان خوش و
آواز دلکش قصاید مدحیه میخوانند و در هند هر شخص فرادی فرادی می خواند مگر افسوس هزار
افسوس که مداحان اینجا اکثر بے نماز میباشند بلکه سیندهی خورده بزبان ناپاک مدح سرائے
میکنند حقتعالی ایشان را هدایت و تقوی ببرکت آن مدح بخشد و ازین نجاست اوشان را
طهارت عطا فرماید اگر ارباب مجالس این ناپاکان را نطلبند و متقیان را قدر افزایند یقین که
اینها هم بشرم و حیا در آمده ترک خباثت نمایند و ازین جنایت فحش و خباثت فاحش باز آیند و
الله موفق والهدایت امر من لدیه وکل شی یعود الیه **فصل** در بیان فرار کردن کهاران ملازم
و موسم گرما گریختن آنها بدان که بهوئیان اینجا را هر کس که ملازم دارد باید که ضامن معتبر از وشان
گیرد و از وشان مچلکه بشواهد گیرد که هرگاه ما مردم را نوکری گذاشتن منظور بود پیش از یک ماه
اطلاع نمائیم اگر چنین نکنیم مجرم سرکار باشیم و باید که نام آنها بقید ولدیت و سکونت نوشته
پیش خود دارد و تصدیق سکونت آنها معرفت چودهری آنها کرده گیرد ورنه چون هنگام وبا
میرسید یا موسم گرما می آید بلا اطلاع دادن آقا خود میگریزند هر چند دران وقت اوشان را
تسلی و تشفی داده شود اما هیچ سود نمی دهد اگر یکے از آنها بمرگ مفاجات مرد فوراً میگریزند پس
اگر بلا اطلاع بگریزند باید که نالش آنها حسب دستور ملازمان در فوجداری کنند تا آنها را در عدالت
طلب داشته در صورت اثبات جرم گریختن آنها از عدالت فوجداری با آنها تدارک بقید و جرمانه
متنبه کرده خواهد شد و این عمل را فقیر صلاح داده ام پیش ازین برین عمل کسی کار نمی بست
و کهاران همیشه تکرار برافزایش تنخواه میکنند این شرح تنخواه را هم صاف در سرخط ایشان

نوشته بآنها داده باشند و بابت وصول تنخواه یا رسید جداگانه گرفته باشند یا پشت
رخط نوشته شهادت دو کس بر ان نوشته باشند و قسمی از ایشان کهاران پوربی اند و شان
اکثر باوفا میباشند اما تنخواه بنسبت بهوئیان زیاده میگیرند و همه کارخانه داری از رفت و روب
آب کشی و چراغ افروختن و دوا ساختن میکنند تنخواه اگر بهوئی و دیپوالاشش و پنج چالی می یابند کهاران
هندوستانی هشت و پنج میخواهند و هر وقت همه حاضر میباشند بخلاف بهوئیان اگر شش کس نوکر باشند
چار اگر حاضر باشند دو از ان همیشه غائب باشند و تنخواه حاضر و غائب یکسان می طلبند و میگیرند
آب نمیاشند و کارهای مرجوعه انجا نمی آرند و هنگام رفتن پای وهوی بسیار میکنند و سوار را
جنبش بسیار میدهند که بیشتر سر شیف و استخوان جسم سوار بدرد می آیند زیرا که اکثر قدم درست
نمی اندازند و لحاظ برابری دوش نمیدارند بخلاف کهاران که نه آواز برفتار میکنند و نه سوار را حرکت
میدهند سواری ایشان مفرح القلوب و آرام دهنده جسم و جان سوار است و سلوک کردن با بهوئیان بنیکی
را بدیا انداختن است **فصل** در تفصیل میوه های اینجا و بیان اثمار که بیشتر درین ملک میشوند مع بیان
موسم آن بدانکه خربزه درین ملک وقتیکه آفتاب در برج دلو می آید میکارند و وقتیکه آفتاب در برج ثور
میباشد اثمار آن بخوبی تیار میگردند و فصل آن یا مراد میشود اما خربزهٔ اینجا شیرین نمیشود و موسم انگور
درینجا وقتی میباشد که آفتاب در برج حوت و حمل میباشد لیکن انگور در بعضی باغ مثل بوستان مرزا
شهسوار بیگ صاحب در تمام دکن بلکه هندوستان لطیف شیرین نمی شود مقابل انگور کابل در
مزه و حلاوت و طعم میگردد و تربز و خیار درینجا بهتر در حلاوت و کبر نمی باشد و از ند خربوزه که آنرا
درینجا پپیا بفتح هر دو بای فارسی و کسر همزه و سکون یا معروف گویند بکثرت می شود
شیرین میباشد اما بوی دارد که بسبب آن بعض طبع تنفر میگردد و نارجیل بسیار پیدا میگردد و فصل فروختن ان وقتی
باشد که آفتاب در برج دلو می آید و انجیر اینجا برابر انجیر کابل پیدا می شود بسیار کلان و شیرین
و خوش مزه میباشد در موسم آخر برشگال بسیار فروخته میشود و فصل امرود که آنرا اجاهم گویند
و رام پهل که قسمی از شریفه است هر دو در موسم آغاز گرما که آفتاب در برج ثور باشد فروخته میشود

اما رام پھل مغلطا معدوم است و فصل شریفه درین ملک صحرائی میشود و بکثرت تمام وقتیکه برشکال آخر
میگردد یعنی وقتیکه آفتاب در برج عقرب می درآید فروخته میشود و عالمی آنرا خورده شکم خود را
پر میکنند که بیک پول چار ده در بلده فروخت میشود و در قریات یک سبد در ارزانی بیک
پول خریده میشود و شریفه که عمده و کلان باشد قریب سه پاؤ میباشد نهایت شیرین و خوش
طعم می باشد هزارها مردم را گذران بر خورش آن در موسم آن میباشد اما عیب در آن است
که پیشتر از دهان انداختن میشود یعنی تخم سیاه بسیار دارد و بخوردن اکثر تپ لرزه عارض میگردد
و فصل کتھل هم در موسم برشکال درینجا میگردد و در موسمیکه فصل انبه میباشد آنرا اهپهنس نامند بسیار
کلان نمی باشد یعنی زیاده از بست سیر ندیده ام و انبه درینجا بانواع و اقسام میباشد زیاده از
یک سیر ثمر آن درینجا ندیده ام و این بیان تخمی است اما در اقسام قلمی ازافوس و حیدری و انبه بجی
و انبه گوده بهدر و الفن و دلپسند و ملغوبه بسیار خوب میشود و اما بهتر از هندوستان درینجا نخورده ام
و عجب است که درینجا سبد انبه هدیه بحضور بماه دسمبر رسیده و فصل عام انبه پخته درین ملک وقتی میباشد که
آفتاب در برج جوزا می آید و تا آخر اسد فصل آن میباشد اما انبه درینجا ارزانی نیست چنانکه در ملک هندوستان
است که بیک آنه یک خروار می آید و قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخمی بشمار و عمده انبه درینجا از
گوه مشهور است و از سرکار عالی بر همه محلهای محکمات تقسیم میشود زیرا که بنام هر یک از سرکار عالی بشما
مقرر است این دستور فیض عام در کدامی سرکار از هندوستان و انگریزی جائی مقرر نیست دوام فیضانه

فصل در بیان اینکه بعضی ابواب پرورش معیشت بندگان خدا درین سرکار ابد پایدار آصفیه
دام اقباله و نواله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در عهد بعض سلاطین انار الله برهانهم باشد
یا نباشد و در همین باب این سرکار والا اقتدار را بر همه ریاستهای دو صد ساله هندوستان بلکه
تمام جهان تفضیل کلی قطعی است و در بعض این امور قطعاً بر جمله ریاستهای گذشته و موجوده شرف
دارد و این اظهار فقیر نه از راه خوشآمد و چاپلوسی باشد بلکه بیان حق و ادای شرط نمکخواری و ذکر
تاریخی است و این امور فقیر نو وارد را به نظر سرسری است که چندان دریافت و معلوم شده این

سرکار عالی ندارد ورنه مفصل می نگاشت حالا بطریق اجمال می نگارد و تفصیل و تحقیق را عمری
و دفتری می باید اول اینکه برای صدها معبور مواقع بلده و ممالک محروسه وظائف روزانه و ماهانه و سالانه
برای عود و گل از آحاد تا عشرات مبالغ مقرر است دوم جاروب کشی مزارات و قبور با مور و فرش
چراغ و بتی آنجا از سرکار مقرر سوم صرف اعراس وغیره از عهده لک روپیه از سرکار عالی مقرر
چهارم در صدها مساجد بلده و قصبات و قرای ممالک محروسه امام و موذن و خطیب بیومیه و
مشاهره وغیره مقرر پنجم خدمتهای قضا و احتساب هنوز مقرر علوفه و وظیفه ایشان بدستور قدیم
جاری ششم نوکران عمله عهد آصف جاه اول مغفور هنوز تا عهد جناب نواب افضل الدوله بهادر اکثرهم
بلکه اکثر وفات یافته اند و منزوع الخدمت شده اند معهذا جاگیر وغیره ایشان چه از نقد و چه از
اراضی اگرچه بتخفیف رسیده باشد الی یومنا هذا برای ورثه ایشان جاری و مقرر است هفتم
ملازم دیرینه هرچند مصدر جرائم شده معزول بلکه سزایاب هم شده باشند تاهم در سرکار والا آنجا
دستور قدیم حضوری ست که حسب حیثیت او عطیه سرکاری نسبت باو جاریست ما دام العمر نه
هر که را توسلی تا زمانه معتد به بدین سرکار ابد پایدار دست داد متمتع او و ورثه او گویا ابدی گردید
و مقطوع الرزق نگردیدن او در صرف خاص این سرکار عالی همانا از محالات عادیه است زیرا که در دیگر
ریاستها در شکم میزنند و درین وزارت بر پشت نوکر میزنند نه بر شکم آنکه قانون اینجا همین است هشتم
آنکه در ایام موسم انبه هزارها بندی و چهکره انبه از علاقه نظام می آید خصوصا از که بیر که انبه آنجا بسیار
لذیذ مشهور است و اثمارش از آنجا بکثرت می آید بر هر متنفس از ملازمان صغیر باشد یا کبیر در هر محکمه
باشد حسب حصص تقسیم میشوند و غربا را از امرا و ملازمان بتصدق سرکاری بمراد خود میرسند و این
تقسیم تا عرصه دراز جاری می ماند اما اگر در خواستهای مستحقان از آغاز فصل نمی رسد باز یافتن
مشکل میگردد نهم همچنین تقسیم گوسپندان و بزان حسب مراتب ملازمان بتعداد بسیار برای ایشان
در ایام عید الاضحی میگردد و این همه جانوران از علاقه بقیمت واجب خریده می آیند و قبل از
روز عید الاضحی تقسیم میگردد و همچنین بسیار از مراسم و قوانین خاصه این سرکار عالی جاه تا هفته خواهد بود

فصل در بیان ایام تعطیل که دران اطلاع بسبب تهوار بودن مدار المهام زید الله حکمه و دوام ملکه بملازمان محکمات در آنروز بسبب اعیاد رخصت داده میشود و محکمه بند میشود تفصیل تعطیل هنود یا مسلمانان یا هر دو

	نام عید	تعداد ایام
ایام تعطیل مسلمانان که دران هندوان بدیوان حاضر باشند و مسلمانان —		
	شب برات	یک یوم
	عید الفطر	سه یوم
	عید الاضحی	سه یوم
	دوازدهم شریف	یک یوم
ایام تعطیل هندوان که دران مسلمانان بدیوان حاضر شوند نه هندوان —	شیوراتری	یک یوم
	هولی	دو یوم
	ادکاوی	یک یوم
	راکهی پونم	یک یوم
	جنم اشٹمی	یک یوم
	دسهره	دو یوم
	دیوالی	یک یوم
ایام تعطیل هنود و مسلمان که همه را میشود —	محرم شریف پنجم و نهم و دهم	سه یوم بعده بموجب رقعه عدالت خاص مورخه چهارم محرم سنه ۱۲۹۳ هجری از پنجم تا دهم تعطیل مقرر شد
	عرس حبیب المرجب	دو یوم

از رقعه عدالت خاص [illegible] سنه ۱۲۹۳ هجری که در تعطیلات اهل اسلام [illegible] منظور کرده ملازمان

سرکار عالی بلف هذا مرسل و نظر بر مراسله معتمد عدالت سرکار ثبته نشان ۲۱ قیمت که سوای
ایام جمعه و عیدین و عاشوره و دیگر ایام معطله ضرورست که از ناظم و هر دو نائب یکی مع یکید و منشی
بکچهری حاضر مانند تا اگر کدامی کار ضروری پیش آید یا هیچ تحریر ضروری از طرف صاحب عالیشان
بما ورسد در انصرامش تراخی واقع نشود **فصل** در بیان میعاد مرافعه هر یک محکمه بلده و تعلقات و غیره
بدانکه میعاد مرافعه برای محکمات بلده یعنی مرافع کوتوالی بلده و بیرون بلده که در فوجداری میشود
و مرافع عدالت دیوانی خورد که بعدالت دیوانی بزرگ دائر میشود و مرافع عدالت فوجداری و عدالت دیوانی
بزرگ و صدارت که بمجلس مرافع صدر دائر میگردد از روز فیصله میعاد یکماه مقرر است و برای مرافع تجویز
مجلس مرافع صدر که بسرکار دائر میشود میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و برای مرافع مقدمات
که بناراضی فیصله تعلقه داران بعدالت صدر تعلقات دائر میشود نیز میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر
است و برای مرافع مقدمات صدر تعلقات که بمجلس صدر مرافع دائر میشود هم میعاد دو ماه از
روز فیصله مقرر است بموجب مراسله سرکار واقعه مجلس صدر مرافع مورخه غره رجب سنه ۱۲۸۲ هجری و
اگر بابت مقدمات هر دو کوتوالی میعاد مرافع بسببی گذشته باشد و رای ناظم عدالت فوجداری بر طبق
گذشتن عرضی مرافع قابل سماعت مرافع معلوم گردد پس وجوه آنرا نوشته حصول اجازت تحقیق
آن از عدالت خاص سرکار عالی کند بعد یافتن اجازت از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید
و هر چه مناسب باشد اصدار تجویز کند و هرگاه مرافع مرافعت نماید باید که نقل حکم و تجویز حاکم زیرین
بمهر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه ناراضی خود درج کرده باشد
بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در رای اراکین مجلس تحقیقات هیچ مقدمه ناقص و ناتمام
متصور خواهد شد بمراد تکمیل تحقیقات بعدالت مرافع اولی برای تجویز دیگر میتوانند فرستاد و اگر نقصان خفیف
باشد ارباب مجلس را میرسد که خود به تکمیل آن پردازند و بعدالت مرافع اولی واپس نکنند و هر تجویز که خلاف
مذهب مفتی به یا مخالف فقه حنفیه یا مخالف رواج و عرف عادت و یا بعکس روداد مثل باشد یا آن که ناظم
عدالت مرافع اولی سهواً کدامی دستاویز را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کدامی دلیل قوی

غور کرده بانفصال مقدمه پرداخته باشد آن تجویز فسوخ خواهد شد و در مقدمات هنود و در معاملات
دیوانی ضرورست که بعد تکمیل مثل مجلس مرافع صدر مثل مرتبه مرافع اولی و مراتبه ثانیه را نیک
ملاحظه کرده صورت مقدمه بطور سوال با چند سوالات نوشته از شاستری مجلس مرافع صدر نوشته
گرفته حسب نوشته شاستری بانفصال پردازند شاستری را اجازت تحقیق و دریافت ادن ضرور
نیست بلکه مدام بترسل سوال و جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظمان عدالتهای مرافع
اولی اگر دران خللی از خللهای مفصله صدر دریافته نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت
را که ناظم عدالت مرافع اولے بسبب عدم مطابقت یا دعوی یا بسبب تزلزلات شاهد
یا بدین سبب که مشهود له بگواه بروقت ادای شهادت تعلیم نموده و جواب و سوالات باو
تلقین میکرده مردود خواهد نمود و در مرافع ثانیه آن شهادت مردوده اصلا مقبول نخواهد شد بلکه
چنین گواه که در عدالت مرافع اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود ثانی الحال اگر به تعلیم
و تلقین مدعی در مجلس مرافع ثانیه موافق دعوی بیان کند لائق مواخذه سرکاری و قابل رجوع
بعدالت فوجداری متصور خواهد شد و همچنین اگر مدعی علیه بعدالت مرافعه اولی جوابی داده بود
در مجلس مرافعه ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع نموده مخالف جواب اول جواب دیگر تراشد
آن جواب اصلا مقبول نخواهد شد و همچنین هیچ وجه ثبوت جدید بلا وجه موجه گرفته نخواهد شد
لیکن اگر مدعی شهود مقدمه بعدالت مرافع اولی حاضر کردن نتوانسته آنها را بمجلس مرافع ثانیه
حاضر کند مسموع خواهد شد فقط **فصل** در بیان زخم چشم بد و سحر که درینجا بسیار است بدانکه مردم اینجا
رانیها هم باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم چه خویش باشند و چه بیگانه بسیار
احتیاط است اگر شوهری طعام میخورد و در مکانی پس زن در انجا در هنگام خوردن نمی رود و او را
اجازت آمدن نمیدهند و همچنین اگر زن میخورد و مرد در آنزمان نمی رود و اگر امیری بر طعام نشسته باشد
تا کسی دیگر از احباب او درآید رخصت آمدن نمیدهند تا فراغ بجای علیحده نشسته باشد و
به نعمت خانه نمی درآید و هرگز روبروی کسیکه مجال اطمینان نباشد نمیخورند الا با شرکیان که

همسفره باشند البته میخورند والحق زنان مزدور که طعام می آرند بمشکل هضم میشود بارها دیده ام و خورده ام که دران مطلقاً ذائقه نمیباشد این یا دهم باوهم باشد یا فی الواقع اثر نیت باشد که انما الاعمال بالنیات و بموجب حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت ست که در باب دفع آن ادعیه ماثوره اند و عقلاً چرا تاثیر نظر نباشد که قوت مقناطیسی بعمل مسمریزم از نظر ناظر بشخص مخاطب می رسد و نظر خشم و غضب در منظور الیه قابل مجرب است که اثر می کند و درین باب کتاب مطول نوشته اند هرگاه در ماده قابله ذی روح اثر می کند که ادراک میکند اگر در غیر ذی روح که ماده قابله داشته باشد موثر باشد چه عجب که نادر و غریب نبود و مشاهده شد که خوبان عالم بیک گردش چشم کار نامرادان تمام میکنند و از نظر پاکان در منظوران هرگاه پاکیزگی و لطافت پیدا میکند پس اگر نگاه نا پاکان و خباثت در نگاه افتادگان بدی و خباثت پیدا نمایند چه عجب پرنده باشد که مهار اگرفته در جای بند میکنند و چندی بران نشسته تاثیر نظر خود بران می اندازد که همه وبیدان بشکل او پیدا میشوند و می پرند تا عرصه اگر کسے او را میکشد همه وبیدان که دران بندی باشند میمیرند و هیچ دران پیدا نمیشود باین تقاریر تاثیر نظر ثابت گردید و سحر اینجا بانواع و اقسام است هنوز ماهیت سحر اینجا راقم کتاب را بتحقیق معلوم نشده و بتجربه نرسیده که آیا از قسم نقوش ست یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بوده و چه بعد اثر قوی کنانیدن بعضی را دوا از شکم برآمد و به نشان دادن بعضی مخبر یا خود مجرم نقوش برآمدند که در جای علیحده یا بالین مسحور دفن یا پوشیده زیر زمین نگاهداشته بودند و از بعضے ساحران الفاظ شنیده شد اما بر کتب آن معلوم نشد و نه نام دوا و نه عبارت و نه نقوش دریافته شد و کم اثر کردن الفاظ و نقوش که مسحوران را ندیده و نشنیده باشد هنوز معلوم نگردیده درین بلده پیش از رسیدن فقیر شخصے جوگی طفلی را بسحر خود دختر کرده بود که مقدمه آن به فوجداری دائر شده بود و از انجا سزا یافته که نقل روبکاری فوجداری درینجا هنگام تامه ماندا حیرت افزاید و آن اینست

روبکارے گنگارام ولد ابیا سنیاسی مدعی علیه واقع
بدار العدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد ❊

مقدمہ ہذہ بموجب حکم دارالانشاء سرکار محررہ نہم جمادی الثانیہ بغایت سنہ ۱۲۹۵ ہجری روبکار
گردیدہ کواغذ منتظمہ مرتبہ مثل بملاحظہ رسید خلاصہ اظہار مسماۃ بلیا مدعیہ اول اینکہ قبل از سہ
سال پسرم مسمی لچھمن حاضر بذا بعمر دو سالگی در صحرا مویشی میچرانید گنگا رام مدعا علیہ او را بحیلہ
وغیرہ مسخر کردہ ہمراہ خود بردہ یکسال در موضع آتاپور دہ خود پرورش داشت و دو سال ہمراہ خود
دہ بدہ گردانید برای تحصیل معمول خود باز بدہ من مظہرہ آوردہ بود کہ بلا نامی ڈھیر او را
دیدہ شناختہ بخواہرم مسماۃ رنگما اطلاع کردہ خواہرم با نکٹ راؤ ایما نمود پٹواری مذکور پسرم
را طلبیدہ مستفسر گردید پسرم نام من پدر و حال و غیرہ اہل قرابت خود ظاہر میکرد کہ گنگا رام مدعا علیہ
رسیدہ دست بر اندام پسرم گذاشتہ عمل تازہ نمودہ گفت کہ این پسر نیست دختر است
بپرسید اگر پسر باشد از ان شما ست و اگر دختر باشد از ان من ست پسرم از گذاشتن دستش زن
گردیدہ ذکر و انثیین غائب شد چنانچہ مسمیون انکٹ راؤ پٹواری و کشتایا گنبی و بایرو مہوتی
و کاشتا کومٹی و پاپیا و چندریا جوسیان بچشم خود ہا این واردات دیدہ اند فقط خلاصہ اظہار
لچھمن مدعی دوم اینکہ قبل از سہ سال گنگا رام مدعی علیہ باتفاق شخصے دیگر مرا در صحرا تنہا
یافتہ عرق کدام برگ در دستم انداختہ و در ہر دو پرہ بینی و در ہر دو گوش سوراخ کردہ
چیزی عمل نمود کہ من مظہر مسخرش گردیدہ ہمراہش شدم و مدعی علیہ مرا یکسال در موضع آتاپور
داشتہ و دو سال ہمراہ خود دہ بدہ گردانیدہ و بار عرق کدام شجر مرا نوشانید باتفاق ایریا
و دو طفل مسمیان تیکا و کوپیکا باز برای تحصیل معمول خود وارد دہ من شد بلا نامی ڈھیر مرا
شناختہ با نکٹ راؤ پٹواری اطلاع کرد پٹواری مذکور مرا و مدعی علیہ را طلبیدہ تکرار میکرد کہ مدعی علیہ
لنگوٹ من آوردہ پنجہ برای بستنم دادہ سہ بار دست از اندامم فرود آوردہ گفت کہ اگر این پسر باشد
از آن شما ست و اگر دختر باشد از ان من ست من مظہر کہ مرد بودم بمجرد فرود آوردن
دستش زن شدم و ذکر و انثیین غائب گردید و این داغ سیاہ کہ بر من ست مدعی علیہ
بعد گرفتاریم بدست کدام زنگہ و بانیدہ است و این ہر دو طفل پیش از ین ہمراہ مدعی علیہ بودند فقط

خلاصه اظهار گنگارام مدعی علیه اینکه دختر حاضر هذا اصلبی نیست از زوجه ام مسماة بلی در موضع اماپور متولد
شده است چنانچه مسمیون اول پاپیا و بوجیا باسی موضع گونکیر بلیا بقال ساکن موضع کشتما کلال و باسارام پیا کلال وغیره
گواه اند خلاصه اظهار ایرپا گواه اول مدعیه اینکه مدعی علیه برای تحصیل معمول خود از عرصه هشت ماه مرا همراه
خود داشته است و دو ماه بهمراهی او شده بود که گرفتار گردیدم و کوپیکا طفل منست و منیکا نیز همراه
گنگارام میباشد و طفل متنازع فیه را من اکثر دیده ام که مرد بود و ذکر و انثیین میداشت و در موضع کرنی که رسیده
نیز مرد بود و همین که مدعی علیه بلاهی بدنش دست مالیده طفل هذا زن شد فقط خلاصه اظهار کوپیکا بعمر دوازده
ساله گواه دوم مدعیه اینکه چند با در مسمی ایرپا را که مدعی علیه قرار دادن ده روپیه و طعام همراه
خود از اماپور آورده است من مظهر همراهش آمده ام و طفل حاضر هذا مسمی لچھمن را من میگفت که مدعی علیه
مرا در صحرا یافته عرق برگ نوشانیده بیهوش کرده همراه خود آورده است و من مظهر لچھمن را اکثر دیده ام که علامات
ذکوریت میداشت و بموضع کرنی رسیده علامت انوثیت پیدا نمود فقط خلاصه اظهار منیکا بعمر چهارده ساله
سوم مدعیه اینکه من مظهر از عرصه هشت سال نزد گنگارام مدعی علیه ام مدعی علیه عوض قرضه خود نوکی پدر متوفی
مرا از علم من گرفته است و طفل متنازع فیه مسمی لچھمن از عرصه سه سال نزد مدعی علیه است طفل مذکور مرد بود و ذکر
و انثیین میداشت در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اظهار شیخ میران گواه چهارم مدعیه اینکه من مظهر طفل هذا
مسمی لچھمن را اکثر دیده ام مرد بود و ذکر و انثیین میداشت مادرش حاضر هذا است و پدرش هیچ یا متوفی بود وقتیکه بر خانه
انکٹ اوپٹواری شور و غوغا شد من هم رفته دیدم تا آنوقت نیز طفل هذا علامت ذکوریت میداشت همین که مدعی
علیه دست خود از اندام طفل هذا افزوده آورده علامت ذکوریت مبدل بانوثیت گردید مدعی علیه میگفت که این پسر
دختر منست اگر پسر باشد از آن شماست و اگر دختر باشد از ان منست چنانچه چھوٹی قتال نبی صاحب و بایکار
محمد وهم صاحب و گھور و بھائی محمد حسین و انکٹ اوپٹواری و بهٹی بلیا و گنگا پوب چلنیا بچشم خود ها این امر را
دیده اند فقط خلاصه اظهار عبد النبی گواه پنجم مدعیه اینکه طفل هذا مسمی لچھمن مرد بود و ذکر و انثیین میداشت آنوقتی
من مسحر انید و همراه نبیره من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی انکٹ اوپٹواری موضع کرنی مرسله جنگ منصر
بهادر اینکه لچھمیا نامی طفل را که قبل چهار سال سنیاسی سحر کرده همراه خود برده بود به تاریخ بستم ماه

ذی قعده ۱۲۸۶ ہجری برای تحصیل معمول خود مع طفل مذکوره باز وارد موضع مذکور گردیده
مردمان مع طفل مذکور را دیده شناختند از سنیاسی مذکور مباحثه کردند سنیاسی مذکور گفت این طفل پسر
نیست دختر من ہست اگر پسر باشد شما بگیرید و اگر دختر باشد من میگیرم اہل ده طفل مذکور را برہنه کرده
دیدند علامت انوثیت یافتند فقط خلاصه ترجمه ظاہر ونکٹ رام گوپال نبیره ابا و راما دہنکو سرسله بهادر
مذکور اینکه طفل ظاہر دبود ذکر و انثیین میداشت فقط بعد ازان بتاریخ بستم جمادی الثانیه ۱۲۸۶ھ
مدعیه مدعی علیه و طفل متنازع فیه را مع مثل مقدمه بدرقه جوانان عدالت روانه ہمکنده نموده
بقاسم یار جنگ بهادر نوشته شد که گواهان قرار داده مدعی علیه از موضع اُتاپور طلبانیده
پیش مولوی محمد نصر الله منصف رجوع کنانیده و ہند که مولوی صاحب مذکور بمقابله متخاصمین اظہارات
آنها گرفته شریک مثل نموده دریجا خواهند فرستاد و بمولوی صاحب مذکور نیز ہمین مضمون تحریر یافت
قاسم یار جنگ بهادر گواهان مذکورین را از اُتاپور طلبانیده پیش مولوی صاحب مذکور رجوع
کرده دادند مولوی صاحب مذکور اظہارات آنها بمقابله متخاصمین گرفته روانه محکمه هذا نمودند
خلاصه اظہار مسماة یلی زوجه گنگارام اینکه عرصه سه سال شد که شوهرم پسر مارا گرفته آورده
این دختر بطن من نیست فقط خلاصه اظہارات سمیون راول باپیا و بامن بوچیا و کوٹکر یلیا
بقال و پنڈا نگلو و باسارام ابیا کلالان مع آیه پا پکر نم و جهوانی و بازاری و یلی و بوندی سنیاسی
ساکنان اُتاپور گواهان قرار داده گنگارام مدعی علیه اینکه ما نان دختر مذکوره اگاهی بچشم خود ہا
ندیده ایم زوجه گنگارام مدعی علیه در موضع اُتاپور دو دختر زائید یکی شیرخوار ست و دیگر ہشت
ساله که بود مدعی علیه قبل یکسال او را گرفته برده باز نیاورده اہالیان محکمه طفل متنازع فیه را
بڈاکٹر معاینه کنانیدند نامبرده علامت انوثیت مذکور دیده گفتند که در علامت مذکور انوعی شک ہست
بالیقین گفته نمیشود که این مذکر ست یا مونث چون که یلیا مدعیه دعوی گردانیدن پسر خود را
دختر از عمل سحر بر گنگارام گوشائین مدعی علیه نموده و مدعی علیه ازین معنی انکار کرده ظاہر کرده
که دختر مذکور صبیه من مظہرست بر این معنی یلی زوجه خود و راول باپیا و بامن بوچیا و کوٹکر یلیا

بقال و پنڈال انگلو و باسارام اپیا کلالان و اپیا کرنم و بهوانی و باپارهی و ملی و بوندی سنیاسی گواه هستند و کسان مذکورین تکذیب قول مدعی علیه مذکور نمودند و شیخ میران علی اپیا گواهان متفق اللفظ و المعنی حسب دعوی مدعیه گواهی دادند و گواهی عبد النبی و دو طفل مسمیان تمیکا و کوپیکا مؤید دعوی مدعیه است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و سحر امر عارض خلاف ظاهر پس از شهادت آنها الزام گردانیدن پسر مذکور را دختر بسحر حسب الدعوی مدعیه بر مدعی علیه عائد گردیده مستوجب عقوبت گشت و طفل مذکور عاقل و مقر تکذیب دعوی مدعی علیه نموده تصدیق دعوی مدعیه کرد و ثابت بتصادق ثابت شد ثابت بالمعاینه است و تصدیق شرط صحت اقرار پس حسب تصادق دعوی مدعیه ثابت گردید و هرگاه که سارق و قطاع الطریق و خناق و ساحر فعل مکرر نمایند اگر حاکم در قتل آنها مصلحتی داند قتل آنها سیاستاً جائز است و در قضیه حکم فعل او یکدو اقرار یا گواهی ثابت نگشت شرعاً مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم لهذا حکم داده شد که پسر مذکور را تفویض مدعیه کرده شود و گنگارام عقوبتاً و سیاستاً دائم الحبس با بجولانه مقید باشد و کوپیکا و تمیکا و اپیا با مخلصی داده آید فقط المرقوم بست و نهم ماه رجب المرجب سنه ۱۲۶۹ هجری و شخصی را دیدم که در چشم شخصی سرمه کشیده که او مبتلای کشنده سرمه گردیده و همراه رفته و چند ماه مانده هرگاه والدان آن مبتلا عامل و معمول را پیش من آوردند از معمول پرسیدم که حالا دل تو همراه مانده یا با والدین خود میخواهد یا بعامل گفت که با عامل آخر عامل را قید کردم و معمول را والدینش برد همچنین بسیار عجائب و غرائب اعمال از زن و مرد اینجا دیده میشود و بمشاهده کثرت مقدمات اعمال در وهم فقیر چنان موهوم شده است که زنی در اینجا نباشد که از سحر خالی باشد اما مردان نسبت به زنان کمتر ساحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر نفاثات محفوظ دارد و ان شاء الله القدیر بعد تحریر کتاب جداگانه در سحر خواهم نگاشت تا این کتاب دراز نگردد

فصل در بیان مردم جو فروش گندم نمای اینجا و آن بر چند قسم هستند یکی آنکه بعضی مردم اینجا هستند که هرگاه مردم فی روزگار رامی یابند او را آماده میکنند که من پیش فلان و فلان امیر یا جمعدار یا رساله دار یا تحصیل یا ماما

یا در دربار و هر کار رسوخ میدارم اگر شمارا منظور بود ملاقات کنانیده و هم آن بیچاره بحکم صاحب الغرض مجنون قبول میکنند و خدمت ایشان بینماید آخر نتیجه جز حسرت نمی بردارد زیراکه یا بملاقات میرساند یا نمیرساند اگر نمیرساند ترکی تمام شد و اگر میرساند آنقدر انتظار و امیدواری می کشد که یا می میرد یا محتاج محض میگردد که نان شبینه هم میسر نمی گردد و درین قسمت هزارها مردم تباه شده اند و میشوند چه فردای اینجا فردای قیامت ست دوم بسیاری مردم هستند که در تلاش اصحاب معاملات میباشند و در هر کچهری و دربار و نزدیک وه در هر یک از حکام حاضر میشوند و لاغرضی خود ظاهر مینمایند و چون بار باب معامله می پیوندند میگویند که با فلان حاکم یا فلان میر یا فلان اهل قلم آشنائی میدارم در حق شما سفارش خیلی اهم کرده باین تقریب با اهل معاملات حق السعی و حق الشفاعت مقرر میکنند و منتفع میگردند بطوریکه حاکم یا اهل قلم را خبری ازان نمیباشد انگریز بود یا دکھنی یا هندوستانی اگر خبری هم شد بطوری تقریب سفارش می نمایند که از محض لله فی الله معلوم میشود نه بغرض و درینجا مسلم ست از خرد یا کلان هندو یا مسلمان که سفارش بدون انتفاع نمیباشد گویا مضمون این حدیث را خاص مردم موجود اینجا خواه ازین زمین باشند یا از دیگر جا فهمیده اند که اشفعوا تؤجروا و سفارشی بدون اجرت نمی باشد و حاکم عاجز نمیگوید هیچ رنگ و هرگاه سفارش بشنود در حق بود یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که خالی از سفارشی باشد اگر فرشته هم درینجا حاکم خواهد بود ازین مرض و بای اینجا هم نجات نخواهد یافت از سلطان عصر تا چوبدار خالی از سفارش کردن یا پذیرفتن نیست و میانجی خالی از انتفاع دنیوی نیست و نباشد الا ماشاء الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عامل قرار داده اند زنان و مردان را انواع انواع فریب حصول اولاد و مفارقت و مواصلت میان زن و شوهر و طمع نوکری وغیره داده زر میکشند و مردم را در دام فریب خود آورده متمتع میشوند و هزارها روپیه و مال و متاع می کشند چهارم کیمیاگر که خود را زرساز قرار داده بمردم فریب میدهند بیشتر از خواص و عوام اینجا این مرض میدارند و بدام فریب می آیند آخر نقصان و شرمندگی میکشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور میشوند یا نوبت بنالش فوجداری رسیده کیمیاگر صاحب قید کرده می شوند اگر سامانی داشته

باشند نالش و پیچ‌پاد و بر متوسط او و اتر بدیوانی میگردد و چونکه رئیس اینجا را پرورش غریب و مسافر
از هر قسم که باشد مجبول الطبع ست عوام میدانند که شوق کیمیا میدارند اما غافل از نیت بخیر ایشان
اندرین مغلطه افتاده جوق جوق باظهار کیمیا بر در دولت بواسطه و من گرفتگان حاضر میشوند و
فیضیاب میگردند و حاضر باشان حضور یا غافل ازین خبر یا بارقت باسرار سلطانی بیشتری را بحضور
میرسانند و داخل حسنات میگردند که گفته اند گره بر سر بند احسان مزن * که این ق و شیده ست و
آن مکر و فن * و این نیست که حضور از نیک و بد آگاه نباشند ورنه چرا صاحب عالیشان کیمیاگر را قید میفرمودند
و بحکم آنکه شان کریم کرم ست چرا طعام و تنخواه وافر عطا میفرمودند مجرم را نواختن کار کریمان ست و حکایت
پنجم فرقه دلالات و آن بهر چند قسم هستند بعضی هست که اسباب و اسپ کسان بوعده فروختن
از مالک می آرد و میگوید که نمائیده می آرم و مردم همراهی را که بفریب مزدوری یا نوکری همراه خود
مقرر کرده می آرند که جائیکه میروم در انجا ترا نوکر کنانیده خواهم داد یا از آن جا اسباب بدست تو
خواهم آورد و چیزی مزد او را امید میدهند و میگویند که خاموش نشسته باشی و بمالک مال آهسته میگویند که
آدم من نشسته ست من بازمیرسم و اسباب گرفته بدر رفته خود کافور میشوند و مالک اگر آدم نشسته باندادو را
گرفته بکوتوالی میرسانند یا بفوجداری می آرند و شاخ گلوی او میگیرند و مال خود میطلبند و آن بیچاره
هر چند وعده او را بیان میکند کس نمیشنود و آخر این هیچ منجر بفساد میگردد و دیگری چنان میباشد
که اسباب را مستعار بتقریب شادی وغیره می گیرد و آن را فروخته یا روپوش میگردد و یا بوعده
اینکه حاضر میکنم یا می آرم ماهها و سالها میگذرد ندیا بگوید که مال تو افتاد و یا گم شد و نوبت بنالش
میرسد و ماخوذ می گردد و بنحوی از کارش می افتد و بسیاری را از مالکان بجز حیرانی و پریشانی هیچ
بدست نمیرسد و مال هزارها روپیه تلف میگردد و گاهی بعون الله می برآید انگلیس بفریب بسزا
میرسد و بعضی از مردمان و دلال از زنان و لاله ها هستند که هنگام شام خانه بخانه میگردند و زنان
و مردان مجروان را میجویند و پیغام شادی و وصلت میرسانند و متمتع میشوند و مینمایند و گری
و بنکاح میرسانند و بگیرد و چنین زنان را در اینجا مشاطه نامند و این سرا سر عیاره و مکاره

پیدا شد اول آمده میگوید کسی هست که نکاح خود کردن میخواهد اگر کسی اقبال میکند واز خانواده
و بنای او میپرسد میگوید که از عالیه خاندانست که مثل او کسی نباشد و کسی اورا سوای مادر
نمانده است و بسیار حسین و ۰ ساله است اگر چه سیاه چرده و شصت ساله باشد و بسیار مالدار وزیورات
و میانه و فیل و اسپ خواهد داد و زود بنکاح میرسانم و بعد خطبه بوصلت می درآرم و جان و غیره
قاز میبالد که مرد فریفته بر تقریر او گردیده آماده خطبه و نکاح میگردد و رسمیات اینجا بجا می آرد و
زیر بار میگردد و آخر بمراد نمیرسد و اگر بنکاح هم بعد سالها سال می درآرد بسیار از مادر و پدر و
برادر و اعمام و خالات او بهم میرسند که آدمی از خرچ آنها خراب و تباه می گردد و اکثر مال و
متاع ناکح قبل از نکاح و بعد از خطبه می گیرند و میخورند و جواب صاف میدهند ششم بعضی
خود را بلباس حکما آراسته علاج میکنند و هیچ ناخوانده و نانوشته نام خود حکیم محمد فاضل
و لچهمن سنگه بید یا قربان علی شاه ظاهر مینمایند اکثر میگذارند و هر کس را دوا و قوت باه و امساک
یا امراض خبیثه میدهند و میخورانند و بهیرحمی خود مردمان را هلاک مینمایند و اگر امرا بدام فریب
ایشان می درآیند خوب زر میکشند و متمتع میگردند و حواشی نشینان خود را میخورانند که پیش هر آینده
و رونده وصاف حکمت عملیه او باشند و مردمان را ورغلانیده بحکم الدنیا زور لا تحصل الا بالزور بدام
فریب می آرند هفتم بعضی کسان هستند که دکان هنڈی جاری میکنند و زیورات را گرو میگیرند
یا زیور مالکی در صره بسته بعوض و بیعانه میگیرند که آنرا باصطلاح مهاجنان این جا گٹھوین
نامند بفتح کاف عجمی وضمه تاء هندی باتصال هاء هوز و سکون واو مجهول و فتح هاء هوز و
سکون نون بعده از زیورات جواهرات را بدل کرده میگیرند و بحکمت عملیه از گٹھوین مال می برآرند
یا بعد چندی دواله می برآرند یا مال گرفته از اینجا می گریزند و مالک دست حسرت بر سر و سینه
میزند و هایهای کرده می نشیند و همچنین مردم کسانیکه حکاک باشند الماس و زمرد وغیره را
بدل مینمایند و همچنین زرگر هستند که نگینه های الماس و زمرد و یاقوت را تبدیل کرده نگینه کم قیمت
دران نصب میکنند هرچند که نالش آن هم بفوجداری میرسد اما باثبات رسانیدن دشوار میشود

فلهذا این فرقهٔ ضاله بروز روشن تاخت و تاراج مال مردم می کنند و عالمی را ایذا می رسانند

فصل در بیان نظم وزن غله فروشان و پیمایش پارچه بزازان اینجا چون گز و ترازو و اوزان
آن در اینجا از سرکار والا اقتدار در بازارها مقرر نیست فلهذا در وزن و مساحت بسیار غبن فاحش
است دیده ام که بیشتر کسان که در بازار برای خرید غله می آیند سنگ و ترازو از خانه خود همراه خویش
می آرند اگرچه معدن آهن در علاقه سرکار عالیست و هزارها توپ آهن بیکار درین سرکار افتاده
است می تواند شد که ازان گز و اوزان ساخته شوند و اوزان گز و ترازو بعلامت سرکاری ساخته
بغله فروشان و بزازان از سرکار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود و امتحان این عمله
احتساب خواه فوجداری سپرده شود آسایش بسیار بخلائق رسد و انتظام مملکت گردد زیرا که
مطففین اینجا بسیار اند که غله بوزن زیاده میخرند و بسنگ کم میفروشند و اصحاب غرض بهر [illegible]
وسنگی و میزانی که میدهند میخرند و ضرری میبرند و کسی نمی پرسد

فصل در بیان نظم گوشت
و شیر اینجا بدانکه قصابان اینجا بیشتر هندو هستند اگر ذبح جانوری را می کنانند خود در گرفت و گیر
جانور مذبوح هنگام ذبح شریک میشوند و چون با مسلم و غیر مسلم که صاحب کتاب نباشد هنگام
ذبح شریک بود یا ذابح غیر عالم مسائل ذبح باشد و شرائط ذبح را بر وضع شرع شریف بجا
نیارد حلال شدن مذبوح معلوم و معهذا قصابان اینجا جانوران بیمار و لاغر و مرده را گلو تراشیده
میفروشند فلهذا در گوشت آن ذائقه نمیباشد بلکه موجب بیماری عوام و خواص میگردد و بند و بست
آن ضرور که در مسالخ طبیب معین کوتوالی یا شفاخانه اکثر اوقات رفته جانوران که برای ذبح می آرند
مع عالم مسائل آنجا مذبوحان را بلکه در عالم حیات آنها دیده باشند اگر جانور بیمار یا لاغر را دیده باشند
هرگز اجازت ذبح نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بسزا در رسانند و چنان گوشمال واجب
دهند که بار ارتکاب چنین حرکت نکنند و نیز از ذابح جانوران که مسائل و شرائط ذبح ندانسته
باشد او را بقاضی یا محتسب یا بعلما بسپارند تا مسائل ذبح او را بیاموزانند و امتحانش گرفته
اجازت ذبح داده باشند تا لحم طری و مطهر بهر کس رسیده باشد و از حرام گوشت [illegible]

محفوظ در دارین باشند و ثواب این انتظام در جریدهٔ اعمال حاکم وقت ثبت شود و بیشتر شیر فروشان
اینجا گاوان را روث اسپ و گاومیشان را روث فیل میخورانند فلهذا در شیر اینها مطلقاً فرحیت نمیباشد
و نه ذائقه شیر دران میماند و طرفه بران اینست که دران شش چند آب می آمیزند اگر عملهٔ پولیس را
یا طبیبان یا محتسب را که دریافت شیر داده شود و در آنجا امتحان شیر شیر فروشان شده باشد
و لائق فریب اوشان را سزا داده شود امید که این فریب اوشان موقوف گردد و نیز تاکید کرده
آید تا روث چیزی بجانوران نخورانیده باشند چه شیر این قسم جانوران مورث امراض سوداوی میگردد
چه عجب که از اسباب مواد سودا و امراض سوداویه یکی این هم باشد همچو آتشک و جذام
و قوبا و سرطان وغیره پس بند کردن این فعل بر ذمت همت علیای حاکم زمان الزم جلیست

فصل در بیان بنگخانه و قمارخانه این بلده فرخنده بنیاد بدانکه درین بلده چند بنگخانه و قمارخانه اند که
بسبب بودن آنها انواع انواع قصه فساد میشود و در انجا بیشتر بدمعاشان جمع میشوند اگرچه از طرف
رئیس و نائب رئیس اینجا بر کوتوال قدغن تمام است که استیصال و قلع آنها کرده شود و کسانیکه مهتمم آنها اند
گرفته یا پانزده پانزده روز قید کرده شوند و بسزای واقعی رسند و عملهٔ پولس هم میخواهند و میکوشند که تعمیل
حکم قطعی سرکار بتدریج کرده شود چه با مضای این حکم قطعی نوعی فساد است زیرا که حامیان این
مهتمان اشخاص قوی هستند که زور میخواهند اما در امضای این حکم دیر نباید زیرا که دیگران
که ازین عمل باز داشته شده اند میگویند که فلان فلان را چرا منع نمی نمایند و دکان و خانه آنها
بند نمی کنند و درینصورت امضای حکم مشکل پس کسانیکه زور طلب باشند فوراً اطلاع آنها کوتوال صاحب
مفصل بلا رو و رعایت بسرکار عالی نمایند و تنخواه حامیان این مهتمان ضبط کنانند تا فوراً تعمیل
این حکم سرکار نمایند و عجب مسلمان اینجا هستند که افعال غیر مشروع را خلاف حکم خدا و رسول او
با وجود دعوی اسلام محض برای قدری از نفع خود جائز دارند و نمیدانند که دنیا روزی چند ست
آخر کار با خداوند ست بلکه در اجرا داشتن این برای جر منفعت خود کمال کوشش و سفارش میکنند
و مانعین را هدف سب و دشنام یاد می نمایند الله تعالی اوشان را هدایت فرماید که خود شان مستعد

برای قلع و قمع آن شوند ارباب پولس را واجب ست که خوشی آقای خود و رضای اهل ... اولی دانند و بر سماجت و لجاجت موسوسان هرگز التفات نه نمایند و بدانند که سوچون ... هم چنانکه تو گشتی ؛ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ؛ بعض پاس خاطر اهل دنیا دنیا و آخرت هر دو را خراب میکنند چنانچه درین مقدمه اگر عمله پولس تعمیل حکم حاکم مجازی نمیکنند بمصداق از ین سو رانده و ازان سو مانده میشوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردند و بدانند که پادشاه سایهٔ خداست هر که اکرام و تعظیم او میکند خدای تعالی او را می نوازد و بزرگ می گرداند و هر که اهانت او میکند خدای تعالی اهانت او می نماید اگرچه تدبیر استیصال این فعل شنیع بالفعل بزودی محصول هم ممکن نبود مگر دیر میکشد ع ای ز غفلت بیخبر در هر چه باشی زود باش ؛ باقبال سرکار عالی نظام حصول این مرام زود بانجام میرسد کیفیت مدکخانه و قمار خانه هر قدر که معلوم شد این ست و این کیفیت تقریبی ست نه تحقیقی زیرا که در تحقیق این زیاده از نگاشته خواهد شد فقط نقشه مدکخانه بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدین خسر پوره وقار الامرا بهادر آمدنی فی یوم ۳ روپیه مدکخانه متصل خزانه جل پلی علاقه شمشیر علی دکاندار در گذر سلطان شاهی آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه متصل باره راجه اندر گذر علی آباد علاقه کالی نواب مدکخانه عظیم الدین دکاندار آمدنی فی یوم ۳ روپیه قمار خانه محمد نظام آمدنی فی یوم دو روپیه در ڈیوڑهی خورشید علیخان بهادر گذر علی آباد مدکخانه قاسم علی آمدنی فی یوم دو روپیه قمار خانه گماشته آمدنی فی یوم چهار روپیه متصل ڈیوڑهی رفعة الملک مرحوم گذر اتوار چوک علاقه مسماة راجی دکان دار مدک خانه آمدنی فی یوم یکروپیه و هشت آنه در شکر گنج متصل مکان تلجا رام خزانچی علاقه محمد شکور جمعدار مدک خانه حیدر علی آمدنی فی یوم یک روپیه هشت آنه و قمار خانه آمدنی فی یوم یک روپیه دوازده آنه و بیرون دروازه غازی بنده علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم دو روپیه و بیرون فتح دروازه در صالح کوڑه علاقه محمد شکور جمعدار مدک خانه بنده علی آمدنی فی یوم ۳ روپیه و در خورشید گنج علاقه خورشید جاه بهادر مدک خانه اتباع آمدنی فی یوم ۳ روپیه و قمار خانه

گماشتہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و در شاہ گنج علاقہ مرد ہہ جب غیرہ مدکنخانہ مین صاحب
آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و قمارخانہ معصوم آمدنی فی یوم دو روپیہ ہشت آنہ و در
کسارٹھہ علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک بہادر مدکنخانہ فادر حسین آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ
متصل سیٹھ موہن لال گرز حسینی علم مدکنخانہ آمدنی فی یوم یکروپیہ و ہشت آنہ و در بازار گھاسی میان
علاقہ امیر کبیر بہادر مدکنخانہ کلثوم آمدنی فی یوم سہ روپیہ در بازار عنبر مدکنخانہ گماشتہ بابو خان آمدنی
فی یوم دو روپیہ و چار آنہ و در گاڑی خانہ قریب ڈیوڑھی راجہ شبو پرشاد علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک
بہادر مدکنخانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و قمارخانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و در شکارخانہ عقب ڈیوڑھی
رشید جنگ بہادر مدکنخانہ برہان صاحب آمدنی فی یوم یکروپیہ و ہشت آنہ و در دار الشفا قریب
طویلہ مختار بیگ مدکنخانہ عنبر علی آمدنی فی یوم یک روپیہ چار آنہ و متصل چاوڑی حسینی علم مدکنخانہ
انبہ پرشاد آمدنی فی یوم یکروپیہ و ہشت آنہ و در دروازہ یاقوت پورہ علاقہ بندہ علی اخباری مدکنخانہ
عبد اللہ خان آمدنی فی یوم یک و نیم روپیہ بیرون کھڑکی ماتا علاقہ بندہ علی اخباری مدکنخانہ غلام حسین
آمدنی فی یوم سہ روپیہ و قمارخانہ آمدنی فی یوم سہ روپیہ بیرون دروازہ چادر گھاٹ علاقہ
حاجی بشیر مدکنخانہ قمر علی آمدنی فی یوم دو روپیہ ہشت آنہ و متصل ڈیوڑھی بدھن خان جمعدار
در کوتسی واڑھی گرز بیگم بازار مدکنخانہ ننھی صاحب آمدنی فی یوم یکروپیہ و دوازدہ آنہ و بیرون
دروازہ تالاب میر جملہ مدکنخانہ حسین بے زنگہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و چہار آنہ و در قاضی پورہ متصل
ڈیوڑھی سیف الدولہ بہادر مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و چہاردہ آنہ بیرون فتح دروازہ
در بی بی گنج علاقہ نصرت جنگ بہادر مدکنخانہ سید علی آمدنی فی یوم یک روپیہ و در گرز کماٹی پورہ
در تاڑبن متصل ڈیوڑھی بھیکو میان مدکنخانہ آمدنی فی یوم یکروپیہ چار آنہ و در شاہ علی بنڈہ قریب
مکان قاضی صاحب مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و دوازدہ آنہ و در چوراہہ شاہ گنج علاقہ
مرد ہہ حمید خان مدکنخانہ کریم صاحب آمدنی فی یوم پنج روپیہ و ہشت آنہ و بیرون لعل دروازہ
علاقہ محمد شکور جمعدار مذکور مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ دارد اگرچہ شنیدہ ام کہ بحال

بعضے علاقہ داران و دکانداران ارباب بعض اصحاب کوتوالی بوجہ من الوجوہ رعایت میدارند
اگر این است است قریب بغضب الہی و خشم پادشاہی مبتلا میشوند خلاف رای سلطانی
جستن بخون خویش باید دست شستن و علاقہ داران کہ مذکور شدند بعضے ازایشان چنان مجبور گوا
ہستند کہ در جناب شان گمان آبادانی دکان چنین افعال قبیح کردن تہمت بدگمانی بر خود بستن ست بخدا
اگر این دکان در علاقہ ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر باحسن عنوان در جناب
ایشان خبرش رسانیدہ شود فوراً استیصال آن فرمایند اما ندانم کہ اہالے پولس چنان چرا نکردند
پس چرا ہر دوان گمان بد پیوستگے مردم پولس بارکان دکان نکنند و بر ایشان طعنہ نزنند و این
بدنامی ایشانرا کوچہ بکوچہ نگردانند و تا بسرکار نرسانند گو فی الواقع چنین نباشد اما از فیہ ما فیہ خالی نبود
اگر مخبری باثبات خواہد رسانید البتہ اہل پولس را جوابدہی مشکل خواہد بود بجز آنکہ گویند کہ ما مردم
را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبودہ است گویم الحق اگر نبود چرا بسرکار عالی این عجز خود را
و بودن دکان بیرون از حیطہ اختیار خود ظاہر نکردند و دیگران را جای انگشت نہادن گذاشتند
اگر صاف صاف ظاہر میکردند سرکار عالی خود بندوبست آن باحکام رسانی مے فرمودند یا بحضور
بندگان عالی دام اقبالہ عرض مینمودند چہ ذات اقدس حضرت عالی با محای اینچنین معاصی قبیحہ
ہمہ تن مصروف است و این ہمہ تعمیل ارشاد اقدس ست خداے قدیر این شہر فرخندہ بنیاد را
ازین محرمات کہ خراب کنندہ خانمان شرفا و قاطع نسل امرا ست و بیشتر شرفازادہ باختیار
این فعل قبیح میمیرند بانواع امراض مبتلا گردیدہ سیہ بخت میشوند پاک و صاف گرداند بحرمت النبی
و آلہ الامجاد **فصل** در بیان آنکہ درین شہر از موذیات چند قسم بیشتر میباشند کہ مردم اینجا را بآنہا
تکلیف میشود بلکہ بزہر آنہا بعضے مردم جان بجان آفرین می سپارند یکی ازانہا کثرت پشہ است
کہ ہر متنفس را بآن تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن بجز از بودن مکان و در رخنہ ہوادار
کہ دران مروحہ را کشیدہ شود و عود سوزانند نیست دیگر کثرت کھٹمل کہ ساس باشد باین
کثرت در ہر موسم میشوند کہ حسابی ازان نیست ہر چند ہر روز مکان صاف کنانیدہ شود مگر کم نمیشوند

اگر کسی بمیرد و هزاران بوی او پیدا میشوند علاج دفع آن سوای روغن مالیدن بر بدن یا بر جائی که
ممکن باشد یا صابون در آب آمیخته و در مسکن آنها انداختن یا آب گرم ریختن که بعضی غیر جائز داشته اند
نیست سوم کثرت مورچه سرخ که در ملک دکن اینقدر ندیده ام هر کجا در عضوی میگزد همان دم سوزش
بسیار میشود و عضو ورم میکند علاج گزیدن این هم از روغن گاو مالیدن نیست اما باید که بعد ساعتی
دور میشود ورنه هزار چند از مورچه خواهند رسید چهارم بسیاری گزدم در موسم گرما و برشکال که اکثر
کسان را میگزد و بسیار زهر دارد و فقیر را نیز این موذی در اینجا تکلیف نیش زدن داده بود که
پیاز را با مرچ سیاه سائیده ضماد کردم و هم تماکو را سائیده ضماد کردم و بعد ساعت با آب گرم
چند بار شستم بعد یکپاس افاقه شد عضو ملذوع را در آب ترب داشتن و هیچ یا برگ ترب را سائیده
بر موضع گزیده ضماد کردن افاقه می بخشد اگر آب ترب بر گزدم اندازند فوراً اعضای گزدم را از هم
میپاشد و جدا میکند پنجم سگ دیوانه که در اینجا بیشتر میشود و بست بست مردم را میگزد
و همه میمیرند الا ماشاء الله و طرفه اینکه در محله می آید و هر که پیش او می آید میگزد و صورت خود
خود را می بینند و نمیکشند و کسی در پی کشتن او نمی رود و این گزیدن سگ دیوانه را مدتی مقرر
نیست بعضی که گزنده زهر تیز دارد فوراً می میرد و بعضی دیر میکشد اگر فوراً موضع لسع با آتش
یا به تیزاب سوزانیده شود مثل کاشتاک یا بران شیر عشر نهاده شود یا حب السلاطین با سبزی
آن به آورده سائیده بر جای گزیده ضماد نمایند که آبله برآرد و آب از آن جاری چند روز ماند
و آنکس را هشت ماشه از تخم سنگترا یا نارنگی یا ترنج یا چکوتره یا لیمون کاغذی از هر قسم که میسر گردد
و چهار توله آب سائیده و نبات یا شکر سرخ دو توله شیرین کرده اگر سرما بود نیم گرم ورنه سرد تا وقتیکه
زخم مندمل شود نوشانیده باشند بعون الله الشافی شفا خواهد یافت و این مجرب فقیر است
که بیشتر کسان را داده و صحت یافته اند و از سالها سال زنده و سلامت اند یا یک درخت ناره را
که در اینجا آن را نانی گویند و آن درختی خرد بقدر یک بالشت نهایت تلخ میباشد بیازده
مرچ سیاه در آب پنج توله سائیده اگر سرما بود نیم گرم نموده گزیده را تا اندمال زخم دندان سگ دیوانه

نوشانیده باشند صحت یابد اینهمه خوراک جوان ست طفل را بمقدار عمرش می‌هند و چون
برگزیده سگ چاور آب تر کرده می اندازند خصوصاً چادر نیلی فوراً می میرد بچشم خود دیده‌ام و گزیده
آن بیهوش نمیشود بلکه با عقل و تمیز میباشد و همه اینشناسد امّا در دل او خواهش گزیدن
دیگری پیدا میگردد و اگرچه دیگران را میگوید که کسے نزد من نیاید که خواهم گزید زیرا که دل من ای
گزیدن خواهش بسیار دارد و بس الخ و اگر احتراز نمیکنند البته همچو سگ بدندان میگزد که همان اثر
دران پیدا میکند و آدمی هلاک میگردد و نعوذ بالله من هذا البلاء اللّٰهم احفظنا عنه و عن کل سوء و
طرفه و عجیب و غریب این شهر لطافت بهر این است که درینجا زنبور زرد و زنبور سرخ نمیشود و درین
عرصه سه سال که مدت ورود فقیر اینجاست یکبار هم ندیده‌ام و بس **فصل** در بیان افاغنه
اینجا که در ینولا خانوادهٔ اوشان مشهورست یکی ازان قوم نی ست که بیشترے از ایشان معزز
و جمعدار و جاگیردار خوشخو خوش خلق خوش اوقات و خوش رو و دلاور صاحب حمیت و حیا
مگر بسبب جهالت قوم خود باهم قصه و تکرار و فساد و عناد بسیار دارند اکثرے از ایشان
مهدوی عقیده هستند که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السّلام آمدند و تشریف بردند
چنانچه درینباب ملّا علی متقی رضی اللّٰه عنه رساله در زبان عربی تحریر فرموده است که آغاز آن
این است بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد للّٰه رب العالمین والصلوٰة والسّلام علی سیّدنا محمّد و آله و صحبه
اجمعین و بعد فهذه رساله سمّیتها بالرد علی من حکم و قضی ان المهدی الموعود جاء و مضی اعلم
رحمک اللّٰه لاشک ان وجود المهدی الموعود ثبت بالاحادیث والآثار نحو من ثلثمائة فصاعداً ثم
طائفة فی بلاد الهند یعتقدون فی شخص مات وله نحو خمسین سنة انه هو المهدی الموعود الخ انتهے
ملّای سجاوندی لقب جوابش در عربی نوشته است که آن وال بر جهد او ست هر که شوق
دید و شنید او وارد هر دو را ملاحظه کند تا دریابد کل اناء یترشح بما فیه شروع جواب الرد این است
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد للّٰه الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب الامام العادل و اعلی
ذکر من اختاره بولایتها فهو اعلی فی العاجل والآجال احمده فی البکرة والاصائل و اصلی علی نبیه

محمد سید الاواخر والاوائل المختار من صفوۃ الاطائب والمحال الخ انتہیٰ حال پیدا شدن این جماعت
را اگر دریافتنی ہست در طبقات اکبری ببینند۔ دستور این قوم ہست کہ اگر از اہل دنیا باشند وقت مرگ
ترک دنیا میکنند اگر صحت می یابند باز متوجہ بآن نمیشوند و مشائخ ایشان سوال میکنند اگرچہ بفاقہ
جان برلب رسیدہ باشد۔ و ذکر و شغل بیشتر بر طریقہ چشتیہ و قادریہ مینمایند و عقیدہ صوم و صلوۃ
میباشند نواب بودھن خان مرحوم کہ حالا ہمشیرزادہ ایشان محمد ابراہیم خانصاحب وغیرہ
اند و دولت خان و ستار خان و حسین خان و ہوشدار خان و باز خان و جنید خان و مصر یخان
و مصری خان میرشکار وغیرہ خوانین چنچل کوڑہ و قطبی کوڑہ از نبی ہستند دیگر نیازی از انجملہ
محمد خانصاحب قلعدار گولکنڈہ و محمد نجابت خانصاحب عم اوشان کہ در مغلپورہ میباشند نہایت
خلیق صاف طینت سوم خویشگی کہ از قوم جامع اوراق است و این طائفہ دینجا بہ چند مقام
سکونت اختیار کردہ است یکی در قصبہ بہر خاندان حافظ غلام مصطفی خانصاحب مرحوم کہ تعلقدار
بدر بودند حالا غلام رسول خان و غلام نبی خان وغیرہما پسران ایشان ہستند دوم در باغ
ابوزبان خان عرف حسینی میان کہ ایشان را چار پسر بودند غلام علی خان و منصب علیخان و
نواب علیخان و عباس علیخان و فروع ایشان را ندانم سوم در اورنگ آباد محلہ قطب پورہ
از ہنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بہادر علیہ الغفران از اولاد عبد اللہ خان
خویشگی ہستند تفصیل ایشان را ندانم چہارم عبد السلام خان خویشگی کیر تپوری مولد ایشان بنگلور
است در ملک برار کہ حالا در تحت و تفویض انگریزی ست و بہا نجا مزار میر حیات قلندر ایشان
میباشند و اولاد این بزرگ در موضع کالوا بن پرگنہ چریاکوٹ ضلع اعظم گڈھ موجود ہست پدر عبد السلام خان
کہ عبد الستار خان نام میداشت از کیر تپور ضلع بجنور آمدند و دینجا متاہل شدند اگرچہ عبد السلام خان
اولاد پسری نمیدارند اما خویش و اقارب ایشان ہنوز در کیرت پور موجود ہستند و پیر داد خان
برادر ایشان در ینجا موجود زن گرفتہ بچہ ہا برآوردہ اند پنجم صالح محمد خان خویشگی مرحوم
ایشان را چار پسر بودند یکی عبد الرحیم خان غضنفر یار جنگ مرحوم دوم محمد حسین خان مرحوم

سوم احمد علیخان مرحوم چہارم قاسم علیخان اول را ایک پسر رضا علی خان نام کہ در چھاونی
چادر گھاٹ موجود دوم را ایک پسر محمد خان نام در مستعد پورہ موجود و ایشان را دو پسر
کریم داد خان و عبد اللہ خان و سوم را ایک پسر فیاض علیخان نام در مستعد پورہ موجود چہارم
را در مستعد پورہ دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود ششم خانوادہ پیر عثمان خان خویشگی
ایشان از قصور بودہ اند و توزئی بودہ اند و فقیر نیز توزئی ہستم اما در خیل بنی خیل ام پیر
عثمان خان مرحوم را چار پسر بودند یکی احمد خان المخاطب بمستعد یار جنگ شہید مغفور دوم
غلام محمد خان مرحوم سوم ہدائی خان مبرور چہارم پیر اسمعیل خان ایشان خود در مستعد پورہ
موجود دختری دارند نہ پسر و ہدائی خان را ایک پسر پیر خداداد خان سلمہ ربہ در مستعد پورہ
موجود و غلام محمد خان را پنج پسر یکی اللہ داد خان کہ در چھاونی چادر گھاٹ موجود دوم غلام احمد خان
ایشان ہم در چھاونی مذکور موجود سوم پیر حسن خان در مستعد پورہ موجود چہارم پیر عثمان خان
در کوچہ جلال حی قائم ایشان را ایک پسر است پیر طالع مند خان نام کہ در فرزندی ایشان پیر اسمعیلخان است الحال
در بازار گھاسی میان نشستہ اند پنجم پیر سبحان خان در مستعد پورہ موجود و پیر احمد خان المخاطب بمستعد یار جنگ
شہید مرحوم را ایک پسر پیر عمر خان نام در مستعد پورہ موجود و ایشان را ایک پسر پیر احمد خان
نام و ایشان را ایک پسر پیر عبد الرحمن خان نام سلمہم اللہ تعالی چون ایشان از اولاد پیر تو ہستند لہذا شجرۂ آبائی ایشان را
بنگارم تا برای و تو زیان یادگار از فقیر باشد شجرہ خلافت طریقہ چشتیہ خویشگیہ قدس اللہ اسرارہم الہیم رحمہم
الہی بحرمت حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم و بحرمت امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ
و بحرمت خواجہ حسن بصری رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ عبد الواحد بن زید رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ فضیل
بن عیاض رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ
حذیفہ المرعشی رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ ہبیرہ البصری رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ ممشاد علو دینوری
رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ ابو اسحق چشتی شامی رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ ابو احمد چشتی رحمہ اللہ
و بحرمت خواجہ محمد چشتی رحمہ اللہ و بحرمت خواجہ محمد یوسف ناصر الدین چشتی رحمہ اللہ و بحرمت

خواجه مودود چشتی رحمه الله و بحرمت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله و بحرمت خواجه عثمان هارونی
رحمه الله و بحرمت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله و بحرمت حضرت خواجه پیر قطب الدین بختیار کاکی
اوشی رحمه الله و بحرمت پیر و توکیار خویشگی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر بایزید چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر عنو چشتی رحمه الله و بحرمت پیر عبار چشتی رحمه الله و بحرمت پیر صالح چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر فردوس چشتی رحمه الله و بحرمت پیر شمع چشتی رحمه الله و بحرمت پیر خداداد چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر دولت چشتی رحمه الله و بحرمت رحمت غازی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر رحیم داد چشتی
بیابانی رحمه الله و بحرمت پیر دولت چشتی ثانی رحمه الله و بحرمت پیر محمد اسمعیل چشتی رحمه الله
و بحرمت پیر عبد الرحمان چشتی رحمه الله و بحرمت پیر حسن شهید چشتی رحمه الله و بحرمت پیر رحیم داد
ثانی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر عثمان سخی چشتی رحمه الله و بحرمت پیر احمد خان شهید چشتی رحمه الله
عاقبت پیر محمد خان چشتی بخیر گردان بلطفک الخفی والجلی اللهم اغفر له و لذریاته
آمین هفتم جهاندار خان خویشگی که در محله قاضی پوره میمانند اما از خانواده ایشان آگهی ندارم
هشتم سندوزئی از انجمله غلام رسول خان سندوزئی اند و ایشان را هم جماعت کثیره بوده
است اما حالیا درین سرکار اشخاص چند ملازم مانده اند اما از ممتازان بودند و قبیله
نهم قائم خانی این طائفه اگرچه از راجپوتان صحیح النسب نیست اما بسبب شجاعت جبلیه
خود از همین افغان اند درین سرکار عالی از ممتازان اند از انجمله عالم علی خان بهادر پسر
محمد خان دلاور نواز جنگ مرحوم جمعدار قائم خانی موجود از ممتازان سرکار و از خاندان عمده
گویند محمد خان مرحوم اگرچه علم نسیار داشتند اما با تواریخ شوق بسیاری داشتند این هم دال
بر لیاقت ایشان است و از انجمله محمد بخش خان خسر پوره ایشان مرد نمازی نیک با مروت و حیاو
متدین مستقیم ...رالا و ...م باشد کار پرداز امورات خانگی ایشان است و از انجمله محمد بهادر خان
جمعدار ... ایشان است مرد جوان مسکین مزاج و صالح محب الفقراء است اما با دوستان
پیشکی میکنند و این خلاف سنت است زیرا که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم

کرکمان نکوئی آنست که صلح کنند با دوستان بهرچه شود و در غیبت او وصله عبارتست از آنچه موجب
وصلت و اخلاص باشد و از انجمله محمد یحیی خان که سالدار سند بیان ست نهایت متواضع العلما و
خادم الفقرا اما اولادش بر وضع پدر نیست لیکن در عدم ادای صوم و صلوة مساوی الاقدام
پدر هداهم الله الی الرشاد و هم یوسف خان ولی از انجمله عبدالکریم خان جمعدار صرف خاص اند سه پسر
دارند خانه ایشان در کهوکرواری ست یکی صلابت خان دوم امیر نواز خان سوم محمد علی خان
یازدهم مرول خان لودهی پسر لودهی خان جاگیردار اند قریب ڈیوڑهی لاله بهادری باشند
دوازدهم کامیاب خان جمعدار که کراند ملازم دیوانی در کهوکرواری میباشند آدم خوب اند فقط
فصل در عجائب جانوران اینجا بدانکه از عمده جانوران اینجا مرغ اصیل مشهور که شهره او صیت
آن در اکناف عالم رسیده است و آن چند نام مشهور درینجاست یکی یاقوت که جنگ خوب میکند
و نمیگریزد و رنگ آن سیاه سرخی مائل میباشد چنانکه یاقوت سوخته می شود و وزن آن زیاده
از پنج سیر نمیباشد دوم پیلا که رنگ آن زرد سیاهی مائل میباشد سوم گاگره بفتح کاف عربی
و بفتح کاف فارسی و سکون رای مهمله که بسیار سیاه می باشد قبیل بیانه هم از ان است چهارم
ڈنڈارس بفتح دال هندی و سکون نون و فتح دال هندی بالف پیوسته و فتح رای مهمله و سکون
سین مهمله سیاه و زرد و سفید و سرخ آمیخته میباشد پنجم نوری که همه سفید می باشد اگر پرهای
زرد آرد و آن را سرغا نامند و آن قسم ششم بود هفتم کاسنی که پرهای سرخی دارد هشتم لاکها
که رنگ آن همچو لاکه بود نهم بسنتی که بسیار زرد شگفته بود و این از جمله اقسام مرغ اصیل قسم اول
است دهم چتیا که پرهای او سفید و سیاه باشند یازدهم جاوا که پرهای سفید خرد خرد دارد
دوازدهم سبزه سیاه یعنی بازو سیاه و باقی همه سفید بود سیزدهم دودهیا سبزه آن که
سفید باشد و قدری سیاهی دارد چاردهم کلپوشیا آنکه جمله او سفید بود پانزدهم گیروا آنکه رنگ
او مانند گیرو باشد و در ینولا که درین بلده شوق مرغ اصیل دارند و نزد اوشان از اقسام عمده
هستند چندکس هستند یکی محمد ابراهیم خان صاحب همشیره زاده محمد بدهن خان صاحب جمعدار مرحوم

در بیگم بازار دوم میر روشن علی صاحب در بازار نور الامرا سوم شیخ فخر الدین حیدر صاحب عرف
نانا میان در بازار عیسی میان چهارم مرزا عبد الغفور بیگ دهلوی داروغه حوالات فوجداری
در محله سلطان شاهی پنجم مرزا اشرف بیگ صاحب در سلطان شاهی ششم نواب محکم جنگ بهادر
هفتم عبد الله خان صاحب پسر راحت جنگ بهادر هشتم فضل شاه صاحب قریب بازار شمس الامرا
بهادر نهم محمد خان صاحب قلعدار گولکنده برادرزاده محمد نجابت خان صاحب دهم بی نظیر جنگ
بهادر بیرون دروازه یاقوت پوره یازدهم حیدر علی خان صاحب پسر علی محمد خان صاحب وکیل
بدانکه جنگانیدن مرغان موجب عذاب سخت ست و حرام است مناقره و یکی زیراکه در حدیث
شریف از تحریش دروک و بهائم نهی وارد شده است زیراکه فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لعنت باد
بر کسیکه در بهائم تحریش کند و جنگانیدن مرغان داخل تحریش ست خروس سفید تا چهار اسپند
سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و خصی کردن مرغ درست نباشد زیراکه رسول
مقبول صلی الله علیه و آله وسلم منع فرموده است ف هرگاه بیضه دراز و محدودة الاطراف باشد
ازان ماده بر آید و اگر بیضه مستدیره و عریضة الاطراف بود ازان نر بر آید ف بیضه که در نقصان
قمر نهند از ابدار تا محاق و نهادن ازان بچه کم بر آید و آنچه از استهلال تا ابدار نهند بیشتر ازان بچه بر آید
و هر بچه را بعد ده روز اگر منقارش گرفته بیاویزند اگر حرکت کند و بپرد نر باشد و اگر ساکن
ماند ماده بود فقط فصل در بیان سواد شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد بدان که سواد این بلده
فرخنده بنیاد نهایت خوب است اما بسبب آنکه هر راه که از بلده می آید بسبب بودن دکاکین
سنگریزی و دکان های جا بجا که از رنگ آفت است و بدهم مسقوف و زوده با و گنبد و غیره میسازند
لهذا تنفس است و هم بر سر سرک درخت نصب نیستند البته مردم آینده و رونده آنرا تکلیف
میشود اگر دکانهای مذکوره دور کرده شوند و بر دو کناره شوارع درختان بار ور مثل انبه
جامون و گولر و املی و پیپل و بڑ نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین اهل اسلام ست در طبقات
ناصری و اکبری و تاریخ فرشته مسطور است نهایت آسایش مسافران را باشد و طریقه

نصب آن اینست که اول بزمین سرکاری تخم یا قلم درختان کارند وشخصے بران مامور فرمایند
تا پرورش آن تا دو سال کند بعده در شروع برشکال از انجا برآورده بر سر سڑک بر فاصله پانزده
پانزده گز نصب کنند وگرد آن حلقه زنند تا حیوانات آنرا نخورند واگر بر کناره رود موسے
بر مقامات مناسب از پل کنه تا پل چادرگهاٹ بهر دو طرف بجائی که آب دریا در موسم خود
تا آنجا نرسد درختها نصب کنند مردم میله محرم شریف را بسیار آسایش دهد زیرا که دیده ام
که مردم میله واهل دکاکین بموسم گرما تکلیف تاب آفتاب کشیدن نمی توانند وبیقرار می شوند
همچنین اگر در جلوخانه سرکاری درخت نصب کرده شوند مردمان حاضری چه بموسم محرم وعیدین
وسوارے مردمان حضوری روزانه را بسیار آرام بهم رسد واین یادگار وثواب مدت ها ماند ونیز در
جلوخانه ضرورست که برای شاشیدن مردمان چند جای علیحده مقرر کرده آید تا گرد مسجد جلوخانه
وجوانب جلوخانه از عفونتهای این قاذورات پاک باشد وچون شاشیدن از امور جبلیه
ضروریه است مردم مضطر بلا لحاظ خانه خدا وخداخانه هر جا که حجاب می یابند میشاشند اگر چند جا برای
رفع این حاجت مقرر کرده شود وچندی کناس آنجا حاضر باشند ومردم را بجای مقرر نشانند
وهم تمام مقدم جلوخانه از تعفن پاک میشود ونیز از ضروریات است که نهر شهر را که برای آسایش
خلق الله فیض بخش عالم جناب میر عالم مغفور ساخته اند پاک دارند وناودانها مستراح بادرون
انداختن ندهند واز جمله کناسان که مهتران وخاکروبان باشند مچلکه گرفته شود که هر کس که چنین
فعل سازد خبرش به فوجداری رساند واز آن جا اشتهار نام آن جاری گردد که فوراً آن
ناودان را بند کنند ومغاکی علیحده در مستراح خود کنند که هر گاه آب در آن جمع شود مهتران
آب را بسبو پر ساخته دور انداخته باشند یا گاڑی مع آله بیرون آب از سرکار مقرر شود که مهتر
صباح او را پر کرده بیرون شهر انداخته باشد اگر کسے مطابق اشتهار عمل نخواهد کرد وتکلیف رسان
عالم خواهد بود در جدول حکمی سزا وجرمانه خواهد شد واز مردم محله مغلپوره شنیده ام که بیچارگان
بسبب نرسیدن آب فریاد فریاد میکنند وشاید از سرکار بسبب اشرار چند که ناودانها در نهر

می انداختند نهر آنطرف بند کرده شده است جای افسوس ست که در گناه شریران بیچارگان نمازی
محروم الما میشوند و منبع نواب امیر عالم که در حق ایشان که از صدقات جاریات بود بسبب
شناعت خبیثان بند شود در گناه یک کس که کشاینده مستراح ست دو کس از ثواب
محروم شوند یکی روح نمازیان و دیگر روح پرفتوح بانی نهر اگر کشاینده مستراح از غربا ست فوراً قید
کرده شود و اگر عدول حکمی کرده و اگر از امراست فوراً تنخواه یا جاگیر او ضبط کرده آید ورنه عجب نباشد
که آه غربا باجابت میرسد و صاحب مستراح بمراج و بائی یا دیگر آفات از حق مستریح گردد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ٭ اجابت از در حق بهر استقبال می آید ٭ و آنکه هنوز
با ایشان باین عمل ناپاک بلائی نرسیده است گویا مصداق آیه کریمه شده اند وَيَمُدُّهُمْ فِي
طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ یعنی مهلت میدهد ایشان را در گمراهی خویش سرگشته شده پس باید که ازین
مهلت بترسند و از تکلیف رسانی خلائق باز آیند در حق آ[illegible] که سبب بند شدن و نارسیدن آب نهر در مغلپوره معلوم فقیر نیست هزار دهن و هزار سخن مصرع فکر هر کس
بقدر همت اوست **فصل** در بیان اسمای جوهریان این بلده که در ینجا مشهور اند بدانکه در ینولا
درین بلده چند جوهری در جواهر شناسی مشهور اند یکی هیرالال است که اصلش از میرته است
اما نشوونماش از حیدرآباد دکن ست در بیگم بازار نزد لاله شیولال و موتی لال میماند دوم لاله جگنا کهتری ست که در چادر گهات میماند آدم کهنه است برادر ما کشن لاله کاردانی مشهور ست در عهد سابق از
خاندانی مشهور معزز بوده است حالا زمانه ناموافق ست اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و
کمال تحقیق سوم کالکا پرشاد لکهنوی از قوم ادسوال ست و دلال موتی شاه صاحب است که در کسارته
میماند آدم هوشیار ست و نظر عمیق دارد چهارم کشن داس گجراتی ست ملازم دیوانی که در چادر گهات
میماند اگرچه جوانست اما آدم صاحب هوش است پنجم پرسیا ست از قوم کوسٹے در حسینی شده
میماند ششم بنسی لال پسر خوشحالی رام اگرواله دهلوی که بحال رسالدار کمان میماند هفتم پرشادی رام
مارواڑی ساکن بیگم بازار هشتم جیون مل مارواڑی پسر سمیرمل ساکن بیگم بازار قریب چادر گهاٹی واین

هر دو ملازم سرکار اسپ کسپ بهادر اند اما سبب آنکه در جاده گهاٹ به جشمت گنج پیش چاوڑی سهیا ند گوا هم
می شناسند گماره است که سنگ آسیا می سایند و می تراشد اگرچه منسوب بگوهریان نیست اما زیاده از
جوهریان نظر دارد و می شناسند فقط **فصل** در بیان دستوری عجیب آن اینکه اگر کسی نوشاه از
اقوام خیاط یا روغن گر یا زرگر یا زین دوز یا ماتنگ بر اسپ سوار در شب گشت میگردد و این خبر
بسائیسان میرسد همه جمع میشوند و او را بر اسپ سوار شدن نمی دهند و درین بلوی هر جا که نام
سائیس از هر کس که باشد شریک میگردد و فساد با هر پا میکنند تا آنکه گرد مرشد سائیسان جهنده
خود گرفته و پرچم آن کشاده گویا برای غزی پیش می آید تا آنکه نالش اینچنین مقدمات مالک
عروسی با مردم پولس تا بسرکار میرسانند و هم بفوجداری دائر میگردانند اگر بمرشد ایشان گفته میشود
که نقصان شما در سواری ایشان بر اسپ چیست میگویند که از قدیم گاهی اینچنین نشده است و درین
هتک عزت شرفاست ما مردم اینهمه جنگ و جدل که میکنیم برای شرفا میکنیم اگر شرفا خود منزلت خود را
کم کنند ما مردم ناچاریم گویند که در زمانه مهاراجه چندولال بهادر هم بسیار فساد سائیسان کرده بودند اما در
عهد جناب نواب غفران مآب اینچنین فساد که سائیسان کرده بودند حکمی جاری شده بود که نقل آن اینست

شاه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی

نظام آصف جاه
نظام الملک
میر نظام علیخان بهادر
اعظم الامراء فدوی ۱۲۰۱
معین الدوله
مشیر الملک
بهادر
جنگ
غلام سعید خان سهراب
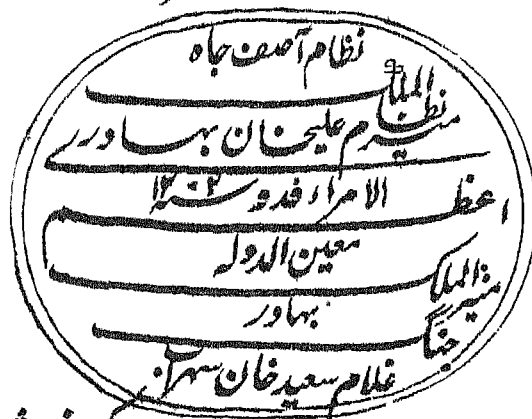
بجلالان جال و استقبال بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و صوبجات دکن نوشته میشود که بحسب فرمان
والاشان مورخه ۲۰ شهر شعبان ۱۱۶۶ هجری اسپ مشکی جانور عنایتی سرکار عالی از مهر
خاص جهت سواری دوله و دولهن بنام مالکان سرفراز نموده شد باید که کسی دیگران

درباب سواری اپ مزبوره عنایتی سرکار متعرض و مزاحم نشوند اگر درینباب تخلفی و پیش آورده
مانع و مزاحم خواهد گشت و نوعی تقید نمایند که آینده دست از مزاحمت آنجا باز دارد و در صورت
شرارت و ایستادگی او را بحضور رسانند درینباب تاکید اکید دانند پنجم شوال سنه ۱۲۰۳ هجری سال یکهزار
و دو صد و سه هجری و مالکان در فوجداری نالش بر ڈھیران بابت مزاحمت کرده بودند چون
اصل سند مدعیان پیش کردند شاید بعضے مدعی علیهم خاموش ماندند چرا یان کار مدعی بشد اگرچه
درین سند بوجه نظر بوده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد و پتولا که بست هفتم محرم سال یکهزار
و دو صد و هشتاد و پنج هجری ست لچھمن بین گر مدعی نالش مزاحمت سواری دوله بپالکی هنگام
معاودت بر ڈوکیا و کشتیا و مالیا مدعی علیهم کرده که دو صد سائیسان را همراه خود آورده مانع
و مزاحم سواری شدند که چرا آمدن نخواهیم داد و کشت و خون خواهیم کرد هرچند سیوا چیله گرو
بکار علیهم فهمایش کرد مگر نشنیدند چون مدعا علیهم و چیله گرو را در فوجداری طلب کردم و معلوم شد
که مدعی و مدعی علیهم همه چیله یک گرو اند و منکر نصیحت چیله گرو که بجای گرو ست هستند لیکن
چیله میگفت که تا آمدن چوریا گروجی کلان مزاحم سواری دوله دولهن نشوند بعد آمدن گروجی
هرچه خواهند فرمود بر آن عامل شوند گفتم که نزد مقلدین اگر چیله سخن مرشد را نشنود سخن مصلحت آمیز گرو را
در خود نگیرد قابل تعزیر و سزا باشد که مردود الطریقه میشود زیرا که در هندی گفته اند هر روٹھے
گور ٹھیر مناوین گور روٹھے نهین ٹھور باستماع این سخنم فوراً مدعی علیهم دست از مزاحمت
باز داشتند و راضی شده رفتند فقط **فصل** دربیان مرلی بدانکه مرلی بروزن مرعی زنی باشد
که آن را در سنسکرت سویرنی بروزن فعیلنی نامند معنی آن آزاده است و چون کسی را
از هنود ان ملک تلنگانه و کرناٹک و دراوڑ و نصف ملک مرهٹه از ستاره تا پانی کھاندی او
اولاد نمیشود او نذر بنام یلما یا لوچمّا یا کھنڈبی را اومی نماید که ایشان را دیوتای خود اعتقاد
میکنند هرگاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا میشود اسم ازان که دختر بود یا پسر آن را آزاد
میگردانند و محبت پدری و مادری تا چارده سالگی پرورش او می نمایند و بر حالش میگذارند

پس ایشان هرگاه جوان میشوند نگاه میکنند مرد هر زن را که میخواهد و زن هر مرد را که میخواهد
در کنارش میمانند پس زن را سویرنی و مرد را سویری و هر دو را مرلی نامند و این هر دو بموجب
شرع و شاستر و قانون در حرام مبتلا میباشند مرد دوائی میخورد که قطع نسل میکند و نطفه او قوت
نامیه نمیماند و بعض زن دوای میخورد که عاقره میگردد و زنی که جنین دوای نمی خورد و حمل
میرسد ساقط میگرداند اگر بچه پیدا میگردد او را قتل میکنند تا بزرگی او که بچشم عوام است زائل نگردد
بند و بست این فعل حرام و قتل نفس ناحق بر ذمت همت علمای سلاطین واجب و لازم است
و این نذر فعل حرام در قوم برهمن و چهتری و غله فروش نمیباشد بلکه در دیگر اقوام هنود آن
ملک هنوز جاریست عجب از حکام خیرخواه خلائق زمانه ماست که هنوز تحقیق این مسئله جزئیه را نفرموده
انتظام رفع آن نه نموده اند فقیر حقیر بدفع آن بدل و جان متوجه است حق تعالی ثواب این
انتظام را در حق این موجد محقق درج فرماید گویند در بیولا در شهر پالی که در علاقه ستاره بحکومت
انگریزی یکهزار و پنجصد مرد و دو هزار زن مرلی موجود اند و هر یک خود را بزرگ و مقبول دیوتا ظاهر
میکنند و اخبار عجیب و غریب از و بیان میکنند و می از حرام نمیگذارند سرکار را ضروریست که بواسطه
قابله بعد درستی فهرست اسمای آنها بذریعه عمله پولس خبر حمل و اسقاط آن همیشه گرفته باشند و نیز فهرست
اسمای کسانیکه این زنان نزد او شان روند یا او شان نزد ایشان می آیند درست کنانیده همیشه
ارباب پولس بر تاکید باشد که خبر حمل او شان گرفته باشند اگر بچه پیدا شود آن حرامی پرورش
کنند اگر قتل حق کنند قاتل را بقتل رسانند بلکه این رسم بد مرلی را بواسطه شاستریان موقوف
کنانند فقط فصل در بیان اوضاع دکن و احوال حیدرآباد بدانکه میر عبداللطیف خان شوستری
در کتاب خود که موسوم تحفة العالم است می نگارد که بیشتر اراضی بسبب قرب خط استوا هوای
معتدل دارد طول ایام و لیالی در جدی و قوس بسیزده ساعت رسد و ازین تجاوز نشود و در
موسم زمستان مردم اینجا را ضرورت با آتش و پوستین و لباس پنبه و پشمین نافتد و در تابستان
بسرد آبه و گلستان و خسخانه و یخ احتیاج نگردد و قریب است باینکه هشت فصل شمرده شود

دو بهار و دو تابستان و دو خریف و دو زمستان و تمیز بین الفصلین بخوبی تبیین و جه ظاهر میگردد
زمین اینجا تا بیع بسیار دارد و آب همه جا شیرین است امّا در آبار آب فی الجمله شوریت دارد و انگور
اینجا مزه انجیر ترش میباشد میگویم که صاحب تحفة العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد ورنه
انگور اینجا برابر انگور کابل بلکه بهتر از آن بهم میرسد و همچنین انجیر در اینجا به گجرات میسر میشود فقط
و زمین این ملک قابل ربع کامل است اگر انتظام آن با حسن وجوه کرده شود در تابستان
زراعات صیفی با آب باران و بدیگر موسم با آب برکها که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می یابند
رئیس خوش اقبال و نیک نیت که تکلیف رعایا را بقدر یک ذره نمیگوارد و مختار او نهایت مدبر
و خیرخواه آقای خود که هر وقت در تزاید جاه و حشم و مزید دولت و اقبال خداوند نعمت خویش
میگذارد سبحان الله زهی والی مملکت و خهی مختارش با مروت قدردانی فقرا و عزت علما از سلف
تا بخلف چنانکه الحال درین سرکار عالی گاهی نشده است فقیر بجای یک پول که بمشکل میسر شد بچشم زدن
صاحب یک لک روپیه میشود عالم با وجود بوریه نشینی بانعام حال مالک خزانه قارونی میگردد و اگر
بحسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ناظمان و بیداد تعلقه داران و کارکنان آن رعایا را پایستی می کرد
این ملک دکن مرغوب جهانیان خواهد بود اگر بتدابیری که در کتاب تنویر تدابیر نوشته ام بعد
تعلیم مساحت پیمایش ملک و درستی نقشه های مواضع و کشت کنانیده شود و تغلب زمینداران
و جاگیرداران و انعام داران واضح میگردد و بندوبست زمین بی تردد واقع افتاده باسرع زمان
میگردد و ترقی جمع بشرح نرم ده گونه میگردد و مضمون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بظهور میرسد مردم
اینجا چه شهری باشند و چه بدوی همه کاهل و کم محنت فلهذا نه از ایشان عالم میشود و نه حاکم اگر خدمتگاری
است او را هم تا نیمروز خفتن ضرورست و همه محیل اگر زور کسی می بینند مطیع و باج گزار می شوند و اگر
کمزور میدانند باد نخوت در سر ایشان می پیچد کلاه نخوت را کج بغرور و فوری نهند و سلوک پشتها پشت
بیک لحظه فراموش میکنند و عهد و پیمان را بر طاق نسیان میگذارند برابر همه اینجا که دستار کلان کلان
بر سر دارند متهم بدغا و فریب و طمع و حرص و بمغالطه دهی معروف اند گویم خدا پنج انگشت یکسان

نکرو فقط و چون اختیار اینها از قتل و ایذا ریکدیگر باز نمانند بدیگران چه رسد و رسم الخط حساب
که دارند خالی از فریب و پیچ نخواهد بود و غرض ازین سیاق الزام طرف مقابل میباشد نه تصفیه
کاغذ حساب فلهذا بعد آگاه شدن و مستورات حسابیه این فرقه حضرت اورنگ زیب عالمگیر پادشاه
غفر الله له بسیاری را از پنڈتان قید فرموده مجلس ر انام پنڈت خانه کرده بود و از فرائض این فرقه
غیر محاسبه است یا الزام دادن محسوب علیه را یا از طرفین نفع بردن است فلهذا در ملک ہٰذا احکام انگریز بہادر
میخواهند که محاسب مسلمان باشد و در جمله عمله سوای برهمنان دستار کلان از دیگر اقوام ملازم بکثرت
داشته شوند و مردم آنجا را اسم ازانکه هندو باشند یا مسلمان از زنان احترازی نیست مسلم یا هندو
شغلی دارد و مسلمان یا هندو مشغوف کسی را با دیگری اجتنابی نه و همچنین جمع بین الاختین ام مضایقه
ندارند اگر درین باب اسم فوجداری کسی را بحضور مجلس میرسانند از یک مجلس مرافعه بلا لحاظ رد یا سفر باید نعوذ بالله
من ذلک السوء مردی نباشد که خواصی از طفولیت نداشته باشد الا من حفظه الله عن العین و زنی نباشد که از خرد سالگی
آشنای یکسی نباشد الا من صانها الله عن الشین و حرام خوردن و افعال محرمه کردن از مردم اینجا چه عالم باشد
و چه جاهل همه مبتلا اند مثلاً از سیندهی نوشیدن و رشوت خوردن و دزدی کردن و رهزنی نمودن و غارت
کردن و دغابازی نمودن و مال بفریب کشیدن و سود خوردن کمتر کسی باشد که دور بوده باشد
مسلمانان اینجا ریش می تراشند و بروت میگذارند و بر سر کھنڈی و پٹه و چوٹی می گذارند این همه
مکروه تحریمی است و مرد زیر جامه تنگ تا نشتالنگ می پوشند که این هم ممنوع است و یکی از عجائب احوال
اینجا اینکه اگر شخصی بسبب کم زور بشود و بازاد راقوتی که بود حاصل نمیگردد پس هر مسافر را در اینجا نباید که
خون کشد یا بسیار مسهل گیرد یا در افعال نفسانی شغل کند یا راضی بسکونت این کشور گردد اگر اتفاقاً
قیام چند روزه شود باید که باز بسفر ملک خود تبدیل آب و هوای اینجا کنند تا مانده هم گردد و در اینجا
چیزی جزئی بی سعی و تلاش و کوشش و انتظار میسر نمیگردد و از عادات مردم اینجاست که خیانت
در کار ها کنند و بحال آن دزدی نمایند و بآن چیزی معتد به پیدا کنند و فخریه میگویند که فلان شخص
چار لک روپیه پیدا کرد و این را کمال چالاکی و دانش ظاهر می کنند و نذرانه و سکه [illegible]

طلبیب میدانستند این سم بدرا نواب مختار الملک بهادر یک قلم موقوف فرموده اند ومتقبلان آن را
بسزای سخت رسانیده فلهذا کم شده است اما قلع آن کلیتہ هنوز نگردیده است از کلان تران ملازمان
بجرمانه وقید وضبطے جاگیرات رسیده اند وخردان ایشان بموقوفی جرمانه وقید ومحرومی چاکرے
فائز گردیده اند تاهم بازار رشوت بند نیست وچون بیشتر مردم اینجا حلال وحرام را نمی شناسند
لهذا نزد ایشان میان طهارت ونجاست ولطافت وکثافت هیچ فرقے نیست بسا دیده ام که
بدست خود شیشهٔ بول آورده اند وبهمان دست تر کوزهٔ تر را گرفته اند وهیچ مضائقه نکرده اند و
شاگردان اینجا ومریدان اینجا اکثر تا غرض حصول مرام دنیا بمیان باشد همه مطیع باشند وچون
غرض مرتفع شد هیچ عزت استاد وحرمت مرشد ندارند بلکه او را نمی شناسند اگرچه این مرض همه
جاست لیکن اینجا بیشتر دیده شد پس هر استاد ومرشد را لازم است که بعد امتحان طالب بخدمت
گرفته باشد فقیر که درینجا وارد شدم اکثر مردم درخواست خواندن نمودند گفتم که بچشم حاضرم اما اول
نوشتهٔ خوش طریقه بودن خود از مولوی عبدالحلیم صاحب بیارند پس خاموش ماندند فقیر هم خلاص
یافتم از دستورات خاندان آصفیه است که اگر کسے از او کار دنیا تنگ می آید دامن خود خواهد چیله
سرکاری میگردد وفارغ البال وخوشحال میگذراند اگر خبر قتل کسے بحضور اخبار میرساند میگوید که فلان
تصدق شد واگر کسے خبر مردن کسی میرساند عرض میکند که دوار کار نکرد وپلنگ که بافته بان وستلی باشد نمیدانند
بلکه بافته نوار که یک خط آن زرد ویک سرخ باشد نگاه دارند وبروز آخرین پلنگ نوار سفید برای جنازه مقرر و
آن را نامبارک وبدشگون میدانند وبوریه هم بخانه نمیگذارند که اینهم سامان جنازه باشد ولفظ شامیانه
را بروز جنازه برزبان می آرند وهمیشه شامیانه را ڈنڈا پیشگی وبعضے وارا پیشگی نامند ودر محلات چرخه
نمیرود که این را بدشگونی دانند وچون یکساعت یا دو بالا روز باقی میماند همهٔ ڈیوڑهیها مسدود میشوند یعنی آمد و رفت
بند مے شود وهرگاه همین قدر روز مے برآید ڈیوڑهی ها روشن می گردند یعنے آمد و رفت
جاری می گردد وبرهر ڈیوڑهی سیاهه نویس مقرر اند هرچه حکم از حضور یا بیگمات معظمات صادر میگردد
درسیاهه نوشته میشود وهرجا که بخانهٔ خود می رود وچون باز می گردد ومی آید یک سند بر چوکی خانه

یا کچهری خفته و آرام کرده داخل محل میشود و اگر در خانه نوکری موت گردید او بعد چهل روز حاضر میگردد
اندرین مدت اگر حاضر گردد مزاحمت میگردد و بابت ماتم پرسی یک فرزند متوفی را دوشاله سفید
یا سیاه عطا میگردد و از دیوانی بعد هفت روز چاکری که در خانه او موت میگردد و حاضر میشود
دوشاله سفید می یابد **فصل** در بیان اهل مزارات اینجا که از خواصان حق تبارک بوده اند اگرچه احوال
مفصل ایشان بتحقیق نه پیوسته اما هرچه از کیفیت اجمالی ایشان معلوم شد نگاشته میشود
زیرا که ما لا یحصل کله لا یترک جزوه ضرور دانستم که ختم فصول کتاب بر احوال بزرگان شود تا موجب
برکت درین کتاب گردد بدانکه یکی از اصحاب مزارات اینجا شاه یوسف صاحب اند قدس سره
گویند ایشان دو برادر بوده اند نام نامی یکی ازان یوسف صاحب و اسم سامی دیگری شریف صاحب
رحمهما الله هر دو بزرگ از سادات بلباس سپاهگری بلازمان بهادر شاه پسر عالمگیر انار الله
برهانه بوده اند بکمال اتفاق میگذرانیدند سفید پوش بوده اند و صحبت یکجائی میداشتند از یاران
مولانا سیدنا کلیم الله جهان آبادی قدس سره بوده اند ارادت بسلسله قادریه میداشتند هرگاه
برای تنبیه شاهزاده کام بخش لشکر بهادر شاه بحیدرآباد آمد همپای عسکر ظفر پیکر بوده اند هرگاه
باد تند وزید که خیمه هر کس بر افتاد و هر درخت عظیم الجثه سر بسجده نهاد آن وقت چراغ ایزدی
پیش ایشان روشن بود و کلام الله مجید در تلاوت بینندگان در حیرت افتادند و سر عقیدت
در پای ایشان نهادند چون بادشاه بحیدرآباد رسید شاه یوسف صاحب قدس سره ترک خدمت
نموده عزلت گرفتند شریف صاحب هم بمتابعت ایشان رفتند بعضی ناقل اند که حضرت
اول مصری بوده اند و حضرت ثانی گیلانی مگر هر دو برادر طریقت بودند هر دو بریاضت و تقوی
و ورع و احتما میگذرانیدند حتی که اسپ ایشان بکاه دیگری رو نمی آورد کرامت بسیار از ایشان
سر زده اند و روز بروز ظهور میرسید کسی را مرید نگرفته اند مزار هر دو بزرگ در موضع نام پلی است
و اینجا قطعه از جنت است عرس ایشان بتاریخ پنجم ذیحجه میشود و بنای گنبد و مسجد و حوض
ایشان یکی از متوسلان نواب سعد الله خان ناظم ارکات کرده است خدایا بیامرز آسودگان اینجا را

بجاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم اینجا مولانا تراب علی ابوالعلائی حیدرآبادی اکبر والمقبولین
آسوده اند رحمهم الله دوم مزار حضرت شاه سید محمود چشتی ست قدس سره گویند نژاد ایشان
از نجف اشرف ست اول در شهر بدر آمدند دست ارادت بشمس مولی داده و سه سال در خدمت
بابرکت ایشان بوده و بانعامات الٰهیه مشرف شده و بنسبت جذبیه فیض برداشته بحیدرآباد
رسیده بر قله کوهی موطن گرفتند گاهی سکر برایشان مستولی می بود وگاهی بصحو می در آمدند
بعد چندی فرمودند که مرقد من همین جا خواهد بود بسیاری از ایشان کرامت بظهور رسید دولت
برباینده تاناشاه بودند سلطان بایشان ارادت نمیداشت فرمودند که حریفی پیدا شود و تاناشاه
را اسیر کرده برد و همچنان شد که بعد چندی عالمگیر اورنگ زیب بادشاه انار الله برهانه رسیده
بدولت آباد برده اسیرش گردانید که بعد چارده سال در سن یکهزار و یکصد و دوازده هجری از
جهان بمرض اسهال در گذشت و بروضهٔ دولت آباد مدفون شد وفات سید شاه محمود در سال
یکهزار و یکصد ست و مرقد منور ایشان بر کوه است والحال این کوه بنام ایشان بین العوام والخواص
مشهور ست وصاحب اولاد و سلسله بوده اند بعد ایشان شمس عالم صاحب شدند بعد ایشان
شاه علی رضا چشتی شدند رحمهم الله سوم مزار حضرت بابا شرف الدین قدس سره است
گویند ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی جناب شان برادر طریقت
مولانا معز الدین ترک بوده اند قبل از آبادانی بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد حرسها الله عن
الفساد بر کوهی که درینولا مرقد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آورده متمکن شدند
و آن کوه هیبت خوش فضا راحت افزا که ارباب بواطن را نور می افزاید و اصحاب ظواهر را
سرور می نماید و آن جبل نور از بلدهٔ مبارک بفاصلهٔ چار کروه طرف جنوب واقع است
عرس شریف ایشان بتاریخ نوزدهم شعبان می شود و خلائق بسیار با نبوه کثیر از
خواص و عوام در آنجا سیر و نذر و تبرک برند رحمة الله چهارم مرقد مراد شاه ذوقی ست
از فقرای ملامتیه بوده اند بکمال اتقا پیراسته گو بظاهر خود را بخراباتیان می نمودند بیت

هر کس بخرابات نشد بی دین است * یعنی که خرابات اصول دین است * میرسانند که خرقهٔ خلافت
وارشاد از شاه فاضل صفا یافته اند و ایشان از خلفاء امین الدین علی اعلی بوده اند به نسبت
فنا فی الشیخ شتافته اگر از کسے میگرفتند جنس خشک میگرفتند و بجای مطهر بدست خود می پختند و
بکمال ادب بطریق مسنون میخوردند از طعام عموم مردم احتراز میفرمودند وفات ایشان بتاریخ یازدهم
جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و چهل هجری واقع شد مزار ایشان بیرون حیدرآباد در ملکاپور
است متصل باغ گوردهن داس قریب آصف نگر بعد ایشان سید جمال شاه دهوتی ملک شدند مزار
ایشان هم در انجاست رحمهما الله پنجم شاه جان الله بیجاپوری مجذوب مغلوب الاحوال صاحب الکشف
بین الاقوال بوده گویند از قوم شیخ بوده اند کلام با کسے نمی فرمودند زیرا که از آئین مشائخ کرام
است قلة الکلام والطعام والمنام والزاویه عن الانام والذکر علی الدوام و در چار مینار میماندند و
چون وقت ایشان بسر رسید در شهر گشت شروع کردند * مجنون صفتم در بدر و خانه بخانه * یعنی کم
بینم رخ لیلی به بهانه * گه معتکف دیر و گهی ساکن مسجد * یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه *
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار * او خانه همی جوید و من صاحب خانه * بتاریخ پنجم ماه رجب المرجب
سال یکهزار و یکصد و چهل هجری باشاه مراد دهوتی هم سفر آخرت شدند و برحمت حق تبارک پیوستند
مزار ایشان برکنارهٔ رود موسی برکنارهٔ شمالی پل طرف افضل گنج زیارتگاه خلائق است
قدس سرهٔ ششم شاه ابو الحسن چشتی در ابتداء شباب روزگار پیشه بوده اند دست بکار و دل بیار
میداشتند آخر ترک روزگار ظاهری نموده در خجسته بنیاد رفته خدمت شاه جعفر صاحب که خلیفهٔ شاه
نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرهما بوده اند حاضر شده دست ارادت در خاندان قادریه
بدست ایشان دادند و لباس درویشی پوشیدند و بعد ریاضت سالها سال همپای مرشد خود
که هم برادر نسبتی ایشان بودند به فرخنده بنیاد تشریف آورده به بیرپوره سکونت اختیار
فرمودند و هرگاه شاه جعفر صاحب چشتی قدس سره رحلت فرمودند و برحمت حق تبارک پیوستند
شاه ابو الحسن چشتی ایشان را قریب دروازهٔ بیرپوره بیرون بلدهٔ حیدرآباد دفن کردند حالا

قریب کھڑکی بو لصاحب مزار و تکیه شاه جعفر صاحب چشتی مغفور مشهور است پسران ایشان
باو شاه صاحب مجذوب و شاه عبدالقادر که بسبب کثرت مراقبه کوزپشت شده بودند و علی صاحب
بودند وفات شاه ابوالحسن صاحب شانزدهم شوال سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری
واقع گردید قبر ایشان نیز بیرون دروازه دبیرپوره است گویند شاه عبدالقادر چشتی شافعی مذهب
بوده اند و حصه خود برابر درویشان از خانه خود طلبیده میخوردند و برسم پدر بزرگوار خود بیاد
حق میگذرانیدند وفات ایشان بتاریخ بست و هفتم صفر سال یک هزار و یکصد و نود و نه هجری واقع
شد باین مزار پدر والا تبار و والد بزرگوار بیرون دبیرپوره است رحمهم الله هفتم حضرت شاه موسی
قادری پسر سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرهما از اولاد حضرت سید عبدالرزاق بن
غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهما بوده اند ولادت ایشان در سال
یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بفرزندی همشیره خود ایشان را
داده بودند باین سبب در مستعد پوره تشریف میداشتند اما گاه گاهی از آنجا خدمت والد ماجد
خود که اندرون بلده متصل دروازه پل تشریف میداشتند میرسیدند در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و
و یک هجری بعمر نوزده سالگی بر سجاده پدر بزرگوار خود زیب جلوس بخشیدند تا زنده بودند مقید
جماعت بوده نماز بجماعت بکمال اتباع سنت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم میگذاردند بزمانه
غفران مآب علیه الرحمة والرضوان بوده اند تا چهل و چهار سال بارشاد و هدایت خلق مشغول
بودند سر دار الملک گهاسی میان که بازاری بنام ایشان مشهور است مرید حضرت مغفور بوده اند
در سال یکهزار و دو صد و پانزده هجری روز دوشنبه برحمت حق تبارک پیوستند رحمة الله علیه مزار ایشان
اندرون بلده متصل پل دروازه پل واقع کسی از فرزندان ایشان گنبدی مختصری مشتمل تابوت
خوشنما درست کنانیده است بعد ایشان سید غلام علی شاه قادری شدند و بعد ایشان
سید مرشد صاحب قادری شدند و بعد ایشان سید مرتضی صاحب قادری شدند که الحال
موجود اند مد ظله و رحمهم الله هشتم بهار علی شاه از چمنستان چشت بوده اند پسر ایشان چمن علی شاه

خیابانی بوده اند از بیتیان چشتیه علیه الحال سلطان علی شاه خلیفه ایشان کار فرمای مسند تلقین خود
اند رحمهم الله وسلمهم به تفهیم روشندل صاحب مصدر انواع کرامت بوده اند این اشعار مصداق
حال ایشان ست ؎ گهی خود را به لیلے می نمائی ٭ گہے در صورت مجنون در آئی ٭ تماشای
خویش را هر دم بشکلے ٭ عجائب دلبری و خوش ادائی ٭ از حال تفصیلے ایشان آگهی ندارم
که از کجا بوده اند مگر فی الواقع اسم بامسمی بوده اند ارادت بخاندان چشت اهل بهشت میداشتند
نام نامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده است مزار روشندل صاحب بیرون دروازه
یاقوت پوره است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفه موجود روشنی بخش قلوب طالبین
اند از معبود سلمه ربه و هم سلمهم عالم علوم عقلیه و نقلیه از ودان سخان نکته سنج عرفان حضرت شمس الامرا
مغفور محمد فخر الدین خان صاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سرهما اگرچه
بظاهر از ارباب دنیا سر خیل امرا بوده اند اما در باطن همه با خدا کاری داشتند و بس خلافت
طریقه از مولانا رفیع الدین صاحب قندهاری و کهنی یافته اند عمری در یاد حق گذرانیده اوقات
خود بصحبت پیران کرام بسر برده بآخر فرزند کریم خود را بخلافت ممتاز فرموده چون وفات یافتند
مزار ایشان قرب درگاه حضرت برهنه صاحب شد فرزند گرامی ایشان هم والا اتباع سنن نبویه
اند صلی الله علیه علی آله وسلم و باجبار طریقه پیران عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشغوف
رحمهم الله سلفه وسلم خلفه و مد ظله یازدهم سید غلام نبی معروف بغلامی صاحب فرزند سید غلام سرور
صاحب مبرور حافظ عالم محدث عاشق رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند مزار ایشان
متصل تکیه صوفی صاحب بیرون کهڑکی بودله صاحب است الحال نبیره حضرت ایشان سید غلام غوث
خطیب مکه مسجد موجود اند خطیب صاحب هم صفات حمیده دارند و هر جمعه وعظ هم میفرمایند مگر
بیان فرض و سنت و واجب و مکروه و مستحب و مباح و مفسد و حرام و حلال و عقائد اهل اسلام و اخلاق
احمدیه و اتباع سنت محمدیه نمی فرمایند ورنه چرا عوام و خواص اینجا در محرمات اکثر مبتلا میشوند
و هر جمعه بعد وعظ پارچه های ادعیه نوشته پس از بیان فوائد خواندن و داشتن آن بمردم

تقسیم میفرمایند و مردم بحسن عقیدت خود شان بران پارچه ها همچو مرغان بروانه می افتند و چیده
می برند ظله و دوازدهم شاه مومن چپ که بفارسی شاه مومن خاموش گویند با طایفه فقرا
مجردین سیر عالم نموده‌اند و در عهد قطب شاهی وارد حیدرآباد گردیدند از طائفه حضرات چشت اهل
بهشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات یافتند قدس سره مزار ایشان
بیرون شهر متصل شهر پناه دروازه مذکور واقع است گویند از فقرا ارزان شاهی اند و این غلط
معلوم میشود از خلفاء ایشان در عهد جناب نواب نظام علیخان بهادر میان حسین بخش صاحب بوده اند
و بعهد جناب نواب سکندر جاه بهادر تا بعصر جناب نواب ناصر الدوله بهادر غلام علیشاه صاحب خلیفه
بوده اند همه صاحب تجرید بوده اند الا بر غلام علی شاه صاحب تجرید ختم شد حالا یاد علی شاه صاحب
خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند آنهم غنیمت بود و این هم غنیمت است رحمهم الله سیزدهم
حسینی بادشاه نام ایشان مرزا حسین بیگ از مرزایان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی بزرگے
مجذوب هندی نژاد را نظر بر ایشان افتاد مقبول شد و رنگش و رین ظهور گرفت ترک دنیا
کرده فقیر گردید و در برزخ محمدیه میسر نیست تا آنکه نظر ایشان بر چنین گر گوشائین که مشغول بود و دولت
بسیار میداشت افتاد آن هم برنگ ایشان در آمده جامه خود را بصبغة الله رنگین کرده باسلام
در آمده مجذوب شد و قائم مقام میرزا گردید ؎ بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی
که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؞ نامش چین شاه گردید میر نواب سبزی فروش
هم نواخته نظر مرزا موصوف بوده است مزار مرزا و چین شاه در مستعد پوره است بعد چین شاه
چمن علی شاه شد که او متاهل بود و بسلوک در آمد حالا فرزندش موجود رحمهم الله چاردهم مولوی
ببر الدین صاحب از خلفاء مرشدنا قبلهٔ عالم حضرت مولانا فخر الدین دهلوی چشتی بوده اند مزار شریف
ایشان بدرگاه حضرت شاه یوسف صاحب است قدس سرهم صفات کمالیه ایشان زیاده از تحریر
و تقریر است الحال فرزند ایشان مولوی عبد الله صاحب موجود اند عم الله فیضانهم پانزدهم
مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفاء حضرت شاه ابو البرکات صاحب ابو العلائی که از خلفاء

خواجه حسن الدین عشق عظیم آبادی اند که تکیهٔ ایشان در آنجا مشهور است فقیر را در خدمت مولانا
ممدوح و هم حضرت شاه صاحب مغفور در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و چار هجری بمقام اله آباد
بسیار حضوری مانده و صحبتها حاصل گردید پیر و مرید مرا بسبب غلامی طریقهٔ آبادوانیه پیشوا ساختند
و بانظار الطاف منظور ساختند مولوی صاحب بعد چندی تشریف بردند و از آنجا بحیدرآباد تشریف
آوردند بعارضهٔ اسهال و پیچش که این عارضه سخت در حیدرآباد میشود برحمت حق پیوستند در احاطهٔ
حضرت شاه یوسف صاحب مدفون شدند یکی از یاران ایشان میان امیر علی نام بر مزار ایشان
میمانند با فقیر ملاقات نیست اما مردم بسیار بصفت ایشان میسرایند و چرا نباشد هر گاه پیران عظام
محمود منعوت پسندیده باشند ایشان چرا بتوجه آن حضرت بآن نرسیده باشند ؎ آهن که
بپارس آشنا شد ✽ فی الحال بصورت طلا شد ✽ خورشید نظر چو کرد بر سنگ ✽ تحقیق که
لعل بی بها شد ✽ تاریخ وفات مولانا مغفور است چون فقیر برای پابوسی این هر دو بزرگ پیر
و مرید در لشکر بحابابی صاحب در اله آباد میرفتم دربانان لشکر مرا از رفتن نمیدادند روزی فقیر
منتظر اجازت نشسته میماندم باری مولانا بسر وقت من رسیدند و بر دربانان بسیار غیظ و غضب
نموده فرمودند که فقیر آبادوانیه را نمی شناسید ای کم بختان از دکن تا باین جا رسیده حالا هم بتکلیف
ایشان اراده رفتن دیگر جا دارید گفتم المامور معذور پس خندیدند و مرا بخدمت حضرت پیر و مرشد
بردند شاید که هفته نگذشته باشد که از آنجا کوچ لشکر شد رحمهما الله باید دانست که برای زحیر حیدرآباد
این نسخه مجرب یافته ام و بسیاری کسان را نفع بخشیده است که صحت یافته اند اما مرض جدید باشد
کهنه نشده باشد سنا الشافی یا دیان یک توله و زنجبیل یک توله از هر یک نصف نصف گرفته
بریان نمایند و نصف خام دارند و هلیله سیاه هفت عدد آن را بروغن گاو بریان کنند تا آنکه
سرخ گردد و نسوزد پس برآورده بپارچه چرب او را صاف کرده همه را کوفته برابر همه شکر
سرخ آمیزند اگر تشنگی بود یک توله اسبغول مسلم چرب بروغن کرده در آن آمیزند و الا فلا و از
همه پنج باشه صبح و پنج باشه شام همراه آب اگر موسم سرد بود به نیم گرم تا الا بسرد خورده باشند در هفته

صحت می بخشند بعون الله الشافی شانزدهم حضرت حسین شاه ولی از اولاد حضرت سید خواجه
محمد بنده نواز گیسو دراز چشتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه اسد الله بن صفی الله بن
عسکر الله بن صفی الله دکن مهک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو دراز چشتی
قدس سرارهم اند حضرت ولی موصوف از گلبرگه بگلکنده تشریف آوردند بادشاه اینجا دختر خود را
بازدواج ایشان داده سالیانه چند هزار سوار سپرد ایشان گردانیده از ایشان با دختر شاه فرزندی
پیدا شد که امام الملک نامش کردند آن هم بر منصب امیری بوده گویند بادشاه تالاب حسین ساگر
را باهتمام آنحضرت تیار کنانیده که بنام ایشان مشهورست و در تجلیات ماه لقا عرف ماه نامه نوشته
است که ابراهیم قطب شاه قصبه مع تالاب عمده هشت کروهی آبادان و بنا نمود چون سید
حسین شاه ولی از تبایر سید محمد چشتی گیسو دراز داماد ابراهیم بودند لهذا تالاب را بنام
سید حسین شاه ولی باسم حسین ساگر موسوم ساخت عمر حضرت ایشان دراز یافته اند تا عصر سلطان
عبدالله قطب شاه در قید حیات فیض بخش عالم بودند بانواع انواع کرامت ایشان معروف
میکنند در سال یکهزار و سی هجری بچهاردهم جمادی الآخری برحمت حق تبارک پیوستند رحمه الله
هفتدهم سید حسن برهنه صاحب قدس سره ایشان را از چاشنی یافتگان حکیم سرمد دهلوی
رحمهما الله می نویسند گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف اللسان بود ملازمان
سلطان عبدالله را در خدمت ایشان اعتقادی بوده است مردم کرامتهای ایشان بسیار
بیان میکنند وصل حضرت مغفور بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاول سال یکهزار و شصت و چهار
هجری گردیده گنبد مزار ایشان از محدثات معالی پرست خان ست و بفاصله دو کروه طرف
مشرق از بلده واقع زیارتگاه عالمیان ست رحمه الله هیجدهم حضرت شاه زین الدین شبلی
از اولاد خواجه ابوبکر شبلی ست رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده اند و بر کوه گلکنده وطن
گزیده بریاضت و عبادت پرداخته اند مدتی دراز بر ان کوه معتزل بوده چله ها کشیده گوی مقصود از میدان
عرفان ربوده وفات ایشان در سال یک هزار و پنجاه هجری شد از فقرای عالمگیری اند که فقرا و

اوقات بل و لپندیری ست برکوهی که مدتها منزوی مانده همان جا بعد وفات برکوه مذکور مدفون
شدند انا لله وانا الیه راجعون ششم شاه رضا صاحب قدس سره از سادات رضوی بن میر بنده علیخان
منصبدار شاهی همزلف نواب ثابت خان مغفور جاگیردار جالیسر اند و جالیسر قصبه ایست جنوب ضلع
کول بفاصله بست کروه حالا واقع بضلع متهرا هرگاه بنده علیخان همراه نواب مغفور بوده بجنگ
قلعه شهید شدند ایشان باستغنا تام فقیری قبول کرده سیر عالم اختیار نمودند همراه قافله سناسیا
تا هنگلاج که معبد هنود است رسیدند و از انجا باز بشاهجهان آباد مراجعت نمودند و بروضه مبارک
حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رضی الله عنه معتکف شده استخاره نمودند بشب
سوم اشاره حصول فائده از شاه اسرار الله رحمه الله شد که سلسله ایشان بچند واسطه بحضرت شاه
وجیه الدین علوی میرسد و شاه رضا وقت صبح بر چشمه که پائین روضه منوره واقع است نشسته
بودند که بزرگی پیدا شده ایشان را پیش خود طلبیدند ایشان پیش رفتند و قدمبوسی حاصل
نمودند آن بزرگ دست شاه رضا را گرفته بر مزار شریف برده داخل طریق نمودند و از خود
ربودند ◯ بگفتا پیشتر آ پیش رفتند * تکلف برطرف از خویش رفتند * پس بصحبت خویش
جا دادند و همراه خود بردند و عمل دعاء حیدری را تعلیم فرمودند و بطرف گجرات آوردند اینوقت
شاه رضا را معیت شاه اسرار الله و شاه نجم الدین بوده است از انجا باورنگ آباد وارد شدند
از ینجا هر دو بزرگ خودشان بشاهجهان آباد رفتند و ایشانرا بحیدرآباد فرستادند چون بحیدرآباد
رسیدند شهره ایشان عام شد نواب غفران مآب جاگیر ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله دیوان و
وقار الدوله و دیگر امرای آنزمان در خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام میداشتند و آمد و رفت مینمودند
حضرت ایشان در دعوات اسمای الهیه و دعای حیدری خواندن نظیر خود نمیداشتند گویا سیف اللسان
بوده اند اجازه دعای حیدری ایشان را خدمت مکرمی نواب حسین الدین خان صاحب مدظلهم
که از نبیسه نواب رکن الدوله بهادر مرحوم اند از تبرکات دیده ام اما الفاظ آن با الفاظ دعای حیدری
تغییر تفاوت دارد و نیز در نظم عبارت هر دو اختلاف بسیار است و وفات حضرت مغفور

بتاریخ بست وهفتم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار و یکصد و هشتاد و چار هجری شد بر کوه مولی
بسبب عارضه دیگر رفته برای تبدیل آب و هوا تشریف برده بودند که این سانحه ناگزیر در انجا شده
خدام جنازه حضرت ایشان را در بلده طیبه حیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان که قریب تالاب
میر جمله است اندرون شهر دفن کردند انا لله و انا الیه راجعون صاحب اولاد کثیره بوده اند هنوز
مرحوم در نسل ایشان موجود اند اما بر طریقه آبای خود نیستند **فرد** اولادی که بر خط نقش
نبود * چون آیت منسوخ کلام الله است * رحمة الله بستم ملا غلام رسول قندهاری
نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم جواهر رقم که صدها شاگرد در دهلی سید شتند قضا را بجاه مبارک
سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری در حیدرآباد بموسم گرما از ملک خود رسیدند و فقیر هم دران
ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملا درین بلده بخانقاه شریف حضرت شاه سعد الله صاحب
رحمهما الله وارد و بعارضه زحیر مبتلی چون سوار نمیدانستم عذرها نوشتم کیفیت مزاج پرسیدم *
رقعه حضرت ملا غلام رسول صاحب مدظلهم بتقدیم تسلیم ملتمس که بدریافت بیماری سامی کمال
رنج دارم الله شافی با د از حقائق مزاج مبارک که آزار دریافتن میخواهم اگر اطلاع بخشند تا اگر دوای
مجرب هم باشد بخدمت شریف رسانم یا نسخه آن بنویسم هنوز عذرهای مانع سواری دارم مقبول
فرمایند و معاف دارند والباقی عند التلاقی انشاء الله الکریم عبد العلیم نصر الله خان سیزدهم شوال
روز یکشنبه سنه ۱۲۸۱ هجری جواب ملا مرحوم بنام فقیر کاتب الحروف مهربان من زاد الله برکاتهم
صورتیکه دارم بمعرض بیان می آرم از دیروقت استعمال ادویه این است بارتنگ اسغول تخم
ریحان تخم مرو همراه لعاب ریشه خطمی و لعاب بهیدانه وقت نوشیدن نهایت خنکی معلوم
میشود و تقویت هم و تا شام شش بار اسهال شد و حکیم دیگر آمده گفتند که ادویه مذکوره وقت دیگر
یعنی در شب بنواخت شش گهنته باید خورد و چونکه باعث سردی احتمال و بد هضم سست بعد نوشیدن
بوقت ده گهنته شب اسهال رقیق شد که دران تخم برآمدن شروع گردیده بعده سه دو تا نواخت
دو گهنته زان بعد سه دو گشته نهایت تکلیف برداشتم و بعد چند ساعت پانزده برآمدند اتفاقا

پدید گشت و اسہال ملین شروع شد حالیا غذا و مادہ بالکل خارج گردیدہ حالا استطاعت الٰہی
دارم کہ پیچش بند گردد کھچڑی میخورم و پیچش میشود ذائقہ تلخ نیست اما دہن خشک میشود و خون
در اسہال نمی آید ورم در پا چیزی ہست تپ بروز کم و بشب زیادہ میشود و تشنگی بسیار است
حال ہضم خوب نیست غذای یک وقت میخورم و ضعف و ناتوانی بحدیست کہ طاقت طاق گشتہ
امیدوار توجہات فضل و کرم ایزد نامتناہی و نظر شفقت سامی ام زیادہ السلام علیکم و قلبی
لدیکم فقط بدریافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و بسبب نبودن سواری
و بودن ملا از مقام فقیر بر فاصلہ دراز نرسیدم آخر شنیدم کہ ملا بتاریخ بستم شوال روز دوشنبہ
سال یک ہزار و دو صد و ہشتاد و یک ہجری مقیم خانقاہ حضرت شاہ سعد اللہ صاحب رحمہ اللہ
بعد نماز مغرب برحمت حق تبارک پیوستند انا للہ و انا الیہ راجعون نعش بابرکت ایشان را
بگورستان میر اشرف علی صاحب کہ خلیفہ حضرت شاہ سعد اللہ صاحب قدس سرہ اند بیرون
دروازہ تالاب میر جملہ مدفون کردند مخلصین را کمال رنج و الم رو بداد بجز حسرت و یاد موت خود
چہ شود در مرضیات الٰہی عم نوالہ سوای صبر و تسلیم چارہ نیست افسوس ہزار افسوس کہ فیضان
تعلیم خوش قلمی و جواہر رقمی کہ بود بند شد لیکن شاگردان کامل کہ در دہلی شریف و پٹیالہ و قندہار
و دیگر دیار گذاشتہ اند البتہ از صدقات جاریات اند غفور رحیم بخشد آن مرحوم را بجاہ نبیہ صلی اللہ علیہ
و علی آلہ و سلم و اصحابہ اجمعین بیست و دوم مزار حافظ مولانا شجاع الدین صاحب قدس سرہ است
قریب درگاہ برہنہ صاحب ست نہایت احاطہ و گنبد و بسیاری مکان آراستہ بانوار و فیضان
پیراستہ اند گویند گنبد غلام رسول عرف بھو پرشاد معتقد خاص ساختہ خود ہم مع معشوقہ خود
محاذی مزار شیخ خود جانب غرب در گنبد آسودہ است مولانا از بلدہ برہان پور اند خلیفہ مولانا
رفیع الدین صاحب قندہاری دکنی بودند درین بلدہ ہر چہ فیضان طہارت و تقوی و مسائل
دینیات و حفظ کلام اللہ رواج یافتہ محض ببرکت فیضان روح پر فتوح ایشانست در افعال
و اقوال ایشان کرامت بودہ است از ثقات شنیدہ ام کہ استاد و نائب بودہ اند از راہ باطن

خدمت اینجا میداشتند در سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج ہجری برحمت حق پیوستند مصرع
مادۂ تاریخ که بر دروازۂ غربی گنبد کنده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم ۱۲۶۵ھ الحال
از ابنائے ایشان دو کس را دیده ام نہایت مردم عمده از اہل ریاضت و محبت و صاحب ذوق
و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابوالفیض محمد دائم ست و دیگری را ابوالخیر محمد قائم
از پسران حاجی عبداللہ مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند اللہ تعالیٰ ایشان را دائم علی
الاتقاء و قائم علی الاحتمار دارد و از بلیات دنیا مصون و از آفات زمانہ مامون بهر دو بیشتر
بدرگاه و باغ حافظ صاحب میروند که بر تالاب میر جمله متصل درگاه برہنہ صاحب واقع است تشریف
میدارند البته آن مقام جہت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب قندہار در ملک نظام
قصبه است مشهور واقع در ضلع نادیر بعلاقه بچل خان رسالدار فقط بست و دوم مزار شریف
حضرت غوث ثانی سید میران الحسنی الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر لنگر
حوض گلکنده واقع است سلسلۂ ایشان با محبوب سبحانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنه
باین تفصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید
جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبداللہ القادری
و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر
حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسیٰ قادری و ایشان پسر حضرت سید
محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری
و ایشان پسر حضرت سید عماد الدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق
قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنه
رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در روز دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و چهل و نه ہجری است گویند عمر شریف حضرت ممدوح یکصد و ہفده سال بوده است الحال
صاحب سجاده اینجا سید سعد الدین صاحب عرف پیر انصاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت

سید بادشاه وایشان پسر حضرت سید عبد القادر عرف شاه حضرت قادری وایشان پسر حضرت
سید محی الدین بادشاه قادری وایشان پسر حضرت سید عبد القادر عرف حضرت صاحب قادری
وایشان پسر حضرت سید سعد الدین محمد قادری ایشان پسر حضرت سید محی الدین احمد قادری
وایشان پسر حضرت سید عبد القادر عرف بڑی حضرت صاحب قادری اند وایشان پسر حضرت سید میران حسینی
غوث ثانی بوده اند لقاصی مشہر اسم عرس ایشان را پیران صاحب سجاده بجامی آرند و برای اصرف
عرس و اخراج عود و گل و فاتحه یازدهم و دوازدهم و خدمت وارد و صادر و نوبت وغیره
موضع واولیال و مقطعه چودهر کوڑه و لچھمن پٹی کوڑه عمله پرگنه تجیر و سرکار محمد نگر صوبه
فرخنده بنیاد نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن از پیشگاه نواب عالیجناب آصف جاه نظام الملک
و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر مغفور فتح جنگ سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان
اقتدار کشورستان مظفر الممالک از سطوی زمان بطریق انعام التمغا بنام فرزندان و متعلقان
حقائق و معارف آگاه سید عبد القادر القادری عرف شاه حضرت قادری مقرر شد بتاریخ
۲۹ ربیع الثانی سال بست و یکم جلوس مطابق سال یکهزار و یک صد و هشتاد و یک فصلی موافق
هشتم رجب المرجب سال یکهزار و یکصد و نود و نه هجری کرامت ایشان در وقت حیات تا نقل از این
عالم و بعد آن بیشتر متوسلان ایشان بیان میکنند رحمه الله ـ دسوم مزار شاه راجو وایشان
نبیرهٔ شاه راجو بیجاپوری بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه ولی قدس سره بودند مزار ایشان
بیرون بلده جانب جنوب است و خدمت ایشان سلطان ابوالحسن تاناشاه را کمال عقیدت
بوده است گنبد عالی شان بر قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب هنگامهٔ عالمگیری ناتمام مانده و
بانجام نرسیده گویند چون تاناشاه را گرفتار کرده می بردند بنظر او گنبد حضرت مرشد در آمده بر خاسته
مراسم آداب بجا آورد این خبر بحضرت عالمگیر رسید از تاناشاه پرسید که هنگام سلطنت عقیده
شما بوده است که هر چه هست بدعای مرشد ما سید راجو ست حالا که نزع سلطنت شد باز آن
عقیدت چراست گفت هر چه بود از ایشان بود و هر چه سبکدوشی شد از بخشش ایشان است

کرازشهر هم باریکه گردنم می شکست بر داشتند و بر سر دیگران گذاشتند الحمد لله علی ذلک وفات
حضرت موصوف در سال یک هزار و نود و شش هجری شد رحمه الله علیه چهارم مزار میرانصاحب
کاررو‌انی واین بطرف غرب مسجد پوره بموضع عبدالله پور واقع وگنبد کمرکی مشهور صاحب ایت
میرانجی خدانما معروف از سادات حیدرآباد اند ملازم عبدالله قطب شاه بوده اند اول جماعه دار
سواران بودند آخر برسالت سلطان ممدوح به بیجاپور بخدمت سلطان عادل شاه رفتند وازانجا بعد
درستی مقدمات سلطنت بازگردیدند در میان راه غلغله درویشی خواجه امین الدین علی اعلی شنیدند
که از جلیه بر آمده اند و هم برای زیارت حضرت ایشان میروند میران صاحب نیز عازم شرف لقای
ایشان شدند چون بدیدار مبارک شان فائز گردیدند وآداب تسلیم بجا آوردند خواجه صاحب نظر
بسنگی کرده مستانه وار فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید همه سامعین خاموش ماندند
میرانصاحب عرض نمودند که سنگ میگوید که الا کل شیء ما خلا الله باطل خواجه صاحب متبسم برخاسته
میران صاحب را بحجره خود برده بعد قدری توقف برآمدند میان شیخ و مرید هم موفرق نبوده کس
ندانست که امین الدین کیست و فرق میان هر دو چیست مرخص فرمودند میرانجی بحیدرآباد رسیده بهدایت
خلق تا حیات مشغول گردیدند چون از علوم بهره کافی میداشتند رسالا در وحدة الوجود نگاشته اند وفات
ایشان بتاریخ سیزدهم شهر جمادی الاول سنه سال یکهزار و هفتاد شد و در عبدالله پور آرمیدند
و فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبدیکه حالا موجود است بنا فرمود رحمهما الله تعالی پنجم
مزار سید شاه میران بخاری اول در اورنگ آباد بودند قوی الحافظه گویند هر روز یک پاره کلام الله
شریف یاد کردند و هر شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام الهی محفوظ
ایشان ماند بیجاپوری الاصل بوده اند در سلسله قادریه اخذ بیعت بر دست مبارک محمد مدرس صاحب
فرمودند و خرقه خلافت سلسله موصوفه از ایشان ربودند همراه رکاب عالمگیر بادشاه از بیجاپور
بحیدرآباد آمدند دو پسر داشتند یکی را نام عبدالشکور بود و دیگر را اسم قطب عالم که با موسی
مسجدش در محله یوسف چوک متصل فتح دروازه نزدیک باره دری نواب امیر کبیر شمس الامرا بهادر

مغفور معروف و مشهور و مزار حافظ صاحب رحمة الله در صحن مسجد مذکور ست تمام گنبدگان خاندان
آنحضرت تاریخی از زمین و سنگهای مکان و اکثر فروخته اند و میفروشند حال آنکه وقف ست و اوقاف
سلطان حاکم زمانه را دست انداختن میرسد کاش اگر محکمه اوقاف مقرر شود بسیاری از اماکنه باز برای
چند روز بقا پذیرند و روح واقفان مسرور و حاکم عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد بست و هشتم
مزار اوجعالی شاه صاحب است گویند کمال متقی بوده اند بدست خود مرغ پخته میخوردند بکسی التجا نمی بردند
و دوا تما گوشت مرغ با روغن بسیار بدست خود پخته میخوردند مردم اینجا و را انجا رفته مرغ ذبح کرده
با روغن بسیار بلا زر و جوبه مرد و زن میزند میخورند و میخورانند و مجمع جامیان رینجا بروز پنجشنبه همیشه میشود
باقی از حال ایشان آگهی ندارم که از کجا بوده اند و بکدام بزرگ نسبت میدارند اما گویند که نسبت خود
با مراد شاه دهوتی درست کرده اند رحمة الله و بست و نهم مزار شاه جاروب عرف جهاڑو شاه چشتی
تکیه ایشان مشهور ست نزدیک کمان شاه علی بنده و شارع عام واقع اگرچه حالا نشان از ان
کمان نمانده است زیراکه شامل حویلی نواب مغفرت منزل که معروف بیادل ورده است گردیده است
مگر مزار ایشان هنوز باقی همه کس آن را میدانند گویند در عهد تاناشاه بوده اند از مجاذیب زمانه
او باری سواری سلطان میگذشت و ایشان بپادشاه دشنام دادند پادشاه ایشان را در قلعه
محمدنگر قید فرمود روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند دستور ایشان بود هر کجا که مسجدی یافتند
ویران جاروب کشیده خانه خدا را از خس و خاشاک میروفتند و پاک می فرمودند ۵ چون بیاری
طهارت ظاهر ۵ باطنت نیز حق کند طاهر ۵ چون همیشه جاروب همراه خود نگاه میداشتند
لهذا مردم ایشان را جهاڑو شاه می گفتند و پیشتر ادا کنند که از مردم مکه معظمه از جاروب کشان
آنجای پاک بوده اند والله اعلم بالصواب رحمة الله بست و ششم مزار بودله شاه است ایشان
از سادات بیجاپور از مریدان شاه امین الدین علی اعلا هستند در عهد عبدالله قطب شاه بوده اند
در ابتدای عمر سوداگری اسپان می کردند بعد وفات پدر بزرگوار خود ترک تجارت کرده
همه مال و متاع دنیا را صرف براه حق تبارک و تعالی نموده از خدمت شاه صاحب موصوف مستفید

شدند و نسبت بملاء اعلی رسانیدند که دو دو سه سه روز هیچ نمی خوردند بحالت جذب بسر آشفته
میماندند باری فیلی مست بر ایشان گذشت و ایشان بدستور نشسته ماندند و از جای خود حرکت
نفرمودند تا آنکه مستی او فرو رفت و خرطوم در پای بوسی ایشان انداخت ایشان دست خود را
بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بمقام خود که فیل بازگردید و بمقام خود رسید مزار شریف ایشان
در محله بیرپوره بیرون دروازه شهر متصل بفصیل بلده است غفر الله له است نهم مزار حضرت مولانا شاه
سعد الله صاحب مجددی مظهری نقشبندی است قدس سره ایشان از مرزوم افغانستان از
خلفای غوث اعظم مقتدی عالم حضرت مولانا عبد الله شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی
مظهری مجددی قدس سرهم اند گویند در سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری در حیدرآباد
تشریف آورده خلائق را هدایت و ارشاد فرمودند و بسیاری را بنام خدای کریم آشنا نمودند و
بعد اتمام سلوک بخرقه خلافت نواختند از انجمله سید کریم الله صاحب بیرون دروازه علی آباد موجود
اند و حکیم میر آصف علی صاحب در مغلپوره دست بکار و دل بیار دارند و حضرت شاه مسکین بجوار
شیخ خود عزلت گزین و میر اشرف علی صاحب محی مراسم شیوخ و مولانا نیاز محمد صاحب خشانی
خلیفه گرامی مرد بیست لاثانی سلمهم الله تعالی حضرت شاه صاحب ممدوح در سال یکهزار و دو صد و
هفتاد و یک هجری برحمت حق پیوستند و در کوشه واڑی متصل فراشخانه حضوری دفن کردیدند جالا
و در آنجا بر مزار حضرت ممدوح گنبدی و خانقاهی و مسجدی و حوضی و دیگر اکنه ساخته اند مردان حق آگاه
و حق جویان بیشتر در آنجا میمانند و بفیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض مے شوند درین بلده
جای ذکر الله به از اینجا نیست بیشتر از یاران حضرت ممدوح گرد مزار ایشان همچو پروانه گرد شمع
آسوده اند رحمهم الله حضوریان اینجا را مهام دنیا پروانه حال ساکنین اینجا گویا قال این شعر است
تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود * سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود * فقط الحمد لله که این
تاریخ دکن امروز که تاریخ دوازدهم شهر شریف ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری
روز جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت ختم گردید رحمهم الله * بس کن بس کن حدیث عشق بس کن

تاریخ کن

ای سوخته ترک این نفس کن

خاتمه نتیجه خامه عنبرین شمامه شاعر عدیم النظیر دبیر سحر تحریر منشی محمد محسن علی متخلص بسباقی

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله وصحبه اجمعین نظم حمد شهنشاه جهان
آفرین * اول هر نامه وهم آخرین * ملک سخن تا که بگیرد نظام * خاص شود شهرت این نظم عام *
او بگدا افسر شاهی دهد * افسر شاهی بگدائی دهد * هستی او راست ثبات و بقا * بلکه بحکم است
بقا و فنا * جن و ملک تابع فرمان اوست * هفت فلک غاشیه گردان اوست *
بعد ازان باد درود و سلام * هردم و هر لحظه بخیر الانام * باعث ایجاد جهان ذات اوست *
ممکن این کون و مکان ذات اوست * یافت چو زو هستی با انتظام * از کرمش باد بخیر اختتام *
چون این کتاب فیض انتساب من تصنیف حضرت مولانا مقدس عالم باعمل فاضل عدیم البدل وحید العصر
فرید الدهر مجمع کمالات منبع تفضلات حقائق آگاه مقبول و مقتدای اهل الله سالک مسالک شریعت
ناسک مناسک طریقت روشن ضمیر خورشید تنویر مولوی عبد العلیم نصر الله خان صاحب
خورجوی ادام الله بقاءه وافاض علی العالمین بره و فیضانه اگرچه بظاهر با خلق خدا آمیخته ناظم عدالت
فوجداری ملازم بسرکار ذوی الاقتدار حضرت نظام آصف جاه خلد الله ملکه اند لیکن مصنف بآرامش و آرام
ذوی الحقوق و عدل و انصاف گروه انام که بعضی وجوه داخل عبادات و ریاضات گفته اند اینهمه مشقت شاق
دریافت و محنت ما لا یطاق اختیار و گوارا ساخته اند ورنه در حقیقت درویش با خدا بی ریا صاحب کشف
اهل باطن قدسی مواطن با اینهمه عالم عامل عادل باذل در معزولی و مشغولی اجرای مصارف خیر بدستور و
سفره انعام ما حضر کشاده برای هر صادر و وارد و نزدیک و دور رباعی بظاهر شمولش بخلق خدا *
بباطن برنگ خودی هم جدا * بوحدت گرائیده شد آنچنان * حجاب دوئی رفته از درمیان *
حسب الارشاد فیض بنیادش چندی اجزا از نقل النقل و قدری مسوده چکیده قلم کرامت رقم
خاص مصنف صاحب بفضل و کمال بخط شکسته نمط راقم اثم محمد محسن علی نگینوی المتخلص بسباقی الراجی الی
رحمة الله القوی الباقی امروز بتاریخ بست و یکم شهر ربیع الثانی سال یکهزار و سه صد و هشتاد و پنج

ہجری المقدسہ نبوی صلی اللہ علیہ علی آلہ و اصحابہ وسلم صورت اختتام یافت لطف صمد کریم و رحیم
و داعی قدیر بہ الیہ یومٔ جمع و المصیر ۞ ببخشد خدا ہر سہ را زندہ را ۞ نویسندہ خوانندہ گویندہ را

قطعات تاریخ تصنیف کتاب تاریخ دکن

من تصنیف سخنور جلیل شاعر بے عدیل نازک فکر جادو خیال مہر سپہر معنی لعل بدخشان کمال
میر کاظم علیخان صاحب بہادر موسوی دہلوی منصبدار المتخلص بہ شعلہ خلفا الصدق جناب
استاد اکمل استادان بے بدل افصح الفصحا ابلغ البلغا حضرت میر احمد علیخان بہادر الملقب بہ
امیر الشعرا دکن المتخلص شہید

قطعۂ تاریخ

افتخار علما حضرت نصر اللہ خان
نہ بہ ہند ست نظیرش نہ عدیلش بہ عدن
صالح و متقی و عابد و زاہد ہستش
ستدین کہ بوصفش ہمہ بکشودہ دہن
چہ امانت چہ دیانت کہ مزاج دستور
ہمہ اشفاق حسین و ہمہ اخلاق حسن
حکم با لغو و سجہ اقت تو ام ۞
خوشتر از طوطی شکرشکنش لطف سخن
سیر حالات حکام دکن کرد رقم
چہ باشم کہ حسن و بیش نیز توانم گفتن
باللہ ار نگذرد ایام وصد قرن دگر

تا دل ملک دکن کز سلاطین زمن
آفتابیست جہانتاب کہ نور خردش
تا فریدہ است بدہ بعصرِ صنہ نو چرخ کہن
آنکہ صیت کرم و معدلتش بگذشتہ
خرم از وی چو گل تازہ و خندان چو چمن
نکہت خلق خوشش خون بجگر از خجلت
کہ مسیحا ہمہ از حکمتش آموختہ فن
مستفیضان ہمہ از معدلتش خرم و شاد
کہ بعالم لقبش آمدہ تاریخ دکن
نشر نثر صفتش رشک بنات النعش ست ۱۲۸۵ھ
مثلش از بطن موالید نزاید بہ یکستن
چیست این آئینہ کیفیت ملک دکن ۱۲۸۵ھ

علم و فضل و ہنر و کسب کمالاتش را
شہرہ آراستگی شد بجہان سایہ فگن
اصدق و معتمد و مومن حق بیدار و ایز
از حد دکن مغرب اقصای یمن
دلنوازی کہ بہ انواع چنینش پیدا
کرد در نافہ آہوی ختن مشک ختن
حبذا شاعر خوش فکر کہ وقت گفتا
خلق آسودہ دل و دور ز آشوب و فتن
مثل آئینہ ہمہ حال دکن زان پیدا
خجل از شعر چہ شعری و چہ پروین پرن
شعلہ تاریخ دکن دیدو سن آورد و بنظم

ایضاً

مثنوی طبع تاریخ دکن

منشی نولکشور چو مطبع بنا نمود
موصوف نام صدر به هر شهر آمده
هر یک رساله که طبع از قلم نمود
منظور عالم آمده مقبول شیخ و شاب
گویم چو جمع گشته عطارد رقم روا
در دهر مطبع دگری نیست ... بزن
مطبع کرد حال دکن خوشخط و صحیح
در فوجداری دکن او صدر ناظم است
ربیع خوش مطالب و فائق ز کلام
آباد باد مطبع او یا خدا مدام

صد علم و جوهر و هنر طرفه وا نمود
در علم و فضل و خوش قلمی بسکه کاملست
گوئی ز کلک صنع جواهر رقم نمود
از اهل مطبع آمده هر کس خوشنویس
سعدی دور خویش بود هر یکی نسیجات
قرطاس خوب عمده پیدا است و خوش قلم
تالیف خان نکته رس عالم فصیح
حاشا مفید خلق ندیدم چنین کتاب
تاریخ طبع آمده مقبول خاص و عام
ای مشعله سال طبع رقم کرد کلک من

ذات نکوخصالش منتخب دهر آمده
او را همان فائق هر علم حاصلست
بالله طبع کرده او هر یکی کتاب
هم حاصلست منشی و دارد خط نفیس
در صحت همه کتب درس بالیقین
الحق کتب چنین بنظر آمده است کم
بس متقی و فاضل و همتش عالیست
شد هر کسی ز مطالعه نسخه فیضیاب
اشعار مثنوی بدعا یافت اختتام
مطبوع شد نوادر کیفیت دکن
۱۲۸۹ سال طبع

خاتمة الطبع

نتیجه فکر عالی سخنور بی سهیم و عدیل شاعر نازک خیال مولوی فدا علی متخلص بعیش

ثنا بی همه انبرد پاک ٭ ثریا و طارم تاک را ٭ درین هنگام فرخنده فرجام مرآت عالم نما و صحیفه حیرت افزا یعنی کتاب مستطاب عدیم المثل لاجواب مشهور اکناف زمن مسمی بتاریخ دکن که هر لفظش مثنوی فصاحت و هر حرفش لخلخه مشام بلاغتست ٭ نظم ٭ حروفش چهره آرای گلستان ٭ سطورش رونمائی سنبلستان ٭ سوادش چون سواد کاکل حور ٭ بیاضش چون بیاض صبح پرنور ٭ مشتمل سوانح حالات بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد من تصنیف عالم اکمل فاضل اجل مهر سپهر امارت و جلالت لعل بدخشان بسالت و نبالت منبع فضل و امتنان سرچشمه خلق و احسان خان والاشان ستوده مناقب ڈپٹی مولوی [illegible] نصرالله خان صاحب دام مجدهم حسب فرمایش تصنیف عظیم الشان مستغنی عن المدح والبیان در مطبع جهان شهیر صاحب خلق موفور منشی نولکشور بمطابقت اصل

باہتمام کارپردازان مطبع موصوف بشهر ذیقعده سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق ماه فروری سنه ۱۸۷۹ع رونق طبع پذیرفت فقط

تاریخ طبع لراقمه

از تصانیف جناب پاک نصرالله خان
طبع تاریخ دکن گردید با صد زیب و جاه
گفت سال انطباعش عقل اندر معجمه
طبع گشته بیعدیل و نادر و بی مثل و راه

خاتمة الطبع حال طبعزاد خوشنویس باکمال منشی شیخ نثار احمد صاحب لکهنوی سلمه الله القوی شاگرد منشی پیارے لال صاحب

الحمد لله والمنة که بعون آن نضارت بخش ریاحین چمن و بفضل آن خضارت افزای نسرین و نسترن غنچه نسخه تاریخ دکن در مطبع صاحب جاه و زور منشی نولکشور ماه مارچ سنه ۱۸۷۹ع بنسیم اهتمام مهتمم با احتشام منشی حمید خصال لاله بشیشر دیال شگفتگی پذیرفته عطر آن مشام مشتاقان و مشک بیز دماغ خریداران گردید

ایضاً تاریخ طبعزاد مقبول حبیب منشی نثار احمد

در گلشن طبع این رساله
زهر نگ شگوفه باز بشگفت
فکری پی سال نثار سید آ
تاریخ دکن بحکم خرد گفت

قطعه طبعزاد طبع وقاد شاعر غرا نثر یکتا خواجه محمد یحیی احیا خلف با شرف منشی الشعرا الیف

توصیف چنین کتاب بشنو
گردون به بیاض ماه بنوشت
احیا بزبان طبع تاریخ
تاریخ دکن بجاه بنوشت ۱۲۹۶ھ

قطعه طبعزاد تازه خیال ستوده مقال منشی مدن موهن لال مورخ باکمال

جهان خرم ز طبع این چنین نسخه
زهی گلزار تاریخ دکن جاپیه
اگر تاریخ طبع این همی خواهی
بگو سرشار تاریخ دکن جاپیه ۱۲۹۶ھ